



انتشارات دانشگاه تهران

۱۱۱۴/۱

تحقیق در تفسیر ابو الفتح رازی

جلد اول

دکتر عسکر حققی

فهرست آخرین انتشارات دانشگاه

- ۱۰۷۳- بیماریهای دندان - تألیف دکتر کاظم سیمحور ۱۴۰ ریال
- ۱۰۷۴- راهنمای دانشگاه ۱۳۴۶-۱۳۴۵ ۲۵۰ ریال
- ۱۰۷۵- بیماریهای گوش و گلوئینی- تألیف پرفسور جمشیداعلم، دکتر ناصر معین زاده ۹۰ ریال
- ۱۰۷۶- فیزیک (استفاده از انرژی خورشید) تألیف دکتر امانت الله روشن زائر ۱۲۰ ریال
- ۱۰۷۷- کتابشناسی فرانسه راجع بایران - تألیف دکتر محسن صبا ۱۲۰ ریال
- ۱۰۷۸- کتابداری (دفتر اول) زیر نظر ایرج افشار ۴۰ ریال
- ۱۰۷۹- نظام اجتماعی و مسئولیت دانشگاه تألیف دکتر احمد علی آبادی ۸۵ ریال
- ۱۰۸۰- پرتو نگاری دهان و شک و دندان - تألیف دکتر منصور خوشبین ۹۰ ریال
- ۱۰۸۱- نشانه شناسی و فیزیوپاتولوژی بیماریهای قلب - دکتر ابوالقاسم پیرلیا ۷۵ ریال
- ۱۰۸۲- فهرست کتابهای خطی کتابخانه دانشکده الهیات- گردآوری محمد باقر حجتی ۳۰۰ ریال
- ۱۰۸۳- ماهی شناسی (جلد اول) - تألیف مهندس احمد بریمانی ۱۳۵ ریال
- ۱۰۸۴- گیاه شناسی عمومی- تألیف دکتر صادق مبین ۱۲۰ ریال
- ۱۰۸۵- حل مسئله های مقاومت مصالح - تألیف مهندس عباس تاد ۱۳۰ ریال
- ۱۰۸۶- میکروشناسی (جلد اول)- تألیف دکتر حسنعلی مالک ۱۲۰ ریال
- ۱۰۸۷- فرهنگ البسه تألیف دزی، ترجمه حسینعلی هروی ۱۳۵ ریال
- ۱۰۸۸- اصطلاحات روانپزشکی تألیف دکتر غلامرضا بهرامی- دکتر عزالدین معنوی ۹۰ ریال
- ۱۰۸۹- دندانپزشکی اطفال- تألیف دکتر محمد مستوفی - بکوشش دکتر آمیغی ۸۵ ریال
- ۱۰۹۰- قلاع اسماعیلیه، تألیف دکتر منوچهر ستود ۱۲۰ ریال
- ۱۰۹۱- تغذیه و مواد خوراکی (جلد اول) - تألیف دکتر موسی برال ۱۰۵ ریال
- ۱۰۹۲- مالیّه عمومی - بودجه و خزانه - تألیف دکتر منوچهر زندی حقیقی ۱۲۰ ریال
- ۱۰۹۳- تاریخ آل جلایر، تألیف خانم دکتر شیرین بیانی ۱۳۵ ریال
- ۱۰۹۴- آمار بیمارستانهای دانشکده پزشکی در سالهای ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۳- نصره الله تاجیک ۵۰۰ ریال
- ۱۰۹۵- حق و حکم، تألیف جواد تارا ۱۳۰ ریال
- ۱۰۹۶- فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی (جلد ۵) محمد تقی دانش پژوه ۱۱۰ ریال
- ۱۰۹۷- سل دستگاه تنفس - تألیف دکتر محمدعلی نشرودی ۸۰ ریال
- ۱۰۹۸- ترجمه شرایع محقق حلی (جلد اول) بتصحیح محمد تقی دانش پژوه ۹۰ ریال
- ۱۰۹۹- تضادهای سیاسی - تألیف عبدالعظیم ویان
- ۱۱۰۰- الذریعة در اصول فقه تألیف علامه حلی (جلد اول) تألیف ابوالقاسم گرجی ۱۵۰ ریال
- ۱۱۰۱- مطالعه آتش فشانها، تألیف دکتر میروس زرعیان ۱۱۰ ریال
- ۱۱۰۲- منظومه های غنائی ایران، تألیف دکتر لطفعلی صورنگر ۶۰ ریال

تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی

حقوقی ، عسکر

تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی. [تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۶]

ج ۱- ۲۴. (انتشارات دانشگاه تهران ، ۱/۱۱۴)
گنجینه تحقیقات ایرانی ، ۴۹)

۱- تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی ۲- رازی ابوالفتوح

انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱/۱۱۱۴

گنجینه تحقیقات ایرانی

شماره ۴۹



تهران - ۱۳۴۶

تحقیق در تفسیر ابوالفتح رازی

جلد اول

تألیف

استاد دانشگاه تهران

این اثر ناچیز را که حقاً حاصل حضانت و تربیت روحانی و معنوی
پدر ارجمندم که سالیان دراز است تاروی درنقاب خاک کشیده است
تقدیم میدارم . باشد بدین وسیله شکر هزار یکک حق که آن فقید
براین فرزند خود داشته است گزارده باشم .

عسکر حقوقی

چاپ این کتاب در یک هزار و دویست نسخه در خردادماه ۱۳۴۶
در چاپخانه دانشگاه تهران به پایان رسید

بها : ۸۰ ریال

مقدمه

تشیع و میر آن در ایران

از دوران سلطنت شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی (۹۰۶ هجری) تا بامروز دین رسمی کشور ایران، مذهب جعفری اثنا عشری است. بجاست که بمناسبت مقال، نظری بظهور تشیع در عالم اسلام بیفکنیم و ورود آن را در ایران و نضج و قوام آن را که بکوشش و پایمردی و همت ایرانیان تحقق پذیرفته مورد مطالعه قرار بدهیم.

۱- شیعه، در اصل گروهی از مردم است و هر کسی که انسان را یاری کند و در گروه او درآید شیعه وی است^۱. «و نیز بمعنی: دوستان، یاران، پیروان کسی، آمده^۲؛ و بالاخره بگروهی از مسلمانان که بامامت بلا فصل مولا امیر مؤمنان علی (ع) بن ابیطالب و فرزندان او اعتقاد دارند، شیعه میگویند. فقها و متکلمین نیز پیروان علی علیه السلام و یازده فرزندش را «شیعه» لقب دادند:

«وَيُطْلَقُ فِي عُرْفِ الْفُقَهَاءِ وَالْمُتَكَلِّمِينَ مِنَ الْخَلْفِ وَالسَّلَفِ عَلَى اتِّبَاعِ عَلِيٍّ وَبَنِيهِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ»^۳.

۱- تاج العروس. یادداشتهای قزوینی، شماره ۲ ص ۱۶۸ - در قرآن مجید شیعه در معنی، گروه بکار رفته در آیه ۷۰ سوره مریم:

ثُمَّ لَنَنْزَعَنَّ مِنْ كُلِّ شَيْعَةٍ آيَةً أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا.

(پس بیرون آوریم از هر گروهی که از ایشان سخت تر باشد برخدا از روی سرکشی.)

۲- فرهنگ فارسی دکتر معین - و نیز در آیه ۸۱ سوره الصافات باین معنی ذکر شده:

وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لِابْرَاهِيمَ.

(و بدستیکه از پیروان شان ابراهیم است.)

۳- مقدمه ابن خلدون، ص ۳۵۵ ج ۱.

۲- امامت :

متکلمان اهل سنت در باره امامت نظر واحدی ندارند . جمع کثیری از آنان گفتند که پیغمبر اسلام (ص) به جانشینی خود کسی را که مشخص بوده باشد برگزیده و تنصیب نفرموده ؛ گروهی از ایشان با نظر شیعیان همراه و موافقند و گویند که رسول خدا داماد و پسر عم خویش، علی (ع) را در سال دهم هجرت ، در محلی بنام «غدير خم» بخلافت خویش برگزید و به مسلمانان حاضر در آن مکان معرفی کرد . از آنجمله است ابواسحاق ابراهیم بن سیار بن هانی شیخ معتزلی، که از علما و متکلمان اهل سنت بوده، و سخنی از او در این خصوص در کتاب «الوافی بالوفیات» نقل شده که ذیلاً یادداشت میشود :

« إِنَّ الْأَجْمَاعَ لَيْسَ بِحُجَّةٍ وَكَذَلِكَ الْقِيَاسُ وَإِنَّمَا الْحُجَّةُ قَوْلُ الْمَعْصُومِ وَأَنَّهُ نَصَّ النَّبِيُّ (ص) عَلَى أَنَّ الْإِمَامَ عَلِيٌّ وَعَيْنُهُ وَعَرَفَتِ الصَّحَابَةُ ذَلِكَ لِكِنَّهُ كَتَمَهُ عُمَرُ لِأَجْلِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا . »
و همچنین در کتاب «المناقب» از همین شیخ معتزلی که استاد جاحظ بوده و به «نظام» شهرت داشته چنین نقل قول شده :

« عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِخْنَةٌ عَلَى الْمُتَكَلِّمِ إِنْ وَفَى حَقَّهُ غَلَا وَإِنْ بَخَسَهُ حَقَّهُ أَسَاءَ وَالْمَنْزِلَةُ الْوُسْطَى دَقِيقَةُ الْوَزْنِ حَارَّةُ الشَّانِ صَعْبُ الْمُرَاقِي إِلَّا عَلَى الْحَازِقِ الدِّينِ . »^۲

۱ و ۲- بنقل از کتاب «عول و تعصیب» انتشارات دانشگاه شماره ۹۳ . تألیف آفای دکتر

یکی دیگر از علمای اهل سنت بنام سیوطی^۱ در تفسیر آیه :
 «أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» .

می نویسد :

وَأَخْرَجَ ابْنُ عَسَاكِرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: «كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ (ص)
 فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ
 الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَنَزَلَتْ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ». فَكَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ (ص) إِذَا أَقْبَلَ عَلَيَّ
 قَالُوا: جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ.»

و نیز در تفسیر خواجه عبدالله انصاری (کشف الاسرار وعدة الابرار) در تفسیر

آیه :

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» که در جواب
 سخنان انصار: «... اگر صواب بینی ، تا ما شطری از مال خویش جدا کنیم و بر تو آریم
 و بعضی شغل های تو کفایت کنیم . » بر رسول خدا نازل شده بود چنین بیان مطلب شده :
 « اکنون معنی این سخن بر سه وجه گفته اند و عن علی بن ابیطالب قال :
 شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) حَسَدَ النَّاسِ لِي، فَقَالَ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ رَابِعَ أَرْبَعَةٍ أُولَى
 مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَا وَأَنْتَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ (ع) وَأَزْوَاجُنَا عَنْ إِيْمَانِنَا وَشِمَائِلِنَا وَذُرِّيَّتِنَا
 خَلْفَ أَزْوَاجِنَا وَشِيعَتِنَا مِنْ وَرَائِنَا^۳. »

۱- رجوع کنید بتفسیر الدر المنثور تألیف سیوطی طبع بمصر سال ۱۳۱۴ .

۲- وی از محدثین معروف است که در ۵۷۰ هجری وفات یافت . تاریخ دمشق و کتاب اربعین

از آثار اوست .

۳- کشف الاسرار وعدة الابرار ، ج ۹ ص ۲۳ باهتمام آقای حکمت استاد دانشگاه ،

شماره ۳۳۳ انتشارات دانشگاه تهران .

بنا بر اشارات مذکور که در ذکر آن بنا را بر اختصار^۱ گذاشت، مسأله امامت و خلافت علی (ع) امری است که مورد عقیده قاطبه شیعیان و جمعی از فرق دیگر اسلامی است. بهر تقدیر اختلاف نظریات این دو فرقه بزرگ اسلامی، در طول قرون، همه وقت در باره مسائل مهم و اساسی مشهود بود، مثلاً جمعی از مسلمانان می گفتند امر امامت در صلاحیت عامه نیست و مردم حق ندارند بجانشین پیغمبر (ص) را خود رأساً انتخاب کنند بلکه تعیین و انتخاب امام چون تعیین و برگزیدن پیامبر امری الهی است و از ارکان دین و قواعد اسلام محسوب است. چه تنها ذات بیچون پروردگار بشایستگی شخصی که باید با حرا از چنین مقام والائی نائل آید واقف است. خداوند امام را تعیین می کند و پیغمبر وی را بامت خویش معرفی مینماید. در تعریف امامت، هر دو طرف را عقیده بر اینست که :

الْإِمَامَةُ رِيَاةُ عَامَّةٍ فِي أُمُورِ الدِّينِ وَالْدُنْيَا خِلَافَةٌ عَنِ النَّبِيِّ .

بنابر این مسأله امامت با «تعیین و نص» از وظایف پیغمبر است نه مردم و لذا آن حضرت برای حفظ مصالح دین جانشین و خلیفه خود را، خود تعیین و به مسلمین معرفی فرمود. رسول (ص) اکرم در سال «حجّة الوداع» در غدیر خم پس از اجتماع مسلمانان بایراد خطبه‌ئی مبادرت ورزید :

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَخَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَأَنَا أَصْلُهَا وَعَلِيٌّ فَرْعُهَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ أَثْمَارُهَا وَأَشْيَاعُنَا أَعْصَانُهَا وَأَوْرَاقُهَا وَمَنْ تَعَلَّقَ بِبَعْضِ مِنْهَا نَجَى وَمَنْ خَلَفَ عَنْهَا تَرَدَّى . ثُمَّ قَالَ أَوْلَىٰ بِكُمْ وَبِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ

۱- برای اطلاع بیشتر بر آراء و عقاید اهل سنت و نیز دسترسی با احادیث منقول از هر دو طرف رجوع شود به «غایة المرام» سیدهاشم بحرانی و نیز به ترجمه آن موسوم به «کفایة الخصام» .

إِذَا أَنْكُنْتُ مُوَلَّاهُ فَعَلَيْ مُوَلَّاهِ اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ ادرِ الْحَقَّ^۱ !

باید دانست که واقعه و حدیث غدیر را اهل سنت نیز نقل نموده‌اند ، و علامه امینی در کتاب «الغدیر» جلد اول طرق و اسانید ایشان را یکایک بشرح و تفصیل تمام ذکر نموده و تصریح کرده است که هشتاد و چهار تن از تابعین ، حدیث غدیر را از یکصد و ده تن صحابی روایت کرده‌اند و پس از آن سیصد و شصت تن از طبقه حفاظ و محدثین بزرگ اهل سنت حدیث مزبور را از طبقه تابعین و اتباع تابعین روایت و ضبط نموده‌اند ، و تواتر آن مطابق اصلاح رجال فقه و حدیث نزد فریقین محرز و ثابت است ، و ذکر نکردن بعضی از محدثین سنتی مذهب مانند بخاری تواتر آنرا مخدوش نمیکند^۲ .

پس از رحلت رسول (ص) خدا ، جمعی از صحابه ، ابوبکر صدیق را که از قبیله قریش بود بجانشینی آن حضرت برگزیدند و در «سقیفه بنی ساعده» از مردم بیعت گرفتند . این امر مورد مخالفت جمعی از یاران پیغمبر (ص) و نیز عدم رضایت علی (ع) قرار گرفت . چند تن از صحابه چون عمار یاسر ، ابذر غفاری ، سلمان فارسی ، جابر بن عبدالله ، عباس بن عبدالمطلب ، ابی بن کعب و جز آنان از بیعت با ابابکر خودداری کردند و گفتند هرگز جز با علی با شخص دیگری بیعت نکنیم^۳ .

از آن پس باگرد آمدن این اشخاص هسته اساسی شیعه گذارده شد و بدنبال آن اختلافات دامنه داری روی داد و سرانجام ابوبکر موفق شد بادستیاری عمر ، از مخالفان خلافت خود نیز بیعت بگیرد . علی علیه السلام که خود را از هر جهت بجانشینی رسول اکرم اَلِیقْ وَ اَحَقُّ وَ اَوَّلِی^۱ میدانست از بیعت با ابوبکر سر باز زد و پس از چندی بنا بر رعایت

۱ - بیان الادیان بتصحیح استاد فقید عباس اقبال آشتیانی .

۲ - عول و تعصیب تألیف آقای دکتر عبدالرحیم نجات .

۳ - رجوع کنید به تاریخ یعقوبی ص ۳۰۳ . ۱ و تبصرة العوام ص ۳۱ -

مصالح ، یا ابوبکر بیعت کرد .

بعقیده شیعه : جانشین نبیّ باید « معصوم از صغایر و کبایر » و نیز از « خاندان پیغمبر (ص) » باشد ، ولذا کسی را لایقتر از علی (ع) نمی دانستند ، همه امامان معصوم از معاصی هستند ، هر کس که با امام از در مخالفت درآید ، دشمن خداست و مانند کفار به عقوبت خدا دچار خواهد شد مگر اینکه توبه کند و آمرزش بخواند .

باری بشرحی که گذشت تا چندی ، جمعی از مسلمانان از اطاعت و انجام دادن دستور نبیّ مکرم خودداری کردند و به سفارش آن بزرگوار که فرمود :

« ... أَلَا إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا : كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْثِي أَيْ أَهْلَ بَيْتِي وَ أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ ... »

سر نهادند و سالیانی چند ، از خلافت علی (ع) جلوگیری کردند و یازده فرزندش را که پس از وی بامامت رسیدند آزار دادند و شهید کردند . اما در تمام ادوار ، یاران ارادتمند ، علی (ع) و جانشینان بحق او را « در امامت حق بیند پس فرزندان او را و دیگران را ظالم خوانند و باغی و امامت او بنص گویند و نص بدو گویند یکی نصّ جلی آنکه پیغامبر صلوٰة الله علیه روز غدیر خم گفت : اِذَا اَنَا كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ ، و دیگر نصّ خفیّ که پیغامبر گفت صلوٰة الله علیه : وَ اَفْضَلُكُمْ عَلَيَّ وَ اَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى اَلَا اِنَّهُ لَانَبِيَّ يَعْدِي ، و او را بر همگنان تفضیل نهند و روزگار را از امام معصوم خالی بینند و بدوستان اهل بیت تولی کنند و از دشمنان ایشان تبرّی کنند^۲ ... »

۱ - بیان الادیان ص ۲۴ - فاضل مجاهد قوام الدین قمی و شنوی در رساله خود نام جهل و یکنفر از اکابر علماء مذاهب اهل سنت از متقدمین و متأخرین و نام کتب ایشان از صحاح و سنن و مسانید و تفاسیر و سیر و تواریخ و لغت که حدیث ثقلین را ذکر کرده اند برده که عیناً در صفحات ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ کتاب «عول و تعصیب» آمده ، برای اطلاع بیشتر باین کتاب رجوع شود .

علی علیه السلام در اواسط قرن اوّل هجری کوفه را مرکز خلافت خویش قرار داد . مردم ایران ، آنها که تازه بدین اسلام گرویدند ، بآن حضرت ارادت و علاقه فراوان داشتند و نسبت بفرزندان آن بزرگوار عشق می ورزیدند . باید دانست که بزرگترین اختلافی که در میان مسلمانان ، پس از رحلت پیغمبر خدا روی داد ، مسأله امامت بوده که ذکرش گذشت . نبی مکرم باستناد آیات بسیاری از قرآن مجید . امت خود را از تفرق و تشعب برحذر میداشت و نگران بود که مبدا پیروان وی براهی بروند که اُمم موسی (ع) و عیسی (ع) رفته اند و به پراکندگی و تفرقه گرائیدند . حدیث پیمبر در این خصوص بصور گوناگون ذکر شده ؛ بیضاوی در «انوار التنزیل» در تفسیر آیه :

إِنَّ الدِّينَ فَرَقُّوا دِينَهُمْ .

حدیث نبوی را چنین آورده :.....

قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي الْهَٰوِيَةِ إِلَّا وَاحِدَةً وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي الْهَٰوِيَةِ إِلَّا وَاحِدَةً وَ تَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي الْهَٰوِيَةِ إِلَّا وَاحِدَةً .

با اینهمه ، اختلافات شدیدی در باره مسائل (خلافت - امامت) و روش فقهی (فروع احکام) و اختلاف در (اصول عقاید) میان مسلمین ظاهر شد و خواه ناخواه در افکار اجتماعی و ادبی مردم سه قرن اوّل هجری و قرنهای بعد از آن اثراتی از خویش بجای گذاشت .

رفتار ناپسند و ظالمانه معاویه و خلفای دیگر اموی نسبت بجانشینان علی (ع) بقدری مورد تنفر و انزجار بود که همه وقت ایرانیان ، در تمام ادوار بعد از اسلام نسبت بآل علی (ع) عشق و فداکاری بیشماری اظهار میداشتند . غالب شهرهای ایران ، همواره پناهگاه امامان بوده و اعقاب ایشان نیز به بلاد ایران روی می آوردند . در مازندران ،

گرگان ، خراسان ، عراق ، اصفهان ، شیراز ، قم ، کاشان و جز آنها مقابر اولاد علی (ع) وجود دارد که هنوز هم زیارتگاه شیعیان است .

ستمگریهای خلفای عباسی و مکر و فریب آنان درباره هر یک از افراد خاندان پیامبر بشرحی است که در این مختصر مجال ذکر آنها نیست .

مجموع این اعمال ناروا و جور و تعدی خلفا درباره فرزندان علی (ع) سبب ارادتمندی بیشتر ایرانیان نسبت باین خاندان گردید . مضافاً اینکه فضائل و مناقب^۱ بسیاری که برای جانشین حقیقی پیغمبر و جانشینان او قائل بودند ، ایشانرا باعتقاد راسخ درباره آنان مصمم میداشت زیرا پیغمبر خدا درباره علی (ع) فرمود :

مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي ، وَمَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ^۲ .

مجدالدین بن اثیر در کتاب «نهایة اللغة» در کلمه (قمح) نوشته :

وَفِي حَدِيثٍ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : سَتَقْدَمُ عَلَى اللَّهِ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ رَاضِينَ مَرْضِيَيْنَ وَيَقْدَمُ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ غَضَاباً مُقْمَحِينَ .

باین جهات و دلائل ، ایران همه وقت محل آمن و مرکز حامیان ارادتمند و معتقد به علی (ع) و یازده فرزندش بشمار میرفت ، شیعه در سه قرن اول اسلامی اهمیت بسیاری پیدا کرد . در دو قرن سوم و چهارم پادشاهان دوسلسله زیاری و بویی که خود

۱- کتاب الصواعق المحرقة تألیف احمد بن حجر مکی چاپ مصر .

۲- شیخ صدوق در کتاب نفیس «خصال» بذکر هفتاد منقبت از علی (ع) سی پردازد و تصریح میکند که هیچکدام از است در این مناقب با وی شریک نیستند . (رجوع شود بخصال صدوق ترجمه آقای حاج شیخ محمد باقر کمره ج ۳ ص ۲۱۰ بعد) .

شیعی بودند نسبت بانشار عقائد شیعه، جدی بلیغ مبذول میداشتند، بویژه در دوران سلطنت رکن الدوله و عضدالدوله مذهب شیعه در سراسر ایران رواج و توسعه پیدا کرده بود.

۳- نهضت شعوبیه

مظالم حکومت اموی و غدر و نیرنگ خلفای عباسی و تحقیری که بر ایرانیان روا میداشتند بویژه در عهد امرای بنی امیه، که نسبت با افراد ایرانی با آنهمه سوابق درخشان تاریخی، اهانت میکردند، سبب شد که یکی از بزرگترین نهضت‌های اجتماعی «نهضت شعوبیه» رخ دهد.

آیه ۱۳ سوره حجرات، مساوات و مواسات را میان مسلمانان جهان (از عرب و عجم) اعلام داشت و تنها تقوی را موجب رجحان و برتری اشخاص بر یکدیگر دانست:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ.

امام بنی امیه برای خوار داشتن و تحقیر ایرانی‌ها، آنان را از بدست گرفتن مشاغل بازداشتند و آن مناصب را با اعراب و اگذار کردند. بدین سبب ایرانیان غیور و وطن پرست در سرکوبی امویها و عباسیان بمقابله با آنان برخاستند و به قیامهای سیاسی و اجتماعی وادبی علیه ستمگران تازی دست زدند. شعرای ایرانی بسرودن اشعاری در برتری قوم ایرانی بر قوم عرب پرداختند و رویهمرفته مدت دو قرن (از اوایل قرن دوم هجری تا قرن چهارم) سرگرم تبلیغ افکار و عقاید خود بودند.

این نهضت و نهضت‌های دیگر سیاسی سبب شد که بر دستگاه خلافت ضرباتی شدید وارد آید و نفوذ دارالمخلقه بتدریج رو بضعف گذارد تا سرانجام ایرانی خود را از قید و سلطه اعراب رها کند و در حکومتی مستقل، زبان مستقل ادبی یعنی فارسی دری

بجای خود را باز کند. ایرانیان بدستگیری فرزندان برومند خود ابو مسلم خراسانی توفیق یافتند که بساط بیدادگری بنی امیه را درهم پیچند و بحکومت غاصبانه و ظالمانه آنان خاتمه دهند و بنی العباس را جانشین ایشان سازند. از این راه توفیق دیگری نیز نصیب مردم ایران شد و آن وارد کردن افراد ایرانی است در مقامات حکومت و دستگاه دارالخلافه و بالتیجه بدست آوردن نفوذی که درخور شؤون اجتماعی ملت متمدنی چون ایران بوده؛ چون وزارت فضل بن سهل در عهد مأمون و وزارت علی بن یقطین در دوره هارون ...

تزویر و نامردمی خلفای عباسی وقتی بر ایرانیان روشن شد که خبر کشته شدن فرزند غیور ایران، ابو مسلم خراسانی، بدستور منصور خلیفه عباسی، بگوش همه رسید، این خبر موجب ناراحتی شدید شد و بخونخواهی از ابو مسلم کسانی چون «سنباد» و «استاذیس» و «المقنع» که از وابستگان ابو مسلم بودند علیه خلفا و حکومت عرب قیام نمودند و اگرچه بشکست و قتل آنان ظاهراً خلفای وقت خوشنود بودند ولی در حقیقت اساس حکومت خلفای غدار و نیرنگ باز عباسی، که نه فقط نسبت بایرانیان بلکه در باره ائمه هدی، که مورد علاقه و توجه ایرانی ها بودند، نیز بدسائس و توطئه چینی می پرداختند، یکباره متزلزل گردید و با ظهور طاهر ذوالیمینین و تأسیس حکومت طاهری، ضربه‌ئی کاری بر پیکر حکومت عباسی وارد شد و پس از تصرف بغداد و قتل امین، حکومت از ید مأمون خارج و بدست طاهر افتاد؛ تا سال ۲۵۹ هجری که یعقوب لیث صفاری آخرین فرد از خاندان طاهریان را (محمد بن طاهر) از میان برداشت و سلسله صفاری را تشکیل داد.

با تشکیل سلسله صفاری و ایجاد حکومت مستقل ایرانی و علاقه شخص یعقوب به احیای زبان ملی، ایرانیان توانستند رکن اعظم ملیت خود یعنی زبان فارسی را زنده کنند و زبان عربی را که مدتها زبان رسمی و سیاسی ایشان بود از میان بردارند و لهجه دری را جانشین آن سازند. سامانیان که خود از نژاد اصیل و پاك ایران بودند

همچنان در تقویت و تحکیم مبانی ملی و آداب و سنن ایرانی و نیرومند ساختن و نشر و اشاعه زبان فارسی از پای ننشستند و با تشویق شعراء و نویسندگان و اعطای صلات و جوایز بآنان، به غنی شدن ادب زبان دري خدمات ارزنده‌ئی کرده‌اند که پس از آنان پادشاهان زیاری و بویی و غزنوی و نیز امراء و حکام و وزراء و بزرگان دربارهای ایران این شیوهٔ پسندیده را دنبال کردند.

لازم بتذکر است که در طول قرنهای اولیهٔ اسلامی و دوران خلافت جابرانهٔ اموی و عباسی، ایرانیان که بجهات و علل فراوان بآل علی (ع) ارادت می ورزیدند همه وقت در حمایت و پشتیبانی از دعوتهای حقّهٔ ایشان علیه بیدادگران بنی امیه و بنی العباس و نیز برای تضعیف حکومت عرب و احراز مجدد استقلال سیاسی و ادبی خود، قیام کردند. اصولاً ایرانیان علی علیه السلام را بسیار دوست میداشتند زیرا آن حضرت همواره رعایت شؤون مختلف مردم ایران را به عمر گوشتزد میفرمودند. داستان اسارت شاهزادگان ساسانی و عدم رعایت مقام والای آنان از طرف اعراب و حمایت مولا امیر مؤمنان علی (ع) از دختر یزدگرد و زناشوئی این شاهزاده خانم با حضرت حسین (ع) که بدستور پدر گرامی وی انجام پذیرفت و جاننشینان آنحضرت که همه از فرزندان این بانوی شاهزادهٔ ایرانی هستند، اگرچه جنبهٔ موثق تاریخی ندارد ولی نشان میدهد که مردم ایران علی (ع) و فرزندان او را با چه احترام و محبت می نگریستند و در مقابل با جابران دستگاه خلافت اموی چگونه رفتار می کردند. درست است که ایران در عهد خلافت خلیفه دوم عمر فتح شد و ایرانیان نومسلمان، همه جا پیر و مذهب تسنن بوده‌اند ولی بنا برعللی که در پیش ذکر شد و نیز بعلاّت توجه عمیق ایرانیان هوشمند بیک مسئلهٔ اساسی و مهم یعنی قرابت و مشابهت موضوع «تعیین و تنصيص» دربارهٔ جانشین پیغمبر (ص) با مسئلهٔ «تعیین و تنصيص» برای جانشین شاهنشاه و تطبیق آن با اصول سلطنت که ریشه‌های کهن در این کشور باستانی داشته و در حقیقت از دیر زمان مؤید عقیدت جزئی قاطبهٔ ایرانیان در احترام و تقدیس و بزرگداشت

و تعظیم اولی الامر بوده زمینه بیشتری برای قبول مذهب تشیع در کشور ما فراهم بود .

عبد الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل القزوینی الرازی در کتاب نفیس خویش موسوم به «النقض» در صفحه ۲۰۶ (چاپ ۱۳۷۱ هـ ق - ۱۳۳۱ هـ ش) درباره شیعی بودن بومسلم مروزی چنین آورده : « و بومسلم مروزی که بوالعبّاس سفّاح را از کوفه بیاورد و بیغداد بخلافت نشاند و لعن امیر المؤمنین (ع) از جهان برداشت و خلافت از بنی امیه و مروانیان فروگشود هم شیعی و معتقد بود ... »

هم او در صفحه ۲۰۷ کتاب النقض درباره شیعی بودن ملوک مازندران می نویسد : « ... و شهریاران و ملوک مازندران چون قارن و شهریار و گرد بازو و اسپهبد

علی رحمة الله علیهم و علی اسلافهم همه شاعی و معتقد بوده اند . »

گفتیم که تشیع در عهد پادشاهان آل بویه رونق بسیار یافت و بسبب معتقدات آنان شیعه آزادانه بکارهای مذهبی خویش می پرداخت و سوکواری حضرت حسین (ع) و بیان مصیبت های آل علی (ع) را بدون مزاحمت برپا میداشت و حتی بدستور معزالدوله معاویه را لعن میکرد و دیگر کسی را یارای سبّ علی (ع) و فرزندانش نبود. پادشاهان این سلسله مردم را بیستن دگانه ها و براه انداختن دسته ها و اقامه عزاداری رسماً تشویق و تأکید می کردند و شیعیان نیز که خود بسبب ارادت و عقیدت مفرط بآل علی (ع) آماده انجام دادن آن دستورات بودند بمحض فرارسیدن ایّام عزاداری به برپاداشتن مجالس تعزیه اقدام می نمودند .

وضع بدین منوال بود تا انقراض آل بویه ؛ از آن پس با روی کار آمدن سلسله های غزنویان و سلجوقیان تا عهد مغول و تیمور ، شیعه وضع کاملاً روشنی نداشت . زیرا پادشاهان این سلسله ها متشیّع نبودند مگر سلطان محمد خدا بنده (الجایتو سلطان) و ترکمانان قراقوینلو که بمذهب تشیع گرویدند و نیز سادات مرعشیه در مازندران

(طبرستان) و سربداریه در سبزوار و کار کیا در گیلان که مذهب شیعه را پذیرفتند و مدتها حکومت کردند .

در صدر این مقاله یاد آور گردید که از عهد سلطنت شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی یعنی از سال ۹۰۶ هجری تا با روز مذهب تشیع ، مذهب رسمی کشور ایران است .

شیخ صفی الدین جدّ اعلای این سلسله را از نسل امام موسی کاظم (ع) نوشته اند . وی در اردبیل بسر می برد و از مشایخ بزرگ صوفیه بود و مریدان بسیار داشت . اولاد و احفاد او همه بارشاد می پرداختند و مورد احترام و بزرگداشت مردم قرار داشتند ؛ شیخ جنید بکثرت مریدان شهرت داشت و مورد توجه اوزون حسن یکی از پادشاهان آق قوینلو بود و با خواهرش پیوند زناشویی بست . پسر همین شیخ جنید یعنی شیخ حیدر (یاسلطان حیدر) با عالمشاه دختر خال خویش ازدواج کرد و در جنگ با گرجستان در راه کشته شد . شاه اسماعیل در ۸۹۲ از عالمشاه بدنیا آمد در ۸۹۸ بگیلان گریخت و در ۹۰۵ مریدان پدر گرد او جمع آمدند آنگاه فرّخ یسار قاتل پدر را کشت . شروان و سپس آذربایجان را بدست آورد و تبریز را پایتخت خویش قرار داد . جنگهای او بویژه با عثمانی ها معروفست . وی مؤسس سلسله صفوی و در شب نوزدهم رجب سال ۹۳۰ در حوالی سراب آذربایجان وفات یافت . ۲۴ سال پادشاهی کرد . او در اردبیل در کنار مزار جدش شیخ صفی الدین بخاک سپرده شد . شاه اسمعیل که خود عقیدت و ارادتی تامّ بآل علی (ع) داشت توانست در مدت بیست سال این مذهب را در تمام کشور نشر و توسعه دهد و در رعایت جانب احترام روحانیون و بازگذاشتن دست آنها در امور مردم ، بمیل و رغبت رفتار کند . در عهد شاه عباس نفوذ این طبقه رو بفزونی گذاشت و آنان حتی در امور سیاسی نیز دخالت داشتند و اعمال نفوذ میکردند . این قدرت همچنان باقی بود تا بعهد نادر که چون بیشتر اوقات را به جنگ سرگرم بود ، اصولاً توجهی بمسأله روحانیت نداشت . در دوره قاجاریّه بار دیگر تشیع رونق گرفت .

نامها	كنيتها	لقبها	مولد	وفات	عمر	گورها	مادران	نام كشندهگان
علی	ابوالحسن	سرفضی	مكه بعد از عام الفيل بسال ۳۰	سال ۵۴۰	۶۳	كوفه	فاطمه بنت اسد	عبد الرحمن بن مسلم
الحسين بن علی	ابو محمد	الزكي	مدینه بسال دوم هجری	مدینه بسال ۵۴۹	۴۷	مدینه	فاطمه بنت رسول (ص)	جمدة بن الشعث بن قيس
الحسين بن علی	ابو عبد الله	الشهيد	مدینه بسال ۴ هجری ^(۲)	سال ۶۱ ه ^(۲)	۵۷	كربلاء	»	شعور و سنان بن هاشم الله
علی بن الحسن	ابو ابراهيم	زين العابدين	مدینه بسال ۳۸ هجری ^(۳)	مدینه ۱۰ ه ^(۳)	۳۷	مدینه	شهر با نو بن بنت یزید جرد	هشام
محمد بن علی	ابو جعفر	الباقر	طیبة بسال ۵۹ ه ^(۴)	مدینه ۱۹ ه ^(۴)	۶۰	مدینه	قریبه بنت الحثیم بن محمد بن ابراهیم بن ولید ابن بكر	
جعفر بن محمد	ابو عبد الله	الصادق	مدینه بسال ۵۸۳	بسال ۵۱۴۸	۶۵	مدینه	جعیده البربریه	منصور
موسی بن جعفر	ابو ابراهيم	الكاظم	بسال ۱۰۸ ه ^(۵)	بسال ۱۶۴ ه ^(۵)	۵۶	مقا برقریش	ام البنین	خارون الرشید
علی بن موسی	ابو الحسن	الرضا	مدینه بسال ۵۱۴۸	طوس بسال ۵۲۰۳	۵۵	طوس	خیزران	سأون
محمد بن علی	ابو جعفر	النتقی	مدینه بسال ۱۹۵ ه ^(۶)	سال ۲۱۰ ه ^(۶)	۲۵	مقا برقریش	سمانه	ادامه نقل بنت سأون
علی بن محمد	ابو الحسن	النتقی	مدینه بسال ۲۱۲ ه ^(۷)	سال ۲۵۴	۴۲	سرتن رای	حادیثه	الحسنین
الحسن بن علی المکری	ابو محمد	الزکی	بسال ۲۳۲ ه ^(۷)	سال ۲۶۰	۲۸	سرتن رای	حکیمه	المتوکل
محمد بن الحسن	ابو القاسم	الهادی	سرتن رای بسال ۲۵۵ ه	—	—	—	—	—

۱- این جدول با استفاده از کتاب بیان الادیان که در سال ۴۸۵ هجری تألیف شده تنظیم گردید . ۲- تاریخ ولادت امام حسین را (ع) ۳ شعبان سال ۴ هجری نیز نوشته اند . ۳- در سن کتاب بهمن صورت آمده ولی تاریخ تولد امام چهارم شیعیان را ۱۵ جمادی الاولی سال ۳۶ هجری و سال وفات آنحضرت را روزگار ۱۳ محرم سال ۹۵ هجری نیز نوشته اند . ۴- تاریخ ولادت امام پنجم را ۳ صفر سال ۵۷ هجری و تاریخ وفات آنحضرت را ۷ ذیحجه سال ۱۱۴ هجری نیز نوشته اند . ۵- تاریخ ولادت امام هفتم را ۷ صفر سال ۱۲۸ هجری و تاریخ وفات آنحضرت را ۲۵ رجب سال ۱۸۳ هجری نیز نوشته اند . ۶- تاریخ ولادت امام نهم را ۱۸ رمضان سال ۱۹۵ هجری و تاریخ وفات آنحضرت را ۳۰ ذیحجه سال ۲۲۰ هجری نوشته اند . ۷- تاریخ ولادت امام یازدهم را ۱۰ ربیع الثانی سال ۲۲۳ هجری نیز نوشته اند .

از زمان حکومت مشروطه ، بموجب اصل اوّل قانون اساسی ، دین رسمی ایران اسلام و مذهب رسمی آن تشیع است .

۴- فرق مختلف شیعه

فرقه‌هایی که در این مذهب از اواخر قرن اوّل و اوائل قرن دوّم هجری بوجود آمده‌اند یکی زیدیه است . این فرقه زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب را پس از وفات حضرت امام زین العابدین (ع) امام میدانند . « و بنای مذهب ایشان آنست که پس از علی و حسن و حسین رضی الله عنهم هر علوی که معصوم باشد شاید که امامت طلب کند باید که از فرزندان علی باشد و پارسا و معصوم و ایشان پنج فرقه‌اند :

۱- المَغِیرِیّه : اصحاب کثیر النّوّاء لقب او اَبْتَر بود و نام المَغِیرِیّه بن سعید ،

۲- الجارودیه : اصحاب ابی زیاد ،

۳- الذّکَیْرِیّه : اصحاب ذّکَیْر بن صفوان ،

۴- الخَشِیّیّه : اصحاب صُرّخاّب الطّیّری و وقت خروج سلاح ایشان از چوب

بود ،

۵- الخَلَفِیّه : اصحاب خلف بن عبد الصّمد^۱ »

زید از شاگردان و بنیان‌گذاران فرقه معتزله بود و نظر باعتدال در عقاید مذهبی ، امامت مفضول را با وجود افضل جایز می‌شمرد و با اینکه علی (ع) را افضل از شیخین میدانست ، مع هذا خلافت آندو را نیز قبول داشت . زید بروزگار بنی امیه خروج کرد و بدستور هشام بن عبد الملک او را بگرفتند و بکشتند . (سال ۱۲۱ هـ) و « پسرش یحیی بن زید بگریخت بخراسان و اورا هم بگرفتند و بفرمان نصر بن سیّار بگوزکانان بکشتند و گورا و بازغویه است^۲ . »

صاحب کتاب «النقض» دربارهٔ زیدیان می‌نویسد:

« زیدیان طائفه‌اند از مسلمانان و از امت محمد (ص) که بعدل و توحید خدای و بعصمت انبیاء معترف باشند و بعد از مصطفی (ص) امام بحق علی مرتضی (ع) را دانند و نصّ خفی گویند و معصوم دانند علی را و حسن را و حسین را ، و بعد از زین العابدین (علیهم السلام) امامت در زید بن علی (رضی) دعوی کنند و بیشتر فقه ایشان فقه بوحنیفه باشد و ایشان را نیز اجتهادی باشد موافق مذهب فریقین ؛ و قیاس در مسائل تفریعات روا دارند بخلاف مذهب شیعه ، و در شهر ری مدرسه‌های معروف دارند و فقه‌های بسیار بر این مذهب هستند و در بلاد عالم چون جبال جیلان و بلاد دیلمان و یمن و طائف و مکه و کوفه این مذهب ظاهر و معروف است و البته در مذهب تقیه نکنند ، و در ری سادات بسیارند از نقیبان و رؤیسان که این مذهب دارند و مقبول الشهادة والعدالة بوده‌اند پیش قاضی القضاة الحسن الاسترآبادی رحمه الله علیه پس اینکه در بانگ نماز « خیر العمل » زنند نه نقصان عدالت شان کنند و نه کس را زهره باشد که در ایشان طعنی زنند^۱ ... »

پیروان این مذهب در بلاد مازندران و گیلان و نیز در شهرهای کوفه و مکه و یمن بسر می‌بردند و امروز سرزمین یمن از مراکز مهم شیعه زیدیّه است .

۵- فرقه دیگر: کیسانیه است. اصحاب کیسان [که] مولای علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بود و مذهب ایشان آنست که امامت پس از حسن و حسین به محمد بن علی بازگشت آن که ابن الحنفیه اش خوانند از آن چه مادر او را حنفیه نام بود و گویند او زنده است که هرگز نمیرد و در شعب رضوی است پنهان تا وقت بیرون آمدن بیرون آید و جهان را بگیرد و بعدل آباد کند و ایشان چهار فرقه‌اند^۲:

۱- النقض ، ص ۵۸ و ۵۹ ؛ چاپ آقای محدث .

۲- بیان الادیان ، چاپ امتداد فقید اقبال آشتیانی ، ص ۳۵ .

۱- الْمُخْتَارِيَّة: اصحاب مختارين ابی عُبَيْدِ الثَّقَفِي ،

۲- الْكَرْبِيَّة: اصحاب ابی كَرْبِ الضَّرِير،

۳- الْأَسْحَاقِيَّة: اصحاب اسحاق بن عمر،

۴- الْحَرَبِيَّة: اصحاب عبدالله بن حرب ،

۶- غلاة

یکی دیگر و « باز پس ترین قومی از شیعه این گروه اند » غلاة « که کافر محض باشند و ایشان از آن گروهند که یکی از ایشان نزد علی آمد و گفت :

يَا عَلِيُّ الْأَعْلَى السَّلَامُ عَلَيْكَ .

علی کرم الله وجهه فرمود تا او را بسوختند پس گفت : يَهْلِكُ اثْنَانِ مُحِبٌّ مَفْرُطٌ وَمُبْغِضٌ مَفْتَرٌ^۱ ، و ایشان نه فرقه اند :

۱- الْكَامِلِيَّة: اصحاب ابی کامل ،

۲- السَّبَائِيَّة: اصحاب عبدالله بن سبأ ،

۳- الْمَنْصُورِيَّة ، اصحاب ابو منصور عجلئ ،

۴- الْغُرَابِيَّة ،

۵- الْبُزْيَغِيَّة ، اصحاب بُزْيَغِ بْنِ يُونُس ،

۶- الْيَعْقُوبِيَّة: اصحاب محمد بن يعقوب ، ایشان گویند علی هرگاه در میان

ابر بدنیا آید .

۷- الْأَسْمَاعِيلِيَّة ، ایشان اصحاب اسماعیل بن علی اند ،

۸- الْأَزْدِيَّة: ایشان گویند این علی که پدر حسن و حسین است علی نیست ،

او مردیست که او را علی الازدی خوانند و آن علی که امامست او را فرزندان نباشد که

۱- علی علیه السلام فرمود : يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ : مُحِبٌّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالٍ .

صانع است ، خاکشان بدهان^۱ . . . » در میان فرقه‌های مختلف اسلام ، غلات بکسانی اطلاق می‌شود که « در باب پیغمبر اسلام (ص) یا ائمه شیعه یا بزرگان اسلام غلو کرده و ایشان را درجه الوهیت داده‌اند ؛ و نیز بکسانی که درباره علی (ع) بن ابیطالب غلو کرده و او را مرتبه الوهیت داده‌اند. بجز فرقه‌هایی که در بیان الادیان به غلاة منسوبند چند فرقه دیگر نیز در کتب قدما نام برده شدند از این قرار : امریه ، بشریه . بلالیه ، بیانیه ، تمیمیّه ، جناحیه ، حارثیه ، خطابیّه ، ذمامیه ، ذمیّه ، رجعیّه ، سبائیّه ، سلمانیه ، شریعیّه ، شریکیّه ، شلمغانیه ، طیاریه ، علیاویه (یا علیائیه) ، عمیریّه ، عینیّه ، غرابیه ، غمامیه ، کسفیه ، کودیه ، لاعنیّه ، محمدیه ، مخطئه ، معمریه ، مغیریّه ، مفضلویه ، موسویّه ، میمیّه ، نصیریّه ، نمیریّه ، یعقوبیه^۲ .

در قرآن مجید از غلونهی شده است و در آیه ۱۶۹ سوره نساء خداوند فرمود:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ...

در حدیث آمده :

صِنْفَانُ مِنْ أُمَّتِي لَانْصِيبَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ ، الْغُلَاةُ وَالْقَدَرِيَّةُ^۳.

ریشه عقاید و آراء غلاة :

عربستان و جزیره یعنی یلاد میان دجله و فرات و شامات پیش از ظهور اسلام مرکز طوایف مختلف عرب و غیر عرب و محل بروز و تصادم عقاید و ادیان گوناگون از بُت پرستی و یهودیت و مسیحیت و آیین‌های ایرانیان از زردشتی و مانوی و مزدکی و دیگر ادیان رایج آن زمان بود . در چنین محیطی ناچار باید ظهور مذاهب مختلف

۱- بیان الادیان تألیف ابوالمعالی محمد الحسینی العلوی ، چاپ ۱۳۱۲ شمسی هجری .

۲- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله « غلو و غلاة » تألیف آقای دکتر گلشن استاد دانشگاه .

۳- بحار الانوار ج ۴ باب اول ص ۴ .

دیگر را انتظار داشت. پس اگر ملل و نحل نویسانی مانند ابو محمد نوبختی و شهرستانی بگویند که عقاید و آراء غلاة اسلام از ریشه خرم دینی و مزدکی و دهری است و شبهات و اهواء آنان از مذاهب حلولیه و تناسخیه و مخصوصاً یهود و نصاری مأخوذ است^۱ نباید گفته آنانرا تکذیب کرد. زیرا نشانه‌های این تأثیر بطور روشن و آشکار در آراء و عقاید این فرقه‌ها دیده میشود. مثلاً بقول شهرستانی همچنانکه یهود خالق را بخلق و نصاری خلق را بخالق تشبیه کرده‌اند غلاة نیز در آراء و عقاید از این دو نوع رأی و عقیده بی نصیب نمانده‌اند. لیکن باید توجه داشت که بعضی از فرق غلاة خاصه فرقه‌هایی که گردانندگان و زعمای آنها ایرانی بوده‌اند یا فرقه‌هایی که در ایران ظهور کرده یا نمو و توسعه یافته‌اند مقصود پنهانی دیگری نیز داشته‌اند. و آن احیای آئینی ایران قدیم و شاید تضعیف اسلام بوسیله ایجاد اختلاف و تشتت آراء بوده است. امّا در عین حال باید بدین نکته متوجه بود که وجود شباهت در عقاید و آراء مادام که با قراین دیگری توأم نباشد بتنهائی نمی‌تواند دلیل اخذ و اقتباس باشد و متأسفانه بعضی از محققان مسیحی یا منتسبین باین دین خواسته‌اند عقائد غلاة، خاصه علی‌الیهیان را از اصل مسیحی جلوه دهند، چنانکه میرزا کرم‌نامی که احتمالاً بآیین مسیحیت در آمده‌است، در کتاب خود که بزبان انگلیسی است و در مجموعه «دنیای اسلام» بنام علی‌الیهیان است در صفحات ۷۳-۷۸ از وجود بعضی شباهتها استفاده میکند و مذهب فرقه علی‌اللهی را متأثر از مسیحیت میداند. موارد مشابهت در مورد سه روز و سه روز و سرودهای مذهبی و تعدد زوجات و جز آنهاست، ولی بنظر بعضی از محققان این قول درست نیست^۲.

۷- اسماعیلیه

در میان این فرقه‌ها، اسماعیلیان را که هنوز در خراسان و قزاقستان و کرمان و محلات از نقاط کشور ایران وجود دارند مورد مطالعه قرار میدهم.

۱- ملل و نحل شهرستانی ص ۸۱

۲- لغتنامه دهخدا - شماره مسلسل ۶۲، شماره حرف «غ»: ۳- تیرماه ۱۳۴۰

این فرقه که بنامهای: اسمعیلیّه، سبعیّه، هفت امامیان، باطنیان، باطنیه، حشاشین، ملاحده، فدائیان معروفند میگویند امامت بحضرت اسمعیل فرزند بزرگتر حضرت امام جعفر صادق (ع) ختم می شود، زیرا ابتدا او از جانب پدر بجانشینی تعیین گردید و با اینکه پنجسال پیش از وفات امام ششم، اسمعیل دارفانی را بدرود گفت، مع هذا پیروان او معتقدند و گفتند که او تا پنجسال پس از وفات پدر در قید حیات بود و در بازار بصره دیده شد و حتی مردی مفلوج را شفا بخشید. امام جعفر صادق (ع) قبل از مرگ فرزندش اسمعیل، پسر دوم خود یعنی امام موسی (ع) را با امامت و جانشینی خویش برگزید. طرفداران اسمعیل گفتند که امام نمی تواند در تعیین جانشین خود تغییر عقیده بدهد و چون اسمعیل پیش از پدر درگذشت امامت به محمد بن اسماعیل منتقل شد و او «سابع تام» است و دَوْر هفت بدو تمام میشود و پس از او امامت در خاندان وی باقی ماند.

دُعاة (جمع داعی) از طرف بازماندگان اسماعیل به کشورهای اسلامی رفتند تا عقیده آنان را تبلیغ کنند «مردی بود او را بومیمون قَدّاح خوفندند و دیگر آن را عیسی چهارآختان و دیگر آن را فلان دندانی و هر سه کافر و ملحد بودند و با یکدیگر دوستی داشتند و بوقت طعام و شراب باهم بودندی^۱...»

پسر همین میمون ملقب بقَدّاح یعنی عبدالله بریاست شعبه قرامطه رسید. میمون بن دیصان که به قَدّاح معروف بود کسیست که در غیبت امام بتحکیم مبنی مذهب مبادرت کرد و در خوزستان و عراق و شام به نشر عقاید خویش کوشش داشت. از بین این و دعاة یکی ابو عبدالله حسن بن احمد معروف به ابو عبدالله شیعی در بلاد مغرب قدرت بسیار یافت و دولت اغالبه را در آن سامان از میان برد، و ابو محمد عبدالله مهدی را که در سلجماسه محبوس بود آزاد کرد و گفت او همان مهدی منتظر از آل علی است و امامت از آن وی است و بدین طریق دولت فاطمیان در شمال افریقا تشکیل شد (۲۹۷ هـ).

دعوت فاطمیان بزودی در یمن و بحرین و شام و فلسطین و ایران و شمال افریقا انتشار یافت. اسماعیلیه در دعوت خود مراحل خاصی را رعایت میکردند و دُعَات آنان بر حسب درجات معین میشدند و آخرین مرتبه معتقدان باین مذهب مرتبه «حجت» بود که از بین دُعَات عده معدودی توانستند جایز آن رتبه گردند. از میان دُعَات ایرانی ناصر خسرو و حسن صباح این را داشتند. دُعَات اسماعیلیه برای هرامام دوازده حجت تعیین میکردند که در دوازده جزیره (=ناحیه) بنشر دعوت مشغول بودند و در دعوت خود به عدد هفت و عدد دوازده اهمیت میدادند. برای همه دُعَات اسماعیلی رئیس بنام داعی الدعاة در دستگاه خلیفه فاطمی بسرمیبرد^۱.

«آنگاه این مذهب بیرون آوردند و گفتند شریعت را ظاهر است و باطن، ظاهر اینست که مسلمانان بدان تعلق کردند و میورزند و هر یک را باطنی است که آن باطن رسول صلوٰة الله علیه دانست و جز با علی بکسی نگفت و علی با فرزندان و شیعه و خاصگان خویش گفت و آن که باطن را دانست از رنج طاعت و عبادت برآسود^۲». این فرقه پیغامبر (ص) را ناطق و علی (ع) را اساس خوانند و امام حسن و حسین و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و پسر او اسمعیل را ائمه هفت گانه آن دور دانسته اند. محمد بن اسماعیل را قائم و خلفای فاطمی را جزو امامان دور قائم دانند. و گویند میان ایشان مواضع است و القاب چنانکه عقل را سابق و اول خوانند و گویند از عقل، نفس پدید آمد و در جهان همه چیز از نفس بوجود آمد. در تفسیر آیه:

وَالزَّيْتُونَ وَالزَّيْتُونَ وَطُورِ سَيْنِينَ.

گویند تین عقل است که همه مغز است و نفس زیتون است که همه لطافت است با کثافت آمیخته چنانکه زیتون با دانه و طور سینین ناطق است یعنی محمد صلوٰة الله علیه که بظاهر چون کوه درشت بود و با خلق بشمشیر سخن گفت و بباطن در او چیزها

۱ - فرهنگ فارسی دکتر معین، ج ۵، اعلام.

۲ - بیان الادیان چاپ استاد فقید عباس اقبال آشتیانی.

بود چون کوه که در او جواهر باشد و بلدالامین اساس است یعنی علی که تأویل شریعت از او ظاهر شد و مردمان از بلا ایمن شدند^۱.

اسماعیلیه بترتیبی که ذکر شد درجات هفتگانه یعنی مستجیب و مأذون و داعی و حجّت و امام و اساس و ناطق را قائل بودند که پنج درجهٔ اخیر پنج حدّ جسمانی است و گاهی میان حجّت جزایر و امام درجهٔ ذکر میکنند با اسم «باب» که شاید همانست که گاهی هم «حجّت اعظم» نامیده میشود^۲.

آراء و عقاید اسماعیلیه

اسماعیلیه بتأویل قائلند و آیات و احادیث و احکام شرع را تماماً تأویل میکنند و منکرین تأویل و پیروان ظواهر شریعت و تنزیل را «ظاهری» مینامند و بر آنان بسیار طعن میکنند و معروف آنست که اسماعیلیان خود و لااقل درجات بالاتر آنان باطناً با احکام و ظواهر دین اصلاً قائل نیستند و وقتی کسی داخل طریقه آنان شد و دعوت را پذیرفت ابتدا با او مدارا کرده و کشف راز نمیکند ولی پس از آنکه بدرجات بالاتر رسید و در سیر در مراتب ترقی کرد، حقیقت اعتقاد خود را که انکار ظواهر شرع است بر او انشا می کنند، ولی از اظهارات ناصر خسرو در اشعار و تألیفات خود خلاف این مطلب ظاهر میشود و وی نه تنها خود با علا درجه مواظب و مراقب اعمال شرعیه بود^۳ بلکه در کتاب وجه دین که برای خود اسماعیلیان و مستحیان نوشته شده صریحاً منکر ظاهر را از باطنیان، دجّال باطنیان مینامد و بر او طعن میکند همانطور که منکر تأویل را دجّال ظاهریان

۱- بیان الادیان چاپ استاد فقید عباس اقبال آشتیانی .

۲- برای اطلاع بیشتر با اصطلاحات هر یک از شعبه های اسماعیلیه رجوع کنید بلغت نامه دهخدا ذیل کلمه اسماعیلیه و نیز مقدمه آقای تقی زاده استاد دانشگاه بر دیوان ناصر خسرو .

۳- دیوان ناصر خسرو ص ۱۱ س ۲۱ و اشعار دیگر .

میخواند^۱ ولی بتقیّه و حيله در دعوت و اظهار مطلب بر حسب عقل و فهم مخاطب که روش ایشان بوده توصیه میکند. این طایفه بحروف جمل و معانی رمزی آن اهمیت عظیم میدهند و اغلب استدلالات و بیاناتشان از روی حروف است... اسماعیلیه علم و اعتقاد را غایت وجود بشر میدانند و به بهشت و دوزخ جسمانی قائل نیستند ولی بمبتدیان این کلمات را بمعنی معمول و معروف تفسیر میکنند و بکلی انکار نمیکند ولی بارباب مراتب بالاتر بهشت را نفس انسان کامل و دوزخ را نفس انسان جاهل و دور از خدا تأویل میکنند و بعث و نشور جسمانی را هم قائل نیستند و بعضی اشعار ناصر خسرو نیز درین معنی صریح است. احکام دین را هم چنانکه از کتاب وجه دین سر تا پادیده شود تأویل میکردند و احکام ظاهری فقه را « هوی و هوس ریاست جویان » مینامیدند^۲.

* * *

۸- بر جورد آراء و عقاید متکلمان معتزلی و اشعری

اکنون می پردازیم به بیان چگونگی اختلافات میان فرق مختلف اسلام و ظهور دسته های دیگری از آنان که به دسته های کلامی معروفند و موضوعات متعددی را از جبر و اختیار، قدیم یا حادث بودن کلام الله، آیا خدا جسم است یا جسم نیست، مسأله ایمان، صفات ازلیّه خداوند، حُسن و قبح عقلی، رؤیت خدا، و جز آنها را سالیان دراز مورد بحث و گفتگو و مشاجره و مناظره و قتل و نهب مسلمانان قرار دادند. میان گروه های متعدد، دودسته بودند که بیش از همه شهرت و معروفیت داشتند یکی معتزله

۱- وجه دین ص ۲۸۰ و ۲۸۱ - مگر آنکه تمام این اظهارات و تظاهرات صادقانه نبوده و مبتنی بر روش مخصوص بر حسب اصول و فن معامله با ظاهریان و مستضعفان بوده باشد. « بنقل از لغت نامه ».

۲- مقدمه دیوان ناصر خسرو از دانشمند محترم آقای تقی زاده استاد دانشگاه تهران. (بنقل از لغت نامه) .

و دیگری اشعریّه . مؤسس گروه نخستین یکی از شاگردان حسن بصری است بنام واصل بن عطا ؛ وی در یکی از مجالس درس با استاد بر سر مرتکبین گناهان کبیره و اینکه آنان مؤمن اند یا کافر به بحث و گفتگو پرداخت . استاد را نظر این بود که هر که بگناه کبیره دست یازد منافق است و منافق در حکم کافر است . اما شاگرد (واصل بن عطا) را نظری دیگر بود و آن منزلی بین کفر و ایمان که به « منزلة بین المنزلتین » تعبیر گردید . این اختلاف نظر سبب شد که استاد ، شاگرد را بترك مجلس درس و اعتزال از خود دعوت کند لذا به واصل گفت (اعتزل واصل عنا) . گویند بهمین سبب پیروان واصل را معتزله خواندند . باید افزود که یکی دیگر از شاگردان حسن بصری بنام عمرو بن عبید (متوفی بسال ۱۴۵) نیز به واصل ملحق شد و آندو با یکدیگر به پی ریزی این دسته و القاء آراء و عقاید خویش میان مسلمانان پرداختند . معتزلی ها خود ، خویشان را اهل العدل والتوحید میخواندند . این فرقه خود بگروهی دیگر منقسم شده اند که بنا بر مندرجات کتاب « بیان الادیان » ابوالمعالی محمدالحسینی العلوی باین شرح است :

وایشان هفت فرقه اند :

- ۱- الحسَیّیّه : اصحاب حسن بصری ؛
- ۲- الهُدَیّیّه : اصحاب ابوالهَدیّ یلّ عَلاف ؛
- ۳- النّظّامیّه : اصحاب نظام ؛
- ۴- المَعْمَریّه : اصحاب مَعْمَر بن عَبّاد السّامی ؛
- ۵- البُشریّه : اصحاب بشر بن المَعْمَر ؛
- ۶- الجاحِظیّه : اصحاب عُمَر بن بَحْر الجاحِظ ؛
- ۷- الکعبیّه : اصحاب ابوالقاسم الکعبیّ الباخی ؛

۱- متوفی بسال ۱۱۰ هجری .

۲- در سال ۸۰ هجری در مدینه بدنیا آمد و در سال ۱۳۱ هجری وفات یافت .

دسته دوم، اشعریّه، پیروان ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری از مخالفان معتزله میباشند. ابوالحسن مذکور از اعقاب ابوموسی اشعری است که بسال ۲۶۰ هجری بدنیا آمد و در سال ۳۳۰ هجری وفات یافت. از شاگردان ابوعلی جبائی است که خود معتزلی بود و تا چهل سالگی در این دسته بسر برد و از آن پس با آنها بمخالفت برخاست و باقی حیات را در مبارزه با آنان گذراند. وی مؤسس مذهب اشعری است. کتابهای متعددی در ردّ نظریات مخالفان یعنی معتزله دارد.

وی عقیده دارد که ایمان بتصدیق قلب است و قول بزبان و عمل بارکان از فروع آنست و کسی که بقلب تصدیق کرد یعنی وحدانیت پروردگارا اعتراف کرد و نیز به بعثت پیامبران و آنچه از جانب خداوند برای بشر آورده اند اقرار نمود، او ایمان آورده و در ایمانش خللی دیده نمی شود و اگر در آن حال بمیرد مؤمن و رستگار شمرده میشود. کافر کسی است که ایمان را منکر شود. حکم کسی که مرتکب گناهان کبیره می شود با خداست، خواه مورد آمرزش و عفو خدائی قرار گیرد و یا به عقاب و دوزخش گرفتار آید و یا با شفاعت پیغامبر بخشوده شود. چنین کسی اگر توبه کند ممکن است توبه اش مورد قبول خالق واقع شود و یا خدا او را نبخشد زیرا در هر حال او موجب است و چیزی بر او واجب نمیشود و اعتقاد بقبول توبه مبتنی بر سمع است. خدا مالک خلق خود است، آنچه میخواهد می کند و بهرچه اراده کند فرمان میدهد. اگر همه خلق جهان را به بهشت برد مرتکب حیفی نشده است و اگر همه را بآتش افکند ظلمی نکرده است، چه ظلم عبارتست از تصرف در آنچه مایملک متصرف نیست، یا عبارتست از وضع شیء در غیر موضع خود، در صورتیکه خداوند مالک مطلق است و از این روی نه ظلمی بر او متصور است و نه جوری بدو منسوب.

اختلافات این دودسته در چند مورد بیان می شود:

- ۱- معتزلی افعال خیر را از خدا میداند و افعال بد را از بنده، زیرا گوید که از خداست خیر به بندگان برساند و رعایت حال ایشان فرماید.

۲- معتزلی برای ایمان سه رکن قائل است : اعتقاد بقلب و جنان ، گفتار بربان ، عمل بارکان .

اشعری رکن اصلی ایمان را در عقیده قلبی میدانند و گفتار و عمل را از فروع می‌شمارد .

۳- معتزلی خداوند را عالم و قادر بالذات میدانند نه بصفات ولی اشعری بصفات ازلیّه زائد بر ذات که قائم بذات واجب الوجودند قائل است .

والاشعری باز دیاد قائله وقال بالنیابة المعتزلة^۱

۴- معتزلی به حسن و قبح عقلی قائل است ولی اشعری منکر حسن و قبح عقلی است .

۵- معتزلی برؤیت خدا بدیدگان قائل نیست لاتدرکه الابصار وهویدرك الابصار اما اشعری گوید که خداوند در روز قیامت بچشم دیده می‌شود ، قال الله تعالى : وجوه یومئذ ناضرة ، الی ربها ناظرة .

۶- کلام الله در نظر پیروان معتزله مخلوق و حادث است ولی اشعری بقدم بودن آن عقیده دارند . کلام نفسی مقابل کلام لفظی از مختصات عقاید اشعریان است .

۷- معتزلی عقیده ندارد که معدوم اعاده شود اما اشعری آنرا ممکن داند .

۸- مسألت امامت در نزد معتزله به « نصّ و تعیین » است اما پیش اشعری ها باختیار امت .

البته در موارد دیگر هم میان این دو فرقه اختلافات شدید بود حتی در موضوعات جزئی و شخصی که ذکر همه آنها در این مقدمه نگنجد^۲ .

اشعریها از اواخر قرن سوم هجری پس از روی کار آمدن مؤسس این دسته با معتزلی ها بمخالفت برخاسته اند و پیش از آنان مخالفان سرسخت معتزلی ، اصحاب

۱- منظومه حاجی سبزواری .

۲- رجوع شود به لغت نامه دهخدا

حدیث بوده‌اند. اصحاب حدیث خود چهار گروه بودند باین شرح :

۱- الدّٰوِدیّه: اصحاب داود بن علی الاصفهانی و ایشان را اصحاب ظواهر گویند از آنچه بظاهر اخبار و آیات کار کنند و قیاس را منکر باشند.

۲- الشّافعیّه: اصحاب امام عبدالله بن ادریس الشّافعی المطلبی رضی الله عنه باشند و مذهب او در اصول دین و توحید همین است که یاد کرده آمد و اختلافی که هست میان وی و اصحاب رأی در فرو و عست الا در یک چیز و آن حدیث ایمان است که درستی ایمان را بمذهب او سه شرطست :

الاقرار باللسان والتصديق بالجنان والعمل بالاركان و چون چنین باشد بیفزاید بطاعت و بکاهد بمعصیت و بصحّت اجتهاد و قیاس نگوید :

۳- المالکیّه: اصحاب مالک بن انس بن مالک باشند و او امام عراق بود و صاحب کتاب مؤوطاً^۱ مغاربه و حدود بیشتر مذهب او دارند و تعلق بحدیث پیغامبر صلوٰة الله علیه کنند و گوشت خر اهلی خورند و لواطه باعیال حلال دارند.

۴- الحنبلیه: اصحاب امام احمد حنبل اند و بعضی از ایشان مشبهیند او و پیر بود که شافعی در رسید. او خدمت شافعی کرد و عنان اسب شافعی گرفته بود و میگفت، اَقْتَدُوا هَذَا الشَّابَّ الْمُهْتَدِي .

۹- وضع شیعه در مقابل فِرَق دیگر اسلامی در قرن چهارم و پنجم و ششم.

از آنچه در صحایف پیشین درباره تفرّق و تشعّب دین اسلام سخن رفت و از ذکر نام فِرَق مختلف اسلامی که قسمت اعظم آنها بمناسبت مقال در مطاوی گفتگوهای گذشته یاد شده‌اند، بهچگونگی ایجاد آن فرقه‌ها بر پایه اختلافات در اصول و فروع دین، پی برده‌ایم. اینک برای تکمیل این بحث و بیان اینکه چگونه این اختلاف نظرها که در اصول دین بهچشم میخورد بفروع دین سرایت کرده و در تفاسیر قرآن هم لامُحَالَة

۱- المؤطا تألیف ابو عبدالله مالک بن انس بن ابی عامر متوفی بسال ۱۷۹ هجری قمری.

تأثیر نموده است ، بوضع این فرقه‌ها مخصوصاً شیعه امامیه اثناعشریه ، در قرن پنجم و ششم می‌پردازیم .

اصولاً وضع این فرقه‌ها در این دو قرن و حتی در یکی دو قرن بعد از آن بوضع سیاسی کشورهایی که با وجود امرا و پادشاهان و وزراء و نیز خلفای بغداد (و میزان قدرت و یا ضعف ایشان) و تعصب آنان درباره مذهبی که خود داشته‌اند بستگی دارد .

میدانیم که از دوره حکومت سلطان محمود غزنوی ، با تعصب شدید وی و تظاهری که بطرفداری از مذهب تسنن می‌نمود نسبت به شیعه بسیار بد رفتاری میکردند و بنام رافضی آنانرا مورد خشم و تعنت و سختگیری قرار میدادند . این رفتار ناهنجار ضد شیعی در دوره سلاجقه نیز مشهود بود ؛ مخصوصاً در سالهایی که با وزارت نظام الملک و علاقه شدیدی که وی نسبت بمذهب خویش (شافعی) داشت و مصالح مذهبی پادشاه وقت (مذهب حنفی) را نیز بناچار رعایت میکرد ، در مورد طرفداران مذاهب دیگر با شدت و سختی روبرو میشد . در سالهای آخر سلطنت ملکشاه ، که بکوتاه شدن دست وزیر شافعی منتهی گردید ، شیعه کم کم قدرت از دست رفته را باز یافتند .

خواجه نظام الملک خود در سیاستنامه درباره طرد شیعیان چنین نوشت :

« در روزگار محمود و مسعود و طغرل و الب ارسلان انارالله برهانهم هیچ گبری و ترسایی و رافضی را یارای آن نبودی که بصحرا توانستی آمد یا پیش بزرگی شدی ، که خدایان ترکان همه متصرف پیشگان خراسان بوده‌اند و دبیران خراسان حنفی مذهب یا شفعوی پاکیزه باشند ، دبیران و عاملان بمذهب عراق بخویشتن راه ندادندی و ترکان هرگز روانداشتندی که ایشانرا شغل فرمایند و گفتندی اینان هم مذهب دیلمانند و هوا خواه ایشان ، چون پای استوار کنند ترکان بزیان آورند و مسلمانان را رنجها رسانند ، دشمن آن بهتر که در میان ما نباشد ، لاجرم بی آفت میزیستند . و اکنون

کار بجایی رسیده است که درگاه و دیوان از ایشان پر شده است.^۱»
در حکایت صفحات ۲۰۰ و ۲۰۱ از سیاستنامه: نظام المملک نمونه دیگری از
سختگیریهای پادشاه وقت را نسبت بشیعه شرح میدهد:

« روزی سلطان شهید الب ارسلان را قدس الله روحه چنین بشنوانیدند که اردم،
دهخدای یحیی را دبیر خویش خواهد کرد، کراهیتش آمد، از آنچه گفته بودند که
دهخدای باطنی مذهب است، در بارگاه اردم را گفت که تو دشمن منی و خصم مملک،
اردم این بشنید و در زمین افتاد و گفت ای خداوند این چه سخنیست من کمتر بنده ام
خداوند را چه تقصیر کرده ام تا این غایت در بندگی و هواخواهی سلطان؟ گفت اگر
دشمن من نیستی چرا دشمن مرا بخدمت آورده؟ اردم گفت آن کیست؟ سلطان گفت
دهخدای آبه که دبیر تست، گفت او که باشد در همه جهان و اگر همه زهر گردد این
دولت را چه تواند کرد؟ گفت بروید و آن مردك را بیارید، رفتند و هم در وقت دهخدای
را پیش سلطان آوردند، سلطان گفت ای مردك تو باطنی و میگوییی که خلیفه بغداد
بحق نیست، گفت ای خداوند بنده باطنی نیست شیعی است یعنی رافضی، سلطان
گفت ای مردك مذهب روافض نیز چنان نیکو نیست که آنرا بسرمذهب باطنیان کرده،
این بد است و آن بدتر، پس بفرمود چاوشان را تا چند سیلی در مردك بستند که گفتند
خود بمرد و نیم کشته از سرایش بیرون کردند!...»

هم در این حکایت از سیاستنامه آمده که چون سلطان در خطاب به اردم گفت:
« بر منست که شما را نگهداری کنم که خدای تعالی مرا بر شما سالار کرده است
نه شما را بر من، و این قدر ندانید که هر که بامخالف پادشاهی دوستی ورزد از دشمنان
پادشاه باشد و در این حال که این سخن بر لفظ سلطان برفت خواجه امام مشطَب^۲
و قاضی امام ابوبکر حاضر بودند، روی سوی ایشان کرد و گفت چه گوید اندر این که

۱- نقل از صفحه ۲۰۰ و ۲۰۱ سیاستنامه چاپ ۱۳۲۰.

۲- ابوالمظفر مشطَب بن محمد فرغانی از فقهای حنفی متوفی بسال ۴۸۶.

من گفتم: «گفتند خداوند عالم آن میگوید که خدای عزوجل و رسول او صلی الله علیه وسلم می گوید در معنی رافضیان و مبتدعان و باطنیان و اهل ذمه، پس مشطب گفت عبد الله عباس میگوید روزی پیغمبر صلوات الله علیه و سلامه و مر علی بن ابیطالب کرم الله وجهه گفت:

إِنْ أَدْرَكَتَ قَوْمًا يُقَالُ لَهُمُ الرَّافِضَةُ يَرْفُضُونَ الْإِسْلَامَ فَاقْتُلْهُمْ فَإِنَّهُمْ مُشْرِكُونَ.

پارسیش چنین باشد اگر دریابی گروهی را که ایشان را رافضی گویند ایشان را مسلمانی نباشد باید همه را بکشی که ایشان کافرند. قاضی ابوبکر گفت روایت میکند ابوامامه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت:

فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يُقَالُ لَهُمُ الرَّافِضَةُ فَإِذَا لَقَيْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ.

پارسیش چنین است که در آخر زمان گروهی پدید آیند که ایشان را روافض گویند و هرگاه که ببینید ایشان را بکشید!...»

در این صفحه از سیاستنامه و صفحات بعد از آن از قول همین مشطب احادیثی مجعول از پیغامبر اسلام روایت شد که معلوم است که وی و قاضی امام ابوبکر چگونه برای خوش آیند الب ارسلان در ذم شیعہ آنها را جعل کردند قاضی ابوبکر در صفحه ۲۰۵ همین کتاب بالب ارسلان می گوید که اسمعیل بن سعد از پیغمبر (ص) روایت کرد که «قدریان گبران امت منند، چون بیمار شوند عیادت ایشان نکنید و چون بمیرند بجنازه ایشان مروید، همه رافضیان قدری مذهب باشند.»

این بود نمونه بسیار کوچکی از تعصبات مخالفان شیعہ و تضییقاتی که در این قرنهای برایشان روا می داشتند: بنابراین قرن پنجم و ششم را باید قرن تعصبات و دوره

تسلط اهل سنت بر شیعه نامید. با اینهمه مذهب تشیع بتدریج توسعه پیدا کرد و نفوذ خود را در میان مردم بلاد گسترش داد و « این طایفه را در بلاد اسلام و شهرهای معظم هزاران کُرّاسی و منابر و مساجد و مدارس است که درو تقریر مذهب کنند بظاهر: بحضور ترك و تازی. و نوبتهای عقود مجالس ایشان اظهر من الشمس است. و آنچه مذهب ایشان باشد در اصول و فروع پوشیده ندارند در کتب و فتاوی^۱... »

شیعه بتأسیس مدارس و کتابخانهها پرداخت. « در بلاد خراسان و مازندران و شهرهای شام از حلب و غیر آن و بلاد عراق چون قم و آبه و کاشان که مدارس چند است... اما از برای دفع شبهت اشارتی برود بشهرری که منشأ و مولد این قائل است که اولاً مدرسه بزرگ سید تاج الدین محمد کیکی رحمه الله علیه بکلاه دوزان که مبارک شرفی فرموده است و قریب نود سال است که معمور و مشهور است و در آنجا ختمات قرآن و نماز بجماعت هر روز پنج بار و مجلس و عظم هر هفته یک بار و دوبار و درس علوم و موضع مناظره و نزول مصلحان در آنجا که مجاورند از اهل علم و زهد و فقهاء و سادات و غریب که رسند و باشند بوده است و هست نه در عهد طغرل بزرگ سقا الله رحمه کردند؟! »^۲

در همان صفحه و صفحات بعد نام مدارس دیگر بشرح آمده بعلاوه تشکیل مجالس درس فقه و شریعت را نیز در آن مدارس یاد آور میشود « اما جواب این کلمات آنست که چگونه درس فقه و شریعت نباشد جماعتی را که کتب خانهای ایشان مملو باشد از کتب اصولی و فروعی که تعدید و تحصیر آن متعذر باشد و در اسامی رجال از مصنفان و رواة ایشان مجلسی مفرد باید. » آنگاه عبدالجلیل می پردازد بذکر نام آثار و تصانیف مذهب شیعه که در آن مدارس آزادانه تدریس می شد^۳ و سپس نام بزرگان و دانشمندان را (در صفحه ۵۱) ذکر میکند:

۱- ص ۱۲ کتاب النقص.

۲- ص ۴۷ النقص.

۳- ص ۴۹ و ۵۰ کتاب النقص.

« و آنچه گفته که : « ایشان را درسی نباشد » مگر بسمع این قائل نرسیده است که مرتضی (علم الهدی) را رضی الله عنه چهارصد شاگرد فاضل متبحر بوده است دون از دیگران در اصول و فروع و فنون علوم و و فضل و بزرگی شیخ کبیر ابوجعفر بابویه رحمه الله علیه را خود چگونه انکار توان کرد از تصانیف و وعظ و درس و ازری تا بلاد ترکستان و ایلان اثر علم و فضل و برکات زهد و امانت او پوشیده نیست و شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله علیه که فضل و زهد او اظهر من الشمس است و از متأخران چون خواجه ابوجعفر دوریستی و ابوالفرج حمدانی و و مفید عبدالرحمن نیشابوری و برادرش ابوسعید محمد و محمد الفتال و فقیه عبدالجلیل و خواجه امام رشید محقق و خواجه حسکا و ابوطالب بابویه ، و خواجه ابوجعفر نیشابوری و قاضی ابوعلی الطوسی و رشید علی زیرک القمی : و خواجه امام ابوالفتوح عالم که مصنف بیست مجلد است در تفسیر قرآن و مؤلف کتاب شرح الشهاب النبوی است که همه طوائف اسلام بخواندن و نوشتن آن راغبند و غیرانیان از متقدمان و متأخران که بذکر همه کتاب مطول شود و همه مدرّس و متکلم و فقیه و عالم و مقرر و مفسر و متدین و زاهد بودند و اشارتی درین کتاب کفایتست تا ناقل و غیرا و را از مجبرّان که این کلمات بخوانند معلوم شود که شیعه را هم مدرسه بوده و هم فقه و هم فقیه و هم عالم نور الله ارواحهم و الحمد لله رب العالمین . »

بنابر آنچه گفته شد، نفوذ شیعه بابرکناری نظام الملک بدست تاج الملک ابوالغنائم قمی (بیهانه و لیعهدی محمود بن ملکشاه) زیاد شد و تاج الملک که خود شیعه بود سبب گردید که ملکشاه « شرف الملک ابوسعید کاتب را به مجد الملک ابوالفضل قمی بدل نمود. » اگر چه مجد الملک پس از چندی بدست مخالفان کشته شد^۱.

بر اثر نزدیک شدن شیعیان با مراعات ترک و قبول مذهب تشیع از طرف ترکان ،

اهل سنت و جماعت نسبت بایشان بدبین شده و آنها را به «بی‌حمیتی» و «نادانی» و «غفلت»^۱ نسبت دادند.

میزان نفوذ شیعیان را باید از عبارتی که عبدالجلیل صاحب کتاب «النقض» بروایت از کتاب «بعض فضائح الروافض» در صفحه ۵۳ آورده درک کرد. وی نوشته که:

«آنکه گفته: «که در هیچ روزگاری این قوت نداشتند که اکنون چه دلیر شده‌اند و بهمه دهان سخن میگویند هیچ سرائی نیست از ترکان که در او ده و پانزده رافضی نیستند و در دیوان هم دبیران ایشانند و اکنون بعینه همچنانست که در عهد مقتدر خلیفه بود.»

و نیز در صفحه ۸۱ از نوشته صاحب «بعض فضائح الروافض» مجدداً می‌نویسد:

«... اکنون که خدایان همه ترکان و حاجب و دربان و مطبخی و فرّاش بیشتر رافضی‌اند و بر مذهب رفض مسئله گویند و فتاوی کنند بی‌تقیّه.»

صاحب النقض در سبب توسعه مذهب تشیع و نفوذ شیعیان می‌نویسد:

«اما جواب آنکه گفته است که: «ترکان ندانند که مناقبیان چه خوانند» ممکن نیست که بر پشت زمین از ملحدان گذشته ترکان غازی را دشمنی باشد از این مصنف نامه نصف سخت تر که در هر فصلی از فصول این کتاب اشارتی کرده بجائی به بی‌حمیتی و بجائی بنادانی و بجائی بغفلت و این مایه ندانسته است که ترکان عالم و عاقلند و جهان‌بانی و جهان‌داری بهره‌رسان نیفتاده است و حرمت مناقب خوانان که دارند که مردان مردان را دوست دارند و خصوصاً خصوصیتی که این خواجه نوسنی را باعلی (ع) و اولادش و مداحان اوست ترکان را نیست»^۲.

این نفوذ در نقاط دیگر نیز تأثیر نمود. صاحب «النقض» در صفحات ۵۱۰ و ۵۱۱ شرحی بتفصیل از ظهور امام غایب (ع) آورده و ضمن آن از «ترکان که بآخر زمان نصرت مهدی کنند و یاری دین و حقها ظاهر سازند و باطلها نیست گردانند ...» سخن

۱- النقض ص ۷۷.

۲- صفحه ۷۷ همین کتاب.

گفته که حائز اهمیت است :

« ... و آنچه بعوام نموده است و بدروغ بر شیعه حواله کرده است که «ایشان پنداشته‌اند که ظهور آن رایات بدعت و ضلالت مقدمه قائم است» پس جاهلانه و غافلانه سخنی است که آثار ظهور و مقدمات خروج آن معصوم منصوص را علاماتی و اماراتی است چون قتل نفس زکیه و خروج سفیانی و غیر آن هفتاد و اند علامات که در کتاب الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد مذکور و مشهور و مسطور است و تفصیل آن در کتاب «الغیبه» مشروح است چون بخوانند هیچ شبهتی بنماند و بحساب کورتر است دگر باره که شیعه دعوی ظهور رایت مهدی امّت صاحب الزمان (ع) از مکه و کعبه گویند که حرم خداست و قبله انبیاء است و مولودگاه سید اوصیاء است که آنجا پدید آید و مسیح مریم از آسمان بزمین آید و آوازه آیت «قل جاء الحق و زهق الباطل» از آسمان هفتمین آید و ناصرش ربّ العالمین و جبرئیل امین آید و آن مهدی عصمت علوی شجاعت تیغ برگیرد و عالم بگشاید . اولاً مصر بیران کند و تخت معدّ و نزار بشکند ، الحاد در عالم مزور کند شریعت و سنّت منور کند ، و کسوت دین بعطر عدل و انصاف معطر کند ، گبرکی و ترسایی و جهودی از عالم بردارد ، قلعهای باطنیان بکند ، غبار جبر از چهره عدل زائل گرداند ، کنشت و کلیسا خراب کند ، رایت مصریان اگرچه سپید است بسوزد دین یکی شود ، با آل عباس که بنی اعمام اویند مدارا و مواساة کند ، مهلا بنی عمّنا ، مهلا موالینا ، تا مصنّف نامنصف بدانند ... و لشکر او بحمد الله این ترکان غازی باشند که جهاندارانند امروز بی تقیّه که شاعر در عهد صادق (ع) خروج مهدی (ع) را بنصرت ترکان غازی وعده داده است آنجا که گفته .

بیت :

وَوَدِيعَةً مِنْ سِرِّ آلِ مُحَمَّدٍ

ضَمَنْتَهَا وَجَعَلْتُ مِنْ أَمْنَائِهَا

فاذا رأيت الكوكبين تقاربا

بالخير عند صباحها ومساءها

فهناك يطلب ثار آل محمد

طالبا بها بالترك من أعدائها

پس ترکان غازی را مصطفی (ص) برای این دعا کرده است تا باختر زمان نصرت مهدی کنند و یاری دین : و حقتها ظاهر سازند و باطلها نیست گردانند و این معنی از طریق عقل و نقل بر مؤمن عاقل مستبصر پوشیده نماند و الا احمقی خربطی ناصبیی انکار نکند و بر باطل اصرار نکند نعوذ بالله من الضلال و مقالة الجهان ...»

باری بر اثر مجاهدات و زحمات شیعه در قرن ششم و تحمیل مصائب فراوان سرانجام : این مذهب حقه بار دیگر در میان طبقات و بلاد : جای خویش باز کرد و شیعیان آزادی در اظهار عقیده و بحث و گفتگو و ارادت بخاندان علی (ع) پرداختند و «مناقب خوانان» که از دوره آل بویه در عراق وجود داشتند در آغاز عهد سلاجقه در طبرستان و بعض نواحی عراق سرگرم تبلیغات دینی و ذکر فضائل و مناقب آل علی (ع) بودند و بتعنت و سرزنش ملامتگران سنتی و قبیحی گذاشتند . شعرا در باره معجزات ائمه اطهار بسرودن شعر می پرداختند . نام این شاعران شاعی در صفحات ۲۵۲ و ۶۲۸ کتاب النقض آمده : اهل سنت هم در مقابل ، «فضائل خوان» یا «فضائلی» را برآه انداختند که بذکر فضائل خلفای خود و دشنام و ناسزا دادن به شیعیان بپردازند . پیشرفت کار شیعه تا بدانجا رسید که بقول عبدالجلیل در کتاب «النقض» :

«خواجه بومنصور ماشاده باصفهان که در مذهب اهل سنت بعهد خود مقتدا بوده است هر سال این روز تعزیت داشته است باشوب و نوحه و غریو و ولوله : و برعلی و حسن و حسین علیهم السلام آفرین کرده ، و بریزید و عبیدالله در اصفهان لعنت آشکارا

کرده و کذلک شرف الاسلام صدرالخجندی و برادرش جمال الدین این تعزیت با شوب و نوحه و غریو و ولوله داشته اند ، و هر کس که بآنجا رسیده باشد دیده و دانسته باشد و هرگز انکار آن نکند آنگاه در بغداد که مدینه السلام و مقر دار الخلافه است خواجه علی غزنوی حنفی داند که این تعزیت چگونه داشتی تا بحدی که روز عاشورائی در لعنت سفیانیان مبالغتی میکرد سائلی برخاست و گفت معاویه را چگوئی ؟ - باوازی بلند گفت : ای مسلمانان از علی می پرسید که معاویه را چگوئی ، آخر دانی که علی معاویه را چه گوید . و امیر عبادی که علامه روزگار و خواجه معنی و سلطان سخن بود او را در حضرت المقتدی بالله پرسیدند روزی که فردا عاشوراء خواست بودن که چگوئی در معاویه ؟ جواب نداد تا سائل سه بار تکرار کرد . بار سوم گفت : ای خواجه سؤالی مبهم میکنی نمیدانم که کدام معاویه را میگوئی ، این معاویه را که پدرش دندان مصطفی (ص) بشکست و مادرش جگر حمزه بخائید ، و او بیست و چند بار تیغ بر روی علی مرتضی (ع) کشید و پسرش سر حسین علی (ع) ببرید ، ای مسلمانان شما این معاویه را چگوئید ؟ مردم در حضرت خلافت حنفی و سنتی و شافعی زبان بلعنت و نفرین برگشودند و مانند این بسیار است و تعزیت حسین (ع) هر موسم عاشوراء ببغداد تازه باشد با نوحه و فریاد ... »

« و به رأی که از امتهات بلاد عالم است معلوم است که شیخ بلفتح نصر آبادی و خواجه محمود حدادی حنفی و غیر ایشان در کار و انسرای کوچک و مساجد بزرگ روز عاشوراء چه کرده اند از ذکر تعزیت و لعنت ظالمان ... » ص ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ .

صاحب النقض باز هم شواهدی از وضع شیعیان آل علی (ع) در این دوره یعنی در قرن ششم ذکر میکند که اگر بخواهیم همه آنها را نقل کنیم ، سخن بدر از خواهد کشید و نیز صحایف بسیاری باید بر این کار وقف نمود . علاقه مندان را بمطالعه این کتاب نفیس و معتبر که در حدود سالهای ۵۶۰ هجری قمری تصنیف شده دعوت می کنیم .

۱۰- تأثیر و انعکاس اختلافات مذهبی در تألیفات و تصنیفات

دانشمندان .

اکنون که بوضع شیعه در این قرنها بویژه در عصر وزمان شیخ ابو الفتح رازی صاحب تفسیر کبیر روض الجنان و روح الجنان آشنا شدیم ، می پردازیم باینکه علما و متکلمان و مفسران شیعه در تهیه و تدوین آثار علمی و دینی خویش ، از تألیفات و تصنیفات ، چه خدماتی انجام داده اند و چگونه اختلافات در اصول مذهب به اختلافات در فروع سرایت کرد ؛ و این که : دانشمندان در تدوین کتابها تا چه اندازه تحت تأثیر آن قرار گرفته و ضمن شرح و بسط مطالب مذهبی ، آنها را آشکارا بیان داشته اند .

پیش از ورود و بحث در این امر ، باید یک نکته مسلم را در این فرصت مناسب یاد آور شویم و آن اینست که ظهور و وجود آثار علمی در اسلام مرهون علاقه مندی وافر شیعه بکتابت علم بوده ، در حالیکه فرقه های دیگر با این امر موافق نبودند و عقیده داشتند که کتابت و تدوین علم جایز نیست بلکه مکروه است . تنها علی (ع) بکتابت علم می پرداخت :

وَأَمَلِي رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا جَمَعَهُ فِي كِتَابٍ مُدْرَجٍ عَظِيمٍ ، وَقَدَرَاهُ الْحَكَمُ بْنُ عَيْنِيهِ عِنْدَ الْإِمَامِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا اخْتَلَفَا فِي شَيْءٍ فَأَخْرَجَهُ ، وَأَخْرَجَ الْمَسْأَلَةَ ، وَقَالَ لِلْحَكَمِ : « هَذَا خَطٌّ عَلَيَّ وَإِمْلَأْ رَسُولُ اللَّهِ ، وَهُوَ أَوَّلُ كِتَابٍ جُمِعَ فِيهِ الْعِلْمُ عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ . »

۱- رجوع شود به کتاب الشیعه و فنون الاسلام تألیف میل حسن صدر (ص ۲۶) و مقیاس

الهدایة فی علم الدرایة ماهقانی (ص ۱۰۴) و تدریب الراوی ، (ص ۱۵۰ بعد) - بنقل از طبرسی

و جمیع البیان تألیف فاضل ارجمند آقای دکتر حسین کریمان ج ۱ .

در باره اشارات و تأکیدات امامان علیهم السلام بکتابت^۱ علم نیز احادیثی در دست است که محض مزید فائدت نقل می شود .

عبد بن زرارة، قال قال ابو عبدالله (ع) : « احفظوا بكتبكم فانكم سوف تحتاجون اليها . »

ابی بصیر گفت شنیدم که اباعبدالله می فرمود :

« اکتبوا ، فانکم لا تحفظون حتی تکتبوا . »

اهل سنت بتدوین علم التفاتی نداشتند و بنقل زبانی علوم اکتفای کردند؛ دلائل آن باین شرح است :

۱- مسلم در صحیح این حدیث را از پیغمبر خدا نقل کرد :

« لَا تَكْتُبُوا عَنِّي وَمَنْ كَتَبَ عَنِّي غَيْرَ الْقُرْآنِ فَلْيَمْحُهُ وَحَدِّثُوا عَنِّي^۲ وَلَا حَرَجَ^۳ . »

۲- در مقدمه ابن خلدون ، جلد ۲ آمده است :

« وَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ (ای کون التفسیر منقولا عن صدر مشافهة ولم یکن المکتوب بعد) مُتَنَاقِلًا بَيْنَ الصَّدْرِ الْأَوَّلِ وَالسَّلَفِ، حَتَّى صَارَتْ الْمَعَارِفُ عُلُومًا، وَدُوْنَتِ الْكُتُبُ^۳ . »

۳- در کتاب تدرب الراوی آمده :

وَكَانَتْ الْأَثَارُ فِي عَصْرِ الصَّحَابَةِ وَكِبَارِ التَّابِعِينَ غَيْرَ مُدَوَّنَةٍ ، وَلَا مُرَتَّبَةٍ ، لِسَيِّلَانِ أَذْهَانِهِمْ ، وَسِعَةِ حِفْظِهِمْ ، وَلِأَنَّهُمْ كَانُوا نُهُوًّا أَوَّلًا

۱- وسائل الشیعه ، ج ۳ ، چاپ ۱۳۲۴ ص ۲۷۷ و ۳۳ .

۲- جزء هشتم صحیح مسلم (ص ۲۲۹) سطر ۱۱ - بنقل از کتاب طبرسی و مجمع البیان .

۳- مقدمه ابن خلدون ، ج ۲ ، ص ۳۹۲ .

عَنْ كِتَابَتِهَا، كَمَا ثَبَتَ فِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ^۱.

موارد عدیده‌ئی در تایید این نظر که، اهل سنت و جماعت از تدوین علم خودداری و آنرا سینه بسینه نقل می‌کردند، می‌توان نشان داد. در کتاب: حضارة الاسلام^۲ فی دارالسلام و کتاب تاریخ آداب^۳ العرب و کتاب فجر الاسلام^۴ و کتاب الوسیطه^۵ اشاراتی متعدّد در این زمینه می‌توان یافت. شمس الدین، ابی عبدالله، محمد بن احمد ذهبی، دمشق متوفی بسال ۷۴۸ که از بزرگان دانشمندان سنت و جماعت است، در کتاب میزان الاعتدال فی نقد الرجال، در ترجمه^۶ حال أبان بن تغلب از بزرگان مذهب تشیع، پس از توثیق وی، و بیان اینکه او از غلاة شیعه است، سخنی دارد که ترجمه‌اش چنین است:

« قائل راست که بگویند بدعت گذاری را، توثیق جائز است. و حال آنکه ثقه را، حد عدالت است، و بدعت گذار عادل نتواند بود، پاسخ آنکه بدعت برد و قسم است: بدعت صغری مانند غلو^۷ در تشیع یا تشیع بی غلو^۸، و این امر در بیشتر تابعان بود، با وجود ورع و راستی و دیانت آنها، و اگر از احادیث این گروه چشم‌پوشیم آثار نبوی نیز بجمله از میان برود، و این مفسدتی آشکار است. و اما بدعت کبری مانند رفض کامل. و غلو در آن^۹. »

حال می‌گوئیم که یکی از علوم مورد توجه شیعه در این عصر، علم تفسیر است

۱- تدریب الراوی (ص ۲۴) بنقل از کتاب «طبرسی و مجمع البیان»، ج ۱.

۲- این کتاب از جمیل بن نخله است و بسال ۱۸۸۸ در مصر چاپ شد (ص ۲۱۸).

۳- از مصطفی صادق الرافعی، طبع قاهره ج ۱ ص ۲۸۵.

۴- از دکتر طه حسین، احمد امین، عبدالحمید عبادی چاپ مصر سال ۱۳۴۷ جزء ۱

ص ۲۶۶.

۵- از شیخ احمد اسکندری و شیخ مصطفی عنانی چاپ مصر سال ۱۳۵۰ ص ۱۳۷.

۶- ص ۴ ج ۱، کتاب بنقل از کتاب «طبرسی و مجمع البیان» ص ۸۳ ج ۱.

و علما تعلیم تفسیر را پس از چند علم که جنبهٔ مقدماتی داشت قرار دادند. شهید ثانی رحمه الله علیه در کتاب «مُنیة المرید فی آداب المفید والمستفید» پس از شرح شیوهٔ تعلیم و فراگرفتن علوم قرآنی از تجوید، علوم عربیّت (صرف و نحو) منطق، کلام، اصول الفقه، درایه، قرائت حدیث و روایت و تفسیر و بحث و تصحیح، بحث آیات قرآنی متعلّق با حکام شرعیّه، قرائت کتب فقهیه دربارهٔ تفسیر چنین می نویسد:

« چون از این علوم فراغ یافت، بتفسیر کتاب شریف شروع نماید، که این علوم همه، بمنزلت مقدمهٔ برای آنست؛ و چون بدین پایه رسید، بر آنچه سایر مفسّران استخراج کردند، اقتصار نماید، چه قرآن شریف دریایی بی پایان را ماند که در آن دُرر فراوان نهفته است. و هر که در آن غور و غوصی کند، بنسبت توانایی، و بفرخور فهم خویش، و مدد توفیق ربّانی دُرری دیگر یابد. و از اینجاست که تفاسیر بر حسب اختلاف مفسّران هر کدام رنگی خاص می یابد.^۱ »

۱۱- تفسیر ابوالفتوح و انعکاس اختلافات مذهبی در آن

در فصول سوم و چهارم و پنجم این کتاب دربارهٔ شیوهٔ تفسیر نویسی و تفاسیر فارسی و تفاسیر شیعه مطالبی از نظر خوانندگان آرجمند میگردد.

در فصول آتی از تفسیر روض الجنان و روح الجنان شیخ ابوالفتوح رازی که تفسیری است بزبان فارسی و بمذاق شیعه بحثی مستوفی^۱ تمهید و تدوین شد و ضمن آن از شیوهٔ ابوالفتوح در ترجمهٔ آیات، بحث لغوی، فوائد لغوی و لغات نادرهٔ تفسیر، شأن نزول آیات، اشارات صوفیّه و عرفا، تفسیر شیخ و مسائل اخلاقی و تربیتی، اطلاعات نجومی، امثال فارسی و عربی، خصوصیات دستوری و لغوی و شیوهٔ نشر ابوالفتوح و سرانجام از اشعار فارسی و قیمت ادبی آنها سخن بتفصیل گفته آمد و نیز تفسیر را از جهت تاریخ و قصص قرآن و غزوات رسول اکرم (ص) مورد مطالعه قرار داد و در

آخر بمنظرات و مجادلات فرق مذهبی در قرن پنجم و ششم اشاره نموده جنبه شیعی و کلامی و فقهی تفسیر ابوالفتح را نشان داده است. در بیان تأثیر آن اختلافات که بین فرق مذهبی روی داده و از قرنهای چهارم و پنجم و ششم و هفتم گذشته بود و همچنین انعکاس آن در تفاسیر قرآن که بوسیله مفسرین فرقه‌های مختلف اسلامی تهیه و تدوین شده اینک از تفسیر شیخ که تفسیری شیعی است چند نمونه از این اختلافات را استقصا و استشهاداً در این مقدمه نقل می‌کند تا علاقه‌مندان را مفید فائدت بیشتر قرار گیرد:

الف - شیوه وضو گرفتن.

در تفسیر آیه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ
أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ^۱.

شیخ درباره هر یک از اجزاء آیه که مربوط به اقامه نماز و شیوه وضو گرفتن است بتفصیل بحث و آراء و عقاید دیگران را ذکر میکند و نظریه مذهب شیعه را سرانجام برای خاتمه دادن به آن گفتگوها و اظهار نظر صریح و قاطع بیان می‌نماید:

« فی قوله ، یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة الایة . خدای تعالی باین آیه خطاب کرد با جمله مؤمنان و ایشان را امر کرد بطهارت نماز در وقت نماز و اما کافران داخلند در این خطاب بدلیلی دیگر چنانکه پیش از این بیان کردیم ، خدایتعالی گفت ای آنانکه گرونده‌اید و ایمان آورده‌اید اذا قمتم الی الصلوة . بعضی اهل معانی گفتند معنی آن است که اذا اردتم الی القیام الی الصلوة چون خواهی که بنماز قیام کنی و نظیره قوله ، و اذا قرأت القرآن . یعنی اذا اردت قرأته القرآن و مثله قوله ، و اذا كنت فیهم فاقمت لهم الصلوة ، یعنی اذا كنت فیهم و اردت اقامة الصلوة و اگر کلام بر ظاهر رها کنند و تقدیر این محذوف نکنند هم معنی مستقیم باشد برای آنکه اذا ظرف زمان مستقبل بود و ظرف را

عاملی باید و اذا بمنزلة شرط است اورا جوابی باید و جواب او عامل بود دراو و اینجا جواب اذا و عامل دراو فاغسلوا است و تقدیر آنست که فاغسلوا و جوهمکم وقت قیامکم الی الصلوة و در آیت دلیل است بر آنکه طهارت نماز بوقت نماز واجبست و پیش از آن واجب نیست و بر این اجماع است برای آنکه خدای تعالی امر کرد بطهارت که امر است بغسل الوجوه و الأیدی و المسح بالرأس و الرجلین معلق بکرد بوقت قیام بنماز و باجماع پیش از وقت نماز قیام نکنند بنماز و اگر کنند مجزی نباشد آنکه خلاف کردند که هر که قیام کند بنماز طهارت بر او واجب باشد یا نباشد مذهب ما و بیشتر فقها و مفسران آن است که در آیه محدوفی مقدّر است و آن آن است که اذا قمتم الی الصلوة و انتم علی حدث او علی غیر طهر فاغسلوا ، و این قول عبدالله عباس است و سعد بن وقاص و ابو موسی اشعری و جابر عبدالله انصاری و ابراهیم و حسن و ضحاک و سدی و ابوالعالیه و سعید بن المسیب و اختیار طبری و بلخی و جبائی و زجاج است بعضی اگر گفتند مراد آن است که اذا قمتم من نومکم الی الصلوة . چون از خواب برخیزی بنماز و این هم آن قول باشد جز آن که آن قول عامتر بود و این خاص تر برای آنکه خواب بشرط آنکه غالب باشد برسمع و بصر هم از نواقض طهارت است و این قول ابن زید است و سدی و بعضی دیگر گفتند مراد آنست که هر وقت که بنماز برخواید خاستن وضو باید کردن و این قول عکرمه است و روایتی است از امیر المؤمنین (ع) و قول اول درست تر است و آنچه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند محمول باشد بر فضل و استحباب برای آنکه فضل و ثواب در آن بود که عند هر نمازی تجدید وضو کند و اما اگر نماز شبانروزی بیک وضو بکند روا باشد و بعضی دیگر گفتند در بدایت اسلام طهارت نماز کردن عند هر نمازی واجب بود خدای تعالی این حکم منسوخ بکرد بتخفیف و این قول از عبدالله عمر روایت کرده اند و این حدیث عبدالله بن حنظله بن ابی عامر غسیل الملائكة روایت کرد که خدای تعالی عند هر نمازی وضو واجب کرد در ابتداء اسلام آنکه منسوخ کرد آن را با استحباب مسواک کردن

و بریده‌الاسلمی روایت کرد که رسول (ع) عند هر نمازی وضو تازه کردی تا بان سال که فتح مکه کرد آن سال چند نماز بیک وضو بکرد عمر خطاب گفت یا رسول الله هرگز چنین نکردی گفت قصد بکردم تا مردمان بدانند که وضو کردن عند هر نمازی واجب نیست و بعضی دیگر گفتند مراد بآیت اعلام رسول (ع) بآنکه وضو براو واجب نیست الا آنکه نماز خواهد کردن و اما پیش از آن واجب نیست چه بعضی مردمان گمان برند که عند هر فعلی که ابتدا خواهد کردن وضو باید کردن خدای تعالی باین آیه بیان کرد که آن واجب نیست الا عند نماز تا در خبر آوردند که اگر کسی بر وضو نبودی کسی او را سلام نکردی جواب ندادی تا وضو باز نکردی حق تعالی این حکم منسوخ کرد بتخفیف . قوله فاغسلوا وجوهکم . رویها بشوئى وحدّ غسل اجراء الماء على العضو باشد آب بر عضو روان کردن در حال اختیار و فراخی چنانکه سایل شود از او در حال عذر و ضیق مثل الدهن شرعاً و اما حدّ روی بنزدیک ما از آنجا که موی سر باشد تا محاذی موی زنخدان بردارنا و بر پهنای چند آنکه انگشت مهین و میانین براو بگردد و هر چه از آن خارج باشد از روی نیست و شستن آن واجب نیست و فقها در طول ما را موافقت کردند و در عرض گفتند از گوش تا گوش جز مالک که او گفت آن سپیدی که میان موی و میان گوش باشد از روی نیست و زهری گفت آنچه براو چشم نگرنده باشد از گوش شستن آن واجب بود و اما آب راندن بر آنچه فرو گذاشته بود از محاسن واجب نیست بنزدیک ما نه از طول و نه از عرض و این مذهب ابوحنیفه است و یک قول شافعی و این قول اختیار مزنی است و آب باصول مویها رسانیدن از محاسن و ابرو و شارب واجب نیست و مذهب ابوحنیفه هم چنین است و شافعی گفت واجب است و تخلیل اللحية واجب نیست بنزدیک ما و مذهب شافعی آن است که خلال کردن محاسن راسنه است و اسحق و ابو ثور و مزنی گفتند واجب است و ابوحنیفه را دو قول است یکی آنکه آب بر ظاهر موی راندن واجب است و دیگر آنکه بر ریع محاسن واجب است و جماعتی دیگر گفتند هر چه ظاهر است چشم را و داخل نیست چون دهن و بینی از آغاز موی سر تا محاذی

موی زرخ و از گوش تا گوش از روی است و آب بر روی راندن واجب باشد و آنچه در زیر موی است از موی سر که فرو گذاشته بود و در زیر موی محاسن از روی نیست و عرض از گوش تا گوش و ابن قول ابراهیم النخعی است و مغیره و حسن بصری و ابن سیرین و شعبه و زهری و ربیع و قتاده و ابوالقاسم بن محمد و عبدالله عباس و عبدالله عمر و این مذهب ماست جز که در عرض خلاف افتاد عبدالله عمر و حسن گفتند گوشها از سر است در حدّ روی نیاید و گروهی دیگر گفتند از موی سر تا کناره زرخدان و از گوش تا گوش از روی است ظاهراً و باطناً و این روایت نافعست از عبدالله و ابوموسی اشعری و مجاهد و عطا و حکم و سعید جبیر و طاوس و ابن سیرین و انس مالک و ابویوب و ابو امامه و قتاده و عمار بن یاسر این جمله بتخلیل شعر اللّحیه گفتند اما اندرون دهان شستن و آنکه از جمله روی شمرند مجاهد و قتاده و ضحاک و حماد گفتند و شعبی گفت بیش گوش جمله رویت واجب باشد شستن و پس گوش را مسح باید دادن دلیل بر صحت مذهب ما از این مذاهب آنست که آنچه ما گفتیم اجماع امتست بر غسل او بر آنکه از جمله روی است و آنچه دیگر فقها گفتند بر آن اجماع نیست و بر آن دلیل نیست هر که زیاده آن دعوی کند بر او دلیل باشد و ایدیکم عطفست بر وجوه کم و دستهار اخدای تعالی حد نهار بقوله الی المرافق خلاف افتاد در آنکه الی بمعنی انتها غایت است یا بمعنی مع است بنزدیک ما « الی » بمعنی مع است برای آنکه « الی » در کلام عرب و قرآن بمعنی مع بسیار آمد بر این قول حد داخل باشد در محدود و مرافق شستن واجب باشد و بنزدیک ما ابتدا از مرافق باید کردن و آنها بکناره انگشتان و فقها در وجوب غسل مرفقین موافقت کردند مگر زفر و مالک انس و شافعی گفت خلافی نمیدانم در وجوب غسل مرافق اما ابتدا از مرافق جمله فقها خلاف کردند ما را و بآیه تمسک کردند بلفظ الی و آنکه انتها غایه را باشد و جواب از او آن است که اگر چه الی بمعنی انتها غایت مستعمل است بمعنی مع هم مستعمل است چنانکه گفتیم و ظاهر استعمال دلیل حقیقت کند باید تا هر دو حقیقت باشد دلیل اگر بر صحت مذهب ما در این باب طریقه

احتیاط است و آنکه اجماع است بر آنکه هر که آن کند که ما گفتیم ذمه او بری باشد بیقین و آنکه خلاف آن کند دلیلی نیست بر برائت ذمه او زجاج گفت اگر گویند الی بمعنی مع است لازم آید که تا بدوش بیاید شستن برای آنکه اسم متناول است آن را گوئیم اگر ما را با ظاهررها کنند چنین گویند جز که دلیل برخاسته است از جهت اجماع که ماورای مرفق نباید شستن و روی و دستها یکبار شستن واجب است بظاهر آیه و دوبار سنت است باخبار متواتر و سه بار ممنوع است باخباری که روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله و از اهل بیت علیهم السلام . قوله و امسحوا برؤسکم در صفت مسح خلاف کردند بعضی گفتند مسح بکمتر آنچه نام مسح بر او آید چه بیش از این واجب نیست و این مذهب ماست و قول عبدالله عمر است و القسم بن محمد و عبدالرحمن بن ابی لیلی و ابراهیم و شعبی و ثوری و مذهب شافعی است و اصحاب او و اختیار طبری است و ابوحنیفه و ابویوسف و محمد بن الحسن گفتند مسح بکمتر از سه انگشت نشاید و مالک گفت مسح دادن بر هم سر واجب است و بنزدیک ما مسح بر مقدم سر دادن واجب باشد و هیچ فقیه این اعتبار نکرد جز که گفتند مسح بر هر جای که خواهد دهد و روا باشد و دلیل بر صحت مذهب ما قوله برؤسکم است برای آنکه با تبعیض راست اینجا برای آنکه تا حمل توان کردن بر معنی استفاد حمل نشاید کردن بر زیادت و چون باز زیادت را نباشد و تعدیه را نباشد و اگر کسی بجای مسح سر غسل کند و سر بشوید مجزی نباشد از مسح سر بنزدیک ما و بنزدیک جمله فقها مجزی باشد مسح بر عمامه دادن روا نباشد و مذهب ابوحنیفه و شافعی همچنین است و ثوری و او زاعی و احمد و اسحق گفتند روا باشد بنزدیک ما مسح دادن بر گوش روا نباشد و نه شستن او و شافعی گفت مستحب است که مسح دهد گوشها را با بی نو و ابوحنیفه گفت گوش از جمله سر است یا سر مسح باید دادن آن را و زهری گفت از جمله روی است یا روی بیاید شستن»

این بود قسمتی از تفسیر شیخ در مورد آیه: فاغسلوا وجوهکم الی المرافق....

و ملاحظه شد که چگونه راجع به شستن دست و روی ، اختلاف نظر بین علماء فرق اسلامی در متن تفسیر منعکس گردید .

ب - نکاح

اکنون این اختلاف و انعکاس آن را در مورد نکاح در تفسیر شیخ مورد مطالعه قرار میدهیم . در تفسیر آیه ۴ از سوره نساء :

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ
مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
ذَٰلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ لَا تُعْوِلُوا وَآتَوُا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ
عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيًّا . چنین تفسیر میکند :

« مفسران خلاف کرده اند در سبب نزول آیه و تفسیر او عروة گفت از عایشه پرسیدم از تفسیر این آیه گفت آن یتیمه باشد که در حجر مردی باشد چون بالغ شود مرد خواهد که او را بزنی کند بدون مهر مثل خدای تعالی نهی کرد از آنکه او را نکاح بندد الا بر مهر مثل آنکه باو آنچه خواهد جمع میکند از زنان ما تمامی چهار و این در روایات اصحاب ما آمده است و گفتند این آیه متصل است بقوله . و يستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن و ما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی لا یتوئنهن ما کتب لهن و ترغبون ان تنکحوهن فان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی الآیه . بعضی دیگر گفتند مراد آنست که آنانکه اولیاء یتیمانی و یتیمان در حجر شما اند اگر ترسی که چون ایشان را عقد بندی و بزنی کنی در حق ایشان عدل کرده نشود شمارا نکاح ایشان رها کنی و از دیگران آنکه خواهی بزنی کنید از یکی تا چهار اگر ترسی که نیز عدل نبود یکی یا پرستاری چنانکه مصلحت باشد حسن بصری گفت آیه در حق کسانی آمد که در حجر ایشان یتیمان بودند ی ایشان زن نکردندی کراحت آن را که نباید که در حق آن یتیمان

انصاف نرود و از مال ایشان چیزی خرج شود ایشان را بزنی کردند و رغبت نبودی ایشان را در نکاح آن یتیمان آنکه چون ایشان را خوش نبودی با او تمنا مرگ او کردند تا مال بایشان بماند و ایشان زنان دیگر کنند خدای تعالی این آیه فرستاد تا نکنند عکرمه گفت در بدایه اسلام حصر نبود عدد زنان را که نکاح بستندی برایشان مرد بودی که ده زن داشتی و کمتر و بیشتر چون مال او وفا نکردی دست بمال یتیم که در حجر او بودی دراز کردی و از آن خرج کردی خدای تعالی از آن نهی کرد و ایشان را قصر کرد بر چهار زن و این روایت طاوس است و عطیه از عبدالله عباس و گفت سبب آنکه خدای تعالی قصر فرمود بر عدد چهار از زنان یتیمان بودند و بعضی دیگر گفتندی ایشان تخرّج کردند از مال یتیمان و تخرّج نکردندی از نکاح زنان چندانکه بودی بعد القصر علی اربع خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت چنانکه از این تخرّج میکنی از آن نیز تخرّج کنی که هر دو در باب تحریم بیک منزلت است و نیز برای آن تاهر مردی چندان نکاح بند که قیام تواند کردن بمؤنه ایشان برای آنکه زنان چون یتیمان اند در ضعف و عجز و این قول سعید جبیر است و قتاده و ربیع و ضحاک و سدی و رواة والبی از عبدالله عباس حسن بصری گفت قول دیگر که ایشان از نکاح یتیم تخرّج کردند چنانکه از مالش خدایتعالی این آیه فرستاد در رخصت آن ایشان را و قصر فرمود بر عددیکه ایشان قیام توانند نمود بمؤنات ایشان از یکی تا چهار مجاهد گفت معنی آن است که چنانکه تخرّج میکنی از مال ایتام همچنان تخرّج کنی از زنان و اگر نکاح خواهی کردن بر این عدد میفرای و ابراهیم الذخعی خواند فانکحوا من طاب ما طاب . گفت برای آنکه من عقلا را باشد ابن ابی اسحق و الحمجدی و الاعمش خواندند ما طیب باماله و در مصحف ابی بیا نوشته است نکاح به بندی بر زنان چندانکه حلال است شما را . مثنی و ثلاث و رباع و بر این اجماع است و چون جمله عدد برهم آری نه باشد و کس را این عدد حلال نیست باجماع مگر رسول (ع) را و این از خصایص او بود راوی گوید که قیس بن حارث گفت قبل از نزول آیه من هشت زن داشتم چون این آیه

آمد من گفتم یا رسول الله من هشت زن دارم چگونه کنم گفت چهار را نگاهدار و باقی را رها کن گفت باخانه رفتم یک یک را پیش میخواندم و می پرسیدم که از شما کیست که فرزند دارد و کیست که ندارد آنان را که فرزند داشتند چهار را باز گرفتم و باقی را رها کردم. فان خفتم . اگر ترسی و ترس از باب ظن باشد که عدل نتوانی کردن و انصاف دادن از میان چهار فواحد ، و بعضی اهل معانی گفتند او ما ملکت ایمانکم ای مانفذت فیه ایمانکم ... از آنانکه سوگند شما در او روان باشد و تمسک کرد در این قول بقول النبی (ص) لاندرو فی معصیة الله ولا فیما لایملک ابن آدم و این قول ضعیف است و تمسک آنانکه در این بظاهر آیه تمسک کردند در وجوب نکاح درست نیست اگرچه ظاهر او امر قرآن بر وجوب بود برای آنکه بدلیل عدول کنند از ظاهر و اجماع امت است بر آنکه نکاح سنت است و واجب نیست دیگر آنکه از قراین آیه معلوم آن است که آیه را اگرچه ظاهر امر است مراد نهی و تهدید است از نکاح بیشتر از چهار زن ...»

ج - نکاح متعه

یکی دیگر از موارد اختلاف شیعه با اهل سنت مسأله نکاح متعه است که بدستور عمر خلیفه دوم تحریم شد . بر سر این موضوع میان فقهای این دو فرقه خلاف افتاد نمونه آنرا در تفسیر ابوالفتح می بینیم .

شیخ در تفسیر آیه :

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ
فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا
تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا .

درباره «فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن» .

نظریات مختلف علمای تشیع و تسنن را بیان میکند :

« حسن و مجاهد گفتند آنان را که تمتع بایشان و تلذذ بنکاح برید . فآتوهنّ »
 اجورهنّ مزد ایشان بدهی یعنی مهر ایشان تمام بدهی بتمام و کمال برای آنکه چون یکبار خلوت کرد مهر بتمام واجب باشد و دیگر مفسّران و فقها گفتند که نکاح متعه است آنکه خلاف کردند بعضی گفتند منسوخ است و بعضی گفتند محکم است آنانکه گفتند منسوخ است بعضی گفتند در بدایت اسلام حلال بود آنکه منسوخ شد بعضی دگر گفتند بیشتر از سه روز حلال نبود پس از آن حرام شد آنکه خلاف کردند در وقت فسخ و تحریم او بعضی گفتند عام خبیر بود بعضی دگر گفتند عام الفتح بود و در این معنی اخباری مختلف و مضطرب روایت کردند متفاوت اللفظ والمعنی که ینقض بعضه بعضاً و بعضی دگراز علما گفتند آیه محکم است و منسوخ نیست و این مذهب اهل البیت است و عبدالله عباس و عبدالله مسعود و سعید جبیر و ابی کعب در قرائه این قوم از صحابه و در مصحف ابی و عبدالله مسعود چنین است که . فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمیّ فآتوهنّ اجورهنّ .
 حنین بن ثابت گفت عبدالله عباس مَصْحَفی بمن داد گفت این مصحف ابی است و آنجا نوشته بود فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمیّ داود روایت کرد از ابوبصیر که گفت از عبدالله عباس پرسیدم از نکاح متعه مرا گفت سورة النساء نمی خوانی گفتم کجا گفت . فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمیّ فآتوهنّ اجورهنّ گفت ما چنین نمی خوانیم گفت والله لهكذا انزلها الله ثلث مرّات . بخدای که خدای این آیه چنین نازل کرد سه بار این حدیث سوگند یاد کرد . ابورجاء العطار دی گفت عمران بن حصین را پرسیدم از نکاح متعه گفت بتحلیل آن آیتی محکم از کتاب خدای فرود آمد و هو قوله تعالی فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمیّ فآتوهنّ اجورهنّ . و هیچ آیه فرود نیامد که این را منسوخ کند و ما در عهد رسول علیه السلام این نکاح کردیم و رسول علیه السلام فرمان یافت و ما را از این نهی نکرد پس از آن مردی برای خود چیزی بگفت ما بقول او قول خدا و رسول رها نکنیم و این حدیث در میان صحابه و تابعین معروف بود تا تظلم کردند ... شعبه

گفت از حکم پرسیدم حدیث نکاح متعه او گفت از امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیدم که گفت .

لَوْلَا أَنْ عُمَرَ نَهَى 'عَنِ الْمُتْعَةِ مَا زَنَا إِلَّا شَقَى' .

اگر عمر نهی نکردی از متعه در جهان کس زنا نکردی الا شقی ، و در خبر است که یک روز عبدالله زبیر در مسجد سخن میگفت عبدالله عباس از در درآمد او گفت ، جاثنا من سلب الله ابصاره ، کسی آمد که چشمهای او را خدای باز بسته است و عبدالله عباس در آخر عمر مکفوف شده بود بشنید جواب داد و گفت ان الله سلب ابصارنا و سلب بصایر کم ، خدای ما را چشم بستد و شما را عقل و بنشست عبدالله زبیر را سخت آمد در حدیث متعه آمد و طعنه زد بر این حدیث تا عبدالله عباس را کسری بود ، عبدالله عباس گفت بر نکاحی طعنه میزنی که تو از آن نکاح آمده گفت چگونه گفت ما جماعتی بودیم در راهی مادرت از پیش ما بر افتاد ، پدرت را رغبت افتاد که او را بزنی کند ، او گفت من نکاح دوام نکنم ، پدرت بُرد یمنی داشت آن بُرد بداد و او را بزنی کرد بمتعه بر آن برد بمانتی معلوم آبستن شد و تو را بزاد و تو از متعه زاده ، نشاید که تودر متعه طعنه زنی اما دلیل بر صحت متعه این آیه است و آیه آیتی محکم است و وجه استدلال از آیه آنست که گوئیم لفظ استمتاع واجور از دویرون نیست یا بر عرف حمل کنند یا بر شرع اگر بر عرف حمل کنند لازم آید که هر کجا مزدی بدهند ولداتی برانند روا باشد که عرف مانع نیست از این تا فرقی نباشد از میان نکاح و سفاح و اگر بر عرف شرع حمل کنند باجماع جز این نکاح مؤجل نباشد که ما گفتیم و اجور در عرف شرع مهور باشد و در سایر آیات که در آنجا ذکر نکاح است و هر کجا مهر باشد نکاح باشد و هر کجا نکاح و لفظ تمتع و متعه و استمتاع با و مقرون باشد جز این نکاح باشد که ما گفتیم دگر آنکه اگر استمتاع بر انتفاع و تلذذ حمل کنند لازم آید که آن را که منتفع نشده باشد و تمتع نکرده او را چیزی لازم نبود و این خلاف اجماع است برای آنکه

اورا نیمه مهر لازم بود ... دگر آنکه اتفاق است میان ما و ایشان که در عهد رسول (ع) حلال بود و مشروع هر که دعوی فسخ کند بر او دلیل باشد دلیلی دگر آنکه نسخ قرآن باخبار آحاد روا نباشد علی مابین فی غیر موضع و من ادل الدلیل علی صحته قول عمر خطابست ، متعتان کانتا علی عهد رسول الله محلتین فانما احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحجج ، گفت دومتعه است که در عهد رسول حلال بود و گفت من حرام میکنم و این دلیل باشد بر آنکه حلال بوده است و بتحريم او حرام کردند ، دلیل دگر آنکه قول امیر المؤمنین علیه السلام و فتوی او بر این و قول او در این حجة است برای عصمتش دلیل دیگر اجماع ائمه معصومین است و جماعتی بسیار از صحابه که ذکرشان رفت دیگر دلیل بر این اجماع این طایفه است و اجماع اینان حجت است ... »

د - ارث

آخرین موضوع مورد اختلاف علما و فقهای شیعه امامیه اثنا عشریه با ائمه مذاهب سنیّه را که در این مقدمه مطالعه می کنیم مسأله ارث است ، و آنهم باینجا و اختصار :

شیخ طوسی در تعریف ارث میگوید :

حَقِيقَةُ الْمِيرَاثِ ، اِنْتِقَالُ مِلْكِ الْمَوْرَثِ اِلَى وَرَثَتِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ بِحُكْمِ اللَّهِ .

و شهید ثانی در کتاب شرح لمعه چنین بیان میکند :

الْمِيرَاثُ ، اِسْتِحْقَاقُ اِنْسَانٍ بِمَوْتِ آخَرٍ بِنَسَبٍ أَوْ سَبَبٍ شَيْئًا بِالْأَصَالَةِ .

موجبات ارث در مذهب شیعه امامیه اثنا عشریه دو چیز است یکی نسب و دیگری

سبب . برای نسب سه مرتبه است مرتبه اول پدر و مادر و اولاد ، و اولاد اولاد ؛ دوم برادران و خواهران و اولاد ایشان و اجداد و جدّات ، سوم اعمام و عمّات و احوال و خالات « و اولاد ایشان » .

فقهاء امامیه اتفاق دارند بر اینکه اهل مرتبه سابق ، حاجب اهل مرتبه لاحق میباشند ، وبا بودن یک تن از اهل مرتبه مقدّم ، ارثی با اهل مرتبه مؤخر داده نمی شود . سبب بردو قسم است .

اول زوجیت .

دوم ولاء .

ولاء بر سه قسم است :

۱- ولاء عتیق .

۲- ولاء ضمان جریره .

۳- ولاء امامت .

موجبات ارث نزد بعضی از اهل سنت چهار چیز است .

اول قرابت خاصّه نسبی و آن ابوت و بنوت (پدری و فرزندی) و لحوق و اتصال بمیت است ...

دوم از اسباب ارث نزد اهل سنت « عقد نکاح است » اعمّ از اینکه مباشرت انجام بگیرد یا نه و تا علقه زوجیت بکلی از میان نرود ، زن و شوهر از یکدیگر ارث میبرند

سوم ولاء عتیق (عتاقه) است ، یعنی اگر بنده یا کنیز آزاد شده بمیرد و بقرابت خاصّه وارثی نداشته باشد در این صورت آزاد کننده از عتیق خود ارث میبرد ، امامیه بر آنند که ...

چهارم از اسباب ارث نزد بعضی از اهل سنت ، جهت اسلام است ، یعنی اگر به یکی از موجبات سه گانه اصلاً برای متوفی وارثی نباشد ، و یا از فرائض ارباب فروض

چیزی باقی بماند ، در صورت اول همه ترک و در صورت دوم باقیمانده از سهام ذوی - الفروض به طریق عصوب و وراثت مسلمین به بیت المال میرسد و امام باید آنرا تحویل بگیرد و ...^۱

اکنون بینیم شیخ ابو الفتوح رازی که خود فقیهی بنام^۲ ، از فقهای شیعه و تفسیری بزرگ در این مذهب تصنیف فرموده چگونه در این مورد اظهار نظر میکند ، آنجا که آیه :

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثُ مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلَا بُوَيْهَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَةُ أَبَوَاهُ فَلَا مِيرَاثَ لِلثَّلَاثِ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأُمِّهِ الشُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا .

از سوره نساء را تفسیر نمود :

«..... قوله يوصيكم الله في اولادكم الآية ، مفسران در سبب نزول آیه خلاف کردند بعضی گفتند سبب نزول آیه آن بود که در جاهلیت وراثت بمردی و قوت بودی ، میراث بمردان دادندی بزنان و کودکان ندادندی خدای تعالی این آیه فرستاد و حکم جاهلیت باطل کرد . محمد بن المنکدر گفت از جابر عبد الله انصاری شنیدم که گفت آیه در باب من فرود آمد که بیمار بودم سخت رسول علیه السلام در بالین من آمد و من بناگاه بودم پاره آب بخواست و بر روی من زد من باهوش آمدم و گفتم یا رسول الله چگونه

۱- رجوع کنید بکتاب «عول و تعصیب» صفحه ۱۹۸ ، بعد ، انتشارات دانشگاه شماره ۹۳۰ .

فرمائی که در ترکه خود کنم رسول علیه السلام هیچ نگفت خدای تعالی این آیه فرستاد عطا گفت سعد بن الربیع النقیب را باحد بکشتند او زنی رها کرد و دودختر را و برادری برادر او جمله مال بر گرفت و چیزی بزنی و دختران او نداد زن بشکایت پیش رسول الله علیه السلام آمد رسول (ع) گفت باز گردی که باشد خدای تعالی در حق تو حکمی فرماید زن برفت پس از آن باز آمد و شکایت کرد و بگریست خدای تعالی این آیه فرستاد رسول علیه السلام برادر سعد را بخواند و مال از او بستاند و بایشان داد مقاتل و کلبی گفتند آیه در ابو کجه آمد که قصه او برفت سدی گفت در عبدالرحمن آمد برادر حسان شاعر که او بمرد و زنی رها کرد و پنج خواهر را و ارثان دیگر بیامدند و مال بر گرفتند و چیزی بزنی ندادند زن بشکایت بر رسول آمد خدای تعالی این آیه فرستاد عبدالله بن عباس گفت پیش از نزول این آیه میراث فرزندان را بودی و وصیت مادر و پدر را خدای تعالی آیه وصیت باین آیه منسوخ کرد و این قول درست نیست و بیان این کرده شد در سورة البقرة در آیه وصیت مادر و پدر پیش از آنکه بتفسیر آیه مشغول شویم طرفی از حکم آیه بروجه اختصار بگوئیم . بدانکه چون مرد را وفات رسد ابتدا بتکفین و تجهیز او کنند از صلب مالش ، آنکه بقضاء دیون اگر بر او وامی باشد آنکه بوصیتی که کرده باشد آنکه بمیراث و استحقاق میراث بدو چیز باشد بنزدیک مابنسب و سبب و بنزدیک فقها یسه چیز بسبب و نسب و تعصیب و بنزدیک اهل البیت بتعصیب میراث نباشد آنکه از جهة نسب بدو وجه ثابت شود یکی بفرض و تسمیه دگر بقراة و سبب بردو ضرب بود زوجیت و ولاء میراث بزوجیه بفرض باشد الا در یک مسئله که گفته شود جای دگر و ولاء بر سه ضرب باشد ولاء عتی باشد و ولاء تضمن جریره و ولاء امامة و این هیچ سه بفرض نباشد و آنچه مانع باشد از میراث سه چیز است کفر است ورق و قتل عمد بر وجه ظلم و هر چه منع کند از میراث از این سه وجه منع کند از حجب مادر از ثلث با سدس اما سهام مواریث شش است نصف است و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس اما نصف سهم چهار کس بود شوهر با عدم فرزند و فرزند زاده و اگر چه نازل

باشند و سهم دختر است و سهم خواهر است که از مادر و پدر باشد و سهم خواهر است از پدر چون خواهر مادری و پدری نباشد و ربع سهم دو کس بود شوهر با وجود فرزند و یا فرزند زاده و سهم زن با عدم فرزند و فرزند زاده اگر چه نازل باشند و ثمن سهم زن است با وجود فرزند یا فرزند زادگان و اگر چه نازل باشند لا غیر و ثلثان سهم سه کس باشد سهم دودختر یا بیشتر و سهم دوخواهر یا بیشتر هر گاه که از یک پدر و مادر باشند و سهم دوخواهر پدری یا بیشتر هر گاه که خواهر پدری و مادری نباشد و ثلث سهم دو کس باشد سهم مادر باشد با عدم فرزند و فرزند زاده و عدم آنکه او را حجب کند و سهم دو کس یا بیشتر از کلاله مادر و سدس سهم پنج کس را باشد سهم هریکی از مادر و پدر با وجود فرزند یا فرزند زاده و سهم مادر باشد با عدم فرزند و فرزند زاده با وجود آنکه حجب کند و آنکه حجب کنند بنزدیک اهل البیت دو برادر باشند یا یک برادر و دوخواهر یا چهارخواهر چون مادری و پدری باشند یا پدری باشند دون مادری و سهم هریک از کلاله مادر اگر نرینه باشد اگر مادینه و آنکس که او ساقط نشود از میراث بدیگران و با یکدیگر میراث بگیرند شش کس باشند مادر و پدر و پسر و دختر و زن و شوهر این سر جمله است که گفته شد از مقدمات و وارث بر سبیل اختصار از مذهب اهل البیت (ع) و این را شرح مطول بود و در کتب فقه ما مشروح است و اختلاف فقها نیز رها کرده شد کراهت تطویل را چه غرض از این کتاب تفسیر قرآن است و آنچه گزارش^۱ معنی بآن باشد...^۲»

با اینکه ابوالفتوح تصریح کرد که از جهت احتراز از اطاله کلام اختلاف فقها را رها کرده مع هذا در همین مسأله ارث جای بجای از ذکر آراء مخالفان و قضاوت در صنعت و بطلان آن نظرها خودداری نمیکند. مثلاً در تفسیر للذکر مثل حظ الانثیین چنین نوشته:

۱- در متن چاپی تفسیر «گزارش» آمده ممکن است اشتباه ناسخ باشد.

۲- ص ۷۳۰ - ۷۲۹ تفسیر چاپی ابوالفتوح، ج ۱

« و اگر فرزند دختری بود و احد الابوین دختر را نیمه باشد بتسمیه و دنگی احد الابوین را باشد و باقی رد باشد بایشان علی قدر سهمیها بنزدیک ما و مخالفان گفتند اگر احد الابوین پدر باشد باقی رد باشد با او که او عصبت است بعلت تعصیب و اگر مادر باشد بعضی از ایشان گفتند باقی رد بود با او و دختر چنانکه ما گفتیم و بعضی از ایشان گفتند بیت المال را باشد باقی و حجة مادر ردّ با خداوندان سهام آیه اولوالارحام است و حجة ایشان در تعصیب خبری واحد است که آوردند ما ابقیت الفرائض فلاولی عصبه گوئیم این خبر ضعیف است و واحد است و بخبر واحد ظاهر قرآن رها نکنند و تخصیص نکنند عموم قرآن را بان ... » ج ۱ ص ۷۳۱ مثال دیگر از این نوع اظهار نظر شیخ :

« قوله ، وان كان له اخوة فلامه السدس ، اصحاب ما را در این دو قول است یکی آنکه این برادر را و مادر را آنکه حجب کنند از ثلث یا سدس که پدر باشد و چون پدر نباشد حجب نکنند و گفتند تقدیر آیه چنین است فان كان اخوة وورثه ابواه فلامه السدس . و بیشتر اصحاب بر آنند که برادران حجب کنند مادر را از ثلث یا از سدس سوا اگر پدر باشد و اگر نه و این مذهب جمله فقهاست الا آن است که با مذهب ما آن است که چون پدر باشد و برادران آنچه از مادر حجب کنند ایشان را نباشد بهیچ وجه باید یافتند و اگر پدر نباشد باقی هم رد باشد با مادر تا مادر دنگی بتسمیه برد و باقی برد و باوجود مادر برادر آن را چیزی نرسد اگر از قبل پدر و مادر باشند یا پدری و یا مادری برای آنکه مادر بدرجه نزدیکتر است و این برادران که حجت کنند مادر را از ثلث یا از سدس باید تا دو باشند یا برادری و دو خواهر یا چهار خواهر و باید تا از مادر و پدر باشند یا از پدر تنها چه اگر از مادر تنها باشد حجب نکنند و دو خواهر حجب نکنند بهیچوجه و جمله فقها ما را خلاف کردند و » ج ۱ ص ۷۳۱ .

آخرین شاهد را در بیان انعکاس اختلاف میان شیعه و سنی ذکر می کنیم و این بحث را خاتمه می دهیم .

در آیه ۷۶ سوره انفال :

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ
وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ .

در تفسیر « اولوالارحام » می نویسد :

« و خداوند رحمتها و خویشان بهری از بهری اولیترند یعنی در باب میراث هرچه نزدیکتر باشند بمتوفی^۱ بمیراث اولیتر باشند چون جهت استحقاق میراث قرابت است و مساس رحم : قرابت قریبتر باشد و رحم ماسّ تر مرد بمیراث اولیتر باشد و این آیه دلیلت بر آنکه میراث بقربت باشد اگر عصبه باشد و اگر نباشد و اگر تسمیه باشد و اگر نباشد برای آنکه تسمیه را حکم نباشد با قرابت قریب و آنان که باماموافت کردند در توریث ذوی الارحام از فقهاء عصبه را استثناء کردند و ذوی السهام و ما این استثناء نکردیم برای آنکه دلیل نیست موجب استثناء را ، و این آیه ناسخ است حکم میراث را بنصرت و هجرت چنانکه بیان کردیم در آیه اول و آنکه ایشان اعرابی را از مهاجر میراث ندادندی و آنانکه گفتند ولایت در آیت نصرتست دون ولایت میراث ، گفتند هر دو آیت محکمست و آیه اول منسوخ نیست باین آیه . عبدالله زبیر گفت سبب نزول آیه آن بود که در جاهلیت دو مرد با هم دوستی کردند با یکدیگر شرط کردند که هر کس را که از ایشان وفات باشد صاحبش میراث او بگیرد خدای تعالی این آیه فرستاد و آن حکم باطل کرد . »

۱۲- سبب و انگیزه تألیف این کتاب

یازده ساله بودم که دست در دست پدر ارجمندم شادروان مهدی حقوقی به مجالس قرائت و تفسیر قرآن، در مولد خود، راه پیدا کردم. پدر، که خدایش غریقِ رحمتِ بی‌منت‌های خویش فرماید. بعلاقه‌ئی وافرو عقیدتی راسخ. مرا و برادر می‌ه‌ترم را با خود به مجامع دینی می‌برد و بامردان سالخورده متدین که در تشکیل آنچنان مجالس، عشقی بیرون از وصف از خود نشان میدادند، یکجایمی‌نشاند و بگوش دادن تلاوت کتاب آسمانی که با صدای دل‌نشین قارئین خوشخوان همراه بود. تشویق و تحریض می‌فرمود؛ خود نیز قرآن را باجذب و حرارتی خاص تلاوت می‌کرد. سحر گاهان، پیش از سپیده دم و پس از آدای فریضه. بصدای تلاوت قرآن پدر، از خواب برمی‌خاستیم و دو گانه بدرگاه یگانه می‌گزاردیم. آنگاه که از آدای این دستور دینی فارغ می‌شدیم، بقرائت یکی دو صفحه از مَصْحَفِ عزیز می‌پرداختیم؛ این خود عادتی بود پسندیده که در خانواده ما. همچون خانواده‌های دیگر ایرانیان مسلمان، جای باز کرده و آرام آرام ما را خویگر شده بود. بیاد دارم که در چهاردهمین بهار زندگی، در ماه مبارک رمضان. شبی بعادت مألوف، با پدر به مجلس قرائت قرآن رفتم، قرائت و تفسیر قرآن مجید که توسط مرحوم آیه الله سید عبدالرسول صدرائی، مرد جلیل‌القدر و عارف و ارسته نظارت و مراقبت می‌شد آغاز گردید. پس از آنکه یکی دو تن از حاضرین آیاتی چند تلاوت کردند. آن سید فاضل و شاعر عارف مرا بتلاوت کلام رب العزّة دعوت فرمود؛ در اجرای دستورش با هراس و بیم بخواندن چند آیه پرداختم که خوشبختانه مقبول افتاد. او به ترجمه و تفسیر آن آیات، لب بسخن گشود و با شور و جذبۀ بی‌بگزارش آیتی از قرآن و بیان عقیدت بزرگان دین و استنباط خویش سخن‌ها گفت؛ که همگی ما را، هر کس بقدر فهم خویش، مفید واقع گردید. قدرت و مهارت آن مرد و ارسته، در ترجمه کلام خدا و بیان مقصود. آنچنان جذاب و دلپذیر بود که تا اعماق وجود من کارگر افتاد و تا با امروز سخنان دل‌نشین آن فقیر منزوی را همچنان در پرده‌های گوش

دلم : طنین انداز می‌بینم . وی با احاطه‌ئی که بر موز و آسرار قرآن و احادیث و دقائق عرفان داشت و خود ، بی حرف و سخن ، عارفی سوخته دل و شاعری وارسته بود ، در پرورش مطالب عمیق کتاب آسمانی ، بقدری ذوق و سلیقه نشان میداد که مزیدی بر آن متصور نبوده و نیست ؛ مباحث دشوار توحید و صفات خداوند را که از مهمترین و پیچیده ترین مباحث کلام و تصوف و فلسفه است و نیز اشارات و آسرار قرآن را با ذوق عارفانه خویش چنان تعبیر و توضیح و توجیه مینمود که شنونده بجز فهم و درک آن همه مطالب غامض ، بسبب فصاحت و شیوایی سخن او بحالتی خوش و روحانی فرو میرفت و ساعتها در آن خلسه روحپرور باقی میماند و نور ایمان در زوایای دل تاریکش پرتوافکن می شد و چراغ معرفت بر می افروخت و تحت تأثیر معجز آسای سخنان آن مرد خدا ، زیر لب زمزمه کنان چنین می گفت :

چشمی دارم همه پر از صورت دوست

با دیده مرا خوششت تادوست دروست

از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست

یا اوست بجای دیده یادیده خود اوست

سالی چند بر این منوال گذشت و پدر همچنان ما را باینجای و آنجای می برد و در مجالس خصوصی و خانه های دوستان یکرنگ و یکدل و مؤمن خویش ، در پای بحث و گفتگوهای دینی و اخلاقی و حکمی شرکت میداد ، سرانجام بر آن شد که یکباره برادرم و مرا ، بآن پیرداناى گداخته دل بسپارد و از وی بخواهد که جداگانه ، ماراتحت تعلیمات خویش قرار دهد. آن پیر سوخته دل و عارف ربّانی نیز چنان کرد که پدر می خواست ، مدّتی ما را بشاگردی خویش مفتخر داشت ، هر چند راه دشوار و پرسنگلاخ بود و مهابت کار ، بیمی بزرگ بر دلهايمان می نهاد ، ولی چون سرپیچی فرمان پدر را زهره نداشتیم ، بیم دلی را بیکسو نهادیم و اخلاص را باطاعت همراه کردیم . آری بسر بردن این کار

شگرف ، بی مدد غیبی و خواست او ، ما را زهره نبود ، دیگر آنکه ، چون عنایت و لطف خداوندی شامل ما باشد از دل و جان براه او که «صراط المستقیم» است و ما را بدان ارشاد فرمود قدم نهادیم ، چه راهی دیگر پیش پای خویش نمی شناختیم .

جز خدمت روی تو ندارم هوسی

من بی تو نخواهم که برآرم نفسی

بدینسان عشق بتلاوت کلام ربّانی و ترجمه آیات آسمانی درمن ایجاد گردید .
 هربار که به محضر استاد می شتافتیم و نغمه های خدائی را از زبان گویا و سخنان شیوای آن مرد خدا ، بگوش دل می شنودم . ولعی بیشتر درخویشتن احساس میکردم ! چندی گذشت و پدر ما را در حضور استاد بیازمود و چون از بوته امتحان ، گداخته بیرون آمدیم ، خشنودی پدر را در دیدگان پر فروغ وی مشاهده نمودیم ، دلهایمان از سر ذوق و شادی به تپش افتاد ، سر از پای نمی شناختیم ، زیرا نخستین لذت توفیق را درک میکردیم !
 پدر مرا بهدیتی عزیز و گرانبها مباحی داشت و آن ، که تا با امروز چون جان شیرین خویش ، عزیز و گرامیش داشته و میدارم ، کتاب مستطاب تفسیر کبیر روض الجنان و روح الجنان معروف به تفسیر ابوالفتح رازی بود که از آن تاریخ ، روز و شب ، در سفر و حضر با آن دمخور و دمسازم و دماغ دل و مشام جان را بروایح خوشبویش تروتازه می دارم . از آن پس هرگاه فراغتی دست داد بمطالعه آن سرگرم شدم و از آن گنجینه گرانبهای معارف اسلامی بهره ها بردم و یادداشت هائی فراهم نمودم . پانزده سال چنین گذشت . در سال ۱۳۲۸ هجری شمسی ، آن ایّام که بتحصیل در دوره دکتری زبان و ادبیّات فارسی دانشکده ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه تهران اشتغال داشتم ، باموافقت استاد فرید و دانشمند ارجمند جناب آقای بدیع الزمان فروزانفر ، موضوع « سبک و خصریّات دستوری و لغوی تفسیر ابوالفتح رازی » را برای پایان نامه دوره دکتری خویش برگزیدم و براهنمائی آن استاد گرانمایه و تعلیمات بیدریغ دوست ارجمند و استاد

فاضل جناب آقای دکتر ذبیح‌الله صفا: بتکمیل و تنقیح یادداشت‌های خود پرداختم و سرانجام در سال ۱۳۳۵ هجری خورشیدی، رساله مذکور را تسلیم دبیرخانه دانشکده نمودم و پس از تشکیل جلسه دفاع: هیأت ممتحنه، بعد از اصغای سخنان من که درباره اهمیت این تفسیر معروض گردید و تشریح و توضیح شیوه تحقیق در تهیه و تدوین آن رساله. مرا در اردی بهشت ماه همان سال با حُرّاز درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی مفتخر داشت.

از آن روز تا با امروز. در تکمیل مطالعات و تحقیقات خود در این تصنیف نفیس و گرانقدرِ معارف اسلامی، همچنان صرفِ عمر نمود و بیش از هشت سال، چه در ایران و چه در اروپا (فرانسه). بتجدید نظر در فصول آن رساله و افزودن چند فصل دیگر، محض تکمیل تحقیقات خویش، مبادرت ورزید و سرانجام در مهرماه ۱۳۴۵ خورشیدی، پس از اتمام مأموریت چهار ساله دانشگاهی خود در دانشگاه استراسبورگ (فرانسه) و مراجعت بوطن. مجموعه یادداشت‌های خود را که از دوهزار صفحه تجاوز مینمود بدوست دانشمند و استاد ارجمند آقای دکتر محمد معین ارائه داد و از ایشان نظر خواست. تحریر و تشویق آن دوست گرانمایه، که در این ایّام در بیمارستان بستری و بیهوش است. مرا بر آن داشت که این اثر ناچیز را بدانشکده ادبیات و علوم انسانی تقدیم نمایم تا اگر استادان گرامی تصویب فرمایند برای طبع و نشر بدانشگاه تهران تسلیم کند.

سپاس خداوند را که توفیق طبع و نشر این کتاب را که نتیجه تحقیق و تتبع سالیان دراز است بر من بنده ارزانی فرمود. سپاسگزاری فراوان به همه استادان محترم گروه زبان و ادبیات فارسی و استادان ارجمند شورای محترم دانشکده ادبیات و علوم انسانی و اعضاء گرامی انجمن تألیف و ترجمه دانشگاه تهران که با تأیید و موافقت خویش بطبع و انتشار این کتاب بجامه عمل پوشانیده‌اند.

فهرست مطالب بشرح زیر است :

مقدمه مجلد اول تحت عنوان: تشیع و سیر آن در ایران: متضمن بحث و گفتگو

در باره مسائل زیر :

- ۱- شیعه صفحه یک
- ۲- مسأله امامت از صفحه دو تا صفحه نه
- ۳- نهضت شعوبیه از صفحه نه تا صفحه پانزده
- ۴- فرق مختلف شیعه. زیدیه از صفحه پانزده تا صفحه شانزده
- ۵- کیسانیه از صفحه شانزده تا صفحه هفده
- ۶- غلاة. ریشه عقاید و آراء آنها از صفحه هفده تا صفحه نوزده
- ۷- اسمعیلیه و آراء و عقاید ایشان از صفحه نوزده تا صفحه بیست و سه
- ۸- برخورد آراء و عقاید متکلمان معتزلی و اشعری از صفحه بیست و سه تا صفحه بیست و هفت
- ۹- وضع شیعه در مقابل فرق دیگر اسلامی در قرون ۴ و ۵ و ۶ از صفحه بیست و هفت تا صفحه سی و شش
- ۱۰- تأثیر و انعکاس اختلافات مذهبی در تألیفات و تصنیفات دانشمندان از صفحه سی و هفت تا صفحه چهل
- ۱۱- تفسیر ابوالفتوح رازی و انعکاس اختلافات مذهبی در آن از صفحه چهل تا صفحه پنجاه و هفت
- ۱۲- سبب و انگیزه تألیف این کتاب از صفحه پنجاه و هشت تا صفحه شصت و یک
- ۱۳- فهرست مطالب از صفحه شصت و دو تا صفحه شصت و پنج
- ۱۴- مآخذ و منابع از صفحه شصت و شش تا صفحه هفتاد

فصل اول: ترجمه احوال و تاریخ حیات ابوالفتوح رازی :

- ۱- سلسله نسب و نژاد ابوالفتوح ۱-۱۰
- ۲- آراء و عقاید دیگران درباره شیخ ۱۰-۲۳
- ۳- زمان شیخ - تاریخ تألیف تفسیر ۲۳-۳۲

- ۴- آثار شیخ ۳۳-۳۴
 ۵- وفات شیخ ۳۴-۳۸
 ۶- فرزندان شیخ ۳۹-
 ۷- مزار شیخ ۳۹-۴۱

فصل دوم: مختصات نسخ خطی و چاپی تفسیر

- ۱- نسخه‌های خطی تفسیر ابوالفتوح ۴۲-۴۸
 ۲- مختصات کامل نسخه چاپی تفسیر که مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته ۴۹-۵۵

فصل سوم: سبک و خصوصیات دستوری و لغوی و املائی تفسیر

- ۱- نشر فارسی و آثار علمی ۵۶-۵۸
 ۲- تفاسیر فارسی ۵۸-
 ۳- تفسیر ابوالفتوح ۵۸-۶۱
 ۴- شیوه ابوالفتوح در ترجمه آیات ۶۱-۶۵
 ۵- ترجمه مستقیم آیات ۶۶-۷۱
 ۶- بحث لغوی تفسیر ۷۱-۷۴
 ۷- استعمال پاره‌ئی ادوات و جملات عربی ۷۴-۸۳
 ۸- فوائد لغوی تفسیر ابوالفتوح و لغات نادره آن (باترتیب الفبائی) ۸۴-۱۳۳
 ۹- شأن نزول آیات ۱۳۴-۱۳۶
 ۱۰- اشارات صوفیه و عرفا ۱۳۶-۱۳۹
 ۱۱- تفسیر شیخ و مسائل اخلاقی و تربیتی ۱۳۹-۱۴۱
 ۱۲- صنایع لفظی تفسیر ۱۴۱-۱۴۴
 ۱۳- اطلاعات نجومی ۱۴۴-۱۴۶

شصت و چهار تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی

- ۱۴- امثال فارسی و عربی ۱۴۸-۱۴۶
- ۱۵- خصوصیات دستوری و لغوی و شیوه نشر ابوالفتوح ۱۷۶-۱۴۸
- ۱۶- اشعار فارسی و قیمت ادبی آنها ۱۹۱-۱۷۶
- ۱۷- تفسیر ابوالفتوح و تفاسیر دیگر ۲۱۳-۱۹۱

فصل چهارم: مباحث تاریخی تفسیر:

- ۱- تاریخ و قصص قرآن ۲۱۷-۲۱۴
- ۲- فهرست غزوات بیغمبر (ص) و حضرت علی (ع) ۲۲۱-۲۱۸

فصل پنجم: قرن ۶ و ۵

- ۱- مناظرات و مجادلات فرق مذهبی ۲۲۹-۲۲۲
- ۲- جنبه تشیع تفسیر ابوالفتوح ۲۳۰-۲۳۹
- ۳- جنبه کلامی تفسیر ۲۳۵-۲۳۰
- ۴- فهرست مباحث کلامی تفسیر ۲۳۶-۲۳۵
- ۵- جنبه فقهی تفسیر ۲۳۹-۲۳۶
- ۶- فهرست مباحث فقهی تفسیر ابوالفتوح ۲۴۸-۲۳۹

این فصول و مقدمه‌ئی که ذکر شد در این مجلد بطبع رسید.

و بقیه مطالب که در مجلدات آتی طبع و نشر خواهد شد باین شرح است:

- ۱- فهرست جامع احادیث نبوی و علوی و سخنان ائمه اطهار (قریب به یک هزار و پانصد حدیث و سخن).
- ۲- فهرست اشعار فارسی.

۳- فهرست القبائی بیش از پنجهزار بیت شعر عربی باتصحیح و اعراب گذاری.

۴- فهرست جامع اعلام و رجال، نام نزدیک به سه هزار تن از پیمبران و امامان

و بزرگان علم و ادب ایرانی و تازی و مشایخ و عرفا، که مجموعاً سی و دوهزار بار اسم آنها در خلال این تفسیر بزرگ آمده: محض مزید استفادت علاقه مندان: برای هر یک از آنها شرح حال کوتاهی با استفاده از مآخذ و منابع معتبر فارسی و عربی و خارجی تهیه شده که طبع می شود و در دسترس مشتاقان قرار میگیرد.

۵- اعلام جغرافیائی

۶- اعلام ملل و نحل

۷- فهرست کامل مباحث فقهی و کلامی و غزوات پیغمبر (ص) و علی (ع)

۸- فهرست مباحث علمی

۹- فهرست آثار و تألیفات و کتب مذکور در تفسیر

۱۰- داستانهای قرآن از تفسیر ابوالفتوح

برای تهیه این مطالب علاوه بر تفسیر ابوالفتوح رازی که مستقیماً مورد مطالعه و تحقیق و تتبع قرار گرفته و شواهد و مستندات بحث و گفتگو و استنباط و استنتاج مسائل دستوری و املائی و لغوی و جز آنها از آن تفسیر کبیر استقصا و یادداشت گردید بکتابهای بسیاری دیگر از علما و دانشمندان و فقها و لغویون و محدثین و مفسرین و جز آنها مراجعه نمود و از آنها بهره ها برگرفت که اینک نام بعض از آن تصنیفات و تألیفات با ذکر نام مؤلفان و مصنفان در ذیل ثبت و معرفی می شود:

فهرست مآخذ

- ۱- تفسیر روض الجنان و روح الجنان معروف به « تفسیر ابوالفتوح رازی » که مجلّات اوّل و دوّم در سال ۱۳۲۳ قمری و مجلّات سوّم و چهارم و پنجم بسال ۱۳۱۵ شمسی چاپ شده است .
- ۲- نسخه خطّی تفسیر ابوالفتوح رازی که بسال های ۱۳۰۷ و ۱۳۰۹ از روی نسخه خطّی کتابخانه آستانه قدس رضوی استتساخ شده متعلّق بکتابخانه سلطنتی تهران .
- ۳- نسخه های خطّی تفسیر ابوالفتوح کتابخانه آستان قدس رضوی بشماره های ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ .
- ۴- نسخه خطّی تفسیر ابوالفتوح متعلّق بمدرسه عالی سپهسالار بشماره ۲۰۳۴ .
- ۵- نسخه خطّی تفسیر متعلّق به مجلس شورایملّی بشماره ۱۶۳۷۸ .
- ۶- فهرست، منتجب الدین تألیف ابوالحسن علی بن عبدالله بن الحسن بن الحسین بن بابویه رازی ضمیمه جلد بیست و پنجم بحار الانوار مجلسی .
- ۷- معالم العلماء ابن شهر آشوب که باهتمام استاد فقیه عبّاس اقبال آشتیانی در سال ۱۳۵۳ قمری بطبع رسید .
- ۸- نسخه خطّی معالم العلماء ابن شهر آشوب متعلّق بکتابخانه ملک بشماره ۳۵۶۶ .
- ۹- مناقب آل ابی طالب تألیف ابن شهر آشوب . چاپ تهران .
- ۱۰- بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض تألیف شیخ نصیرالدین عبدالجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی رازی . چاپ تهران سال ۱۳۷۱ قمری- ۱۳۳۱ هجری شمسی .

- ۱۱- نزهة القلوب تألیف حمدالله مستوفی چاپ لیدن سال ۱۳۳۱ .
- ۱۲- حدیقة الشیعة تألیف ملا احمد اردبیلی چاپ تهران سال ۱۲۶۰ .
- ۱۳- مجالس المؤمنین تألیف قاضی نورالله شوشتری که بسال ۱۲۶۸ چاپ شده است .
- ۱۴- بحار الانوار مجلسی چاپ تهران . (جلد ۲۵) :
- ۱۵- كشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون تألیف ملا کاتب چلبی . چاپ استانبول .
- ۱۶- كشف الحجب والاستار عن اسامی الكتب والاسفار : تألیف سیداعجاز الحسین النیسابوری ، چاپ کاکته بسال ۱۳۳۰ .
- ۱۷- روضات الجنات تألیف میرزا محمد باقر خوانساری : چاپ ۱۳۰۷ .
- ۱۸- جنة النعیم فی احوال عبدالعظیم تألیف حاج ملا باقر واعظ تهرانی فرزند ملا محمد اسمعیل کجوری چاپ تهران سال ۱۲۹۶ .
- ۱۹- نقد الرجال تألیف علامه آقامیر مصطفی تفرشی : چاپ تهران سال ۱۳۱۸ .
- ۲۰- قصص العلماء تألیف میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی چاپ ۱۳۰۴ .
- ۲۱- منتهی المقال فی احوال الرجال تألیف ابوعلی محمد بن اسمعیل ، چاپ ۱۳۰۲ .
- ۲۲- ریاض العلماء تألیف افندی از شاگردان مجلسی ، نسخه خطی کتابخانه ملک بشماره ۳۶۵۵ .
- ۲۳- مستدرک الوسائل حاجی میرزا حسین نوری ، چاپ تهران سال ۱۳۲۱ .
- ۲۴- امل الآمل فی احوال علماء جبل عامل تألیف شیخ حرّ عاملی ، نسخه خطی متعلق بکتابخانه مآی ملک بشماره ۵۹۹۵ .
- ۲۵- هدیة الاحباب فی ذکر المعروفین بالکنی واللقاب والانساب ، تألیف عباس بن محمد رضا القمی ، از شاگردان حاجی میرزا حسین نوری ، چاپ ۱۳۴۹ مطبعه مرتضویه نجف اشرف .

- ۲۶- الذریعة الی تصانیف الشیعه تألیف محمد حسن الشہیر بالشیخ آغا بزرگ طهرانی ، چاپ تهران سال ۱۳۶۰ .
- ۲۷- خاتمة الطبع بقلم علامہ فقید محمد بن عبدالوہاب بن عبد العلی قزوینی گلپزوری : ضمیمہ جلد پنجم تفسیر ابوالفتوح رازی چاپ تهران سال ۱۳۱۵ شمسی .
- ۲۸- سبک شناسی استاد فقید ملک الشعراء بہار ، ج ۲ . چاپ تهران .
- ۲۹- فہرست کتب خطی مجلس شورای ملی تألیف ابن یوسف شیرازی ، چاپ تهران سال ۲۱ - ۱۳۱۸ .
- ۳۰- تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر ذبیح اللہ صفا استاد دانشگاه تهران . چاپ تهران سال ۱۳۳۲ .
- ۳۱- ترجمہ تفسیر طبری ، چاپ تهران .
- ۳۲- التبیان فی تفسیر القرآن تألیف شیخ طوسی ، شمارہ ۹ - ۱۳۶۰۸ کتابخانہ ملی تهران .
- ۳۳- تفسیر الکبیر یا مفاتیح الغیب تألیف امام فخر رازی .
- ۳۴- مقدمہ مواہب علیہ یا تفسیر حسینی تألیف کمال الدین حسین کاشفی چاپ تهران سال ۱۳۱۷ مقدمہ مواہب از جلالی است .
- ۳۵- الاعلام خیر الدین الزرکلی ، چاپ مصر ، سال ۱۳۴۶ .
- ۳۶- طبقات المفسرین سیوطی .
- ۳۷- فہرست کتب شیخ طوسی (بشمارہ ۱۱۶۲۵ - ۳۵۳ کتابخانہ ملی تهران) .
- ۳۸- رجال نجاشی ، چاپ بمبئی ، سال ۱۳۱۷ .
- ۳۹- رجال کشی ، چاپ بمبئی سال ۱۳۱۷ .
- ۴۰- قاموس الاعلام شمس الدین سامی (بشمارہ ۱۲۳۵۱ - ۱۲۳۴۶ کتابخانہ ملی تهران) .

- ۴۱- اسد الغابة ابن الاثير .
- ۴۲- الانساب سمعانی ، چاپ ۱۹۱۲ میلادی در لنینگراد .
- ۴۳- لسان العرب .
- ۴۴- معجم الادباء ياقوت ، چاپ مصر در بیست مجلد .
- ۴۵- ریحانة الادب تألیف محمد علی تبریزی ، چاپ تهران سال ۱۳۲۷-۲۹ .
- ۴۶- تاج العروس فی شرح القاموس تألیف ابوالفیض حسینی زیدی چاپ مصر ۱۲۰۶ .
- ۴۷- یادداشت‌های مرحوم قزوینی .
- ۴۸- مقدمه ابن خلدون ، ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون (م ۸۰۸) ، چاپ مصر .
- ۴۹- عول و تعصیب تألیف دکتر عبدالرحیم نجات ، چاپ مرداد ۱۳۴۳ .
- ۵۰- الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور ، چاپ تهران (۱۳۷۷) تألیف سیوطی متوفی بسال ۹۱۰ .
- ۵۱- کشف الاسرار وعدة الابرار معروف بتفسیر خواجه عبدالله انصاری ، تألیف ابوالفضل رشیدالدین الملبدی ، چاپ تهران ۱۳۳۱ هجری شمسی .
- ۵۲- بیان الادیان تألیف ابوالمعالی محمدالحسینی العلوی ، چاپ تهران ۱۳۱۲ شمسی هجری .
- ۵۳- خصال شیخ صدوق ، چاپ تهران ۱۳۲۹ خورشیدی .
- ۵۴- لغت نامه دهخدا .
- ۵۵- رساله غلو و غلاة تألیف دکتر گلشن استاد دانشگاه تهران .
- ۵۶- المال و النحل تألیف ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن احمد شهرستانی (م ۵۴۸) ، چاپ تهران .
- ۵۷- فرهنگ فارسی تألیف دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران ، چاپ سال ۱۳۴۳ .

۵۸- دیوان ناصر خسرو ، چاپ تهران .

۵۹- الموطا تألیف ابو عبد الله مالک بن انس بن ابی عامر متوفی بسال ۱۷۹ هجری

قمری .

۶۰- سیاستنامه تألیف خواجه بزرگ قوام الدین ابوعلی حسن بن علی بن اسحق

متوفی بسال ۴۸۵ هجری قمری ، چاپ تهران سال ۱۳۲۰ .

۶۱- الشیعه وفنون الاسلام تألیف سید حسن صدر ، چاپ ۱۳۳۱ صیدا .

۶۲- طبری و مجمع البیان تألیف دکتر حسین کریمان ، چاپ تهران سال ۱۳۴۰

هجری خورشیدی .

۶۳- وسائل الشیعه تألیف شیخ حرّ عاملی متوفی بسال ۱۱۰۴ ، چاپ ۱۳۲۴ .

تمام شد مقدمه «تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی» بخامه این بنده ناتوان، بتاريخ

شامگاه روز جمعه یکم اردیبهشت ۱۳۴۶ هجری شمسی برابر با دهم ماه محرم الحرام

(عاشورا) سال ۱۳۸۷ هجری قمری - تهران - تهران پارس .

عسکر حقوقی

هفتادویک

فهرست بآخذ

بُدَیْلُ بْنُ وَرْقَاءَ الْخَزَاعِي (از صحابه حضرت رسول (ص))

نافع

هاشم

شجاع

الفضل

ابراهيم

احمد

الحسين

ابوبكر احمد

ابوالفتح المحسن

اپو محمد عبدالرحمن معروف به

ابوسعيد محمد

مفيد نيشابوري

على

متوفى در سنه ۴۴۵

جمال الدين ابوالفتح حسين (مؤلف تفسير روض الجنان وروح الجنان)

صدرالدين على

تاج الدين محمد

توضیح - در فهرست منتخب الدین نام یکی دو نفر دیگر از اعضاء این خانواده مذکور است ولی چون از نسخه تحریف نساخ وجه قرابتشان با مؤلف علی التحقيق معلوم نشد از ذکر ایشان در این جدول صرف نظر نمودیم - بنقل از تفسیر ابوالفتوح ج ۵ ص ۶۲۲

فصل اول

ترجمه احوال و تاریخ حیات ابوالفتوح رازی

الشیخ جمال الدین ابوالفتوح^۱ الحسین بن علی بن محمد بن احمد بن الحسین بن احمد الخزاعی الرازی از مشاهیر علماء شیعه در قرن ششم هجری در شهرری بوده، شهرت و ظهور عنوان علمی او درری و در تفسیر و وعظ و تذکیر تخصص و تبحر داشته و تالیف‌های بسیاری بتصوّف و عرفان نیز متمایل بوده است.

۱- سلسله نسب و نژاد ابوالفتوح :

سلسله نسب مؤلف تا پنج تن از پدران‌ش مذکور و معلوم است و لذا بجد پنجم منتهی میشود و از جد پنجم «احمد رازی» نسب اقطع میشود و تا کنون کسی از جد پنجم بعد وی را ذکر نکرده و در هیچ یک از منابع و کتب رجال نیز نامی از آنها نیامده است.

ابوالفتوح ایرانی «فارسی» و خود وی فارسی زبان و از مردم شهرری بوده است. در کتب رجال و تواریخ و سیر به رازی و نیشابوری بودن شیخ تصریح شده ولی نسبش را خزاعی نوشته‌اند. بعلاوه میدانیم که وی و پدران‌ش همگی در شهرری سکونت

۱- علاوه بر کینه «ابوالفتوح» که همه جا مذکور است در فهرست چاپی منتخب الدین که در اول مجلد بیست و پنجم بحار الانوار چاپ شده است پس از کلمه شیخ کینه «ابوجعفر» افزوده و این درست نیست زیرا که هیچ جا ذکر دو کینه برای وی نشده است و این خود اشتباه نسخ است و نیز در صفحه ۸۸ جلد سوم مستدرک الرسائل که از اربعین ابوسعید محمد بن احمد جد ابوالفتوح رازی نقل کرده کینه «ابوالفتوح» را جهت شیخ آورده که در جای دیگر دیده نشده است و لذا بنظر درست نمی‌آید و چه بسا بجای «ابوالفتوح» بسهو «ابوالفتح» نوشته شده باشد.

داشته و بالضرّوره رازی یعنی منسوب بشهرری و ایرانی « فارسی نژاد » و فارسی زبان بوده‌اند مضافاً اینکه ابوالفتح کراراً در اثناء و تضاعیف تفسیر بزبان خود که فارسی بوده تصریح نموده است و میگوید فلان چیز را بزبان تازی چنان گویند و بزبان ما یعنی بزبان فارسی چنین میگویند و اکنون در تأیید این نظر شواهدی چند از تفسیر شیخ که اشارات صریحی در این باره دارد ذیلاً می‌آوریم تا در صحت نظر مزبور تردیدی نباشد.

۱- جلد اول صفحه ۴۷۱ در تفسیر آیه:

وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ.

گوید: « و در معنی آیه چند قول گفتند یکی آنکه معنی آنست که چیزی بحقّ خدای صدقه ندهید که اگر بشما دهند نستانی « الاعلى مسامحة و مساهلة و اغماض العين » کنایه و عبارت باشد من المساهلة و المسامحة و در زبان ما هم چنین آید که گویند چشم برهم نه یعنی مسامحه کن و »

۲- در جلد اول صفحه ۶۳۷ ذیل تفسیر آیه:

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

گوید: « و محمد جبریر گفت خدای تعالی رسول را فرمود که تو برایشان نفرین کن بمرگ و وجه معتمد که کلام عرب و کنایه و استعاره ایشان لایق است آنستکه گفتیم و عرف دلیل آن میکند و در کلام ما همچنین چنانکه شاعر گفت.

شعر:

خاموش باش خشک فروپژ و بمیر. »

۳- در جلد دوم صفحه ۴۶۶ ذیل تفسیر آیه:

وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ.

گوید: « و این عبارتی است و کنایتی از پشیمانی بر سبیل مبالغه عرب پشیمان را گوید

که سَقَطَ فِی بَدَنِهِ وَ اسْقَطَ فِی بَدَنِهِ پنداری که آنچه مضرت او در آن است در دست او نهادند چون بدانند که آنچه کرده بد بود پشیمان شود و این از جمله کنایات ملیح است و نیز در جای خجالت مستعمل باشد و بزبان ما نیز چون کسی پشیمان و خجل شود از کاری گوید از دست در افتادم که آن دیدم و برحق ایشان هر دو بود هم پشیمانی و هم خجالت. «
 ۴- در جلد دوم صفحه ۵۳۷ ذیل تفسیر آیه:

فَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رِيحًا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا.

گوید: «و در عرف معروف است که چون کسی را کاری روان باشد گویند:

الرَّيْحُ لَهُ وَ تَهَبَ لَهُ الرِّيحُ.

و بزبان ما گویند باد باد اوست»

۵- در صفحه ۴۴۰ جلد سوم ذیل تفسیر آیه:

يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ.

میگوید: «میخواست دیوار که بیفتد این از مجازات قرآن است و این عبارت نیز

بلغت ما آید ، دیوار که بخواست افتاد یا بخواهد افتاد»

۶- در جلد چهارم صفحه ۴۳۲ ذیل تفسیر آیه:

طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ.

گوید: «..... اما تشبیه او بر هاءِ دیوان بآن که کس ندیده است و این تشبیهی باشد

بیفائده در او چند قول گفتند یکی آنکه قبح صورت شیطان در دلها مقرر است و در نفس ها

مصور تا عرب و عجم چیزی را که زشت باشد بآن تشبیه کنند و بزبان ما شخص را که زشت

دارند گویند سر او چون سر دیوان است و هر متکبری را»

این نوع تعبیرات از ابوالفتح تصریحات و تأییدات قطعی است بر اینکه وی فارسی

الاصل است و رازی الاصل بوده ولی نسب و نژاد عرب داشته است .

نسب ابوالفتوح :

صاحبان تذاکر و کتب رجال که در باره ابوالفتوح تفصیلاً و یا ایجازاً مطالبی نوشته‌اند همگی نسب شیخ را به (خزاعی) یعنی طایفه خزاعه یا بنی خزاعه رسانیدند که از طوایف اعراب حجاز می‌باشد و سلسله نسب ابوالفتوح بنافع بن بدیل بن ورقاء خزاعی که از صحابه رسول اکرم (ص) بوده میرسد. اگر چه سمعانی در کتاب انساب ذیل کلمه «بُدَیْلَی» و بیهقی در تاریخ بیهق ضمن بیان تاریخ و احوال خاندانهای قدیم ناحیه بیهق (سبزوار) از یک خاندان بنام «بُدَیْلَیان» که در آن ناحیه بوده‌اند سخن رانده و اسامی جمعی از مشاهیر این خاندان را ذکر کرده‌اند ولی نامی از ابوالفتوح نیاورده‌اند و با اینکه شیخ با مؤلفان کتابهای مذکور معاصر بوده و سمعانی و بیهقی هر دو شهرری آمده و مدتی آنجا اقامت و با علماء و فضلاء و خاندانهای علم و ادب حشر و نشر داشته‌اند مع هذا از ذکر نام ابوالفتوح و خاندانش که بدون تردید معروف و مشهور بوده‌اند خود داری کرده‌اند گوئی که شیخ و خانواده او به بدیلیان معروف نبوده‌اند.

ابن الاثیر در مقدمه لباب الانساب سمعانی تصریحاً اشاره می‌کند که مؤلف اسامی بسیار اشخاص را حذف کرده است.

باری همچنانکه فقید سعید علامه قزوینی در مجلد پنجم تفسیر ابوالفتوح ذیل عنوان «خاتمة الطّبع» آنجا که درباره نسب مؤلف بحث می‌کند خزاعی بودن شیخ و اینکه وی از بدیلیان است و جدّ اعلای وی به بدیل بن ورقاء میرسد یا خیر چنین اظهار نظر مینماید: «و مخفی نماند که از اولاد بدیل بن ورقاء خزاعی مذکور عدّه کثیری از خاندانهای عربی الاصل که بعد ها بطول اقامت در ایران و خلطه و آمیزش با ایرانیان بکلتی ایرانی و زبان فارسی شد در قدیم الاّیام از جزیره العرب بایران مهاجرت کرده و در نقاط شمالی ایران در نواحی نیشابور و سبزوار وری و غیره سکنی گزیده بوده‌اند و بسیاری از خاندانها

باسم «بدیلیان» (نسبت بجدّ اعلای ایشان بدیل بن ورقاء مذکور) معروف بوده اند و سماعی در کتاب الانساب در نسبت «بدیلی» و ابوالحسن بیہقی در تاریخ بیہقی در ضمن تعداد خاندانہای قدیم آن ناحیہ اسامی جمعی از معاریف بدیلیان را بدست داده اند و مؤلف مانحن فیہ شیخ ابوالفتوح رازی و خاندان او گرچہ ایشان نیز از اولاد بدیل بن ورقاء خزاعی بوده اند ولی این شعبہ از اولاد بدیل گویا بہ بدیلیان معروف نبوده اند چہ در هیچیک از کتب رجال نسبت مزبور در حق مؤلف یا یکی از اعضاء خانوادہ او بنظر نرسید.

از کلیہ منابع و مآخذی کہ از شیخ نام بردہ اند و در این فصل نقل شدہ چنین برمیآید کہ سلسلہ نسب ابوالفتوح بہ نافع بن بدیل بن ورقاء خزاعی کہ از صحابہ رسول اکرم (ص) بودہ میرسد در حالی کہ پدران شیخ از احمد کہ جد پنجم است ببالا معلوم نیست. بعلاوہ در میان آراء و عقاید کسانی کہ ابوالفتوح را منسوب بہ خزاعی میدانند اختلافاتی محسوس و مشہود است و معلوم نیست کہ آیا ابوالفتوح بہ نافع بن بدیل بن ورقاء انتساب دارد یا بہ برادرش عبداللہ بن بدیل بن ورقاء؟ چنانکہ حاجی میرزا حسین نوری در کتاب مستدرک الوسائل در صفحہ ۴۸۷ جلد سوّم، شیخ را بہ عبداللہ بن بدیل بن ورقاء یعنی برادر نافع نسبت داده است و ظاہراً این اشتباہ با ہمہ دقتی کہ از مؤلف مستدرک مورد انتظار بودہ پیش آمدہ است معہذا شیخ در چند مورد ضمن تفسیر آیات قرآن، خود را اولاد نافع بن بدیل بن ورقاء الخزاعی کہ از صحابہ خاصّ حضرت رسول اکرم (ص) بودہ نام می برد کہ ذیلاً بآن موارد اشارہ می شود:

۱- در صفحہ ۶۸۳-۶۸۲ جلد اوّل تفسیر آنجا کہ آیہ شریفہ:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.

از سورہ آل عمران تفسیر میکند چنین می نویسد:

«انس مالک روایت کند از رسول (ع) کہ او گفت هیچکس نبود کہ بمیرد و او را خدای تعالی منزلی باشد کہ تمنا و رجوع با دنیا کند مگر شهیدان کہ ایشان تمنا کنند کہ

با دنیا آیند و دگر باره شهید شوند از آن منازل و درجات و کرامات که ایشان را بنزدیک
 خدای باشد و بعضی دگر گفتند آیه در شهیدان چاه معونه آمد و قصه این آن بود که محمد بن
 اسحق بن یسار گفت با سناد از حمید طویل از انس مالک و جماعتی دیگر از اهل علم هم
 روایت کردند که ابو براء عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب ملاعب الاسنه که سید بنی عامر بن
 صعصعه بود بنزدیک رسول آمد بمدینه و او را هدیه نیکو آورد رسول (ع) هدیه او قبول
 نکرد و گفت یا ببراء من هدیه مشرکان نپذیرم اسلام آرا اگر خواهی که هدیه تو قبول کنم
 و اسلام بر او عرضه کرد و بگفت او را آنچه خدای وعده داده است مؤمنان را از کرامت
 و نعمت و ثواب و از قرآن چند آیه برا خواند و اسلام نیاورد و لیکن نزدیک بود و او را
 قول رسول نکو آمد و گفت ای محمد این دین که تو ما را بآن دعوت میکنی دینی نکوست
 اگر جماعتی صحابه را بفرستی با اهل نجد تا ایشان را دعوت کنند باین دین امید من چنانست
 که اجابت کنند رسول (ع) گفت من ایمن نباشم بر ایشان که ایشان را بمیان قومی کفار
 فرستم که ایشان را بکشند ابو براء گفت در حمایت منند ایشان را بفرست رسول (ع) منذر بن
 عمرو را با هفتاد مرد از خیار مسلمانان بفرستاد از جمله ایشان حارث بن صمه و حزام بن
 ملحان و عروه بن اسماء و نافع بن بدیل بن ورقاء الخزاعی و این مرد از پدران ماست و این
 در صفر بود سال چهارم از هجرت بر سر چهار ماه از وقعه اُحد بیامدند و بچاه معونه فرود
 آمدند و این زمینی است از میان زمین بنی عامر و بنی سلیم.....»

۲- در تفسیر آیه:

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا
 أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ.

سورة الفتح که در صفحه ۱۰۳ جلد پنجم تفسیر کبیر شیخ مذکور است بجاء خود
 اشاره میکند «ایشان درین بودند - بدیل بن ورقاء الخزاعی با جماعتی بنی خزاعه برسید و او

از پدران ماست (اعنی مصنف الکتاب) و بنو خزاعه عیبه نصیح رسول بودند از جمله اهل تهامه .»

فقید سعید علامه قزوینی در خاتمة الطبع راجع به اجداد شیخ چنین اظهار نظر میکند :

«بُدَیْلُ^۱ بن ورقاء مذکور تا غزوه حنین که در سنه هشت از هجرت روی داد در حیات بوده است و اندکی قبل از وفات حضرت رسول درسّنّ نود و هفت سالگی وفات یافت و پسرش نافع بن بدیل جدّ اعلای مؤلف در سال چهار از هجرت با قریب هفتاد نفر و بروایتی چهل نفر از خیار صحابه حضرت رسول در وقعه بدر معونه که اشاره بدان شد بدرجه شهادت رسیدند و تفصیل این واقعه در عموم کتب سیر و تواریخ مبسوطاً مذکور است. غرض ما در اینجا فقط اشاره اجمالی بود باین واقعه برای مزید تعرفه جدّ اعلای مؤلف، و عبدالله بن رواحه در مرثیه او گفت :

رَحِمَ اللَّهُ^۲ نَافِعَ بْنَ بُدَيْلٍ رَحْمَةُ الْمُبْتَغَى ثَوَابَ الْجِهَادِ
صَابِرًا صَادِقَ اللَّقَاءِ إِذَا مَا أَكْثَرَ الْقَوْمِ قَالَ قَوْلَ السَّدَادِ

در ترجمه احوال بُدَیْلُ بن ورقاء خزاعی مزبور با هفت پسر او نافع و عبدالله و عبد الرحمن و سلمه و عمرو و عثمان و محمد ابناء بُدَیْلُ که همه از افاضل صحابه حضرت رسول و بسیاری از ایشان نیز از زمره مخلصین حضرت امیر و در رکاب آنحضرت در صفین بدرجه شهادت رسیده اند.»

و اما خاندان ابوالفتوح در شهر ری از خاندانهای علم و دانش و فضیلت و تقوی بوده و همگی در این شهر اقامت داشته اند. علماء این خاندان هر کدام در عصر خود از پیشوایان و مروّجین و متعصبین مذهب فرقه حقه جعفریه مصدر خدمات علمی و فقهی بزرگ بوده اند

۱- صفحات ۶۱۶ و ۶۱۷ ج ۵ تفسیر ابوالفتوح چاپ تهران - ۱۳۱۵ شمسی .

۲- اسد الغابة جلد ۵ صفحه ۷ .

وما برای تأیید این نظربند کربعض نظریات کتب رجال در باره برخی از ایشان مبادرت واکتفاء میکنیم .

در فهرست منتخب الدین^۱ که تماماً در مجلد بیست و پنجم بحار الانوار مندرج است در باره جلد دوم شیخ یعنی ابوبکر احمد بن الحسین الخزاعی النیشابوری که از تلامذه سیدین رضی متوفی در سنه ۴۰۶ و مرتضی متوفی در سنه ۴۳۶ و شیخ طوسی متوفی در سنه ۴۶۰ چنین نوشته و اظهار نظر کرده است :

« شیخ^۲ ثقة ابوبکر احمد بن الحسین بن احمد نیشابوری متوطن در ری پدر شیخ حافظ عبدالرحمن عادل است و متدین از تلامذه سیدین مرتضی و رضی و شیخ ابوجعفر (طوسی) رحمهم الله ، از مؤلفات اوست : امالی در اخبار چهار مجلد و کتاب عیون الاحادیث و روضه در فقه و سنن و مفتاح در اصول و مناسک ، خبر داد ما را بکتاب مزبوره شیخ امام سعید ترجمان کلام الله جمال الدین ابوالفتوح حسین بن علی بن محمد بن احمد خزاعی رازی نیشابوری از پدرش از جلدش از صاحب ترجمه . »

در همین فهرست منتخب الدین در باره برادر ابوبکر احمد که یکی دیگر از افراد خاندان شیخ است چنین آمده :

« شیخ^۳ عادل محسن بن الحسین بن احمد نیشابوری خزاعی عم شیخ مفید عبدالرحمن نیشابوری رحمهما الله ثقة است و حافظ و واعظ ، از مؤلفات اوست : امالی در احادیث ، کتاب المسیر ، کتاب اعجاز القرآن ، کتاب بیان من کنت مولاه ، خبر داد ما را بکتاب مزبوره

۱- ابوالحسن علی بن عبدالله بن الحسن بن الحسین بن بابویه رازی متوفی بعد از سال ۵۸۵ هجری .

۲- صفحه ۳ جلد ۲۵ بحار الانوار (فهرست منتخب الدین) - امل الاصل ص ۵۸۴ .

۳- صفحه ۱۰ فهرست منتخب الدین - ص ۴۹۴ رجال استرآبادی قسمت آخر - ص ۵۴۲ روضات الجنات و ص ۴۸۸ ج ۳ مستدرک الوسائل .

استاد ما امام سعید جمال الدین ابوالفتوح خزاعی از پدرش از جدش از صاحب ترجمه رحمهم الله جمیعاً . »

و نیز در فهرست مذکور از فرزند ابو بکر احمد جدّ دوم شیخ چنین یاد کرده :
 « شیخ مفید ابو محمد عبد الرحمن بن احمد بن الحسن نیشابوری خزاعی شیخ اصحاب بود درری حافظ و واعظ در اطراف بلاد شرقاً و غرباً سفر کرد و احادیث را از مخالف و مؤلف سماع نمود و او را مؤلفات است از آنجمله سفینه النّجاة فی مناقب اهل البيت العلویات الرّضویات ، امالی ، عیون الاخبار ، مختصراتی در وعظ و زواج ، خبر دادند ما را بکتاب مزبوره جماعتی از جمله سیّدین مرتضی و مجتبی پسران داعی حسین و برادرزاده صاحب ترجمه شیخ امام جمال الدین ابوالفتوح خزاعی صاحب ترجمه نزد سیّدین علم الهدی و برادرش رضی و شیخ ابو جعفر طوسی و مشایخ سالار و ابن البرّاج و کراجکی قرائت نمود خدای برایشان همگی رحمت کند . »

از اشارات منتخب الدین و نیز آنچه در لسان المیزان ابن حجر عسقلانی (جلد سوّم صفحه ۴۰۴ - ۴۰۵) و معالم العلماء ابن شهر آشوب و ریاض العلماء راجع باعضاء خاندان شیخ مذکور است بخوبی استنباط میشود که همگی از داناترین و بصیرترین مردم بحديث و رجال و دیگر علوم بوده اند و در محضر درس بعضی از آنها بیش از سه هزار نفر حاضر میشده اند . آنان مؤلفات متعدّدی در علوم دارند و غالباً بشغل و حرفه تدریس و وعظ و تذکیر اشتغال داشته بودند .

ابوالفتوح رازی توان بعنوان یک فقیه و محدّث ، یک واعظ و مذکّر ، یک دانشمند شهیر ، یک مفسّر و بالاخره استاد تدریس در یکی از اعلام ادبیّات زبان ملی ایران نام برد . آثار علمی و ادبی او بزبان پارسی باید مورد توجه ما و تحقیق قرار گیرد تا بمقام شامخ وی در این زبان پی برد .

دریغاکه این نابغه علم و ادب آنچنان که شایسته وسزوار بوده در تاریخ معارف و ادب ایران معرفی نشده و حالات و جزئیات زندگانی وی تا امروز مجهول مانده است و جزئیکی از معاصران و دوتن از شاگردان وی کسی از اصحاب کتب رجال و تواریخ قدیمه یادی از شیخ نکرده اند و آن سه نیز یکی عبدالجلیل رازی قزوینی که بطور ضمنی و در تضاعیف کتاب خویش موسوم به «التَّقْضُ» به بعض خصوصیات حیات ابوالفتح اشاره نموده است دیگری شیخ منتجب الدّین ابوالحسن علی بن عبیدالله بن الحسن بن الحسین بن بابویه رازی متوفی بعد از سال ۵۸۵ هـ و صاحب فهرست معروف است .

سوم رشید الدّین ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی مشهور به «ابن شهر آشوب» متوفی در سال ۵۸۸ هـ و صاحب کتاب معالم العلماء است .

دو نفر اخیر الذّکر که از شاگردان شیخ و معاصر با وی بوده اند شرح حال استاد را از نظر فقه و حدیث مورد توجه قرار داده اند باین معنی که مقام وی در حدیث و فقه و تفسیر و در روایت حدیث و اینکه از چه کسانی روایت کرده در تألیفات تلامذه شیخ مذکور است و بیش از این چیزی ننوشته اند تا باستناد آن بتوان از تاریخ ولادت ، تاریخ وفات ، حوادث ایام عمر ، چهره و شکل ، لباس ، زبان ، اخلاق ، محل اقامت ، مسافرتها و سایر خصوصیات زندگانی شیخ اطلاعاتی حاصل نمود .

برخی از مورخان و صاحبان کتب رجال از جمله صاحب روضات الجنّات و مجالس المؤمنین و خاتمه مستدرک الوسائل و حدیقة الشیعة و نزهة القلوب و بحار الانوار و جنة النعیم و دیگران که از متأخرین بشمار میآیند همگی اقتباساً مطالبی از سه مأخذ و منبع فوق الذّکر آورده اند که چندان در ایضاح وقایع حیات شیخ مؤثر نیستند .

آراء و عقاید دیگران درباره شیخ :

اکنون مطالب مندرج در کتب مزبور را بترتیب تاریخی الاقدم فالاقدم عیناً نقل

میکنیم و سپس بترجمه احوال و تاریخ حیات ابوالفتوح که از آن منقولات و مجموعه امارات قطعیّه استنباط میشود مبادرت می‌ورزیم :

۱- از فهرست شیخ منتجب الدین ابوالحسن علی بن عبدالله بن الحسن بن الحسین بن بابویه رازی متوفی بسال ۵۸۵ هجری :

« شیخ امام جمال الدین ابوالفتوح حسین بن علی بن محمد خزاعی رازی عالم و واعظ و مفسر و متدین بود . او را تصانیفی است از آن جمله تفسیر موسوم بروض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن در بیست مجلد و روح الاحباب و روح الالباب فی شرح الشهاب هردو کتاب مزبور را من بر مؤلف قرائت نموده ام . » « فهرست منتجب الدین در اوّل مجلد ۲۵ بحار الانوار صفحه ۵ » .

۲- ترجمه از کتاب معالم العلماء تألیف رشید الدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی معروف به ابن شهر آشوب متوفی بسال ۵۸۸ ه :

« استاد من ابوالفتوح بن علی رازی از تألیفات اوست رَوْضُ الْجَنَانِ وَ رَوْحُ الْجَنَانِ فی تفسیر القرآن بزبان فارسی است ولی عجیب است و شرح شهاب . »
« معالم العلماء ابن شهر آشوب نسخه طبع آقای اقبال ص ۱۰۴ و نسخه خطی کتابخانه ملک شماره ۳۵۶۶ » شیخی ابوالفتوح بن علی الرازی له روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن فارسی الا انه عجیب شرح الشبهات و ظاهراً شرح الشهاب « از معالم العلماء ابن شهر آشوب فصل فمن عرف بکنیه نسخه خطی کتابخانه ملک شماره ۳۵۶۶ » .

۳- از کتاب مناقب آل ابی طالب تألیف ابن شهر آشوب :

« و ابوالفتوح (حسین بن علی بن محمد رازی) روایت روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن را بمن اجازه داده است . »

۱- ص ۴ س ۱ فهرست منتجب الدین ضمیمه ج ۲۵ بحار الانوار چاپ ۱۳۱۵ -

۲- ص ۱۲۸ شماره ۹۵۶ چاپ اقبال ۱۳۵۳ .

« مناقب ابن شهر آشوب چاپ طهران جلد اول صفحه نهم » .

۴- از کتاب بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض از شیخ نصیر الدین عبد الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی رازی که از معاصرین شیخ ویا با وی قریب العصر بوده : مؤلف در معرفی بزرگان مذهب جعفری و رد اظهار صاحب کتاب « بعض فضائح الروافض » در صفحه ۵۱ - ۵۲ در باب شیخ چنین می نویسد :

مگر بسمع این قائل نرسیده که مرتضی اعلم الهدی را رضی الله عنه چهار صد شاگرد فاضل متبحر بوده است دون از دیگران وخواجه ابو جعفر نیشابوری وقاضی ابو علی الطوسی ورشید علی زیرک التمی ، وخواجه امام ابو الفتوح عالم که مصنف بیست مجلد است در تفسیر قرآن ومؤلف کتاب شرح الشهاب النبوی است که همه طوائف اسلام بخواندن ونوشتن آن را غنبد وغیرانیان از متقدمان ومتأخران که بذکر همه کتاب مطول شود . « ونیز در صفحه ۱۹۴ ضمن اینکه از مفسران نام می برد چنین اشاره میکند :

« والشیخ ابو علی الطبرسی صاحب التفسیر بالعربیة وخواجه امام ابو الفتوح الرازی که بیست مجلد تفسیر قرآن تصنیف اوست که ائمه وعلماء همه طوائف طالب وراغبند آن را » .

ونیز در کتاب النقض در صفحات ۲۸۲ ضمن معرفی مفسران و ۲۹۹ و ۳۰۴ و ۳۱۹ و ۵۶۵ چاپ تهران سال ۱۳۷۱ ق ۱۳۳۱ هجری شمسی بمناسبت از شیخ ابو الفتوح عالم رازی سخن بمیان آمده است .

۵- از کتاب نزهة القلوب در جغرافیای تاریخی تألیف حمد الله مستوفی قزوینی که در حوالی سال ۷۴۰ ه تألیف نموده ، در ذیل کلمه ری گوید :

« ودرری اهل بیت بسیار مدفونند و از اکابر و اولیاء (نیز جمعی کثیر در آنجا) آسوده اند چون ابراهیم خواص و کسائی سابع قرآء السبعة ومحمد بن الحسن الفقیه وهشام وشیخ جمال الدین ابو الفتوح وجوانمرد قصّاب . « نزهة القلوب چاپ لیڈن ص ۵۴ . »

۶- از کتاب حدیقة الشیعة تألیف ملا احمد اردبیلی متوفی بسال ۹۹۳ هـ :

مؤلف در فصل راجع بمذاهب اهل تصوف و عرفان و نکوهش معتقدات ایشان

شرح مبسوطی درباره مقبره ابوالفتوح از قول یکی از معاصرین شیخ نگاشته :

« ابن حمزه علیه الرحمة در کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب و در کتاب هادی الی النجاة من جمیع المهلكات هر دو میگوید که در شهرری حاضر بودم که شیخ ابوالفتوح رازی صاحب تفسیر رحمه الله بر حمت حق تعالی پیوست و بموجب وصیتش در جوار مرقد امامزاده واجب التعظیم امامزاده عبدالعظیم حسنی رحمه الله علیه مدفون گشت پس به نیت حج متوجه مکه معظمه شدم و در وقت برگشتن گذارم باصفهان و محلت جنبلان و بعضی دیگر از محلات آن شهر افتاد دیدم که آنقدر از مردم آن دیار زیارت شیخ ابوالفتوح عجلی شافعی اصفهانی و حافظ ابو نعیم که پدر استاد اوست و شیخ یوسف بناء که جد شیخ ابو نعیم است و شیخ علی بن سهل و امثال ایشان که سنی و از مشایخ صوفیه بوده اند می رفتند که شیعه شهرری و نواحیش هزار یک آن زیارت امامزاده عبدالعظیم نمیرفتند و مؤلف این کتاب و محتاج بمغفرت حضرت رب الارباب احمد اردبیلی گوید که مرا گذار باصفهان افتاد دیدم که مردم آن بلده شیخ ابوالفتوح عجلی شافعی را شیخ ابوالفتوح رازی نام کرده بودند و باین بهانه بعاتد پدران خویش قبر آن سنی صوفی را زیارت میکردند اگر چه از مردم آن دیار امثال این کردار دور نیست زیرا که ایشان پنجاه ماه زیاده از دیگران نسبت بحضرت شاه ولایت ناشایست و ناسزا گفته اند و در این زمان که مذهب شیعه بقدر قوتی گرفته ایشان همچنان مانند پدران چندان محبتی بشاه مردان ندارند . »

« کتاب حدیقة الشیعه طبع طهران سنه ۱۲۶۰ صفحه ۳۳۶ »

۷- از کتاب مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری متوفی بسال ۱۰۱۹ هـ :

در مجلس پنجم در ترجمه احوال شیخ چنین می نویسد :

« قدوة المفسرین الشیخ ابوالفتوح الحسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی »

الرازی رحمه الله از اعلام علمای تفسیر و کلام و عظمای ادبای انام است از خاندان فضل و بزرگی و اولاد امجاد بَدِیْلُ بَنِ وَرَقَاءِ الْخَزَاعِی که از کبار صحابه و اکابر خزاعه بوده و سابقاً در مجلس طوائف مؤمنین و مجلس صحابه مخلصین شرح اخلاص بنی خزاعه خصوصاً عبدالله و محمد و عبدالرحمن پسران بدیل مذکور و جانسپاری ایشان در حرب صفین در رکاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مسطور گشته و جدّ او خواجه امام ابوسعید که مصنّف کتاب موسوم به روضة الزهراء فی مناقب الزهراء است از اعلام زمان خود بوده و عمّ او شیخ فاضل ابو محمد عبدالرحمن بن احمد بن الحسن النیشابوری رحمه الله از مشاهیر روزگار است و بالجمله مآثر فضل و مساعی جمیله او در تفسیر کتاب کریم و ابطال تأویلات سقیم مخالفان لثیم و تعسّفات نامستقیم مبتدعان رجیم بر همگنان مخفی نیست و از تفسیر فارسی او ظاهر میشود که معاصر صاحب کشاف بوده و بعضی از اشعار صاحب کشاف باور رسیده امّا کشاف بنظر او نرسیده و این تفسیر فارسی در رشاقت تحریر و عذوبت تقریر و دقت نظر ربی نظیر است . فخرالدین رازی اساس تفسیر کبیر خود را از آنجا اقتباس نموده و جهت دفع توهم انتحال بعضی از تشکیکات خود را بر آن افزوده ، در مطاوی این مجالس پر نور شطری از روایات و لطائف نکات و اشارات او مسطور است و او را تفسیری عربی هست که در خطبه تفسیر فارسی بآن اشاره نموده امّا تا غایت بنظر مطالعه فقیر نرسیده و شیخ عبدالجلیل رازی در بعضی از مصنّفات خود ذکر شیخ ابوالفتوح نموده و گفته که خواجه امام ابوالفتوح رازی مصنّف بیست مجلد است از تفسیر قرآن و در موضعی دیگر گفته که خواجه امام ابوالفتوح رازی را بیست مجلد از تفسیر قرآن تصنیف اوست که ائمه و علمای همه طوائف طالب و راغب اند آنرا و ظاهراً اکثر آن مجلّات از تفسیر عربی او خواهد بود زیرا که نسخه تفسیر فارسی او چهار مجلد است که هر کدام بقدر سی هزار بیت باشد و شاید که هشت مجلد نیز سازند پس باقی آن مجلّات از تفسیر عربی او خواهد بود و فقنّا الله لتحصیله والاستعاذه منه بمنّه وجوده ، از بعضی ثقات مسموع شده

که قبر شریفش در اصفهان واقع است والله تعالی اعلم . »

« او اسط بجلد پنجم مجالس المؤمنین نسخه خطی مرحوم قزوینی »

« و کتاب شرح شهاب الاخبار و کتاب تفسیر کبیر هر دو از تألیفات محقق تحریر

شیخ ابوالفتوح رازی » و پس از آن میگوید :

۸- از کتاب بحار الانوار مجلسی بجلد اول صفحه ۱۰ :

« و کتاب الشهاب^۱ گرچه از مؤلفات مخالفین است لکن اکثر فقرات آن کتاب

در کتب و اخباری که از طرق خود ماروایت شده مذکور است لهذا علماء ما بر آن اعتماد

نموده و متصدی شرح و تفسیر آن شده اند و شیخ ابوالفتوح رازی در فضل مشهور

است و کتب او معروف و مألوف است . »

« بجلد اول ص ۱۰ از بحار الانوار »

۹- از کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون تألیف ملا کاتب چلبی

۱۰۶۸ یا ۱۰۶۶ (زر کلی ص ۱۰۴۲) ص ۵۷۹ ص ۱۹ :

(روض الجنان) فی التفسیر . « کتاب کشف الظنون بین ۱۰۵۸ و ۱۰۶۸ تألیف شده ».

۱۰- از کتاب کشف الحجب والاستار عن اسامی الکتب والاستار :

« روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن فی عشرين مجلدًا بالفارسیة لجمال

الدین ابی الفتوح الحسین بن علی بن محمد الخزاعی الرازی » ص ۲۹۴ نمره ۱۵۹۰ .

۱- کتاب شهاب الاخبار تألیف قاضی ابوعبدالله بن محمد بن سلامة بن جعفر بن علی بن

حکمون مصری قضاعی شافعی از قضاة مصر در عهد فاطمین که در سال ۴۰۴ هـ وفات یافته

و بنا بر تصریح حاجی خلیفه در کشف الظنون و نیز در جلد سوم مستدرک (صفحات ۳۶۷

و ۳۶۸) بر کتاب مزبور شروحن نوشته اند که اسامی آنها در دو کتاب اخیر الذکر آمده است .

۲- در سال ۱۲۹۶ هجری قمری تألیف شده و مؤلف آن نیز در ۲۱ ربیع الاول سنه ۱۳۱۳

هجری قمری در مشهد وفات یافت .

۱۱- از کتاب روضات الجنات تألیف آقا محمد باقر خوانساری :

«الشیخ جمال الملّة والحق والدين الحسين بن علی بن محمد بن احمد الخزاعي النيشابوري الاصل معروف بالشيخ (ابی الفتوح) الرازی المفسّر الفارسی المشهور از اعلام علماء تفسیر و کلام و اعظم فضلاء ناقلین احادیث قرن ششم هجری و از خلفاء (بُدَیْلُ) بن ورقاء خزاعی است . و بُدَیْلُ از اکابر صحابه حضرت رسول و خاندان ابوالفتوح یکی از اجلّه بیوتات عرب می باشد که در عجم توطن اختیار کردند و در ایران سکنی گزیدند...»

ص ۱۸۳ و ص ۱۸۴ .

۱۲ از کتاب جنّة النّعم فی احوال عبدالعظیم از حاجی مّلا باقر واعظ طهرانی ابن مّلا محمد اسمعیل کجوری : پس از ذکر ترجمه احوال شیخ ابوالفتوح که تماماً منقول از کتاب حدیقة الشیعة و مجالس المؤمنین است و در شماره های ۶ و ۷ همین فصل نقل گردیده درباره مدفن شیخ چنین میگوید :

«دوم کسی که از علما در ری مدفون است و بر مزار وی نهایت افتخار باید نمود شیخ ابوالفتوح صاحب للاصل الاصل قدوة المفسّرين من اهل التنزیل والتأویل حسین بن علی بن محمد بن احمد خزاعی رازی است و وی از کبار حضرت ولایت مآب بوده «
آنگاه شرحی در اصالت نسب و جلالت مقام وی می نویسد و بعد میگوید :

«ومزاروی (ابوالفتوح رازی) در صحن حضرت امامزاده حمزه در زمان دخول در طرف دست راست جلوحجره اوّل است والواحي ازکاشی که زرد مینماید بر آن نصب شده است که اسم شریف آن مرحوم بر آن مکتوب است و بر حسب وصیت خواسته است در جوار حضرت عبدالعظیم و مقدمه مزار امامزاده حمزه مدفون شده باشد . «

«جنّة النّعم مّلا باقر واعظ تهرانی صفحه ۵۱۳ - ۵۱۴ چاپ تهران «

۱۳- از کتاب نقد الرجال تألیف السید العالم العلامة آقا میر مصطفی التفرشی که

در سال ۱۰۱۵ تألیف شد :

«الحسین بن علی بن محمد الخزاعی الرازی جمال الدین ابو الفتوح الرازی عالم فاضل دین ثقہ عین واعظ مفسر له تصانیف منها التفسیر المسمی بروض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن عشرين مجلدة .»

نمره ۹۵ ص ۱۰۸ چاپ طهران ۱۳۱۸

۱۴- از کتاب قصص العلماء میرزا محمد بن سلیمان التنکابنی ص ۳۲۸

در احوال حسین بن علی بن محمد :

«حسین بن علی بن محمد بن احمد بن حسین بن احمد خزاعی نیشابوری رازی شیخ ابن شهر آشوب و شیخ متجب الدین است و صاحب تألیفات است مانند تفسیر روض الجنان در بیست مجلد و فارسی است و فاضل تحریر مسلم است و فخر الدین رازی نیشابوری از مطالب او را دزدیده و در تفسیرش نوشته است و او معاصر با صاحب کشاف بوده ...»

۱۵- از کتاب منتهی المقال فی احوال الرجال ابو علی محمد بن اسمعیل ص ۱۱۲-۱۱۳ :

«الحسین بن محمد بن احمد الخزاعی الرازی النیشابوری مضی فی جده احمد بن الحسین بن احمد ما يدل علی جلالته [تعق] اقول من ذلك عن [عه] وفيه ايضاً الشيخ الامام جمال الدين ابو الفتوح الحسين بن علي بن محمد بن احمد الخزاعی الرازی عالم واعظ مفسر دين له تصانیف منها التفسیر المسمی بروض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن عشرون مجلداً وروح الاحباب وروح الالباب فی شرح الشهاب قراتها عليه ویأتی فی الكنی عن ب ايضاً .»

«در تاریخ ۱۳۰۰ هجری نبوی توسط علی بن عباس الافشار القزوينی کتابت شد»

۱۶- از کتاب ریاض العلماء :

«الشيخ الامام السعيد قدوة المفسرين ترجمان كلام الله جمال الدين ابو الفتوح الحسين بن علي بن محمد بن احمد الخزاعی الرازی النیشابوری الفاضل العالم الفقيه المفسر الكامل المعروف الشيخ ابو الفتوح الرازی صاحب التفسیر الفارسی الكبير المشهور من

اجلّه علماء الامامية وعظمائهم وكان اصله من نيسابور ونزل اجداده بالرى واقاموا بها وسيجيء في ترجمة ابن حمزة؛ كان معاصراً له وان ابن حمزة قال كنت حاضراً بالرى وقد توفي الشيخ ابوالفتوح بها ودفن بجوار عبدالعظيم بموجب وصيته قال الشيخ منتجب الدين في الفهرس الشيخ الامام جمال الدين ابوالفتوح الحسين بن علي بن محمد الخزاعي الرازي واعظ عالم مفسر؛ دين له تصانيف منها التفسير المسمى روض الجنان وروح الجنان في تفسير القرآن عشرين مجلدة وروح الاحياء (كذا) وروح الالباب في شرح الشهاب قرأتها عليه انتهى وقال ابن شهر آشوب في معالم العلماء مورداً له في باب الكنى ظناً منه ان كنية اسمه هو مع كونه تلميذه غريب هكذا . شيخي ابوالفتوح انتهى قال هو ايضاً في كتاب المناقب واجاز لي ابوالفتوح رواية روض الجنان وروح الجنان في تفسير القرآن واقول ولذلك قد يشبهه بتعددده والحق الاتحاد ولكن قد عليه ابوالفتوح حتى نسي اسمه . واما شيخنا المعاصر فقد اورده في امل الامل تارة في باب الاسماء وذكر فيه مامراً من كلام الشيخ منتجب الدين بتمامه واقتصر عليه وتارة في باب الكنى ونقل فيه كلام ابن شهر آشوب المذكور في معالم العلماء واكتفى به ولعله ظن هو ايضاً تعددهما فتأمل؛ ثم اقول ان كتاب تفسيره الكبير كتاب مشهور متداول وهذا التفسير مع كتاب شرح الشهاب له داخلان في كتاب بحار الانوار ويعتمد عليهما في النقل وقال كتاب شرح شهاب الاخبار وكتاب التفسير الكبير كلاهما للمحقق النحرير الشيخ ابوالفتوح الرازي ثم قال والشيخ ابوالفتوح في الفضل مشهور وكتبه معروفة ومألوفة انتهى .

واقول قد رأيت نسخة شرح الشهاب له في طهران واخرى في الهرات وهو حسنة الفوائد وقد رأيت الربع الاول من تفسيره هذا في اصبهان وكانت النسخة عتيقة جداً وقد كنت في زمانه وعلى ظهرها خطه الشريف واجازته لبعض تلامذته وكان تاريخ اجازته له سنة اثنون وخمسين وخمسمائة وعبر عن نسبه هكذا الحسين بن علي بن محمد بن احمد الخزاعي وقد قرأها جماعة أخرى من العلماء ايضاً عليه ومنهم ولد الشيخ ابوالفتوح

هذا أيضاً . وحظه الشريف لا يخلو من رواية وكان والده وجده أيضاً من مشاهير العلماء وسيجيء ترجمتها ويروى عن والده عن جده المذكورين وعن والده عن جده المذكور وهو الشيخ ابوبكر بن احمد بن الحسين ابن احمد الخزاعي نزيل الري عن السيد المرتضى والرضي وعن الشيخ الطوسي . ويروى أيضاً عن جماعة كثيره اخرى من العلماء منهم الشيخ المفيد ابوالوفاء عبد الجبار بن عبد الله بن علي المقرئ الرازي عن ابي عبد الله جعفر بن محمد الدوربستي عن المفيد ومنهم الشيخ . ويروى أيضاً عن جماعة منهم الشيخ نصير الدين ابوطالب عبد الله بن حمزه الطوسي وكان هوره وولده الشيخ الامام تاج الدين محمد والده وجده القريب وجده الاعلى الشيخ ابوبكر احمد وعمه الاعلى وهو الشيخ عبد الرحمن بن الشيخ ابي بكر احمد المذكور وكلهم من مشاهير العلماء وبالجملة هؤلاء سلسلة معروفة من علماء الامامية ولكل واحد منهم تأليفات جياذ وتصنيفات عديدة حسان .

وامّا تفسيره الفارسي فهو من اجل الكتاب وافيدها وانفقهها (واتقنها) وقد رأيتها فرأيت بحراً طمطاماً وادرجه الاستاد ايده الله تعالى ايضاً في بحار الانوار وكذلك شرح الشهاب المذكور وقدر اياته من طهران ايضاً .

وله قدس سره ميل الى التصوّف وكلام الصوفية على ما يظهر من تفسيره الفارسي وشرح الشهاب المذكور وكان رحمه الله كثير العلم وافر الفضل غزير الرواية من العلماء والمشايخ جامعاً للفضائل . وله من المؤلفات ايضاً رسالة يوحنا بالفارسية على ما ينسب اليه وهي رسالة جيدة لطيفة معروفة مشتملة على بطلان المذاهب الاربعة وتصحيح المذهب الجعفري اعني مذهب الامامية واجرى الكلام فيها على لسان يوحنا الذي الانجيلي النصراني على انه كان كافراً ثمّ اسلم وتفحص وبحث عن المذاهب واختار مذهب الشيعة على نهج الطوائف لابن طاوس في الامامه حيث تكلم فيه على لسان عبد الحميد الزمي وله ايضاً على ما نسب اليه الرسالة الحسينيه بضمّ الحاء المهملة وسكون السين المهملة ثمّ نون وبعدها الياء المثناة التحتانية المشددة وآخرها وهي ايضاً رسالة مشهورة جيدة نفيسه

وكانت بالعربية وقد ترجمه بعضهم بالفارسية في مسألة الامامة ووضعها على لسان جارية اسمها حسنية وقد كانت كافره ثم اسلمت وقد تكلمت بحضرة هارون الرشيد في مذهب الشيعة وابطل مذاهب اهل السنة وهي ايضاً حسنة الفوائد ولكن لم يثبت انتسابها اليه . وقد مرّ في باب الالف في ترجمة الشيخ ابراهيم الاسترآبادي ان هذه الرسالة قد تنسب اليه ولكن قد كان المترجم لها وهو الشيخ ابراهيم المذكور واصل الرسالة للشيخ ابي الفتوح ويحتمل ان تلك الرواية مروية عن الشيخ ابي الفتوح لا انه من مروياته كما يلوح من اول تلك الرسالة فلاحظ وقد نسب اليه بعضهم ايضاً كتاب تبصرة العوالم في الملل والنحل بالفارسية والظاهر انه يهوداني من مؤلفات السيد المرتضى على ما قيل او يغره فلعل مراده غير الكتاب المعروف فتأمل ؟ وهذا الكتاب على ثمان وعشرين باباً وقد ذكر فيه ذم الصوفية ايضاً وهذا مما يؤيد عدم صحة نسبة اليه كما تر ملاحظ ؟

وقد نسب اليه بعض متأخري العلماء كتاب التفسير آخر بالعربي ايضاً وقد صرح نفسه قدس سره في اول تفسيره الفارسي الكبير بانه وعد اصحابه تفسيرين احدهما بالفارسية والآخر بالعربية وانه اقدم الفارسي في التأليف على العربي والظاهر انه قد الفه ايضاً . «
«يكك صفحه ونيم از دو صفحه ونيم از مجلد ثاني از باب اول نسخه خطي كتاب رياض العلماء .»

«از كتابخانه ملّي ملك شماره ٣٦٥٥ صفحه ١١١ - ١١٤»

١٧- از كتاب مستدرک الوسائل حاجي ميرزا حسين نوري متوفى بسال ١٣٢٠

هجري قمری :

الف : « كتاب روض الجنان وهو التفسير الكبير للشيخ الجليل ابوالفتوح الحسين بن علي بن محمد بن احمد الخزاعي الرازي النيشابوري قدوة المفسرين من مشايخ الشيخ مهتجب الدين وابن شهر آشوب ذكره في الفهرست والمعالم وفي الثاني ان تفسيره فارسي الا انه عجيب قال في الرياض واما تفسيره الفارسي فهو من اجل الكتاب وافيدها وانفعها

وقد رأيتُهُ فرأيت بحراً طمطاماً قال وكان هو وولده الشيخ الامام تاج الدّين محمد ووالده وجده القريب وجده الاعلى الشيخ ابوبكر احمد وعمّه الاعلى وهو الشيخ عبدالرحمن بن الشيخ ابى بكر احمد المذكور كلّهم من مشاهير العلماء وبالجمله هؤلاء سلسلة معروفة من علماء الامامية و لكل واحد منهم تأليفات جياذ و تصنيفات عديدة حسان انتهى وهذا التفسير العجيب فى عشرين مجلداً وفيه اخبار كثيرة تناسب ابواب كتابنا هذا الا انه لكونه بالفارسيّة ويحتاج نقله الى الترجمة ثانياً بالعربيّة ويخاف فيها فوات بعض مزايا الاخبار ولم نرجع اليه الا قليلاً وقد ينقل الخبر بمقتضى ثم يترجمه فاخرجناه سالماً .

« صفحه ۳۳۵ جلد سوّم مستدرک الوسائل . خاتمة المستدرک »

ب : « الشيخ الامام السعيد قدوة المفسرين ترجمان كلام الله جمال الدّين ابوالفتوح الحسين بن على بن محمد بن احمد الخزاعى الرازى النيسابورى الفاضل العالم الفقيه المفسر العارف الكامل البليغ المعروف بابى الفتوح الرازى المنتهى نسبه الشريف الى عبدالله بن بديل بن ورقاء الخزاعى والشيخ المذكور جمع بين شرافة النسب والاخذ به مجامع العلوم المبنى تفسيره الكبير العجيب الذى يقرب من مائة وخمسين الف بيت وهو وان كان بالفارسية الا انه حاكى لكل ما تشتهيه الانفس وتقربه الاعين ومن نظر اليه وتأمل فى مجمع البيان للطبرسى بجده كالمختصر منه بل قال القاضى فى المجالس بعد ان احرى عليه من المدح والثناء بما هو اهله وتفسيره الفارسى مما لا نظير له فى وثاقه التحرير وعدوبة التقرير ودقة النظر والفخر الرازى فى تفسيره الكبير قد اخذ منه وبني عليه اساسه ولكن لدفع الانتحال اضاف اليه تشكيكاتة اشهى . »

« صفحه ۴۸۷ - ۴۸۸ جلد سوّم مستدرک الوسائل چاپ تهران سال ۱۳۲۱ »

۱۸- ونيز از كتاب امل الآمل فى احوال علماء جبل عامل :

« الشيخ الامام جمال الدّين ابوالفتوح الحسين بن على بن محمد الخزاعى الرازى واعظ عالم مفسر دين له تصانيف منها التفسير المسمى روض الجنان وروح الجنان فى

تفسیر القرآن عشرين مجلد و روح الاحباب و روح الالباب فی شرح الشهاب قرأتها علیہ
قال منتجب الدین وقد ذكره ابن شهر آشوب كما يأتي في الكنى . «
» نسخه خطی اصل بخط مصنف متعلق بکتابخانه ملّی ملک شماره ۵۹۹ «
شیخ حرّ عاملی .

۱۹- دیباچه جلد نخستین تفسیر ابوالفتوح تألیف طابع و ناشر آن، مرحوم سیّد محمد
کاظم طباطبائی که بفرمان مظفر الدین شاه قاجار بطبع سه جلد آن توفیق یافت و مقاله‌ای
مبسوط و محققانه درباره ترجمه احوال شیخ نگاشت که از جهت احتراز از طول کلام
از نقل آن خودداری میشود .

۲۰- از کتاب هدیه الاحباب فی ذکر المعروفین بالکنی واللقاب والانساب تألیف
عبّاس بن محمد رضا القمی از شاگردان صاحب مستدرک الوسائل :

« ابوالفتوح الرازی حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی الشیخ الامام السعید
قدوة المفسّرين ترجمان کلام الله المجید صاحب روض الجنان فی تفسیر القرآن الذی
هو حا و لكلّ ما تشتهي النفس وتلدّ الاعین ينتفع منه الفقيه والمفسّر والمورّخ والواعظ
وغيرهم وکان رحمه الله من اجلّ بیوتات العلم وينتهي نسبه الشريف الى عبد الله بن بديل بن
ورقاء الخزاعی وجدّه محمد بن احمد وجدّه احمد وعمّ والده عبد الرحمن المشهور
بالمفيد الثاني وابنه محمد بن الحسين وابن اخته احمد بن محمد کلهم علماء فضلاء وهو
رحمه الله معدن العلم ومحتده »

« ص ۳۳ چاپ ۱۳۴۹ مطبعه مرتضویّه نجف اشرف »

۲۱- از کتاب الذریعة الی تصانیف الشيعة تألیف محمد محسن نزیل السامراء
الشهير بالشيخ آغا بزرك طهرانی :

« (تفسیر ابوالفتوح الرازی) اسمه « روض الجنان » طبع فی خمس مجلّدات كبار،

يأتي باسمه . »

ص ۲۵۵ ج ۴ چاپ تهران - ۱۳۶۰

۲۲- از کتاب سبک شناسی مرحوم ملک الشعراء بهار ج ۲ ص ۳۹۱ س ۱۳:

« هو الشيخ الامام جمال الدين ابو الفتوح الحسين بن علي بن محمد بن احمد بن الحسين بن احمد الرازي از علماء تفسیر و کلام و اعظم فضلاء ناقل احادیث و از نویسندگان بزرگ فارسی قرن ششم هجری است . شیخ ابوالفتوح مؤلفاتی دارد و مهمتر از همه تفسیر قرآن موسوم به «روض الجنان و روح الجنان» است بزبان فارسی که در پنج مجلد در طهران بطبع رسیده است . تاریخ ولادت و وفات شیخ ابوالفتوح معلوم نیست و آنچه محقق است تألیف این کتاب در اواسط قرن ششم هجری صورت پذیرفت یعنی قبل از ۵۱۰ و بعد از ۵۵۶ نبوده است »

۲۳- خاتمة الطبع مندرج در آخر جلد پنجم تفسیر مذکور که بقلم محققانه علامه فقیه محمد بن عبد الوهاب بن عبد العلی قزوینی گلپوری (صفحات ۶۱۵-۶۳۸) که در روز سه شنبه هفتم ذی الحجة الحرام سنه هزار و سیصد و پنجاه و چهار هجری قمری مطابق یازدهم فروردین ۱۳۱۵ هجری شمسی مرقوم رفت و با سه جلد دیگر تفسیر در مطبعه مجلس بطبع رسید.

زمان شیخ - تاریخ تألیف تفسیر:

در کلیه مآخذی که فوقاً بآنها اشاره شد ، از قدیمترین زمان تا کنون هیچکس چه شاگردان و چه معاصران شیخ وجه کسانی که بعد از شیخ آمده اند بصراحت یا با اشاره از تاریخ ولادت و زمان وفات وی یادی نکرده اند و حتی درباره تاریخ تألیف تفسیر نیز اشارات صریحی در دست نیست بجز مطالبی که در خود تفسیر ، در اثناء تفسیر آیات ، بچشم میخورد و نام کسانی برده میشود که بقرائن می توان تاریخ تألیف تفسیر را معلوم نمود . بعلاوه شش نسخه خطی موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی که بشماره ۱۳۱-۱۳۶ مضبوط است بویژه دو نسخه از آن شش نسخه یعنی نسخه های شماره ۱۳۴ و ۱۳۶ از نظر

قدمت و کهنگی خطّ و صحّت ضبط آن بقدری مورد توجه است که با احتمال و ظنّ قوی می توان گفت که کتابت این دو نسخهٔ اخیر الذّکر در زمان حیات مصنّف آن یعنی شیخ ابوالفتوح و یا لا اقلّ کمی بعد از وفات او کتابت یافته است .

ابن یوسف شیرازی مؤلّف فهرست کتب خطّی مجلس شورای ملی در بارهٔ تاریخ تألیف تفسیر روض الجنان و روح الجنان اینچنین اظهار نظر میکند :

« آقای قزوینی تاریخ تألیف تفسیر را میان سال ۵۱۰ و ۵۵۶ دانسته اند . نگارنده (مؤلّف فهرست ابن یوسف شیرازی) از عبارت موجود در آخر نسخهٔ کهنهٔ کتابخانه رضویّه (ج ۱ ص ۴۴) استفاده میکند که در همان سال نگارش (۵۵۶) با سال پیش از آن تألیف گردیده است . »

عبارت آخر نسخهٔ ۱۳۴ که از روی عکس اوراق استنساخ شده و در صفحه ۶۵۶ جلد پنجم تفسیر ابوالفتوح آمده باین شرح است :

« آخر الجزء السابع عشر من تفسير القرآن والله المشكور على جميع الاحوال والحمد لله ذي المنّ والافضال والصلوة على النبیّ المعتمام واهل بيته انجم الظلام وقع الفراغ من زبرته وقت الضحوة [من] يوم الاحد لخمس ليال خلت من شهر ربيع الاول على يد العبد المذنب الفقير الغريب الرّاجي الى رحمة ربّه حيدر بن محمد بن اسمعيل بن سليمان بن ابراهيم الاردلاني النيسابوري سنة ستة وخمسين وخمسائة بورك لصاحبه حامداً لله تعالى ومصلياً على نبيّه وعترته الطاهرين الابرار » و نیز در همین صفحه در دست چپ نوشته شده : « انتسخ منه ابو محمد الحسن بن محمد بن ابي القسم اللبافی (?) سنة اثنتين و ثمانين وخمسائة » .

سال ۵۵۶ هجری در نسخهٔ ۱۳۴ جلب توجه می کند و ملاحظه خصوصیات دیگر ، از لحاظ املاهای بسیار کهنه و قدیمی معهود همان زمان ها چون نوشتن ذال های فارسی بطور نقطه دار و عدم تفاوت بین حروف ویژه فارسی (پ - چ - ژ - گ) با معادل

آنها در عربی و شیوه نوشتن که - چه بصورت (کی - چی) و نظایر آن نشان میدهد که نسخه مزبور بهمان سال ۵۵۶ متعلق است و در صحت تاریخ کتابت آن نمی توان تردید نمود و اگر نگوییم که تاریخ تألیف تفسیر، سال قبل از ۵۵۶ نبوده لا اقل همین تاریخ را برای تألیف تفسیر باید پذیرفت.

در نسخه ۱۳۶ مذکوره و موصوفه سال ۵۵۷ هجری قید شده که عبارت آخر نسخه مزبور را ذیلًا نقل می کنیم^۱:

«تم الكتاب بحمد الله وحسن توفيقه والصلوة على خير خلقه محمد وآله الطاهرين وحسبنا الله ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير ووقع الفراغ منه عند طلوع الشمس يوم الاحد الرابع والعشرين من جمادى الآخرة سنة سبع وخمسين وخمسة مائة هجرية كتبه العبد الضعيف المحتاج الى رحمة الله تعالى ابو زيد بن بندار بن محمد بن الحسين بن الحسن ابن محمد بن يونس البراوستاني مقيم [كذا] سده (؟) من بساويه [= بساويه؟]». بهر صورت با این دو سند می توان بظن بسیار قوی تاریخ تألیف تفسیر ابوالفتح را دیرتر از سال ۵۵۶ هجری ندانست. اینک تتبعات عالمانه و دقیق علامه قزوینی را که در «خاتمة الطبع» ص ۶۳۱ جلد پنجم تفسیر ابوالفتح تحت عنوان: «ج - تعیین عصر مؤلف و تاریخ تقریبی تألیف تفسیر حاضر» مذکور است و ضمن آن بارعایت و ملاحظه و استفاده از قرائن مندرج در تفسیر و نام چند تن از مشاهیر که در اثناء آن نام برده شده، زمان حیات و تاریخ تقریبی تألیف تفسیر کبیر را تعیین کرده ذیلًا یادداشت می کنیم:

«اولاً: مؤلف کتاب بتصریح ابن شهر آشوب در مناقب ج ۱ ص ۹ و صاحب روضات ص ۱۸۴ و صاحب مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۸۹ بلا واسطه از شیخ ابوعلی حسن بن محمد بن الحسن طوسی پسر شیخ طوسی معروف روایت میکند.

وفات شیخ ابوعلی مزبور بتصریح ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان ج ۲ ص ۲۵۰

۱ - بنقل از صفحه ۶۵۶ ج ۵ تفسیر ابوالفتح رازی چاپ تهران تیر ماه ۱۳۱۵

در حدود پانصد هجری بوده است پس اگر باقل تقدیرات سنّ راوی بلا واسطه از او را یعنی ابو الفتوح رازی ما نحن فیه را در وقت وفات شیخ خود در حدود پانصد هجری بیست ساله هم فرض کنیم نتیجه ضروری این فقره این میشود که تولّد ابوالفتوح رازی بنحوقطع و یقین مؤخر از حدود ۴۸۰ هجری ممکن نیست روی داده باشد.

ثانیاً: آنکه شیخ منتجب الدّین معروف ابوالحسن علی بن عبیدالله بن الحسن بن الحسین بن بابویه رازی صاحب فهرست مشهور بفهرست منتجب الدّین که از اخصّ تلامذه مؤلف کتاب است بتصریح خود او در قریب ده موضع از فهرست مزبور بلا واسطه از مؤلف ما نحن فیه روایت میکند و تفسیر حاضر را با تألیف دیگر صاحب ترجمه شرح شهاب الاخبار قضاعی هر دو را در نزد مؤلف آنها قرائت نموده بوده است. و علاوه بر آن مؤلفات کثیره عذیده دیگر از علماء شیعه را که تراجم احوال ایشان در فهرست مزبور مذکور است بتوسط صاحب ترجمه از مؤلفین آنها روایت می کند. و تولّد شیخ منتجب الدّین بتصریح عموم کتب رجال و بتصریح معاصر او امام الدّین عبدالکریم بن محمد رافعی در کتاب التدوین فی اخبار قزوین که ترجمه حال مفصّل مبسوطی در کتاب مزبور مرقوم داشته در سنه پانصد و چهار بوده است. پس اگر سنّ منتجب الدّین را در حین تحمّل وی روایات کتب کثیره مذکوره را از ابوالفتوح رازی باقل تقدیرات در امثال این موارد بیست ساله هم فرض کنیم نتیجه ضروری این فقره این میشود که استاد او ابوالفتوح رازی بنحوقدر متیقّن و بطور حتم و قطع در حدود ۵۲۵ در حیات بوده است.

پس چنانکه ملاحظه می شود دو قضیه از قضایای راجع بتعیین عصر مؤلف از روی قرائن خارجی مذکوره بنحوقطع و یقین و خارج از دایه شکّ و احتمال محقّق و محرز است یکی آنکه ولادت او مؤخر از حدود ۴۸۰ نبوده است و دیگر آنکه وی در حدود ۵۲۵ قطعاً و محقّقاً در حیات بوده است و تاریخ مابقی کیفیات و تفصیل راجع بحیات او مجهول است مثلاً معلوم نیست چه مقدار مدّت قبل از ۴۸۰ ممکن است متولّد شده

باشد یا چه مقدار دیگر بعد از حدود ۵۲۵ باز در قید حیات بوده است لکن گمان می‌رود که تاریخ تولد او چنانکه مؤخر از حدود ۴۸۰ نبوده چندان مقدم بر تاریخ مزبور نیز نبوده است زیرا که مؤلف چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد از زمخشری به «شیخ ما ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری» تعبیر کرده است که از آن واضح می‌شود که زمخشری از مشایخ و اساتید مؤلف مانحن فیه بوده است. و چون عادةً و در اکثریت موارد شیخ مسنّ تراز تلمیذ و تلمیذ کم سنّ تراز استاد است پس اگر در مورد مفروض ما نیز این اغلیت جاری و از قبیل افراد شاذّه نادره نباشد نتیجه این خواهد شد که تولد مؤلف کتاب حاضر با احتمال قوی یا بعد از تولد زمخشری یعنی بعد از سنه ۴۶۷ بوده است یا اقلاً در حدود همان سنوات ولی نه چندان مقدم بر آن.

و از طرف دیگر سابق از قول یکی از معاصرین مؤلف ابن حمزه صاحب ایجاز المطالب و هادی الی النجاة بروایت مولی احمد اردبیلی از او در حقیقه الشیعة نقل کردیم که ابن حمزه مذکور بتصریح خود او هم وفات مؤلف را در ری درک کرده بود و هم ابوالفتوح عجلّی شافعی اصفهانی را [باین معنی که بتصریح خود از دحام مردم اصفهان را بزیارت قبر ابوالفتوح عجلّی و سایر مشایخ صوفیه مدفون در آن شهر مشاهد کرده بوده است.] و وفات این اخیر یعنی ابوالفتوح عجلّی بتصریح ارباب رجال در سنه ششصد هجری بوده است مقصود اینست که از سوق حکایت مزبوره ظاهراً چنان بر می‌آید که این دو واقعه در زمانی نسبتاً نزدیک یکدیگر وقوع یافته بوده یعنی مدت زیاد از حدّ متمادی مثلاً هفتاد یا هشتاد سال مابین آنها فاصله نبوده است و الا بغایت مستبعد است که یکنفر انسان عادی در حال رشد و تمیز (چنانکه لازمه حکایت مزبوره است) دو واقعه را باین فاصله عظیم در بین در مدت عمر خود درک کرده باشد و سپس بعد از همه اینها در سنّ نود سالگی یا صد سالگی سفر حجّ پیش گیرد این فرض فی الواقع اگر مکابره را کنار بگذاریم عادةً بغایت مستبعد بلکه نزدیک بمحال است، باری تکرار

میکنیم که از سیاق حکایت پیداست که ما بین دو واقعه مزبوره یعنی مابین وفات ابوالفتوح رازی مانحن فیه در ری و حضور ابن حمزه در آن واقعه از یک طرف و مابین سفر ابن حمزه به حج و از آنجا باصفهان و مشاهده او زیارت مردم قبر ابوالفتوح عجلای را از طرف دیگر (و عبارت آخری مابین وفات ابوالفتوح رازی و ابوالفتوح عجلای) فاصله زیادی از حد تِمَادی در میان نبوده بلکه چنان مینماید که دو واقعه مذکوره در زمانی نسبتاً قریب بیکدیگر وقوع یافته بوده است و صاحب روضات نیز بهمین عقیده است و تصریح کرده که ابوالفتوح عجلای باصفهان در زمانی نزدیک بزمان صاحب عنوان (یعنی ابوالفتوح رازی) وفات نموده بنابراین اگر فرض کنیم که وفات ابوالفتوح رازی حتی پنجاه سال هم مثلاً قبل از وفات ابوالفتوح عجلای (در سنه ۶۰۰) روی داده بوده لازمه آن این میشود که وفات مؤلف مانحن فیه در واسط مائه سادسه وقوع یافته بوده است و ظناً غالب نیز همین است والله اعلم بحقایق الامور.

ثالثاً: آنکه مؤلف این کتاب علاوه بر عده کثیری از مشاهیر رجال از فقهاء و محدثین و متکلمین و مفسرین و مخاذه لغویین و علماء عربیت و ادباء و شعرا از قرون اولیه اسلام گرفته الی او آخر قرن پنجم که غالباً در اثناء تفسیر حاضر از ایشان نام می برد و باقوال و آراء و روایات و اشعار ایشان تمسک می جوید علاوه بر اشخاص مذکوره از پاره کسانی نیز نام برده که در اوایل الی او واسط قرن ششم هجری وفات یافته اند. از جمله فصیحی نحوی و هو ابوالحسن علی بن ابی زید محمد بن علی استر ابادی شیعی امامی معروف به فصیحی متوفی در بغداد در ۱۳ ذی الحجه سنه ۵۱۶ مؤلف مانحن فیه در جلد اول ص ۷۴۹-۷۵۰ از تفسیر حاضر در تفسیر آیه:

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ.

در سورة النساء در خصوص حلیت متعه در مذهب شیعه گوید: «و از اعلام مذهب امامیان یکی متعه است و مخالفان ایشان را باین طعنه زنند و ابن سکره الها شمی گفت در این معنی:

يَا مَنْ يَرَى الْمُتَمَعَةَ مِنْ دِينِهِ حِلًّا وَإِنْ كَانَتْ بِلَا مَهْرٍ
وَلَا يَرَى سَبْعِينَ تَطْلِيْقَةً تَبَيَّنُ مِنْهُ رَبَّةُ الْخَذِرِ
مِنْ هَاهُنَا طَابَتْ مَوَالِيدُكُمْ فَاجْتَهِدُوا فِي الْحَمْدِ وَالشُّكْرِ

خواجہ ادیب علی بن ابی زید الفصیحی این را جواب گفت .

بَنَاتُكُمْ يَا مُنْكَرِي مُتَمَعَةِ الْأُولَى رَأَوْهَا رِضَاءَ فَي دِينِهِمْ غَيْرَ مُنْكَرَةٍ
إِمَاءُ وَأَنْتُمْ أَنْ مَعْضَتُمْ لِقَوْلَتِي عَبِيدُ لَهُمْ فِيمَا يَرَوْنَ مُسْخَرَةٌ
وَنَعْلِي سَكْرٌ لَأَسْتَ كُلَّ مُصَوَّبٍ لِمَا قَالَهُ فِي الطَّاهِرِينَ ابْنُ سَكْرَةٍ

ودیگر سنائی شرع معروف متوفی باصحّ اقوال در یازدهم شعبان سنهٔ پانصد و بیست و پنج هجری مؤلف در تفسیر حاضر (ج ۲ ص ۱۳۹) در تفسیر آیه:

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ .

در سورہٗ مائده گوید: « انس روایت کند کہ رسول خدا علیہ السلام گفت خدای تعالی منت نهاد بہ سہ چیز بعد از سہ چیز بہوی از پس از مرگ کہ اگر نبود ہیچکس مردہ را دفن نکردی و باین جانور کہ در دانہ افتاد کہ اگر نہ آن بودی پادشاہان حبوب ادخار کردند بجای زروسیم و ایشان را آن بہ بودی و بمرگ پس از پیری کہ مرد چون سخت پیر شود اورا از خود ملال آید در آن وقت اورا راحت باشد چنانکہ حکیم سنائی گوید :

اگر مرگ خود ہیچ راحت ندارد

نہ بازت رھاند ہمی جاودانی

ودیگر ز مخشری معروف ابوالقاسم محمود بن عمر الخوارزمی متوفی در شب نهم

ذی الحجہ سنہ ۵۳۸ مؤلف در تفسیر آیه:

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُتُونِي بِهِ اسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ .

در سورة يوسف (ج ۳ ص ۱۴۱) گوید:

«هالك گفت اين مرد را كه علم چنين داند اورا در زندان رها نكنند اورا بمن آريد تا من اورا بخاصه و خالصه خود كنم چون استنطاق كرد او (را) و او بسخن در آمد از سخن او مائه علم او بشناخت و پايه قدر او بدانست درخور آن اورا پايه نهاد گفت تو امروز بنزد يك ما مكين و اميني عذر آن خواست كه پيش از اين تو را نشناختم چون تو را امروز بشناختم لا جرم بقدر اما نيست پايه مكانت نهاديم و نكر گفت امام زمخشری :

إِمْتَحَنُوهُ فَكَانَ مُؤْتَمِنًا ثُمَّ اسْتَشَارُوهُ بَعْدَ مَا امْتَحَنُوا
ثُمَّ دَعَوْهُ لِذَاكَ مُؤْتَمِنًا لِلْمَلِكِ وَالْمُسْتَشَارِ مُؤْتَمِنًا

انتهی باختصار۔ و باز در تفسیر آیه :

الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ .

در سورة يس (ج ۴ ص ۹۱۴) گوید: «عبدالله عباس گفت آن دودرخت است كه در او آتش باشد يكي را مرخ گویند و يكي را عفار چون کسی را آتش بايد دوشاخ از اين دودرخت ببرد چنانكه آب از او می چكد و برهم سايد از میان آن آتش بيرون آيد و گفتند مرخ نر باشد و عفار ماده و هر دور از نندوزنده گویند و شيخ ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری دوبيت گفت .

شعر:

وَإِنِّي أَرَىٰ مَثَلَ الْفَاضِلِينَ إِذَا تَقَيَّا الزَّنَدَ وَالزَّنَدُهُ
فَهَذَا يُفِيدُ بَمَا عِنْدَهُ وَهَذَا يُفِيدُ بَمَا عِنْدَهُ

انتهی باختصار- حال گوئیم که از ورود اسامی اشخاص ثلاثه مذکور در فوق یعنی فصیحی متوفی در سنه ۵۱۶ و سنائی متوفی در ۵۲۵ و زمخشری متوفی در ۵۳۸ در اثناء تفسیر حاضر شاید بتوان استنباط نمود که تألیف کتاب ما نحن فیه بعد از وفات اشخاص مزبوره بوده است نه در حال حیات ایشان، و اگر در مورد زمخشری که تاریخ وفات او مؤخر از آندوی دیگر است احتمال دهیم که تألیف کتاب در حال حیات او بوده در مورد دونفر اول یعنی فصیحی نحوی و سنائی این احتمال بغایت ضعیف است.

و علی ای حال از طرز تعبیر مؤلف از زمخشری به «امام زمخشری» و «شیخ ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری» واضح میشود که اگر هم زمخشری در حین تألیف تفسیر حاضر از جمله احیا بوده در هر صورت جوانی خردسال و در اوایل سن شباب نبوده بلکه بعد از آنی بوده که وی مردی مشهور بعلم و فضل یکی از ائمه مسلمین و شیوخ ایشان محسوب میشده است و واضح است که این درجات در حال صغر سن برای کسی دست نمیدهد و چون تولد زمخشری در سنه ۴۷۶ است پس اگر فرض کنیم که آغاز شهرت زمخشری و انتشار صیت او از سن چهل سالگی او بعد مثلاً بوده است نتیجه آن خواهد بود که تألیف تفسیر حاضر بطن غالب بلکه تقریباً بنحو قطع و یقین مقدم بر حدود ۵۱۰ نبوده است و این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که چنانکه مشاهده شد مؤلف در دو فقره عبارت مذکور در فوق که از زمخشری نام برده در هر دو مرتبه بمناسبت نقل پاره از اشعار او است که ذکر آن را از او کرده است ولی از کشف معروف او تا آنجا که راقم سطور تتبع کرده و قاضی نورالله ششتی نیز در مجالس المؤمنین بدان اشاره نموده ظاهراً هیچ نامی نبرده است با وجود اینکه مؤلف بعد از خود از غالب تفاسیر مشهوره عصر خود از قبیل تفسیر طبری و تفسیر ابوالقاسم بلخی و کعبی و تفسیر ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی و تفاسیر ابو علی جبائی و پسرش ابو هاشم جبائی و ابو بکر اصم و رمانی و زجاج و حسین بن الفضل البجلی و تفسیر معروف ثعلبی نیشابوری و رسوم به الکشف و البیان فی تفسیر القرآن و غیر ذلک که ذکر همگی موجب تطویل است

دائماً نام برده و از هر یک از آنها بمناسبت مقام فصول و فقرات خارج از حد احصا در این تفسیر کبیر عظیم النظر که فی الواقع مصداق کلّ الصید فی جوف الفراست نقل کرده است، پس با وجود اینها سکوت او از یکی از مشهورترین تفاسیر دنیا و یکی از مهمترین تألیف استاد خود او یعنی کشاف لابد کاشف از این است که تألیف تفسیر حاضر یا قبل از تألیف کشاف یعنی قبل از سنه ۵۲۸ انجام گرفته بوده یا قبل از شهرت و انتشار کشاف و وصول نسخ آن از مکه معظمه که در آنجا تألیف آن باتمام رسیده بوده ببلاذیران که برای این فقره هم لابد چند سالی وقت لازم بوده است و بنابراین شقّ اخیر ممکن است که تألیف تفسیر حاضر مدتی بعد از تألیف کشاف و اصلاً مدتی بعد از وفات خود زمخشری (یعنی بعد از ۵۳۸) نیز صورت گرفته بوده است. یک مسئله از خارج بطور حتم، محقق و مفروض عنه است و آن اینست که تألیف تفسیر مانحن فیه بنحو قطع و یقین و بدلیل حسّی عیانی مؤخر از سنه ۵۵۶ نمی تواند باشد زیرا که یکی از نسخ همین تفسیر موجوده در کتابخانه آستانه قدس رضوی در مشهد مقدّس (نمره ۱۳۴) تاریخ کتابت آن صریحاً و واضحاً و با کلمات تامّه نه با ارقام هندسی «سنه ست و خمسين و خمسائة» است و نسخه دیگر از همان کتاب در همان کتابخانه (نمره ۱۳۶) تاریخ استنساخ آن یکسال بعد است یعنی سنه «سبع و خمسين و خمسائة».

پس خلاصه، مقدمات مذکوره این شد که تاریخ تألیف تفسیر حاضر از طرفی بظنّ غالب، مقدم بر حدود ۵۱۰ نبوده است و از طرف دیگر بنحو قطع و یقین و بدلیل خارجی حسّی مؤخر از سنه ۵۵۶ نیز نمی تواند باشد پس تاریخ تألیف آن محصور خواهد بود ما بین حدود ۵۱۰ - ۵۵۶ .

این بود تحقیق دقیق فقید سعید علامه قزوینی که زمان حیات و تاریخ تقریبی تألیف تفسیر کبیر را بدست داده که در صحّت آن شکّ و تردید روانیست چه تا کنون در جائی و کتابی اطلاعات تازه بی بدست نیامد تا بتوان زمان قطعی و صریح حیات شیخ و تاریخ تألیف تفسیرش را تعیین نمود.

آثار شیخ:

۱- تألیفات شیخ یکی همین تفسیر کبیر مذکوره است بنام روض الجنان و روح الجنان دیگر رساله یوحنا بزبان فارسی در این رساله دردی بنام یوحنا که نصرانی بوده و بعد مسلمان میشود در فرق مختلفه اسلام بحث و تحقیق و مطالعه میکند تا هر کدام از آن برحق باشد مورد قبول و اختیارش قرار گیرد و سرانجام فرقه شیعه یعنی مذهب جعفری اثنا عشری را می پذیرد و اختیار می کند. شیخ این رساله را بر نهج کتاب « طرائف ابن طاووس » که در باب امامت تألیف شده می نویسد.

۲- یکی دیگر از رسالاتی که منسوب باوست رساله « حسینه »^۱ | بضم حاء و مهمله بی نقطه و سکون سین مهمله بی نقطه بعد از آن نون و بعد از آن یاء و دو نقطه تحتانی شده و آخر آن هاء | است که رساله مشهور و مفیدی است. اصل آن بزبان عربی تألیف و بزبان فارسی نیز ترجمه شده است. موضوع این رساله هم مسأله امامت است که از زبان کنیز کی بنام حسینه که نخست کافر بوده و بعد اسلام آورده و در محضر هارون الرشید در باب مذهب شیعه و ابطال مذاهب اهل سنّه بحث و مناظره کرده است در ص ۱۹۶ س ۱ کتاب کشف الحجب و الاستار بنمره ۱۰۱۱ راجع بر رساله حسینه نوشته شده: « الحسنیه فی الاعتقادات العقلیه و العبادات الشرعیّه الثقلیّه بالفارسیّه لم اظفر علی اسم مصنفه اوله حمد بیحد و ثنای بیحد و واجب الوجودی را که نظام اصول از فیض وجود اوست و انتظام فصول از لطف غیر محدود است الخ » بهر صورت انتساب رساله مزبور بابو الفتوح مورد تردید است. شیخ ابراهیم استرآبادی مترجم رساله مزبور در باب الف اعتراف میکند که اصل عربی آن از شیخ ابوالفتوح رازی است و وی جز ترجمه آن بکاری دیگر دست نزده است.

۱- رساله حسینه در سالهای ۱۲۴۴ و ۱۲۴۸ و ۱۲۵۹ در ایران بچاپ رسید و در تاریخ سرجان ملکم (ج ۲) از ترجمه فارسی س ۱۳۰ - ۱۳۳ نیز خلاصه شده و تألیف آن بابو الفتوح نسبت داده شده است.

۳- و نیز رساله «تبصرة العوام فی الملل والنحل» را بشیخ نسبت میدهند اما این نسبت هم مورد تأیید قرار نگرفته و گویند از تصانیف سید مرتضی است. این کتاب بیست و هشت باب است و در نکوهش صوفیه مطالبی دارد. و از همین جهت نمیتوان بانتساب کتاب مزبور بابوالفتوح بدون تأمل گذشت زیرا بشرحی که بتفصیل گفته شد و مندرجات شرح شهاب شیخ نیز حکایت می کند شیخ بتصوف متمایل بوده و انعکاسات متعددی نیز در تفسیر کبیر وی مشهود است.

تاریخ وفات شیخ :

سال وفات ابوالفتوح در هیچیک از مآخذ و منابعی که درباره ترجمه احوال وی مطالبی جمع و ضبط شده ذکر نشده و از اشاراتی که در کتب رجال و تذکر احوال راجع بشیخ رفت هم استنباطی حاصل نگردید تنها بقرینه عباراتی که در دو نسخه خطی موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی بشماره ۱۳۴ و ۱۳۶ می توان درباره سال وفات شیخ حدسی زد.

۱- عبارت آخر نسخه ۱۳۴ که فقط متضمن تفسیر واسطه سوره احزاب تا آخر سوره فتح است بقرار زیر است :

« آخر الجزء السابع عشر من تفسیر القرآن والله المشکور علی جمیع الاحوال والحمد لله ذی المن والافضال والصلوة علی النبی المعتم واهل بیته انجم الظلام وقع الفراغ من زبرته وقت الصّحوه [من] يوم الاحد لخمس لیل خلت من شهر ربیع الاول علی یدی العبد المذنب الفقیر الغریب الراجی الی رحمة ربّه حیدر بن محمد بن اسمعیل بن سلیمان بن ابراهیم الاردلانی النیسابوری سنة ستة وخمسين وخمسائة بورك لصاحبه حامداً لله تعالى ومصلياً علی نبیه وعترته الطاهرين الابرار. » معلوم است که این نسخه در سال ۵۵۶ هجری نوشته شده و بعید نیست که از روی نسخه اصل استنساخ شده باشد.

۲- و اما در آخر نسخه ۱۳۶ که مشتمل بر اوایل سوره مزمل تا آخر قرآن است عباراتی بقرار ذیل دارد :

« تم الكتاب بحمد الله وحسن توفيقه والصلاة على خير خلقه محمد وآله الطاهرين وحسبنا الله ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير ووقع الفراغ منه عند طلوع الشمس يوم الاحد الرابع والعشرين من جمادى الآخرة سنة سبع وخمسين وخمسة مائة هجرية كتبه العبد الضعيف المحتاج الى رحمة الله تعالى ابو زيد ابن بندارين محمد بن الحسين بن الحسن بن محمد بن يونس البراوستاني مقيم | كذا | سده (؟) من سبأويه | = سبأويه | .

پس نسخه ۱۳۶ در سال ۵۵۷ هجری استنساخ شده در این دو نسخه املاهای قدیمی از قبیل نقطه دار نوشتن ذالهای فارسی و فرق نگذاشتن بین پ و چ و ژ و گ فارسی با معادل آنها در عربی و نوشتن که و چه و نه بصورت کی و چی و نی و مانند آن همه بر کهنگی و اهمیت نسخه حکایت میکند و ممکن است در زمان مؤلف یا کمی بعد از وی استنساخ شده باشد .

۳- دیگر نسخه‌ای جلوتر از این دو نسخه از لحاظ تاریخ استنساخ در دست نیست بلکه عبارت آخر نسخه ۱۳۴ که در طرف دست چپ همان صفحه نوشته شده می‌رساند که در ۵۸۲ هجری نیز از این نسخه استنساخ شده باین شرح :

« انتسخ منه ابو محمد الحسن بن محمد بن ابی القسم اللبافی (؟) سنة اثنتين وثمانين وخمسمائة » .

۴- نسخه خطی موجود در کتابخانه مسجد عالی سپهسالار که بشماره ۲۰۳۴ است تفسیر سوره یوسف تا آخر سوره بنی اسرائیل را مشتمل است و نیز نسخه ای از این تفسیر در سال ۱۰۵۸ هجری بخط نسخ شخصی بنام غلامعلی نوشته شده و آخر جزء ششم که کاتب آنرا مجلد نخستین معرفی کرده یادداشتی نقل و تصریح شده که تاریخ کتابت اصل ۶۱۵ هجری است نسخه اخیر الذکر بشماره ۱۶۳۷۸ ثبت دفتر کتابخانه مجلس شورای ملی میباشد .

بنا بشواهد مذکور و قرائن موجود قدیمترین نسخ خطی تفسیر شیخ که اکنون در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است نسخه‌ئی است که در سال ۵۵۶ و ۵۵۷ هجری از روی نسخه اصل استنساخ شده و ممکن است این کار در زمان حیات ابوالفتوح و یا کمی پس از وی انجام شده باشد. بهر تقدیر اگر تاریخ ۵۵۶ را در نظر بگیریم نسخه اصل لا اقل می‌بایست یکسال قبل از آن یعنی ۵۵۴ آنهم وقتی که شیخ در قید حیات بوده فراهم آمده باشد و در صورت صحت این حدس تاریخ وفات شیخ نمی‌تواند زودتر از سال ۵۵۴ و احتمالاً مؤخر از سال ۵۶۰ هجری بوده باشد و مادام که دلائل قطعی دیگر این نظر را نقض نکند باید سال وفات ابوالفتوح را در فاصله سنوات ۵۵۴ و ۵۶۰ هجری دانست والله اعلم بالصواب.

تفسیر عربی: شیخ ابوالفتوح خود در صفحه ۲ سطر ۶ جلد اول تفسیر . بتفسیر تازی چنین اشاره می‌کند:

« پس چون جماعتی از دوستان و بزرگان از امثال و اهل علم و تدبیر اقتراح کردند که در این باب جمعی باید کردن چه اصحاب ما را تفسیری نیست، مشتمل بر این انواع واجب دیدم اجابت کردن ایشان و وعده دادن بدو تفسیری یکی بهارسی و یکی بتازی جز که بهارسی مقدم شد بر تازی برای آنکه طالبان این بیشتر بودند و فائده هر کسی بدو عام تر بود. »

از این اشاره که بگذریم در کتاب **النَّقْضُ** شیخ عبد الجلیل رازی که معاصر و همزمان شیخ بوده در باره تفسیر عربی وی می‌نویسد که خواجه ادهم ابوالفتوح رازی صاحب بیست مجلد تفسیر قرآن است که علما و ائمه هر طایفه آنرا طالبند و بمطالعت آن میل دارند و ظاهراً اکثر آن مجلدات از تفسیر عربی او میباشد چه تفسیر فارسی شیخ تقریباً صد و بیست هزار بیت یا قدری بیشتر است و آنرا در چهار مجلد منها در هشت مجلد می‌توان قرارداد و خیلی کمتر از بیست مجلد می‌شود.

دیگر اشارات مرحوم قزوینی است در خاتمة الطبع ضمیمه جلد پنجم تفسیر ابوالفتوح:

یکی در ذیل ۲ ص ۶۲۷ که می نویسد :

« ... در خصوص اینکه عدد بیست مجلد که مؤلفین رجال ذکر کرده اند راجع بهمین تفسیر فارسی ابوالفتوح رازی بوده است نه بتفسیر عربی مشکوک او اصلاً عموم نسخ خطی تفسیر فارسی که بدست است به بیست مجلد تجزیه شده و همه جا مبادی و مقاطع مجلدات بیستگانه صریحاً و واضحاً تعیین شده . »

اشاره دوم در صفحه ۶۵۳ سطر ۳ :

« فی الحقیقه همین تفسیر فارسی ابوالفتوح رازی بوده است که مؤلف آنرا بیست مجلد تقسیم نموده نه تفسیر عربی مشکوک الوجود او چنانکه صاحب مجالس المؤمنین بشرحی که سابق گذشت توهم نموده . »

ابن یوسف شیرازی در فهرست کتب خطی فارسی کتابخانه مجلس شورای ملی چاپ ۱۳۱۸ - ۱۳۲۱ راجع بتفسیر عربی شیخ در صفحه ۲۶ سطر ۱۰ می نویسد : « از تفسیر عربی وی که در مقدمه این تفسیر تألیف آنرا وعده داده اند اثری نیست نگارنده شنیده بود که دانشمند معاصر آقا شیخ آقابزرگ طهرانی دام عمره و توفیقه مؤلف کتاب بزرگ (الذریعة الی تصانیف الشیعة) بنسخه ای از این تفسیر دست یافته شرحی بایشان عرض و استعلام از واقع نمود در جواب مرقوم فرمودند که من تابع حال بدان دست نیافته ام لیکن یکی از هندیها که بعبات مشرف شده بود ، وجود آنرا در یکی از کتابخانه های هند خبر داد و بنا شد که نمونه ای از آنرا در مراجعت بدانجا استنساخ و برای ما بفرستند اما تا کنون نفرستاده است . »

بنابر آنچه مذکور افتاد تفسیر تازی که شیخ در آغاز جلد نخستین وعده داده بود تا کنون مورد مشاهده و مطالعه هیچیک از رجال تذکره نویس و یا دیگران قرار نگرفته و محققاً شیخ بجهاتی که فعلاً بر ما معلوم نیست نتوانست تفسیر قرآن را بعربی تألیف و تصنیف کند و اینکه صاحب کتاب مجالس المؤمنین تفسیر عربی ، بشیخ نسبت میدهد

ومی نویسد که تا غایت بنظر مطالعه وی نرسیده و نقلاً از کتاب النقص عبدالجلیل قزوینی رازی میگوید و ظاهراً اکثر آن مجلّات از تفسیر عربی او خواهد بود اشتباه محض است زیرا صاحب مجالس بنقل از صاحب روضات و صاحب روضات از خود مؤلف و بالأخره هر دو در انتساب تفسیر تازی تأمل دارند و بهر صورت وجود چنین تفسیر عربی محقق نبوده و نیست.

۵- بتصریح مجلسی که در جلد اول بحار الانوار مذکور است «و کتاب شرح الشهاب الاخبار و کتاب تفسیر کبیر هر دو از تألیفات محقق نحریر شیخ ابوالفتوح رازی» ولی پس از این مجلسی می نویسد که کتاب الشهاب از مؤلفات مخالفان است ولی اکثر فقرات آن کتاب در کتب و اخباری که از طرق خود ما روایت شده مذکور است لهذا علماء ما بر آن اعتماد نموده و متصدی شرح و تفسیر آن شده اند. درص ۳۴۱ کتاب کشف الحجب والاستار بنمره ۱۸۸۵ چنین نوشته شده: «شرح الشهاب لجمال الدین الخزاعی اسمّه روح الاحباب.»

بنا بعقیده محقق عالیقدر علامه قزوینی کتاب شهاب الاخبار که در حکم و امثال و آداب مأخوذ از احادیث نبویّه می باشد تألیف قاضی ابوعبدالله محمد بن سلامه بن جعفر بن علی بن حکمون مصری قضاعی شافعی از قضات مصر در عهد فاطمین و متوفی در سنه چهار صد و پنجاه و چهار است و دانشمندان دوفرقه عامّه و خاصّه شروح بسیاری بر آن نوشته اند و حاجی خلیفه در کشف الظنون در عنوان «شهاب الاخبار» و مرحوم حاجی میرزا حسین نوری در مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۳۶۷ - ۳۶۸ نام های شروح آنرا ذکر کرده است. قضاعی تألیف دیگری نیز راجع بخطوط مصر بنام المختار فی ذکر الخطط والآثار دارد^۱.

۱- رجوع کنید بصفحه ۶۲۸ ج ۵ تفسیر ابوالفتوح.

فرزندان شیخ:

شیخ دو پسر داشت یکی شیخ صدرالدین علی و دیگر شیخ تاج الدین محمد .
منتجب الدین درباره فرزند اول شیخ در ص ۹ می نویسد : « شیخ صدرالدین علی پسر
شیخ امام جمال الدین ابوالفتوح حسین بن علی رحمهم الله مردی است فقیه و متدین^۱ . »
و نیز در باره پسر دوم در ص ۱۲ فهرست چنین آورده : « شیخ امام تاج الدین
محمد پسر شیخ امام جمال الدین ابوالفتوح حسین بن علی خزاعی مردی است فاضل
و باور ع^۲ . »

مزار شیخ:

در صفحه ۳۳۶ کتاب حدیقة الشیعة ملا احمد اربابلی (متوفی ۹۹۳) که در سال
۱۲۶۰ در طهران بطبع رسید بنقل از نصیر الدین ابوطالب عبدالله بن حمزة بن عبدالله بن
الحسن بن علی طوسی استاد شیخ قطب الدین کیدری و یکی از راویان از شیخ راجع بمزار
شیخ چنین نوشته شده :

« ابن حمزه علیه الرحمه در کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب و در کتاب
هادی الی النجاة من جمیع المهلكات هر دو میگوید که در شهر ری حاضر بودم که شیخ
ابوالفتوح رازی [صاحب] تفسیر رحمه الله بر حمت حق تعالی پیوست و بموجب وصیتش
در جوار مرقد امامزاده واجب التعظیم امامزاده عبدالعظیم حسنی رحمه الله علیه مدفون
گشت پس بنیت حج متوجه مکه معظمه شدم و در وقت برگشتن گذارم باصفهان و
محلّت جنبلان و بعضی دیگر از محلات آن شهر افتاد دیدم که آنقدر از مردم آن دیار
بزیارت شیخ ابوالفتوح عجلی شافعی اصفهانی و حافظ ابونعیم که پدر استاد اوست و شیخ
یوسف بناء که جد شیخ ابونعیم است و شیخ علی بن سهل و امثال ایشان که سنی و از

مشایخ صوفیه بوده‌اند می‌رفتند که شیعه شهرری و نواحیش هزاریک آن زیارت امامزاده عبدالعظیم نمی‌رفتند و مؤلف این کتاب و محتاج بمغفرت حضرت ربّ الارباب احمد اردبیلی گوید که مرا گذار باصفهان افتاد دیدم که مردم آن بلده شیخ ابوالفتوح عجلّی شافعی را شیخ ابوالفتوح رازی نام کرده بودند و باین بهانه بعادت پدران خویش قبر آن سنی صوفی را زیارت می‌کردند، اگرچه از مردم آن دیار امثال این کردار دور نیست زیرا که ایشان پنجاه ماه زیاده از دیگران نسبت بحضرت شاه ولایت ناشایست و ناسزا گفته‌اند و در این زمان که مذهب شیعه بقدر قوّتی گرفته‌ایشان همچنان مانند پدران چندان محبتی بشاه مردان ندارند. »

بعلاوه در ص ۵۴ کتاب نزهة القلوب تألیف حمدالله مستوفی قزوینی که در حوالی ۷۴۰ هجری نوشته شد ذیل کلمه‌ری آمده: « و در ری اهل بیت بسیار مدفونند و از اکابر و اولیاء نیز جمعی کثیر در آنجا آسوده‌اند چون ابراهیم خواص و کسائی سابع قراء السبعة و محمد بن الحسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابوالفتوح و جوانمرد قصّاب. »

از این اشارات صریحه استنباط میشود که مزار شیخ در کنار مرقد مطهر حضرت امامزاده عبدالعظیم که در هفت کیلومتری طهران راه قم قرار دارد میباشد و تردیدی در این امر نیست. اما بناچار اشاره بمندرجات مجالس المؤمنین قاضی نورالله ششمی. که در اواسط مجلس پنجم مطالبی درباره شیخ آورده، می‌کنیم:

« از بعضی ثقات مسموع شده که قبر شریفش در اصفهان واقع است والله تعالی اعلم » دراینکه صاحب مجالس باشتباه مزار شیخ را در اصفهان دانسته و نوشته تردید نیست چه بتصریح ابن حمزه که از معاصران شیخ بوده و در زمان وفات وی در شهر ری حضور داشته بنا بر اظهار حمدالله مستوفی در نزهة القلوب که قبلاً ذکر گردیده و آنچه میان مردم شیوع داشته بخوبی معلوم میشود که این اشتباه با قبر سمی او ابوالفتوح عجلّی شافعی که در اصفهان است ناشی شده.

حاجی ملا باقرواعظ طهرانی ابن ملا محمد اسمعیل کجوری کتاب جنّة النعیم را در سال ۱۲۹۶ هجری تألیف نمود در این کتاب نام نه تن از علماء اعلام و فقهاء عظام که در حدود ری و حول روضه منوره حضرت عبدالعظیم مدفونند برده شده و در باره شیخ چنین آمده :

« دوم کسی از علما در ری مدفون است و بر مزار وی نهایت افتخار باید نمود شیخ ابوالفتوح صاحب الاصل الاصل قدوة المفسرین من اهل التنزیل و التأویل حسین بن علی بن احمد خزاعی رازی است و وی از کبار حضرت ولایت مآب بوده . » تا آنجا که می نویسد :

« و مزار وی (ابوالفتوح رازی) در صحن حضرت امامزاده حمزه در زمان دخول در طرف دست راست جلو حجره اول است و الواحی از کاشی که زرد مینماید بر آن نصب شده است که اسم شریف آن مرحوم بر آن مکتوب است و بر حسب وصیّت خواسته است در جوار حضرت عبدالعظیم و مقدمه مزار امامزاده حمزه مدفون شده باشد . »

در مقدمه ئی که بر جلد اوّل تفسیر ص ۴ س ۳۱ نوشته شده اضافه می کند که :
 « گویا آن تفصیلی که آن محدث جلیل نگاشته در چند سال قبل بوده اکنون که سنه ۱۳۱۹ فی الجملة تغییر یافته و بالفعل دو پارچه سنگ مرمر غیر محکوک در سر مقبره صاحب این تفسیر کبیر نصب شده و از میان دولت مسرت اقتران ببرکات سلطنت عدالت توأمان حضرت ظلّ اللّهی چند نفر از قاریان قرآن و خدام و روشنائی معین شده در هر صبح و شام مشغول قرائت قرآن و دعا گوئی دولت قاهره می باشند . »

فصل دوم

مختصات نسخ خطی و چاپی تفسیر

۱- نسخه های خطی تفسیر ابوالفتوح .

الف - نسخه کتابخانه سلطنتی :

مجلدات چاپی تفسیر شیخ از روی نسخه خطی موجوده در کتابخانه سلطنتی تهران آماده و طبع شد. نسخه خطی کتابخانه سلطنتی در چهار مجلد و بخط نسخ و کاغذ ترمه برنگت نخودی روشن ۰ در هر صفحه ۲۳ سطر نوشته شده مگر صفحاتی که آیات قرآنی دارد ۱۱ تا ۱۲ سطر دارد. نسخه کتابخانه سلطنتی که نسخه جدیدی است از روی نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد تهیه شده و نسخه خطی اخیر الذکر در سال ۹۴۷ نوشته شده است. نسخه کتابخانه سلطنتی بوسیله دو کاتب تهیه شده یکی احمد بن محمد الموسوی البحرینی ۱۳۰۷ و دیگری حسن الهمدانی که در جمادی الاول ۱۳۰۹ هجری اصل تفسیر را بخط نسخ نوشته است^۱.

نسخه کتابخانه سلطنتی در چهار مجلد است : جلد اول ۹۹۱ صفحه - جلد دوم ۸۷۷ صفحه - جلد سوم ۱۱۱۲ صفحه و جلد چهارم ۱۰۸۴ صفحه و مجموعاً در ۴۰۶۴ صفحه تمام و کامل است یعنی از بیست مجلد تفسیر ابوالفتوح تماماً نوشته شده ولی در طبع جدید بیست مجلد تنها در پنج مجلد بزرگ بقطع نیم ورقی طبع شد.

نسخه^۲ کتابخانه آستان قدس رضوی در دسترس علامه فقیه محمد بن عبدالوهاب

۱- رجوع شود به صفحه ۶۵۲ ج ۵ تفسیر ابوالفتوح رازی چاپ تهران ۱۳۱۵ شمسی.

۲- رجوع شود بذیل شماره ۱ و ۵ صفحه ۶۵۳ ج ۵ تفسیر ابوالفتوح.

قزوینی قرار داشت بنحوی که نسخ کتابخانه سلطنتی و آستان قدس را با نسخه چاپی تطبیق نموده اند فهرست انجام مجلّات بیست گانه تفسیر حاضر بر حسب تقسیم اصلی مؤلف با صفحات مطابق آن از طبع حاضر باین^۱ شرح است :

« آخر مجلّد اوّل اصلی در ص ۱۳۷ از مجلّد اوّل مطبوع است.

» » » » ۲۸۰ » » دوم » »

» » » » ۴۴۷ » » سوم » »

» » » » ۶۲۴ » » چهارم » »

» » » » ۷۸۸ » » پنجم » »

» » » » ۱۶۷ از مجلّد دوم مطبوع است :

» » » » ۳۲۳ » » هفتم » »

» » » » ۴۸۲ » » هشتم » »

» » » » ۶۲۱ » » نهم » »

آخر مجلّد دهم اصلی در ص ۱۰۵ از مجلّد دوم مطبوع است :

» » » » ۲۵۴ سطر ۷ » » یازدهم » »

» » » » ؟ » » دوازدهم » »

» » » » ؟ » » سیزدهم » »

» » » » ؟ » » چهاردهم » »

» » » » ۳۳۵ س ۲۸ » » پانزدهم » »

» » » » ؟ از » » شانزدهم » »

» » » » ۱۱۰ » » هفدهم » »

» » » » ؟ » » هجدهم » »

» » » » ۴۱۵ ظ » » نوزدهم » »

» » » » ۶۱۴ » » بیستم » »

۱- نقل از صفحات ۶۵۳ - ۶۵۴ ج ۵ تفسیر ابوالفتوح .

ب — نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی :

نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی در دو مجلد بزرگ بشماره های ۱۲۹ و ۱۳۰ بخط نستعلیق و از دو کاتب و در سالهای ۹۴۷ و ۹۴۹ تحریر شده است .

مجلد اول از آغاز کلام الله تا آخر سورة توبة و دارای ۹۲۳ ورق است که نه جلد از بیست مجلد تفسیر باضافه قسمتی از جلد دهم در آن نوشته شده و در پایان آن تاریخ کتابت باین شرح مذکور است :

تمت المجلدة التاسعة و تتلوه في المجلدة العاشرة قوله تعالى عز و علا في اول سورة يونس عليه السلام وقد جعل المصنف المفسر قدس سره في اصل تصنيفه و تأليفه الأولى مختمة بآية اعد الله لهم جنات تجري من تحتها الانهار و الثانية مبتدأة بآية و جاء المعذرون من الاعراب و نحن جعلناهما كما ترى توفيقاً بين اجزاء الكتاب و تنصيفاً له في الكتابة لدى الكتاب بل ذوى الالباب لتسهيل الحفظ و تحميل العدلين في كل باب وفق الله تعالى لصاحبه و بورك له في الدنيا و نفع له في الدر جمع و المآب و اديم له بالعمر السعيد و العيش الرغيد بمحمد و آله الطاهرين الشافعين يوم الحساب . و وفق لاتمامه العبد الضعيف النحيف المذنب الراجي رحمة ربه الرؤف البارئ عبد الغفار بن عبد الواحد بن كمال الدين عبد الله القرشي في تاريخ ثالث شهر ربيع الاول سنة تسع و اربعين و تسعمائة من الهجرة النبوية اللهم اغفر لصاحبه و ساعيه و كاتبه و قاريه و سامعه و مطالعه و ناظره | بمحمد و آله الطيبين الطاهرين » .

مجلد دوم که از آغاز سورة يونس تا آخر قرآن را شامل است ده مجلد از انتهای قرآن را بضمیمه قسمتی از جلد دهم محتوی است صفحات آن در هیچ جای نسخه حاضر ذکر نشده و در سال ۹۴۷ نوشته شده :

« تمت بعون الله تعالى و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على خير الانام محمد

وآله الکرام فی شهر ذی الحجة الحرام سنة سبع واربعمین وتسعمائة حرره العبد الاقل فرید
عفا الله تعالی عنه . »

از این دومجلّد گذشته . شش نسخه دیگر از تفسیر مزبور در کتابخانه آستان قدس
رضوی بشماره های ۱۳۱ تا ۱۳۶ موجود است و مجموعاً تمام مجلّدات بیستگانه تفسیر
را شامل نیست بلکه هریک از آن شش نسخه چند جلد از اصل تفسیر را شامل است .
آنچه در این مجلّدات جلب توجه میکند قدمت دو نسخه بشماره ۱۳۴ و ۱۳۶ می باشد
که در سال ۵۵۶ و ۵۵۷ هجری کتابت شده و از اینقرارد دومجلّد مذکور یاد در زمان حیات
شیخ ویاکمی پس از او نوشته شده است .

درص ۶۵۶ س ۶ خاتمة الطبع . جلد پنجم تفسیر ابو الفتح مرحوم علامه قزوینی
از روی عکس اوراق اوّل آخر دومجلّد موصوفه نسخه ۱۳۴ را که مشتمل بر اواسط
سوره احزاب الی آخر سوره فتح می باشد نقل کرده :

« آخر الجز والسابع عشر من تفسیر القرآن والله المشکور علی جمیع الاحوال والحمد لله
ذی المنّ والافضال والصلوة علی النبیّ المعتمام واهل بیته انجم الظلام وقع الفراغ من
زبرته وقت الصّحوة | من | یوم الاحد لخمس لیال خلت من شهر ربیع الاول علی یدی
العبد المذنب الفقیر الغریب الرّاجی الی رحمة ربّه حیدر بن محمد بن اسمعیل بن سلیمان بن
ابراهیم الاردلانی النیسابوری سنة ستّة وخمسين وخمسمائة بورك لصاحبه حامداً لله تعالی
ومصلياً علی نبیه وعترته الطاهرين الابرار . »

درطرف دست چپ صفحه مزبور نوشته :

« انتسخ منه ابو محمد الحسن بن محمد بن ابی القاسم اللبارنی (؟) سنة اثنتین
وثمانین وخمسمائة . »

و در نسخه ۱۳۶ که از اوایل سوره مزمل تا آخر قرآن را شامل است چنین مرقوم

شده :

«تمّ الكتاب بحمد الله وحسن توفيقه والصلوة على خير خلقه محمد وآله الطاهرين وحسبنا الله ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير ووقع الفراغ منه عند طلوع الشمس يوم الاحد الرابع والعشرين من جمادى الآخرة سنة سبع وخمسين وخمسة مائة هجرية كته العبد الضعيف المحتاج الى رحمة الله تعالى ابو زيد ابن بندار بن محمد بن الحسين ابن الحسن بن محمد بن يونس البراوستاني مقيم كذا | سنده (؟) من بساونه | بشابويه؟ ...»

تصحیح و استنساخ :

مرحوم ملک الشعراى بهار ذیل شماره ۱ صفحه ۳۹۱ جلد دوم سبک شناسی درباره نسخه خطی تفسیر آستانه قدس رضوی و تصحیح و رونویسی از آن چنین می نویسد:

« اصل این نسخه در کتابخانه آستانه رضویه است . در سفر اول رکن الدوله بامر ناصرالدین شاه از این کتاب سواد برداشتند و باز در سنه ۱۳۱۷-۱۳۱۸ قمری رکن الدوله حاکم خراسان شد و امر کرد آن نسخه را برای کتابخانه سلطنتی بامر مظفرالدین شاه اصلاح کنند و مرحوم حاج میرزا کاظم صبوری ملک الشعرا در خراسان بیش از یکسال بمقابله و تصحیح آن مجلدات مشغول گردید و دو جلد از همان نسخه در طهران در عهد مظفرالدین شاه بطبع رسید و سه جلد دیگر نیز در ۱۳۱۵ شمسی بامروزیر فرهنگ جناب آقای علی اصغر حکمت بحلیه طبع آراسته گردید . مرحوم صبوری درین باب قطعه دارد که چند شعر از آن بقرار زیر نقل شد :

نسخه کاین نسخه استنساخ از آن شد

بود سر تا پا غلط بی عشوه سازی

بی غلط بی سقط کس دروی نجستی

نه کلام پارسی نه نظم تازی

از پی تصحیح او شهزاده بر من

لطف فرمود امتیاز سر فرازی

از قیاس و حدس صائب وز دواوین
 روز و شب جستیم طریق چاره سازی
 بیش از یکسال در وی رنج بردم
 تا سر آمد رحمتی با این درازی
 نوعروسی بود بی زینت ولیکن
 اختراش میکنند اکنون جهازی
 این عروس ایزدی را شکر ایزد
 داد آخر کلک من زینت طرازی
 «الی آخر قطعه»

و متون مصحح مزبور اکنون در کتابخانه شاهنشاهی با خط مصحح در حواشی موجود است ولی جای افسوس است که در چاپ جانب زحمات مصحح و تصحیح مزبور مراعات نشده و بسیار مغلوط و بی اندام بطبع رسیده است و آن زحمات همه بهدر رفته است.

ج - نسخه مدرسه سپهسالار :

نسخه‌ئی از تفسیر ابوالفتوح بشماره ۲۰۳۴ ثبت دفتر مدرسه عالی سپهسالار است. این نسخه خطی بخط نسخ خوب و مشتمل بر تفسیر یوسف تا آخر سوره بنی اسرائیل است. آیات با خط روشن نوشته شده و با ترجمه فارسی آن قسمت بقسمت تحریر شده. متأسفانه کاتب نه نام خود را نوشته و نه سال کتابت آنرا ذکر کرده و نیز اسامی سور و بعضی از کلمات تفسیر نوشته نشده بعلاوه اینکه کاتب سطوری چند از سوره بنی اسرائیل را ننوشته است. این نسخه عیناً در مدرسه عالی سپهسالار موجود است پشت آن نوشته شده قدری از تفسیر گازر ولی پس از تطبیق با نسخ ابوالفتوح معلوم شده که تفسیر از شیخ است.

د - نسخهٔ مجلس شورای ملی :

نسخه‌ای دیگر از تفسیر شیخ بشماره ۱۶۳۷۸ ثبت دفتر کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است. این نسخه شامل ده جزء یاده جلد اول تفسیر در سال ۱۰۵۸ بخط نسخ بوسیلهٔ شخصی بنام غلامعلی تحریر شده و در پایان جزء ششم که آنرا مجلد اول معرفی کرده نوشته و در آن تصریح شده که تاریخ کتابت اصل ۶۱۵ می‌باشد و کسانی که باستنساخ از آن مبادرت ورزیده‌اند جداگانه یادداشتهائی دارند. از قاضی نورالله شوشتری یادداشتی است که بسال ۱۰۰۰ هجری که در لاهور بوده نوشته شده و مدت سه ماه بمطالعه و مقابله آن نسخه اشتغال و توفیق داشته است. آیات قرآنی بخط ثلث و ترجمهٔ فارسی آنها بخط نسخ با شنجرف نگاشته شده است.

نسخه چاپی حاضر :

و اما نسخهٔ چاپی حاضر که در پنج مجلد فراهم شده است :
مجلدات اول و دوم و سوم در عهد پادشاهی مظفرالدین شاه در مطبعهٔ خاصهٔ شاهنشاهی بزیور طبع آراسته گشت. تاریخ طبع بطوریکه در پایان جلد اول یادداشت شده در ماه محرم سال ۱۳۲۳ قمری می‌باشد.

جلد دوم در شعبان ۱۳۲۰ تصحیح و در سال ۱۳۲۳ چاپ شد.
جلد چهارم در سال ۱۳۲۴ قمری طبع شد.
و اما مجلدات چهارم و پنجم در سال ۱۳۱۵ شمسی در تهران. چاپخانهٔ مجلس شورای ملی چاپ شد.

مختصات کامل پنج مجلد چاپی مذکور از هر جهت آماده و در فصل «مختصات نسخهٔ چاپی تفسیر ابوالفتوح» ملاحظه می‌شود.

۲- مختصات کامل نسخه چاپی ابو الفتوح :

در فصلی که تحت عنوان « نسخه های خطی تفسیر ابو الفتوح » تهیه گردید ، اشارتی به مجلّات پنجگانه چاپی تفسیر شیخ و تاریخ طبع آن نمود اکنون برای مزید استفاده طّلاب فهرستی از همین نسخه چاپی با ذکر جزئیّات آن از شماره صفحات و سوره ها ، آیات از مکی و مدنی و بصری و کوفی و عدد کلمات و حروف هریک از سوره ها و نیز مجموع سوره و حروف و کلمات قرآن در دسترس علاقه مندان قرار میدهد . شیخ در صفحه ۶۱۳ ج ۵ تفسیر می نویسد :

« جمله آیات قرآن در عدد بصریان شش هزار و دویست و چهار آیت است و در عدد مدنیان اوّل شش هزار و دویست و هفده آیت است و در آخر چهارده آیت است و در عدد کوفیان شش هزار و دویست و سی و شش آیه است و جمله آنچه در مکه فرود آمده است هشتاد و پنج سوره است بر اختلاف که میان راویان است و بمدینه بیست و نه سوره علی خلاف ذلک بینهم و عدد سوره ها صد و چهارده سوره است - بروایتی از اصحاب صد و دوازده سوره است و کلمات قرآن جمله هفتاد هزار و نه هزار و دویست و هفتاد کلمه است و گفتند سی و نه و جمله حرف قرآن سیصد هزار و بیست و سه هزار و پانزده حرف است . »

نسخه چاپی حاضر مشتمل بر سه هزار و دویست و هشتاد و شش صفحه بشرح زیر است :

- جلد اوّل مشتمل بر هفتصد و هشتاد و هشت صفحه .
- جلد دوّم مشتمل بر ششصد و پنجاه و هفت صفحه .
- جلد سوّم مشتمل بر ششصد و چهل و پنج صفحه .
- جلد چهارم مشتمل بر پانصد و هشتاد و دو صفحه .
- جلد پنجم مشتمل بر ششصد و چهارده صفحه .

در جلد اوّل سه سوره از سوره‌های قرآن باضافه قسمتی از سوره نساء مورد تفسیر قرار گرفته .

در جلد دوّم از قسمت اخیر سوره نساء شروع می شود و بآخر سوره توبه ختم میگردد .

در جلد سوّم چهارده سوره یعنی از ابتدای سوره یونس تا انتهای سوره مؤمنون تفسیر شده .

در جلد چهارم نوزده سوره قرآن از آغاز سوره نور تا آخر سوره شوری . و بالأخره در جلد پنجم هفتاد و دو سوره از ابتدای سوره زحرف تا آخر سوره الناس تفسیر شده است .

اکنون جریّات هریک از سوره‌آیات و حروف و کلمات را ذیلاً بترتیب مجلّات تفسیر یادداشت میکند :

خصوصیات نسخه چاپی

شماره	نام سوره	تعداد آیات مدنی	تعداد آیات کوفی	تعداد آیات بصری	عدد کلمات	عدد حروف
۱	سورة فاتحة الكتاب	۷	—	—	—	—
۲	سورة البقرة	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۶۲۲۱	۲۵۵۰۰
۳	سورة آل عمران	۲۰۰	—	—	۳۴۸۰	۱۴۵۲۵
۴	سورة النساء	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۵	۳۷۴۵	۱۶۰۳۰
۵	سورة المائدة	۱۲۲	۱۲۱	۱۲۳	۲۸۰۴	۱۱۹۳۰
۶	سورة الانعام	۱۶۷	۱۶۵	۱۶۶	—	—
۷	سورة الاعراف	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۵	۳۳۲۵	۱۴۳۱۰
۸	سورة الانفال	۷۶	۷۵	۷۶ و ۷۷ بشامی	۱۰۹۵	۵۰۸۰

شماره	نام سوره	تعداد آیات مدنی	تعداد آیات کوفی	تعداد آیات بصری	عدد کلمات	عدد حروف
۹	سورة براءة - التوبة	۱۳۰	۱۲۹	۱۳۰	۴۰۹۸	۱۰۴۸۸
۱۰	سورة يونس	۱۰۹ مکی	—	—	۱۸۳۲	۷۵۶۷
۱۱	سورة هود	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۱	۱۷۱۵	۷۵۶۷
۱۲	سورة يوسف	۱۱۱ مکی	—	—	۱۷۷۶	۷۱۶۶
۱۳	سورة الرعد	۴۴	۴۳	۴۵	۸۵۵	۳۵۰۶
۱۴	سورة ابراهيم	۵۴	۵۲	۵۱	۸۳۱	۳۴۰۴
۱۵	سورة الحجر	۹۹ مکی	—	—	۶۵۴	۲۷۶۰
۱۶	سورة النحل	۱۱۸ مکی	—	—	۲۸۴۰	۷۷۰۷
۱۷	سورة بنی اسرائیل	۱۱۱ مکی	—	—	۱۵۳۳	۶۴۶۰
۱۸	سورة الكهف	۱۰۵	۱۱۰	۱۱۱	۱۵۷۷	۶۶۶۰
۱۹	سورة مريم	۹۸ مکی	—	—	۹۶۲	۳۸۰۲
۲۰	سورة طه	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۲	۱۳۴۱	۵۲۴۲
۲۱	سورة الانبياء	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۱	۱۱۰۸	۴۸۹۰
۲۲	سورة الحجّ	۷۶	۷۸	۷۵	۱۲۹۰	۵۰۷۵
۲۳	سورة المؤمنون	۱۱۹	۱۱۸	۱۱۹	۱۸۴۰	۴۸۰۲
۲۴	سورة النور	۶۲	۶۴	۶۴	۱۳۲۶	۵۶۸۰
۲۵	سورة الفرقان	۷۷ مکی	—	—	۸۹۲	۳۷۳۳
۲۶	سورة الشعراء	۲۲۸ مکی	—	—	۱۲۹۷	۵۵۴۲
۲۷	سورة النمل	۹۵	۹۳	۹۴	۱۱۴۹	۴۷۹۲
۲۸	سورة القصص	۸۸ مکی	—	—	۱۴۴۱	۵۸۰۰
۲۹	سورة العنكبوت	۶۹ مکی	—	—	۱۹۸۱	۴۱۹۵

شماره	نام سوره	تعداد آیات مدنی	تعداد آیات کوفی	تعداد آیات بصری	عدد کلمات	عدد حروف
۳۰	سورة الزّوم	۶۰ مکی	—	—	۸۱۹	۳۵۳۴
۳۱	سورة لقمان	۳۴ مکی	—	—	۵۴۸	۲۱۱۰
۳۲	سورة السّجدة	—	۳۰	۲۹	۳۸۰	۱۵۰۰
۳۳	سورة الاحزاب	۷۳	—	—	۱۲۸۰	۵۷۹۰
۳۴	سورة السّبا	۵۴ مکی	—	—	۸۸۳	۱۵۱۲
۳۵	سورة الملائكة - الفاطر	۴۶	۴۵	۴۵	۷۹۷	۳۱۳۰
۳۶	سورة یس	۸۲	۸۳	۸۲	۷۲۹	۳۰۰۰
۳۷	سورة الصّافات	۱۸۲	۱۸۲	۱۸۰	۸۲۰	۳۸۲۳
۳۸	سورة ص	۸۶	۸۸	۸۵	۷۳۲	۳۰۲۹
۳۹	سورة الزّمر	۷۵ مکی	—	—	۱۱۹۲	۴۷۰۸
۴۰	سورة المؤمن	۸۴	۸۵	۸۲	۱۱۹۹	۴۹۶۰
۴۱	سورة حم - فصلّت	۵۳ حجاز	۵۴	۵۲ و شامی	۷۹۶	۳۳۵۰
۴۲	سورة حمعق - الشوری	۵۰	۵۳	۵۰	۸۶۶	۳۵۸۸
۴۳	سورة الزخرف	۸۹ مکی	—	—	۸۳۳	۳۴۰۰
۴۴	سورة الدّخان	۵۹ مکی	—	—	۳۴۶	۱۴۳۱
۴۵	سورة الجاثیة	۳۶	۳۷	۳۶	۴۸۸	۲۱۹۱
۴۶	سورة الاحقاف	۳۴	۳۵	۳۴	۶۴۴	۲۵۹۵
۴۷	سورة محمد	۳۸	—	—	۵۳۹	(۲) ۲۳۴۹
۴۸	سورة الفتح	۲۹	—	—	۵۶۰	۲۴۳۸
۴۹	سورة الحجرات	۱۸	—	—	۳۴۳	۱۴۹۶
۵۰	سورة ق	۴۵ مکی	—	—	۳۵۷	۱۴۹۴

شماره	نام سوره	تعداد آیات مدنی	تعداد آیات کوفی	تعداد آیات بصری	عدد کلمات	عدد حروف
۵۱	سورة الذاریات	۶۰ مکی	—	—	۳۶۰	۱۲۸۷
۵۲	سورة الطور	۴۹ مکی	—	—	۳۱۲	۱۵۰۰
۵۳	سورة النجم	۶۰ مکی	۶۲	۶۰	۳۶۰	۱۴۰۵
۵۴	سورة القمر	۵۵ مکی	—	—	۳۴۲	۱۴۲۰
۵۵	سورة الرحمن	۷۸ مکی	—	—	۳۵۱	۱۶۳۶
۵۶	سورة الواقعة	۹۶ مکی	—	—	۳۷۸	۱۷۰۳
۵۷	سورة الحديد	۲۹	—	—	۵۴۴	۲۴۷۶
۵۸	سورة المجادلة	۲۲	—	—	۴۷۳	۱۷۹۲
۵۹	سورة الحشر	۲۴	—	—	۴۴۵	۱۹۱۳
۶۰	سورة الممتحنة	۱۳	—	—	۳۴۰	۱۵۱۰
۶۱	سورة الصف	۱۴ مکی	—	—	۲۲۱	۹۰۰
۶۲	سورة الجمعة	۱۱ مکی	—	—	۱۸۰	۹۲۰
۶۳	سورة المنافقون	۱۱	—	—	۱۸۰	۷۷۳
۶۴	سورة التغابن	۱۸	—	—	۲۴۱	۱۰۷۰
۶۵	سورة الطلاق	۱۲ مکی	—	—	۲۴۸	۱۰۲۰
۶۶	سورة التحريم	۱۲	—	—	۲۴۷	۱۶۰۰
۶۷	سورة الملك	۳۰ مکی	—	—	۳۳۰	۱۳۰۰
۶۸	سورة القلم	۵۲ مکی	—	—	۳۰۰	۱۲۵۲
۶۹	سورة الحاقة	۵۰ مکی ۵۰	۵۰	۵۲	۲۵۶	۱۰۸۴
۷۰	سورة المعارج	۴۴ مکی	—	—	۲۱۶	۱۰۶۱
۷۱	سورة نوح	۲۹ مکی	—	—	۲۲۴	۹۲۹

شماره	نام سوره	تعداد آیات مدنی	تعداد آیات کوفی	تعداد آیات بصری	عدد کلمات	عدد حروف
۷۲	سورة الجن	۲۸ مکی	—	—	۲۸۵	۸۷۰
۷۳	سورة المزمل	۲۰ مکی	—	—	۲۸۵	۸۳۸
۷۴	سورة المدثر	۵۶ مکی	—	—	۲۵۵	۱۰۱۰
۷۵	سورة القيمة	۴۰ مکی	—	—	۱۹۹	۳۵۲
۷۶	سورة الانسان - الدهر	۳۱ مکی	—	—	۲۴۰	۱۰۵۴
۷۷	سورة المرسلات	۵۰ مکی	—	—	۱۸۱	۸۱۶
۷۸	سورة النبأ	۴۱	—	—	۱۹۳	۳۹۰
۷۹	سورة النازعات	—	۴۶	۴۵	۱۱۹	۷۵۳
۸۰	سورة عبس	۴۲	۴۲	۴۱	۱۳۰	۵۳۰
۸۱	سورة التکویر - کورت	۲۸ مکی	—	—	۱۱۴	۵۳۳
۸۲	سورة الانفطار	۱۹ مکی	—	—	۸۰	۳۲۹
۸۳	سورة المطففين	۳۶ مکی	—	—	۱۶۹	۷۳۰
۸۴	سورة الانشقاق - انشقة	۲۵ مکی	—	—	۱۰۹	۴۳۰
۸۵	سورة البروح	۲۲ مکی	—	—	۱۰۹	۴۵۸
۸۶	سورة الطارق	۱۶ مکی	—	۱۷ باقی قراء	۶۱	۲۳۹
۸۷	سورة الاعلى	۱۹ مکی	—	—	۷۰	۲۷۱
۸۸	سورة الغاشية	۲۶ مکی	—	—	۷۲	۳۸۱
۸۹	سورة الفجر	۳۰ مکی	—	—	۱۳۹	۵۰۹
۹۰	سورة البلد	۲۰ مکی	—	—	۸۲	
۹۱	سورة الشمس	۱۵ مکی	—	—	۵۴	۲۴۷
۹۲	سورة الليل	۲۰ مکی	—	—	۷۱	۳۰۲
۹۳	سورة الضحیٰ	۱۱ مکی	—	—	۴۰	۱۹۲

شماره	نام سوره	تعداد آیات مدنی	تعداد آیات کوفی	تعداد آیات بصری	عدد کلمات	عدد حروف
۹۴	سورة الم نشرح - الانشراح ۸ مکی	—	—	—	۲۹	۱۰۳
۹۵	سورة التین ۸ مکی	—	—	—	۳۴	۱۵۰
۹۶	سورة العلق ۱۹ مکی	—	—	—	۷۲	۲۸۰
۹۷	سورة القدر ۵ مکی	—	—	—	۳۳	۱۱۲
۹۸	سورة البینة - لم یکن ۸ مکی	—	—	—	۹۴	۳۹۹
۹۹	سورة زلزله - الزلزال ۸	۸	۹	—	۳۵	۱۶۹
۱۰۰	سورة العادیات ۱۱ مکی	—	—	—	۴۰	۱۶۳
۱۰۱	سورة القارعة ۱۱	—	—	—	۳۶	۱۵۲
۱۰۲	سورة التكاثر ۸ مکی	—	—	—	۲۸	۱۲۰
۱۰۳	سورة العصر ۳ مکی	—	—	—	۱۴	۶۸
۱۰۴	سورة الهمة ۹ مکی	—	—	—	۳۳	۱۳۰
۱۰۵	سورة الفیل ۵ مکی	—	—	—	۲۰	۹۶
۱۰۶	سورة لایلاف القریش ۴ مکی	—	—	—	۱۷	۹۰
۱۰۷	سورة الماعون ۶ مکی	۷	۷	—	۲۵	۱۲۵
۱۰۸	سورة الكوثر ۳ مکی	—	—	—	۱۰	۴۲
۱۰۹	سورة الکافرون ۶ مکی	—	—	—	۲۶	—
۱۱۰	سورة الفتح - العصر ۳ مکی	—	—	—	۱۶	۷۷
۱۱۱	سورة تبّت - ابی لهب ۵ مکی	—	—	—	۲۰	۷۹
۱۱۲	سورة الاخلاص ۴ مکی	—	—	—	۱۵	۴۰
۱۱۳	سورة الفلق ۵ مکی	—	—	—	۲۳	۷۴
۱۱۴	سورة الناس ۶ مکی	—	—	—	—	—

فصل سوم

سبک و خصوصیات دستوری و لفظی و املائی

۱- نشر فارسی و آثار علمی

تاریخ نشر فارسی از دوره سامانیان آغاز می شود و آثار علمی آن عصر (قرن چهارم) بمنزله نخستین تألیفات در علوم و متضمن مسائلی در تاریخ و علوم قرآنی بخصوص تفسیر و نیز هیأت و نجوم است .

ایجاز و سادگی در بکار بردن لغات فارسی نمودار بارز سبک آثار علمی این عهد است . کتب علمی این زمان از صنایع لفظی چون سجع و موازنه و مترادفات خالی بود . تنهادر آغاز کتاب و بندرت صورت ساده یی از سجع دیده می شود که آنهم دور از تکلف و تصنع و در کمال سادگی و روانی است . اصولاً کتب علمی از نظر محدودیت در موضوع بحث ناگزیر جز اصطلاحات نمی تواند بمطالب دیگر لفظی از صنایع توجه کند و روشی جز روانی و سادگی در پیش گیرد چه کتب علمی باید بشیوه ساده و دور از تکلف تألیف شود تا مورد استفاده قرار گیرد . روشی که در انشاء کتابهای علمی بکار برده می شود همان ایجاز و سادگی و احتراز از صنایع لفظی است و این اصل بناچار در قرون بعد حتی در قرن ششم که تصنع و تکلف در لفظ رواج پیدا کرد ، باز هم دیده می شود ؛ کتب علمی این دوره نیز سادگی و ایجاز و خالی بودن از صنایع را حفظ کرده است .

در قرن چهارم بلاد معتبر ایران چون شیراز وری و بخارا و اصفهان و نیشابور همه مهند دانشمندان بزرگ بوده اند . پادشاهان ایرانی و وزرای ایشان در این عصر همه

دوستدار و علاقه مند بآداب زبان پارسی می باشند و خود نیز در زمره علما و فضیلاى عصر بشمار میرفتند. کتابخانه های معتبر این عصر نشانه رواج علم و ادب بود. این کتابخانه ها در قرن پنجم نیز باقی ماند.

غزنویان که خود دست پروردگان شاهان سامانی بوده اند در تشویق شعر و تقویت زبان پارسی مجاهدت داشته اند. دربار پادشاهان غزنوی همیشه مرکز تجمع شعرا و ادبا و نویسندگان بود.

بهر صورت دو قرن چهارم و پنجم از نظر علوم حائز اهمیت است. باینکه مخالفان علوم مخصوصاً مخالفین علم کلام و فلسفه و دانش های متفرع از آن قدرت می گرفتند معهدا آثار جامع و مهمی نیز در این عهد از طرف علما تألیف گردید.

و اما تفسیر: علم تفسیر در همان آغاز دعوت اسلام نظر با احتیاجی که مسلمین برای رفع اشکالات خود در فهم و درک مسائل قرآنی داشتند پیدا شد. در قرن اول اینکار بزرگ بصورت شفاهی انجام می شد و کسانی چون خلفای اربعه و ابن عباس و ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابو موسی الاشعری و دیگران بتفسیر شهرت یافته اند و بین مفسرین قرن اول بجز حضرت علی (ع) مشهورتر از همه ابن عباس بوده و با اشاره کشف الظنون لقب رئیس المفسرین بوی داده شد. شیعه معتقد است که قدیمترین تفسیر متعلق بامام محمد باقر علیه السلام است. مهمترین تفسیری که در قرن سوم شهرت فراوانی پیدا کرد و تا زمان ما مرجع و مأخذ مطالعه و تحقیق و استناد علمای اسلامی از شیعه و سنی است کتاب جامع البیان فی تفسیر القرآن معروف به تفسیر کبیر تألیف فقیه و مورخ بزرگ اسلامی محمد بن جریر طبری است (م. ۳۱۰). این عالم بزرگ در تفسیر خود جانب روایت را منظور داشت و از استناد بآراء خود داری کرد و بهمین جهت تفسیر وی معروفیت پیدا کرد و مقبول مسلمین شد. در میان علمای فرق دیگر اسلامی نیز مفسرین پیدا شدند از جمله ابوعلی جبائی مفسر بزرگ فرقه معتزله و ابوبکر نقاش معتزلی (م. ۳۵۱) و خواجه

عبدالله انصاری صوفی مشهور قرن پنجم است که از اعظم علما و مفسرین بشمار می‌آید که تفسیر خود را از تفسیر میبّدی گرفته است ؛ و ابوزید البلخی (م. ۳۲۲) متکلم معروف و استاد ابوبکر محمد بن زکریای رازی خود از مفسرین مشهور است .

در قرن چهارم امرا و پادشاهان نیز در ترویج علوم و تقویت زبان پارسی همت بسیار کرده‌اند چنانکه خلف بن احمد صفّاری بیست هزار دینار برای تألیف تفسیر بزرگی از قرآن صرف کرده بود و نیز برای ترجمه تفسیر طبری بامر منصور بن نوح پادشاه سامانی هیأتی مأمور شدند و این کار خطیر را بعهدہ گرفتند .

۲- تفاسیر فارسی

در باره تفاسیر فارسی باید دانست که قبل از تفسیر شیخ چند تفسیر دیگر بزبان فارسی نوشته شد . پس از ترجمه تفسیر کبیر طبری ، تفسیری که بفارسی نوشته شد یکی تفسیر^۱ شاهپور و پس از آن تفسیر^۲ زاهدی و دیگر تفسیر^۳ سورآبادی است که از تربت جام بتهران آورده شد و هم اکنون در موزه ایران باستان موجود است .

۳- تفسیر ابوالفتح

از این چند تفسیر که بگذریم تفسیر روض الجنان و روح الجنان شیخ ابوالفتح رازی است که در بیست مجلد بزبان فارسی تهیه فرموده و بدون تردید یکی از ذخایر بسیار نفیس و از گنجینه‌های ذیقیمت ادب زبان پارسی است .

-
- ۱- شاهپور عمادالدین ابوالمظفر طاهرین محمد الاسفراینی متوفی بسال ۷۱۰ هـ که تفسیرش بنام تاج التراجم تفسیر القرآن الاعاجم معروفست .
 - ۲- ابونصر احمد بن حسن سلیمانی الزاهدی .
 - ۳- ابوبکر عتیق بن محمد سورآبادی . سورآباد همان زورآباد خراسان است .

شیخ در عهدی که نویسندگان برای اظهار فضل و نشان دادن اطلاعات خود در زبان ولغت تازی دست بکار تکلفات صوری و بکار بردن صنایع لفظی و مانند آن بوده اند، در نهایت سادگی و روانی، کلام باری عزاسمه را بشیوایی و فصاحت و جزالت خاص خود تفسیر فرمود آنچنان که از لغات کهنه پارسی و ترکیبات و اصطلاحات پیشین و خصوصیات دستوری قرن سوم و چهارم بی بهره نماند. و باینکه مستقیماً قرآن مجید را تفسیر میفرمود و ظاهراً میبایست بیشتر تحت تأثیر ادبیات عرب قرار گیرد مع هذا آنقدر که نثر کلیله و دمنه ابوالمعالی و یا چهارمقاله عروضی سمرقندی از لغات و اصطلاحات عربی بهره مند است نثر ساده و بی تکلف تفسیر شیخ از بسیاری جهات لطافت و سادگی و شیوایی و فصاحت آثار منشور پارسی دری را شامل و از مزایای دو کتاب اخیر الذکر باعتبار صنایع و ترکیبات و لغات عربی بی بهره می باشد. شیخ هرگز بلفظی نپرداخته و حقایق و معانی عالی را فدای لفظ نکرده و با اینکه کار بسیار خطیر و دشواری در پیش داشته و میبایست در تفسیر آیات، آراء و عقاید مخالفان را مستدلاً و منطقاً رد نماید با این وصف جز از طریق سادگی و بی پیرایگی قدم برنداشته و حقاً و انصافاً حق امری آنچنان خطیر را بخوبی ادا کرده و پایه سخن شیرین پارسی را محفوظ داشته است.

اگر چهارمقاله نظامی عروضی و کلیله ابوالمعالی و مقامات حمیدی و آثار سایرین را باید در زمره نثر فنی قرن ششم بشمار آورد بدون هیچگونه اندیشه‌ئی نثر تفسیر کبیر شیخ را باید در ردیف ساده ترین و شیواترین آثار منشور قرن ششم محسوب داشت که از پیرایه هر نوع تکلف و تصنعی عاریست و در نهایت سادگی و زیبایی و رسائی و حسن تأثیر و صرف و نحو کامل دارای لغات فارسی لطیفی است که در قرون بعد همه از میان رفته است و بسیاری از لغات پارسی بدان معنی که شیخ آورده و استعمال کرده در قرون پیش بکار برده نشده است. علت این امر آنست که توسل بصنایع لفظی و ایجاد نثر

متکلفانه تنها برای هنرنمایی است و این کار در قرن ششم و بعد از آن بالا گرفت تا آنجا که نویسندگان، معانی عالی را فدای الفاظ نموده‌اند و برای اظهار فضل و نمودن قدرت در بکار بردن صنایع و متکلف ساختن نثر آنچنان از خود بیخود و از افکار بزرگ و معانی شامخ فارغ شده‌اند که برآستی یکباره همه دقایق را از دست داده و بقول معروف معنی را فدای لفظ کرده‌اند و همه صنایع شعری را در نثر آورده و بکار برده‌اند. اصولاً بنای نثر تا اواخر قرن سوم هجری بر اساس سادگی نهاده شده و غالب نویسندگان همّت بر ایجاد نثری مُرسل و ساده و مُوجز خالی از هر نوع صنایع لفظی صرف کرده‌اند اینهمه تکلفات و صنایع از نثر تازیان به نثر فارسی رسیده و سرایت کرده؛ نثر عرب نیز در قرن سوم ساده و بی‌پیرایه بوده و اگر اسجاعی در بدایت کار و آغاز کتب دیده می‌شود و یا تکرار و موازنه‌ئی در اثناء کتابهای آنزمان به چشم می‌خورد همه از برای بسط معنی و تأکید مطلب است و نویسنده را در این کار قصدی و عمدی نبوده و بی اختیار و دور از هر نوع تکلف و تصنعی چنان عبارتی آورده و تنسیق کرده است. امّا در قرن ششم و پس از آن تمام صنایع از مترادفات و موازنه و اسجاع و مطابقه و جز آنها همه بصیرف خود نمائی و فضل فروشی و اظهار هنر و قدرت بوده است.

با این وصف کتاب تفسیر شیخ که در زمره آثار علمی این زمان است از پیرایه صنایع و تکلفات عاری است چه در کتب علمی مؤلف معانی بزرگ و قابل بحث و فَحْصُ پیش چشم خود دارد که باید از نظر فهم و درک آن معانی جانب سادگی و روانی عبارات را نگاه دارد و معنی را فدای لفظ نکند

در تفسیر شیخ بشرحی که خواهد آمد بعض از صنایع بکار برده شده چون اسجاع و تجنیس ولی اینکار هرگز تصنعی و متکلفانه نیست بلکه بروانی و سادگی و دوراز اخلال معانی آمده آنچنان که نمی‌توان بمرسل بودن نثر تفسیر شیخ رأی نداد چه اسجاع تفسیر آنهم در آغاز بعض از فصول و یا در اثناء تفسیر آیات که بندرت آمده مُخلّ

فصاحت نیست . بر خلاف نثر قرون بعد که از کثرت افراط در صنایع لفظی موجب فساد معنی شده و گاه اصل مطلب را از میان برده و فدای هنر نمائی و لفظاطی بیجا و بیمورد کرده اند .

با اینکه بعقیده محققان ادب زبان پارسی ، قرن ششم را قرن نثر فنی باید نام گذاشت که انقلاب بزرگ ادبی در این دوره پیدا شده و اظهار فضل و اثبات عربی دانی کارش بجائی رسیده بود که الفاظ بیشمار تازی وارد نثر فارسی گردید و از قرآن کریم نیز استدلالات فراوان در مؤلفات بزرگان رخنه نمود و همچنین اشعار بیشمار عربی و فارسی در آثار این قرن پدیدار شد معهذا نثر تفسیر شیخ را نمی توان در عداد سایر آثار این عهد قرار داد چه از جهات بسیار تفاوتی بین با کتب دیگر این زمان دارد .

تفسیر ابوالفتوح از کتب علمی قرن ششم است که به تبعیت و تقلید از نثر قدیم در صرف و نحو لغات پارسی و شیوه ترکیب و جمله بندی تألیف شده و بیشتر سبک کتابهای قرن پنجم و روش و سلیقه نویسندگان آن زمان را بکار برده و بعض تعبیرات و اصطلاحات بعینه همان است که در کتب دو قرن پنجم و ششم دیده می شود .

اینک پیش از تحلیل و تجزیه خصوصیات دستوری و لغوی تفسیر ، روش شیخ را در ترجمه و تفسیر آیات مورد مطالعه و اظهار نظر قرار می دهیم .

۴- شیوه ابوالفتوح در ترجمه آیات :

روش ابوالفتوح در ترجمه اینست که ابتدا نام سوره را ذکر می کند و بعد تعداد آیات آن سوره را باقوال مختلف می نویسد و اگر آن سوره ناسخ و منسوخ است بدان اشاره می شود و نیز میگوید مکئی است یا مدنی . آنگاه شماره حروف سوره را می گوید و بعد شرحی در باب قرائت سوره میدهد ، آنگاه فوائد قرائت آن سوره را اظهار میکند و چند آیه متوالی را می نویسد که ترجمه تحت اللفظ آنها نیز در ذیل آیات یادداشت

می‌شود آنگاه یک کلمات را تفسیر میکند و لغت و قرآآت و اعراب را می‌نویسد و عقائد و نظریات نادرست را ردّ میکند و نظر خود را اعلام میدارد و در بعض مسائل بخصوص مسائل فقهی فتوی میدهد. در ذکر روایات گاهی خود روایت نقل می‌شود و زمانی ضمن نقل آن می‌نویسد که این قول از کیست. گاهی نیز بحث لغوی میکند و بتفسیر جنبه علمی میدهد ولی اصولاً در اعراب و لغت و اشتقاق و قرائت یعنی مسائلی که بزبان مربوط است خیلی رسمی و جدّی وارد نمی‌شود زیرا تفسیر وی جنبه خطابی دارد نه درسی و شیخ مردی فاضل و واعظ و مذکر بوده نه مدرّس و معلّم، بعکس تفسیر مجمع البیان طبرسی که از این حیث جامع‌تر است ولی از لحاظ معانی و توجیه آیات تفسیر شیخ بر آن رجحان دارد. شیخ گاهی داستانهای نو و کهنه می‌آورد و بمناسبت در اثناء تفسیر از آنها بتفصیل ذکر می‌کند.

اکنون برای تجسم آنچه درباره روش شیخ در ترجمه آیات گفته شد، از هر یک نمونه‌ئی نقل می‌شود.

«سورة البقرة. بدانکه این سوره دو یست و هشتاد و شش آیه است در عدد کوفیان و آن عدد امیر المؤمنین علی علیه السلام است و هفت بعدد بصریان و پنج بعدد مدنیان و سوره مدنی است جمله بیست و یک روایت و بروایتی دیگر یک آیه مدنی نیست که بحجّة الوداع انزلّه بود و هی قوله تعالی. و اتقوا يوماً ترجعون فيه الى الله. و عدد کلمات او شش هزار و دو یست و بیست و یک کلمه است و بیست و پنج هزار و پانصد حرف است و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت (انّ لكلّ شیء سناماً و سنام القرآن سورة البقرة) گفت هر چیز را کوهانی است و کوهان قرآن سورة البقرة است. و سهل بن سعید روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که این سوره را در سرای خود بخواند اگر بروز خواند سه روز شیاطین گرد سرای او نگردند و اگر در شب خواند سه شب شیاطین گرد سرای او نگردند. بریده روایت کند که رسول گفت سورة

البقرة پیاموزی که اخذش برکت است و ترکش حسرت است و باطل کاران بر خداوند این سوره راه نیابند یعنی ساحران . و ابی کعب روایت کرد که رسول علیه السلام گفت هر که او سورة البقرة بخواند صلوة و رحمت خدای براو باشد و چندانی ثواب یابد که رابطی را در سبیل خدای که ترسش ساکن نشود » ص ۳۶ - ج ۱ .

پس از ذکر اخبار دیگر در باره سورة بقره ، بحثی راجع بحروف مقطّع پیش می کشد و سبب آوردن « الم » را بیان می کند و آنگاه چنین ادامه میدهد :

« اکنون تفسیر آیه ابتدا کنیم و اوّل ظاهر آیه بگوئیم تا خواننده را آسان تر بود انشاء الله تعالی سورة البقرة مائتان وست و ثمانون آیه و هی مدنیة . »

بسم الله الرحمن الرحيم

الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ . الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ
آن کتاب شک نیست در او بیان است پرهیزکارانرا . آنانکه بگرویدند بنهانی
و يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا
و بپای دارند نماز در آنچه روزی دادیم ما ایشان را هدیه کنند و آنانکه بگرویدند بآنچه
أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولَئِكَ
فرو فرستادند بتو و آنچه فرو فرستادند از پیش تو و بسرای باز پسین ایشان درست دانند ایشان
عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ .

بر بیانند از خدای ایشان و ایشانند که ظفر یافتگانند . » ص ۳۸ - ج ۱ .

پس از این مقدمات شیخ بتفسیر و ترجمه کلمات می پردازد و اقوال و آراء دیگران را نقل می کند و در موقع ضرورت باشعار عربی و گاهی هم باشعار فارسی تمثّل و استناد میجوید .

« این چهار آیه است اکنون بدانکه در معنی این کلمه اعنی الم و مانند آن خلاف کردند بعضی گفتند سرّ من اسرار الله استأثر الله بعلمها . سرّی از اسرار خداست که خدای تعالی بعلم آن مختصّ است بعضی دیگر گفتند (سرّ من اسرار القرآن) سرّی از اسرار قرآن است . از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کردند که او گفت لكل كتاب صفوة و صفوة القرآن حروف التهجي . گفت هر کتابی را گزیده و خالصه هست و خالصه قرآن این حروف مقطع است . عبدالله عبّاس گوید قسم است خدای تعالی سوگند میخورد باین حروف برای آنکه کلام او از این حروف منظوم است . قولی دیگر از او آن است که ثناء است که خدای تعالی بر خود می گوید سعید جبیر می گوید نامه‌های خداست اگر مردم تألیف این بدانند کردن نه بینی که ا ل ر و ح م و ن . جمع کنی الرحمن باشد . قتاده گفت این نامه‌های قرآن است . عبدالرحمن زید اسلم میگوید نام سوره است قولی دیگر از عبدالله عبّاس آن است که این حروفی است مأخوذ از نامه‌های خدای تعالی چنانکه که بعضی کاف از کافی است و ها از هادی است و یا از حکیم است و عین از علیم است و صاد از صادق است . بعضی دیگر گفتند خدای تعالی عبارت کرد از جمله حروف هجاء ببعضی چنانکه گویند فلان ا ب ت ث آموزد و مراد جمله باشد و ابجد میآموزد و مراد جمله باشد و مراد آن است که کتاب از این حروفست چنانکه برفت و برین بیانات بسیار استشهاد کردند منها قول الشاعر (قلنا لها قفى لنا قالت قاف) (لا تحسبى انا نسينا الاتخاف) شاعر خواست تاوقف گفت گوید بیک حرف قناعت کرد گفت قاف و عرب کند از جمله چیزی ببعض نه بینی که خدای تعالی میگوید :

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ .

چون گویند ایشانرا رکوع کنی یعنی نماز کنی بر رکوع که بعضی از نماز است از ذکر جمله و همچنین قوله :

وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ص ۳۸ ج ۱ .

پس از ذکر این اقوال بمعنی «الم» می‌پردازد و چنین گوید :

« اَمَّا قَوْلُهُ اَلَمْ عَبْدِ اللَّهِ عَبَّاسٌ كَفْتُ مَعْنَى اَنْ اَسْتُ . اِنَّ اللَّهَ اَعْلَمُ . مِنْ خَدَائِ بَهْتَرِ
دَانِمِ مَجَاهِدٍ وَقَتَادَةَ كَفْتُنْدَ اَزْ نَامِهَاءِ قُرْآنِ اَسْتُ . رُبْعِ اَنْسِ كَفْتُ اَلْفِ اَزْ اَللَّهِ اَسْتُ وَ لَامِ
اَزْ لَطِيفِ وَ مِیْمِ اَزْ مَجِیدِ . مُحَمَّدٌ كَعْبٌ قُرْطِیْ كَفْتُ قَسْمِ اَسْتُ بِاَلَاءِ وَ لُطْفِ وَ مَجْدِ خَدَائِ
تَعَالٰی . رَوَايَتِ دِیْكَرِ اَزْ عَبْدِ اللَّهِ عَبَّاسِ اَنْ اَسْتُ قَسْمِ اَسْتُ وَ سَوَكَنْدِ بِخَدَائِ وَ جِبْرِیْلِ وَ
مُحَمَّدِ اَهْلِ اِشَارَتِ كَفْتُنْدَ اَلْفِ اَنَا لَامِ لِیْ مِیْمِ مَنِ بِالْفِ اِشَارَتِ بَآنِ كَرْدَ كِهْ هَمِهْ مِنْمِ بِلَامِ
اِشَارَتِ بَآنِ كَرْدَ كِهْ هَمِهْ مَرَا سْتُ بِمِیْمِ اِشَارَتِ بَآنِ كَرْدَ كِهْ هَمِهْ اَزْ مِنْ اَسْتُ . » ص ۳۸ - ج ۱ .
هَمِیْنَكِهْ اَزْ مَعْنَى فِرَاغَتِ حَاصِلِ مِیْكَنْدِ بِاَعْرَابِ كَلِمَهْ وَ صَرْفِ وَ نَحْوِیْ پَرْدَا زِدَ :

« دَر مَحَلِّ اَوْ خِلَافِ كَرْدَنْدِ بَعْضِیْ كَفْتُنْدَ مَحَلِّیْ نِیْسْتُ اَوْرَا اَزْ اَعْرَابِ وَ بَعْضِیْ كَفْتُنْدَ
دَر مَحَلِّ رَفْعِ اَسْتُ بِاَبْتِدَا وَ ذَلِكْ مَبْتَدَا دُومِ اَسْتُ وَ رَوَا بُوْدَ كِهْ اَلَمْ مَبْتَدَا بُوْدَ وَ ذَلِكْ
اَلْكِتَابُ خَبَرِ مَبْتَدَا بُوْدَ وَ لَارِبِ فِیْهِ دَر مَحَلِّ حَالِ بُوْدَ . اِیْ هَذِهِ الْحُرُوفُ ذَلِكْ اَلْكِتَابُ
غَیْرِ مَشْكُوكِ فِیْهِ ... » ص ۳۸ - ۳۹ - ج ۱ .

بهمین شیوه کلمات دیگر را از لحاظ قواعد صرف و نحو و ترجمه و تفسیر توجیه و تبیین می‌کند .

در باره اشاره شیخ بآیات ناسخ و منسوخ . شرحی که در خصوص سوره رَعْدُ در صفحه ۱۷۰ جلد سوم سطر ۸ آورده نقل می‌شود :

« سورة الرعد . بدانکه این سوره مکتبی است بر قول بیشتر مفسران و قتاده گفت مدنی است مگر یک آیت و آن این آیت است .

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ .

و در او ناسخ و منسوخ نیست و چهل و سه آیت است بعدد کوفیان و چهل و چهار بعدد مدنیان و پنج بعدد بصریان و هشتصد و پنجاه و پنج کلمه است و سه هزار و پانصد و شش حرف است . »

۵- ترجمه مستقیم آیات

روش شیخ در تفسیر اینست که آیات را تقسیم میکند و هر سه یا چهار و یا پنج آیه را یکجا ترجمه و تفسیر می نماید. در ترجمه آیات یکبار زیر هر یک از کلمات و جمل ترجمه فارسی آنرا می نویسد آنگاه بترجمه و بحث و تفسیر می پردازد. در ترجمه تحت اللفظ سَعَى وَى در اینست که حَتَّى المقدور کلمات عربی را بپارسی سره برگرداند. ترجمه های فارسی شیخ ملاك خوبی برای اینست که تشخیص دهیم لغات عربی تا چه مقدار وارد زبان شده و با توجه بقرون گذشته کمیّت و کیفیّت آنرا در نظر بگیریم. در مجلد پنجم شیخ گاهی تمام سوره را یکجا می نویسد و بفارسی ترجمه می کند. در ترجمه آیات لغاتی چون:

وحی . قاب قوسین . سدرۃ المنتهی . جنۃ المأوی . لات . عزّی . منات . سجده . آخره . مهاجر . شیطان . کافر . مشرق . مغرب . ثلث . نبوّت . زکوة . قرض . عذاب . عزلت . غرق . آسمان . اسراف . قبر . هلاک . وعده . کفایت . عزیز . ایمن . انتظار . قرآن . اصل . اعراض . پیغمبر . استهزاء . مثل . خصومت . حاضر . ملّت . قریه . اقتدا . تکذیب . مصیبت . قسم . اطاعت . موافقت . اثر . قلیل . صديق . صالح . فضل . عظیم . غالب . ضعیف . اهل . ظلم . قوم . طایفه . توکل . وکیل . تأمل . اختلاف . وهن . فساد . رسول . استنباط . تکلیف . رحمت . ترغیب . شفاعت . کفیل . تحیّت . محاسب . منافق . اضلال . هجرت . جماعت . تسلّط . صالح . فتنه . سلطنت . خطا . ديه . صدقه . قاتل . عمد . غضب . لعنت . سفر . تفتیش . القا . جهاد . مال . عاجز . موضع . اقامت . متاع . حمله . اسلحه . وقت . طلب . حکم . خیانت . مجادله . احاطه . قصد . حکمت . رضا . هدایت . مقرر . تغییر . خلق . مکر . فریب . فتوی . رغبت . عدالت . نفس . آیه . وصیّت . ثواب .

شکر . خالص . صلاح . شاکر . طبقه . متردد . حيله . شروع . صدا . معاینه . صاعقه .
 بهتان . یقین . قصه . بعد . قبل . شکست . جمع . نور . ارث . ثلث . مؤنت . وفا .
 عقد . حلال . حرام . محترم . عقوبت . غیر . ضرب . ذبح . طلب . قمار . نعمت .
 حساب . طعام . عفت . مرفق . مسح . غسل . خشم . قیامت . سلامت . فاصله .
 قربانی . جسد . خاطر . معجزه . توبه . عقوبت . ضرر . حکم . قصاص . فرمان .
 جاهلیت . یقین . مرض . مریض . غلیظ . احسان . وصف . رکوع . غلبه . عیب .
 صورت . نفقه . کتاب . طاهر . غلو . سبب . طمع . حق . کفاره . اجتناب . کعبه .
 صاحب . انتقام . شاهد . استحقاق . نهج . غیب . قوت . روح . برص . حواریون .
 میل . مدت . مهلت . سخریه . دفع . شرك . هزل . صبر . تقصیر . حشر . آفت .
 خزینه . شفیع . تعجیل . متفق . مغرور . ذریه . صراط . امانت . جن . کسب . اسلام .
 انس . خالص . زیتون . عورت و ... دیده می شوند که نشان می دهد بسیاری از این لغات
 با معادل فارسی . یک جور استعمال می شدند یعنی جزو زبان شده گاهی هم سهلتر از کلمات
 فارسی بکار می رفتند و تکلف و دشواری از آنها احساس نمی شد . چه اینکه برای برخی
 از آنها معادل فارسی وجود نداشت و بناچار همان لغات عربی استعمال می شد .

لغاتی که برای نمونه آورده ایم بصورت های مختلف است از اسم های جامد و مشتق .
 مصدر مجرد و مزید و سه حرفی و چهار حرفی و موصوف و صفت و لغات عربی در
 تفسیر شیخ بمراتب و بنسبت از لغات عربی کلیله و دمنه و چهار مقاله کمتر است . اصولاً
 لغات تازی از قرن چهارم و پنجم وارد نوشته های فارسی شد . این کلمات بسیار کم بودند
 آنهم در مورد لغات اداری و علمی و دینی و یا لا اقل لغاتی که در فارسی معادل آنها نبود .
 دیگر لغتی از زبان عربی گرفته نمی شد و بکار نمی رفت . نمونه این لغات هم عبارت
 بودند از :

مملکت . صالح . ظفر . عامل . توزیع . حق . حلال . حرام . اعتقاد . فلک .

قیاس . حرکت . قطر و مانند آنها که عدد آنها در کتب فارسی دوره اول نثر پارسی بسیار کم است .

از اواخر قرن چهارم و تمام قرن پنجم و پس از آن زمان لغات عربی بصورت‌های گوناگون از مفرد و جمع و مصدر و غیر مصدر و حتی لغات ترکیب شده بالغات فارسی در مؤلفات دانشمندان و حکما وارد شدند و نویسندگان اندک اندک باین کار تفتن میکردند و حتی بدنبال این شیوه کار بجائی رسید که بدینوسیله اظهار فضیلت علمی می نمودند و سراسر کتاب را از لغات عربی و تکلّفات و صنایع بدیعی که از راه زبان تازی وارد زبان پارسی شده بود پرمیکردند و آثاری فقط برای استفاده خواصّ تألیف می شد و عامّه مردم از خواندن و درک و فهم مطالب آنها عاجز بودند . در عصر و زمان شیخ نیز از این نوع کتابها بسیار دیده می شود که نمونه‌ئی از آنها دو کتاب کلیله و دمنه و چهار مقاله عروضی است که پیش از این بآنها اشاره شد و پس از این نیز ضمن بیان خصوصیات دستوری تفسیر ابوالفتوح مورد مطالعه و مقایسه قرار خواهد گرفت .

شیخ نیز تحت تأثیر زبان فارسی آمیخته عربی بترجمه آیات قرآنی و تفسیر آن پرداخته و با سعی بسیاری که در انتخاب لغات پارسی بکار برده معهذاً نتوانست یکباره از این قید رهائی یابد چه اینکه کار وی یعنی ترجمه و تفسیر کلام الله خود بخود از کار دیگران دشوارتر بوده و مستقیماً با زبان عربی سروکار داشته است . با این وصف نسبت بآثار دیگر این زمان ، شیخ کمتر از مؤلفان کلیله و چهارمقاله تحت تأثیر قرار گرفته و لغات عربی بکار برده است . با توجه و دقت در ترجمه تحت اللفظ که وی از آیات قرآن نموده این نکته کاملاً روشن است بخصوص ترجمه مستقیم و تحت اللفظ تفسیر ابوالفتوح بسبب روانی و سادگی و شیوائی حائز قدر و قیمت ادبی است چه شیخ شیوه نثر کهنه زبان پارسی را از نظر دور نداشته و خصوصیات پیشین را بکار برده است که در فصول آتی مورد مطالعه و بحث قرار می گیرد .

اینک نمونه‌ئی از ترجمه تحت اللفظ تفسیر نقل از صفحه ۴۱۵ جلد پنجم:

سورة المزمل

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ . قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا . نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا .

ای برخود کلیم پیچیده برخیز شب را مگر اندکی را نیمه آن را یا کم کن از آن اندکی را

أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا . إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا .

یا بیفزای بر آن و شمرده بخوان قرآن را شمرده خواندنی بتحقیق ما زود القاء کنیم بر تو گفتاری سنگین را

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا . إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا

بتحقیق برخاستن شب آن سخت تر است در سوافقت و راست تر بگفتار. بتحقیق مرتراست در روز آمد و شدی

طَوِيلًا . وَادْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا . رَبُّ الْمَشْرِقِ

دراز . و یاد کن اسم پروردگارت را و منقطع شو بسوی او منقطع شدنی . پروردگار مشرق

وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا . وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ

و مغرب نیست خدائی جز او پس بگیر او را کارگذار. و شکیبا باش بر آنچه میگویند و دوری کن آنها را

هَجْرًا جَمِيلًا . وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا .

دوری پسندیده . و واگذار مرا و تکذیب کنندگان را صاحب نعمتها را و سهلت ده آنها را اندکی

إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا . وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا . يَوْمَ تَرْجُفُ

بتحقیق نزد ما است بندهای گران و آتش شدید و طعاسی گلوگیر و شکنجه دردناک. روزیکه بلرز آید

الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا . إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ

زمین و کوهها و باشد کوهها نور دیده ریگ روانی . بدرستی که ما فرستادیم بسوی شما

رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ
پیغمبری را گواه بر شماها چنانکه فرستادیم بسوی فرعون پیغمبری را پس نافرمانی کرد
فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا . فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنَّا كَفَرْتُمْ
فرعون پیغمبر را پس گرفتیم او را گرفتن سخت . پس چگونه پرهیزید اگر کافر شدید

يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا .
روزی را که میگردند کودکان پیر آسمان شکافته است بآن وعده او کرده شده .
إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا . إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ
بتحقیق این است یادآوری پس هر که خواست گیرد بسوی پروردگارش راهی را . بتحقیق پروردگار تو
میداند بدستیکه تو برمیخیزی .

أَذْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ
کمتر از دوثلث شب را و نیمه آنرا و ثلث آنرا و گروهی از کسانی که باتواند و خدا
يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ
اندازه میکند شب را و روز را دانست که هرگز ضبط نمی کند آنرا پس توبه پذیرفت بر شما پس
بخوانید آنچه میسر می شود .

مِنْهُ وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاقْرَءُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا
از آن و برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و قرض بدهید خدا را قرض نیکو و آنچه پیش فرستید
لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ
برای خود هاتان از خوبی می یابید آنرا نزد خدا آن بهتر است و بزرگتر سزد و آسروزش خواهید خدا را
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ .

بتحقیق خدا اسرزنده مهربانست .

نمونه دیگر از ترجمه مستقیم آیات . نقل از صفحه ۶۱۱ ج ۵ :

سورة الفلق

بسم الله الرحمن الرحيم

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ . مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ . وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ .

بگو پناه می گیرم بپروردگار شکافنده صبح . از شرّ شب تاریک چون درآید تاریکی آن .

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ . وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ .

و از شرّ زنان که دهنده گان افسونند در گرهها . و از شرّ حسد کننده گان هرگاه حسد کنند .

۶- بحث لغوی تفسیر

در بحث لغوی . شیخ گاهی بمباحث صرفی کلمه می پردازد و زمانی از جهات

دیگر آنرا مورد مطالعه و بحث قرار می دهد . مثلاً در صفحه ۱۱۹ جلد اوّل در باره

کلمه « موسی » اینچنین بحث می کند :

« و موسی نام اعجمی است برای آن نامصرف است که علم است و اعجمی و

برای آنکه الف در آخرش افتاد اعراب در او نشود اولیتر آن باشد که از اسماء مقصوره

شمارند او را و گفته اند اسمی است مرکب از دو نام بلغة عبری و اصل موشی بوده است

چه مو بزبان ایشان آب باشد و شاشجر برای آنش موشا خوانند که او را در میان آب و

درختستان یافتند در سرای فرعون چون مادر او را برود نیل افکند آنکه چون معرب

کردند شین را سین کردند ... »

در ترجمه آیه ۳۸ از سوره بقره آنجا که درباره « یاسینی » به بحث می پردازد

از ذکر نکات صرف و نحو خودداری نمی کند و آنچه که مربوط باین دو کلمه است

(قواعد صرف و نحو) ذکر می گردد :

« (باء) حرف نداست و « بنی » منادای مضاف است برای آن منصوب است و ابن واحد است و ابناء و بنون جمع اوست و ابناء را جمع تکسیر گویند و بنون جمع سلامت است و در حال رفع بواو بود و در حال نصب و جرّ بباء و نون برای اضافه بیفتاده است و مصدر این بنوّه باشد »

و نیز در ترجمه آیه ۴۶ از سوره بقره . درباره :

يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ .

چنین می نویسد :

«يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ .

تذبیح تکثیر ذبح بود و هر آن فعلی که ثلاثی اومتعدی باشد تفعیل در او برای مبالغه و تکثیر فعل باشد چون تقطیع و تکسیر و تفریق و مانند این و ابناء جمع ابن باشد و جمع تکسیر گویند این را و جمع سلامت او بنون باشد در حال رفع . و بنین در حال نصب و جرّ . و اصل ذبح شق و شکافتن بود يقال ذبحت المسک اذا فتقت فارتة چون نافه مشک بشکافی ذبحت گوئی و ذبح نیز فتّ بود چون فشردن غوره . و فتّ کسر باشد چنانکه شاعر گفت :

كَانَ عَيْنِي فِيهَا الصَّابُ مَذْبُوحٌ .

ای مفتوت من قولهم .

أَلَفْتُ فِي الْعَيْنِ كَفَتَ الْحِصْرَمِ .

و مذبح حلق بود و مذبح کارد باشد که آلت ذبح بود و ذَبَحَ مصدر بود و ذَبَحَ گویند باشد که کشتن را شاید من قوله تعالی « و فدیناه بذبح عظیم » و ذبح نبی تلخ باشد من قول الاعشى « انما قولك صاب و ذَبَحَ » و سبب در کشتن پسران بنی اسرائیل آن بود که ... »

اما در بحث لغوی از کلمه (تَقْوَى) که در صفحه ۴۰ جلد یکم پیش می کشد

بر شیوه و مذاق صوفیان و در مشرب عرفان نیز بگفتگوی می پردازد :

« اکنون بدانکه اصل تقوی، و قوی بوده است من و قیت چون تکلان من و کلت و تخمه من و خم و متقی آن باشد که پرهیزد از معاصی و ترك واجبات و اصل کلمه از وقایت است و آن حفظ باشد یعنی خویشتن از معاصی نگاه دارد و اهل علم در تقوی و متقی بسیار سخن گفته اند در خبر است از رسول علیه السلام پرسیدند از تقوی گفت مجمع تقوی این آیت است که :

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ .

تا باخر آیه عبدالله عباس گفت متقی آن باشد که از مشرک و کفر و معاصی اجتناب کند . عبدالله عمر گفت تقوی آن باشد که خود را کمتر از همه کس بینی . کعب الاحبار پرسیدند از تقوی گفت هرگز در هیچ ره تیه خارناک رفته گفتند آری گفت چگونه کنی در آن تیه گفتند خویشتن نگاه داریم از آن تیه گفت متقی آن باشد که در راه دین همچنان رود خویشتن را از معاصی چنان نگاه دارد که آن رونده پای خود را از تیه نگاه دارد عبدالله بن معتمر این معنی بگرفته است و نظم کرده میگوید (خلّ الذّنوب صغیرها) (و کبیرها فهو التقی) (واصقع کماش فوق ارض) (الشوک یحذر مایری) (لا تحقرنّ صغیره) (انّ الجبال من الحصى) شهر بن حوشب گوید متقی آن باشد که آنچه حلال باشد رها کند از ترس آنکه نبادا که در حرام افتد . عمر عبد العزیز گفت . المتقی ملجم کالمحرم فی المحرم . گفت پرهیزگار لگام دارد چون مرد محرم در حرم . فضیل عیاض گفت تقوی آن باشد که برای مردمان آن خواهد که برای خود خواهد . شبلی گفت ان تقی ماسوی الله گفت تقوی آن باشد که از هر چه جز خداست پرهیزی . سهل بن عبدالله گفت تقوی آن باشد که پرهیزی بدل از غفلات و بنفس از شهوات و بحلق از لذّات و بجوارح از سیئات آن وقت این کرده باشد امید باشد

تو را بوصول درجات و نجات از درکات . امیرالمؤمنین را پرسیدند از تقوی گفت متقی آن باشد که اگر جمله اعمال او بر طبقی نهند از روی مثل و دستاری بر روی آن نه افکنند و گرد همه جهان بگردانند . بر آنجا چیزی نباشد که او را از شرم آید و پنهانش باید داشتن . در خبر رسول صلی الله علیه و آله که گفت لا یبلغ العبد حقیقة التقوی حتی یدع مالا بأس به حذراً ممّا به البأس . گفت بنده بحقیقت تقوی نرسد تا آنچه با آن باکی نبود رها کند ترس آن را که بآن باکی بود و بهترین خصال تقوی آنست که زاد سفر قیامت است . و تزوّد وافانّ خیر الزاد التقوی . قال الشاعر (المرء ان یعطی مناه) (و یبسی الله الا ما ارادا) (یقول المرء فائدتی و مالی) (و تقوی الله افضل ما استفادا) .

این دوسه نمونه که برای نمودن شیوه بحث لغوی تفسیر شیخ نقل شده نشان میدهد که وی با احاطه کاملی که بر احادیث و اخبار و نیز بخود قرآن دارد بخوبی از عهده اینکار برآمده ؛ آنچه میداند و یا از تفاسیر دیگر و حتی از کتابهای آسمانی دیگر بیاد دارد در تأیید نظر خویش و محض فائدت بیشتر نقل و یادداشت می کند و حق اینست بگوئیم که بقدر لازم و کافی این بحث را دنبال کرده و حق آنرا ادا نموده است چه در اینکار نکته ها فرو نمی گذارد و همراه ذکر می نماید ؛ با اینهمه باید این نکته را بگوئیم که در این بحث نظم و ترتیبی دیده نمی شود و این هم از آنجهت است که تفسیر شیخ جنبه خطابی و وعظ دارد، که هرچه بیادش آمده ، بدون رعایت نظم لازم، آنرا یادداشت کرده است .

۷- استعمال پاره‌ئی ادوات و جملات عربی .

یکی دیگر از خصوصیات نثر تفسیر شیخ، استعمال پاره‌ئی ادوات و جملات عربی است که در میان عبارات فارسی بکار رفته و شیوه استعمال آنها طور است که باید گفت کلمات و ادوات و حروف مزبور، در زمان شیخ ، در زبان پارسی رایج و متداول بوده

است . بهر صورت ورود این قبیل ادوات و جمله های تازی در نثر ابوالفتح رازی . که لامحاله تحت تأثیر ادبیات عرب انجام پذیرفته . از نظر تحلیل و تجزیه سبک نثر تفسیر . در خور توجه و اهمیت است .

اینک نمونه ئی چند از هر یک از ادوات و کلمات و عبارات عربی و طرز استعمال آنها :

۱- سوا : جز ، مگر ، غیر (از) .

« اعتراف بدل آن باشد که بداند که آن نعمت که بدو میرسد از جهت منعم است سوا اگر بواسطه بدو رسد . » ج ۱ - ص ۲۶ .

مثال دیگر :

« در گفتن آمین در آخر الحمد بنزدیک اهل البیت علیهم السلام شاید و از قواطع نماز بود سوا اگر جهر کند و اگر اخفات اگر امام باشد و اگر مأوم . » ج ۱ - ص ۳۶ .

مثال دیگر :

« و یقین هر علمی باشد مستدرک پس شک سوا اگر ضروری بود و اگر اکتسابی و » ج ۱ - ص ۴۳ .

مثال دیگر :

« و سوگند جز بخدا یا نامی از نامهای او درست نباشد . چون گوید و حق الله سوگند نباشد سوا اگر قصد سوگند کند و اگر نه و چون گوید :

حَلَفْتُ يَا أَحْلَفُ يَا أَقْسَمُ .

و نگوید بالله یا نامی از نامهای خدا نزدیک ما سوگند نباشد سوا اگر بنیتش سوگند باشد و اگر نباشد . » ج ۱ ص ۲۱۴ .

در این عبارت سَوَاءٌ در تعبیر « سوا اگر ... و اگر » بمعنی خواه این و خواه آن استعمال شده و نظایر آن در اثناء تفسیر بسیار دیده میشود^۱.

۲- عند : نزد ، پیش ، نزدیک .

مثال :

« و اسباب و افعالی که بنده عند آن بکردن بطاعة نزدیک شود و از معصیت دور شود . » ج ۱ - ص ۳۳ .

مثال دیگر :

« وجهی دیگر آنست که خدایتعالی افعالی کرد بایشان که ایشان عند آن بایست تا بایمان و طاعت نزدیک شوند ایشان در کفر بیفزودند آنکه آن زیاده را خدای تعالی با خود حواله کرد . » ج ۱ - ص ۴۹ .

مثال دیگر :

امّا بشیطان حواله کرد برای آنکه عند وسواس او حاصل آید ... چون عند نزول او آن زیاده حاصل شد . » ج ۱ - ص ۹۲ .

۳- انّما .

مثال :

« فرشتگان کارزار نکردند بر زمین الاّ روز بدر در دیگر کارزارها حاضر آمدند و قتال نکردند انّما عدد و مدد بودند . » ج ۱ ص ۶۴۵ .

۱- رجوع کنید بصفحات ۱۰۹-۱۱۲-۳۳۴ و ۹۲ از مجلد یکم و بصفحه ۲۱۱ از جلد

دوم و بصفحات ۱۳۰-۱۴۰-۳۹ از مجلد چهارم تفسیر ابوالفتح رازی .

۲- برای پیدا کردن مثالهای مشابه بصفحات ۸۶-۹۶-۲۶-۳-۴۹-۴۰-۳۳-۲۰-۱-۴۰-

۷۴ از مجلد اول مراجعه شود .

مثال دیگر :

« کتاب سخن نگوید انّما بر کتاب سخن گوید . » ج ۱ - ص ۳۵۰ .

مثال دیگر :

« و اگر گویند در آیه ذکرى رفته نیست فرزندان آدم را و انّما ذکر آدم و حوّا رفته است گوئیم روا باشد که ردّ ضمیر کنند با آنکه او را ذکر نرفته باشد . » ج ۲ - ص ۴۹۹ .

مثال دیگر :

« و مراد با قبلت نه اقبال و نه ادبار است انّما معنی آنست که گوید اقبل فلان یفعل کذا . » ج ۵ - ص ۱۵۳ .

مثال دیگر :

« و باز نمود که نسب را اثری نیست و انّما کار تقوی دارد و پرهیز گاری . » ج ۵ - ص ۱۲۷ .

۴- اِما (بکسر همزه) : یا این ، یا آن .

مثال :

« و او ابدالاً مضاف بود با جمله اِما اسمی بود و اِما فعلی و عامل در آن فعل بود . » ج ۱ - ص ۵۰ .

مثال دیگر :

« وصف خدایتعالی کردن بنور بر حقیقت روا نباشد بر سبیل توسّع و مجاز روا بود علی احد الوجوه اِما بمعنی منور چنانکه گفتیم عدل بمعنی عادل و اِما بمعنی هادی و اِما علی طریق الممدح . » ج ۲ - ص ۴۱ .

مثال دیگر :

« رمّانی گفت کفر تضییع حق نعمت باشد اِمّا بجحود و اِمّا آنچه جاری مجرای آن بود در عرم و جزم . » ج ۲ - ص ۲۰۳ .
مثال دیگر :

« گفت رأی من آنست که فلان زن فاجره را بیاوریم و او را جعلی دهیم تا او در موسی آویزد و او را متّهم کند بخود و برو تشیع زند که چون این حال برو برود بنی اسرائیل را برو خروج کنند اِمّا بکشند و اِمّا بازار او شکسته شود و او را رها کنند . »
ج ۴ - ص ۲۲۱ .

۵- فَكَيْفَ (بفتح کاف وفا) : پس چگونه :

مثال :

« آنگه جان و مال بدل بایستی کردن تا بآنجا رسید واجب بودی فکیف که می گوید بنده ... » ج ۱ - ص ۲۳۴ .
مثال دیگر :

« گفتند ای رسول الله اگر زنده بودی باین عیب گوش بریدی کسی نخیردی فکیف که مرده است . » ج ۱ - ص ۷۰۰ .

۶- وَيْلَكَ: وای بر تو .

مثال :

« حویرث بن الحارث گفت آن محمد است که تنها آنجا نشسته است از اصحاب خود تنها شده قتلنی الله ان لم اقله خدای مرا بکشاد اگر او را بنکشم بیامد شمشیر بدست گرفته و بر کشیده که رسول خبردار شد که او بسر رسیده بود با تیغ گفت من یمنعک منی تورا از من که حمایت کند رسول علیه السلام گفت الله تعالی مرا از تو حمایت کند ... »

حویرث با اصحابش شد او را گفتند و یلک تیغ بر کشیده بسر محمد شدی . « ج ۲ - ص ۳۸ .

مثال دیگر :

« چون مرد خواهد تا از آن درها یکی برگشاید آن داعی گوید و یلک نگشائی که اگر برگشائی درشوی » ج ۱ - ص ۳۴ .

۷- لاسیما (بکسر سین و فتح یای مشدد) : بویژه...

مثال :

« پس اینمعنی باو لایق تر باشد و بکرم او سزاوار تر لا سیما ما حاجت باو و استغناء او از ما و عذاب ما . » ج ۲ - ص ۶۹ .

۸- إلاً : مگر، بجز. الا اگر بمعنی مگر اینکه .

مثال :

« و در هر آسمانی فرشته از خواص فرشتگان او ندا می کند که الا خواهند ایست تا او را اجابت کنند الا مظلومی هست تا یاری کنند او را الا آمرزش خواهی است تا او را بیاورد الا خواهند هست تا مرادش بدهد . » ج ۱ - ص ۲۹۱ .

مثال دیگر :

« پس فعل بفعل تشبیه کرد الا آن است که مضاف بیفکند و مضاف الیه بجای او بنهاد . » ج ۱ - ص ۵۵ .

مثال دیگر :

« و نماز پیشین و دیگر جمع بکند و بموقف بایستد و بر کوه نشود الا عند الضرورة . »

ج ۱ - ص ۳۱۹ .

مثال دیگر :

« و در آیه حمل بر عموم کنند الا اگر دلیلی منع کند . » ج ۱ - ص ۷۸ .

۹- عَنْ : از .

مثال :

« و گفته اند با شب میشود کنایت عن غیر مذکور و گفته اند راجع است باسما و

مراد ابراست . » ج ۱ - ص ۵۸ .

مثال دیگر :

« کیف سؤال عن حال باشد و معنی او استفهام بود . » ج ۲ - ص ۲ .

مثال دیگر :

« و امر بر وجه استحباب است و وعید نیست و در آیه بیشتر از اخبار نیست عن

عظیم یوم القیمة و این اختیار ابوالقسم بلخی است . » ج ۱ - ص ۴۳۸ .

۱۰- فَثَمَّ : آنجا .

مثال :

« و در خبری هست که عبدالله عباس در بعضی سفرها بود اورا خبر دادند بمرگ

برادرش فثم استرجاع کرد و فرود آمد از راحله و کناره گرفت و در نماز ایستاد و

دو رکعت نماز کرد . » ج ۱ - ص ۱۰۸ .

۱۱- وَ يَا عَجَبًا : شگفتا .

مثال :

« و یا عجباً از آن کس که او بر سرای خلود منکر و یا عجباً از آنکه بعث و نشور را

۱- غالب اسم های سنون منصوب عربی در فارسی بصورت الف تلفظ میشده نظیر

ابدا عمدا .

منکر باشد و او هر روز و هر شب بمیرد و زنده شود یعنی خواب رود و بیدار شود و یا عجباً از آنکس که بسرای خلود یعنی بهشت تصدیق کند و بر است دارد و او سعی کند برای سرای غرور و یا عجباً از متکبر فخور و او را از نطفه آفریده‌اند و باز بمرادی شود و در این میانه خود نداند که با او چه خواهند کرد . « ج ۱ - ص ۴۳ .

۱۲- سُبْحَانَ: پاك و منزّه است .

مثال :

« ابوهریره گوری نوید نهاده گفت سبحان آنخدای که این بنده را باین تریّه آورد که او را از آن آفرید . « ج ۱ - ص ۷۰۰ .

۱۳- آوردن جمله‌ها و عبارتهای عربی در اثناء بحث در آراء و عقاید ملل و نحل که بدون هیچگونه تکلفی استعمال شده نظیر :

مثال :

« گوریا مرغزاری از مرغزارهای بهشت یا کنده از کنده‌های دوزخ اعاذنا الله من عذاب الفقير بفضلہ و رحمته . « ج ۱ - ص ۷۷ .

مثال دیگر :

« ... و اندیشه نکند که بر این قاعده این گناه خدای کرده باشد و توبه او را باید کردن و عذر او را باید خواستن و آدم را قبول کردن فعوذ بالله من مثل هذه المقالات بل المحالات . « ج ۱ - ص ۹۵ .

مثال دیگر :

« و یکی را بدست چپ عند آن مردم متحیر باشند و آنکه نزدیک ترازو می‌آیند و ... تا خود رجحان کدام خواهد بودن و عند آن بسر دوراه رسند که ... اعاذنا الله فی

ذلك اليوم من احواله و شدایده بمنّه و رحمته . » ج ۱ - ص ۱۱۲ .

مثال دیگر :

« و آنکه ملک الموت را باین عجز و ضعف دانستند که رفع او و تپنجه او از چشم خود نتوانست کردن نسل الله العصمة والصيانة عن مثل هذه المقالات و تجویز هذه المحالات . »

برای احتراز از اطاله کلام اینک فهرست بعض از این جمله ها و عبارات را با ذکر صفحات یادداشت میکنند :

- على احدا الاقوال المشروحة ج ۱ - ص ۵۱۲ .
- على احد وجهين ج ۱ - ص ۷۱۵ .
- على حد واحد من الكشف والبيان ج ۱ - ص ۴۱۳ .
- على التقريب لخواطر السامعين ج ۱ ص ۶۵۱ .
- على تقدير الرجس الصادر من جهة الاوثان ج ۱ - ص ۳۶۴ .
- على اختلاف اجناسكم و صوركم والوانكم و اخلاقكم و احوالكم ج ۱ - ص ۷۱۵ .
- على سبيل الاستحباب ج ۱ - ص ۴۱۲ .
- بجائلاً على قارعة الطريق ج ۱ - ص ۴۶۳ .
- على قول اكثر المفسرين ج ۱ - ص ۲۳۰ .
- على احدا الخصمين ج ۲ - ص ۵۹ :
- على قول بعض المفسرين ج ۱ - ص ۳۱۹ .
- على اصولكم ج ۱ - ص ۲۹۴ .
- اخراج الشئ من العدم الى الوجود ج ۱ - ص ۷۱۵ .
- على ضرب من التقدير ج ۱ - ص ۷۱۵ .
- و هذا عند الشافعي ج ۱ - ص ۲۹۵ .

این جمله‌ها و عبارات و کلمات بقدریست که احصای آنها میسر نیست و کافی است خواننده به مجلّات تفسیر مراجعه کند و نمونه‌های متعدّدی نظیر آنچه آورده شد ملاحظه نماید. اینک چند نمونه دیگر از این استعمالات غریب :

الی ما بعدهما ج ۱ - ص ۲۲۷. علی اختلافهم فی النفر ج ۱ - ص ۳۳۳. الی ما یحصی من الآیات ج ۱ - ص ۲۹۴. من طریق النهروانی ج ۲ - ص ۳۰. والله اعلم بما اراد منه ج ۱ - ص ۲۹. و فی هذا المعنی ایضاً ج ۱ - ص ۳۵۶. مشعشعاً بالثالج ج ۱ - ص ۲۳۳. علی سبیل النهب عن حوزة الاسلام ج ۱ - ص ۳۵۵. بتوفیق الله وعونه ج ۱ - ص ۳۴. موحد اللفظ مجموع المعنی ج ۱ ص ۲۸. قول تعالی حکایة عن نوح ج ۱ ص ۴۹. علی احسن الحال. عند الله و عند الناس ج ۱ - ص ۶۷۳. علی ما جاء فی الاخبار ج ۱ - ص ۳۴۹. علی ما هو به ج ۲ - ص ۳. عند الشدائد تذهب الاحقاد الی ما شاء الله ج ۱ - ص ۸۹. لا اعتبار الرتبة بین الولی والمولی علیه ج ۱ - ص ۱۷۷. لاحاطته بالرأس ج ۱ - ص ۷۳۳. عند رمی الجمار ج ۱ - ص ۳۳۳. علی کلّ قبیح علی حدّه، لا شراکها فی القبح ج ۱ - ص ۹۶. مات علی شعبة النفاق ج ۱ - ص ۳۵۵. فهذه هی الکلمات ج ۱ - ص ۹۵. مورد الوعيد للمکلفین ج ۱ - ص ۳۳۳. لم یجاوز الماء کعبه ج ۱ - ص ۸۰. بعض من قصاص الشعر الی طرف الانف ج ۲ - ص ۱۰۸. بین العموم والخصوص ج ۱ - ص ۷۸. لکثرة الاستعمال ج ۱ - ص ۲۱ رجعنا الی حدیث یوشع بن نون ج ۲ - ص ۱۳۳. فلا معنی لأعاده ج ۱ - ص ۵۰۶. فصار الله ج ۱ - ص ۲۲. علی احدی التأویلین اعنی ج ۱ - ص ۷۶. عندنا و عند عامّة الفقهاء ج ۱ - ص ۲۹۵. علی ما جاء فی التفسیر ج ۱ - ص ۴۳۲. جمیع المخلوقات ج ۱ - ص ۲۹. والله اعلم واستعانة ج ۱ - ص ۳۳. علی فترة من الرسل ج ۲ - ص ۱۲۴. الی یومنا هذا ج ۱ - ص ۵۱۲. انشاء الله تعالی و به الثقة ج ۱ - ص ۶۵.

۸- فوائد لغوی تفسیر ابوالفتوح ولغات نادره آن .

در تفسیر شیخ لغات بسیاری دیده می شود که بپارسی سره بکار برده شده و در کتب آنزمان دیده نمی شود یا شیوه استعمال و معنی آن لغات غیر از آن است که شیخ از آنها استنباط کرده ؛ این کلمات در حدّ خویش در خور توجه و از نظر لغات فارسی سرمایه گرانبهائی است و چون غالب آن لغت ها در فرهنگ ها بدان معنی که شیخ آورده دیده نشده لذا جمع آوری و ضبط آنها حائز اهمیت است .

نویسنده در جمع آوری لغات فارسی ابوالفتوح به سه فرهنگ : برهان قاطع^۱ و بهار^۲ عجم و غیاث^۳ اللغات مراجعه و کلیه لغات تفسیر شیخ را در سه کتاب لغت مزبور تفحص نمود و چون بدان معنی که شیخ آورده و استعمال کرده در آنها دیده نشد ؛ لذا جزو لغات نادره تفسیر شیخ بحساب آورد .

چون هریک از سه لغت نامه مذکور خود جامع فرهنگهائی هستند که مؤلفان آنها همه آن فرهنگ ها را مورد مطالعه و استفاده قرار داده اند لذا لغات نادره تفسیر شیخ ؛ ضمن مراجعه و مقایسه با مآخذ مزبور برگزیده شد و فقط لغاتی انتخاب و یادداشت گردید که در فرهنگ های سه گانه مذکور بدان معنی که ابوالفتوح آورده دیده نشد . و برای هریک از این نوع لغات شواهد متعددی از متن تفسیر استناد آورده شد تا فوائد لغوی آنها بدست آید .

۱- برهان قاطع تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص ببرهان ، در سال ۱۰۶۲

هجری بنام عبدالله قطب شاه از سلاطین هند تهیه و تدوین شد . در این فرهنگ لغات فارسی بسیار و نیز بعضی لغات عربی و یونانی و لغات دیگر اجنبی ضبط شده است .

۲- غیاث اللغات تألیف محمد غیاث الدین هندی جامع لغات مهم فارسی و عربی و ترکی است و در سال ۱۲۴۲ هجری تألیف شده است .

۳- بهار عجم در سال ۱۱۵۲ در هندوستان تألیف شد و لغات فارسی و عربی فراوان دارد و شواهدی نیز از اشعار فارسی ضمن توجه لغات نقل کرده است .

پاره‌ئی از لغات را که یک جزء آن، لغت اصلی منظور نظر بوده است بصورت مرکب ضبط کرده‌ایم نظیر بیدادکار و چراغ مردن : برای اینکه مورد استعمال آن لغت معلوم باشد. مأخذ ما در استخراج لغات، تفسیر چاپی ابوالفتوح بوده و بدین سبب ممکن است بعض حروف از قبیل (ب . پ) و (ج . چ) که در قدیم یک‌طور نوشته می‌شده است بیکدیگر مخلوط شده باشند نظیر پسند کار که ممکن است مطابق املاء قدیمش بسند کار با باء یک نقطه باشد .

اکنون فهرست لغات نادر تفسیر شیخ و پس از آن هریک از لغات تفسیر با ذکر شواهدی چند نقل می‌شود :

الف ۸۵-۹۰ صفحه

ب ۹۰-۹۵ »

پ ۹۵-۹۷ »

ت ۹۷-۹۹ »

ج ۹۹ »

چ ۹۹-۱۰۰ »

خ ۱۰۱-۱۰۲ »

د ۱۰۲-۱۰۷ »

ر ۱۰۷-۱۰۸ »

ز ۱۰۸ »

ژ ۱۰۸-۱۰۹ »

س ۱۰۹-۱۱۲ »

ش ۱۱۲-۱۱۴ »

ع ۱۱۴-۱۱۵ »

غ ۱۱۵-۱۱۶ »

ف ۱۲۰-۱۱۶ صفحه

ق ۱۲۰ »

ك ۱۲۳-۱۲۱ »

گ ۱۲۶-۱۲۳ »

ل ۱۲۷-۱۲۶ »

م ۱۲۹-۱۲۷ »

ن ۱۳۱-۱۲۹ »

ه ۱۳۳-۱۳۱ »

و ۱۳۳ »

ی ۱۳۳ »

آتش تاغ : داغ آتش .

« گفت اگر فراق را صورت بودی دلها بترسانیدی و کوهها را ویران کردی

و آتش تاغ از داغ فراق آسانتر است . » ج ۱ - ص ۵۰۳ .

آتش خانه : کوره . جای روشن کردن آتش .

« قابیل آتش خانه بساخت و در او آتش افروخت . » ج ۲ - ص ۱۳۹ .

آتش زنه : سنگ چخماق ، چخماق .

« چخماق و بمعنی چوبی یا سیخی که بدان آتش را می شکنند . از شرح آفتاب »

« غیاث اللغات » .

« و اصل او من وری الزند اذا خرج ناره . چون آتش بیرون آید از آتش زنه

وری گویند . » ج ۱ - ص ۵۰۶ .

آخرینان : بازپسینان . متأخرین .

« گفت دختر من فاطمه سیده زن عالم است از اولینان و آخرینان . » ج ۱ - ص ۵۶۱ .

آویخته: مصلوب، آویزان شده، معلق، اندروا.

«گفت هیچ مگوئید و جزع مکنید. من عیسی ام خدای تعالی جل و علا مرا نگاه - داشت و این آویخته آن منافق.» ج ۱ - ص ۵۷۱.

آبریز^۱: زر خالص. زر ساو. زر بسی غش.

«اما امروز حال چنانست که آنانکه آن روز آبریز بودند امروز ارزیزاند و آنانکه چیز بوده اند امروز ناچیزند.» ج ۱ - ص ۷۰۹.

اجازه کردن: اجازه دادن. تصویب کردن. روا شمردن.

«روایت کرده اند که مردی خواهرش را بشوهر داد. شوهر طلاقش داد قبل الدخول بها برادر عفو بکرد مرد را از نیمه مهر شیر اجازه کرد و گفت من عفو بکنم» ج ۱ - ص ۴۰۶.

احتمال کردن: تحمل کردن. بردباری کردن.

«گفتند چون خدای جل جلاله توریة بر بنی اسرائیل فرو فرستاد و در آنجا اصار و اثقال و تکالیف شاق بود بنی اسرائیل آن را احتمال نکردند و نمی پذیرفتند و چون می پذیرفتند وفا نمیکردند.» ج ۱ - ص ۱۳۴.

ارجوانی: ارغوانی، منسوب به ارجوان (= ارغوان)، به رنگ ارغوان، سرخ.

«راوی گوید آن روز حضرت حله سرخ ارجوانی پوشیده داشت» ج ۵ - ص ۹۶.

ازک: شاخه های کوچک که بر تنه شاخه های بزرگ بروید. شاخ خرد. (لغت نامه دهخدا).

«و در مسائل عبدالله سلام آمده که رسول علیه السلام از سدره المنتهی پرسید

۱ - لعمه آبریز که در (آ) مدی ضبط شده بدون مدّ نیز صحیح است بمعنی طلای خالص

گفت درختی است در آسمان هفتم او را هزار هزار شاخ است بر هر شاخی هزار هزار ازکست . بر هر ازکی هزار هزار برگست . هر برگگی چندانکه هزار هزار کردوس فرشته را سایه کند . هر کردوس هزار هزار فرشته . « ج ۳ - ص ۳۱۸ .

اسفروء: سنگ خوراك و نام پرندۀ سیاه (برهان) . اسپرود=سفرود . (فرهنگ دکتر معین) .

« گفت اسفروء میگوید من سکت سلم . « ج ۴ - ص ۱۵۲ .

آسمانه خانه : سقف خانه . آسمانخانه . سقف . (فرهنگ دکتر معین) .

« هر چه سایه برافکند از بالا آن را سماء گویند سقف خانه را سماء البیت گویند

و بیارسی نیز آسمانه خانه گویند . « ج ۱ - ص ۵۸ .

مثال دیگر : « و قولی دیگر آنست که آسمانه خانه باشد که مبنی نباشد چون

آسمانه خیمه و خباء عرب « ج ۱ - ص ۶۲ .

آشکاره^۱: آشکارا . هویدا . پیدا . ظاهر . معلوم . (فرهنگ دکتر معین) .

« خدای داند آنچه ایشان پنهان دارند و آنچه آشکاره دارند . « ج ۱ - ص ۱۴۶ .

اعتبار گرفتن : عبرت گرفتن .

« و اهل کتاب گفتند که آن مردی وزنی بودند که در خانه کعبه زنا کردند خدای

تعالی ایشان را بیاوردند بر این کوهها بنهادند تا خلقان به بینند و اعتبار گیرند چون روزگار

بر آمد . « ج ۱ - ص ۲۴۲ .

۱- در کتاب ترجمه وقصه های قرآن مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری این کلمه

بصورت : «هاشکا» آمده و بمعنی آشکارا . مثال : « زانکه دانست که اگر هاشکا با آدم

سخن گوید ، سخن او فرا نشود » . ص ۶۰ نیمه اول . و در جای دیگر هاشکارا آورده : « بگو

[یا محمد ،] چه بینید شما که اگر بشما آید عذاب خدای [عز وجل] ناگاه یا هاشکارا هیچ

هلاک کنند [بدان عذاب] مگر گروه متم کاران را ؟ « ص ۲۱۵ - آیه ۴ و نیز در ترجمه آیه

۴۷ از سورة انعام و ترجمه آیه ۸ سورة انزال «هاشکارا» آورده است .

اعتبار کردن : دقت .

« از او پرسیدند که شاید که با حیاض نان خورند . گفت رسول علیه السلام از یک اناء آب خوردی و یک قدح گاه بودی اول خوردی و من دوم و گاه من اول خوردمی و او دوم و اعتبار کردم نیک دهن هم آنجا بنهادی که من نهاده بودمی . »
ج ۱ - ص ۳۷۴ .

اقرار دادن : اقرار و اعتراف گرفتن . اقرار کردن .

« رسول علیه السلام گفت چون اقرار دادی باین چگونه گوئی عیسی فرزند خداست . » ج ۱ - ص ۵۰۶ .

انداخت : تدبیر و طرح : رای .

« ایشان گفتند انداخت و کید ما باطل شد . نو مید شدند از آنچه انداخته بودند . »
ج ۲ - ص ۹۷ .

مثال دیگر : « و مکر و مکر کردند و مکر ایشان اینجا تدبیر و انداخت قتل عیسی بود و این آنکه بود که عیسی را برانند و بیرون کردند . » ج ۱ - ص ۵۷۰ .
انداخت : توجه نکردن . التفات نکردن .

« رسول علیه السلام گفت ویل لمن قرء هذه الآية فميج بها وای آنکس که این آیه بخواند و بیندازد آن را یعنی تفکر نکند در او و معتبر نگردد بدو . »
انزله کردن^۱ : فرو فرستادن .

« کلام در آن که کجا انزله بوده است . » ج ۱ - ص ۲۵ .

مثال دیگر : « گفت آری بآن خدای که توریة بر موسی انزله کرد : » ج ۱ - ص ۲۲۶ .

۱- این ترکیب بر ساخته ایرانیانست . (فرهنگ فارسی دکتر معین).

مثال دیگر: «و پیغامبران را ببازی نفرستاد و کتابها را بهرزه انزله نکرد.»

ج ۱ - ص ۴۳۷.

مثال دیگر: «می گفتم یارسول الله آنچه گفتی شنیدم و گردیدم و آنچه از خدای گرفتیم ما از تو بواجب باز نگرفتیم و از جمله آنچه خدای بر تو انزله کرد این بود که...»

ج ۳ - ص ۳.

مثال دیگر: «و قولی دیگر آنکه در نوشته قرآن بر تو انزله کند.» ج ۲ -

ص ۱۴.

مثال دیگر: «و در اینکه آیه در که انزله بود پنج قول گفتند.» ج ۲ - ص ۱۸.

انگله: گوی گریبان. (برهان). عروه. تکمه. دکمه. انگال (فرهنگ فارسی دکتر معین).

«وانگله پیراهن را برای آن عروه گویند که برطرف باشد.» ج ۴ - ص ۲۷۷.

اولینان: پیشینیان. (= نخستین ها).

«گفت دختر من فاطمه سیده زنان عالم است از اولینان و آخرینان و او پاره»

از من است.» ج ۱ - ص ۵۶۱.

مثال دیگر: «و از بعضی صحابه رسول (ع) روایت است که او گفت آیه در

اولینان ماست نه در آخرینان ما» ج ۱ - ص ۶۲۸.

مثال دیگر: «و میگویند این نیست الا فسانه پیشینیان و حدیث اولینان» ج ۲ -

ص ۲۶۴.

ب

بارانیدن: [= بارانیدن]. فرور بختن باران.

«و امطرنا علیهم مطرا ببارانیدیم برایشان بارانی از سنگ» ج ۲ - ص ۴۲۶.

بارنهادن: وضع حمل. زادن. زائیدن.

« گفت بآنکه عاضره که اهل تست بار بنهاد پسری دوش شب . » ج ۱ - ص ۴۲۵ .

بالا : بیشتر از . فوق . زیر .

« چه هر کسی را زیر بیست سال بود در آن حساب نیاوردند و هر که را بالای شصت سال بود در آن حساب نبود . » ج ۱ - ص ۱۱۶ .
پای داشتن : اقامه کردن .

« آنکه پنجاه و یک رکعت نماز در شبان روزی در فریضه و سنت پای دارد . » ج ۱ - ص ۸۷ .

بجاردن : آماده کردن .

« رسول علیه السلام گفت نه چنین است ولکن چون مؤمن را وفات نزدیک رسد خدای تعالی آنچه برای او **بجارده** باشد باو نماید از ثواب و کرامت . » ج ۱ - ص ۱۰۹ .
مثال دیگر : « قتاده گفت مقنطره مالی منضد برهم نهاده درهم **بجارده** باشد . » ج ۱ - ص ۵۲۱ .

مثال دیگر : « و بترس از آن آتش که برای کافران **بجارده** اند اگر گویند چون دوزخ برای کافران و فاسقان **بجارده** اند چرا کافرانرا تخصیص کرد . » ج ۱ - ص ۶۵۰ .
مثال دیگر : « گفت آن را آنکه وصف کرد آن متقیان را که بهشت برای ایشان **بجارده** است . » ج ۱ - ص ۶۵۱ .

بحکم نشستن : در مسند قضا بودن . آماده داورى .

« ... یکروز شریح قاضی که حاکم بود از قبل امیر المؤمنین **بحکم** نشسته بود . »

ج ۱ - ص ۹۰ .

بر بیختن : پیچیدن . بر بیختن [= بر پیچیدن] ← پیختن : پیچیدن .

« رسول برای پسر عمه اش حکم کرد و لب **بر بیخت** بطریق استهزاء جهودی

نشسته بود آن بدید و گفت . « ج ۲ - ص ۳ .

برشیواندن : زیرورو کردن .

« گفت این گندم بر زمین بیفشان و زمین برشیوان ودانه بهخاک بپوشان . همچنان

کرد . « ج ۲ - ص ۳۷۹ .

برگ کردن : توشه دادن .

« ابراهیم النخعی گفت جهودان جماعتی را برگ بگردند و بماد رسول فرستادند

آنکه بآن شادمانه بودند . « ج ۱ - ص ۷۰۴ .

بریدن : طی کردن . عبور کردن . گذشتن .

« از ورای ایشان زمینی است سپید چون رخام عرضش چند آنکه آفتاب بچهل

روز تواند بریدن و طولش جز خدای نداند . « ج ۱ - ص ۲۹ .

بسپاردن : تسلیم کردن .

« والسلام بسپاردن باشد و تسلیم کردن ... » ج ۱ - ص ۱۸۶ .

بسفند : امر از مصدر سفتن . سوراخ کردن .

« اکنون بگوی تا ناسفته سفند و سفته را ریسمان در کشند . « ج ۴ - ص ۱۴۶ .

بسندکار^۱ : قانع ← بسنده کار .

« گفته اند حفیظ است و کفایت کننده و گفته اند کافی است و بسندکار . « ج ۲ -

ص ۱۸ .

۱- در کتاب ترجمه و قصه های قرآن از تفسیر ابوبکر عتیق واژه «بسند» در معنی (کفایت)

آمده است:

« اگر ترسید و دانید که داد نگاه نتوانید داشت [میان چهار یا سه یادو] بیک زن

بسند کنید ... » ص ۱۲۵ - آیه ۳ سوره النساء نیمه اول چاپ ۱۳۳۸ تهران. مثال دیگر:

«... و گفتند بسند ما را خدای [تعالی] ... » ص ۱۰۵ - آیه ۱۷۳ سوره آل عمران .

بشرم بر افتادن : شرم کردن.

« رسول علیه السلام از کرم خود بشرم بر افتاد پس باز شد و بایستاد . » ج ۱ ص ۱۴۶ .

بشولیده : آشفته و پریشان .

« و فرق سرباز کردن تا موی بشولیده نباشد آن را که موی دراز بود . » ج ۲ - ص ۵۰ .

بکار داشتن : بکار بردن .

« پس حمد عام تر باشد از شکر برای آنکه حمد بجای شکر بکار دارند و شکر بجای حمد بکار ندارند . » ج ۱ - ص ۲۵ .
بهترین : بهترین .

« و بهترین اقوال آنست که خبر مبتدای محذوفست . » ج ۲ - ص ۳۶۸ .
بهینه^۱ : بهترین ، بهین .

« و در بهینه ایام اختلاف کردند جهودان شنبه گفتند و ترسایان یکشنبه . خدای تعالی مؤمنان را هدایت کرد بروز آدینه . » ج ۱ - ص ۳۵۱ .

۱- در ترجمه و قصه های قرآن از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری ، این کلمه بصورت (بهین) آمده ، مثال : « شما بهین استانید که بیرون آوردند برای مردمان را ... » ص ۹۵ - آیه ۱۱۰ سورة آل عمران . در صفحه ۲۴ مطهر همین کتاب کلمه میهین بکار رفته بجای بهین : « آزر خشم گرفت طپانچه ای بر روی وی زد گفت : خاموش باش ای نادان ، ندانی که نمرود خدای میهین بود ، او را خدای دیگر نبود » .

و نیز « کیهین » بجای (کهن) :

« باید که جواب این نامه باز نویسی و بدست پسر کیهین بفرستن » . ص ۴۶۱ سطر ۹ نیمه اول .

مثال دیگر: «و بهینه هر کس که او را رها کنم و آن علی بن ابیطالب است.»
ج ۱ - ص ۵۴۷.

مثال دیگر: «بهینه اقوال آنست که فی بیوت صفتها گذا.» ج ۴ - ص ۴۵.
بینبازیدن: پر کردن.
«بفرماید تا چاله بکنند و مرد را در آنجا کنند تا کمر بست و اگر زن باشد تا بسینه و بخاک پیرامن ایشان بینبازند و استوار کنند.» ج ۴ - ص ۹.
بیختن: پیمچیدن.

«گفت با عبدالله عباس بودم در راه حج چون فرود آمدیم او بیامد و تعهد شتری میکرد در میانه دنبال شتر را بدست گرفت و می بیخت چنانکه عادت رجال باشد.» ج ۱ - ص ۳۲۱.

بیداد کاران: ستمکاران: (بیداد کردن - ظلم کردن: ستم کردن).
«و این جزا و پاداشت بیداد کاران است.» ج ۲ - ص ۱۳۷.

بیدیدگی: نابینائی.
«عبدالله ام مکتوم و عبدالله بن جحش نزدیک رسول آمدند و ایشان نابینا بودند گفتند یا رسول الله خدای تعالی بندگان را جهاد فرمود و ترغیب کرد و احوال ما از بی دیدگی اینست که تو میدانی و ما را آرزوی جهاد است.» ج ۲ - ص ۳۰.

بیران^۱: ویران.

۱- در کتاب ترجمه و قصه های قرآن مبتنی بر تفسیر ابوکر عتیقی نیشابوری همه جا حرف (ب) به (و) بدل می شود مثال: «و برداشتیم زور سر شما کوه را پس ورگشتید شما از پس آن.» ص ۱۱ آیه ۶۳-۶۴. چاپ تهران ۱۳۳۸ کلماتی نظیر: ص ۱۸ و خشودن بجای بخشودن، آیه ۵۰ نیمه اول، ویدادگر بجای بیدادگر (ص ۱۹ آیه ۱۱ نیمه اول)، میاودا بجای میابدا (ص ۳۲ آیه ۳۲ نیمه اول) راه یاوید بجای راه یابید (ص ۲۳ - آیه ۱۳ نیمه اول)، ویزاری بجای بیزاری (ص ۲۸-آیه ۶۷ نیمه اول) و جز آنها فراوان در این کتاب چشم می خورد. رك بنسخه چاپی که بسعی و اهتمام استادان ارجمند آقایان دکتر یحیی مهدوی و دکتر مهدی بیانی در سال ۱۳۳۸ چاپ گردید.

« و از همه بدتر آن است که خدای تعالی در کتاب ما بر پیغامبر ما انزاله کرد که پیت المقدس بیران شود بر دست مردی که او را بخت النصر گویند در فلان وقت . »
ح ۱ - ص ۱۶۴ .

مثال دیگر : « و سعی کنند در خراب و بیدرانی آن . » ج ۱ - ص ۱۸۷ .
مثال دیگر : « روایت کرده از عبدالله عباس که گفت چون خانه خدای بیران کردند باساس ابراهیم (ع) رسیدند . » ج ۱ - ص ۲۰۲ .
مثال دیگر : « بعض دیگر از مفسران گفتند خانه را اول آدم علیه السلام بنا کرد بطوفان نوح بیران شد قواعد آن برجای بماند ابراهیم علیه السلام بر آن قواعد بنا کرد . »
ج ۱ - ص ۲۰۴ .

بیشترین : بیشترین :

« گفت بل اکثرهم لایعلمون بل بیشترینه ایشان ندانند از آنکه اندیشه نکنند . »
ج ۴ - ص ۴۸۹ .

پ

پانهی : پا برهنه و بدون کفش :

« و مستحب آن است که در مکه پا تهی رود با غسل در مسجد شود و از در بنی شیهه در شود و پای برهنه کند . » ج ۱ - ص ۳۱۹ .

پارنجن : خلخال [= پا - آورنجن] . پای برنجن (فرهنگ دکتر معین) .
« از میان دو کتف او مهر نبوت باشد مانند سرپارنجن دراز دراز نباشد و کوتاه کوتاه نباشد . » ج ۲ - ص ۴۷۵ .

پاتیلچه : پاتله . پاتله . مطلق دیگ را گویند عموماً و دیگ دهن فراخ حلوا پزی

را خصوصاً . (برهان) . دیگک کوچک تیانچه . پاتيله (فرهنگ دکتر معین) .

« و از آنجا در پاتیلچه صحت عزم افکن و آب حیا و شرم برویز » ج ۴- ص ۱۲۷ .

پایندان^۱ : کفالت . کفیل . ضامن . پذیرفتار .

« فرا گفت معنی قبیل کفیل و پایندان باشد . » ج ۲- ص ۳۲۵ .

پایندانی : پذیرفتاری . میانجیگیری . ضمانت . کفایت . تعهد (فرهنگ دکتر معین) .

« و او را برای آن ذوالکفل خواندند که کفالت و پایندانی هفتاد پیغمبر بکرد و ایشان را از قتل برهانید . » ج ۱- ص ۴۱۴ .

پرستک : خطاف پرنده‌ئی که پشت و دم سیاه و سینه اش سفید و منقارش سرخ میباشد . (برهان) . پرستوك = پرستك = فرستك = فراستوك = فراشنوك (فر . م) .

« گفت چون پرستك بانك كند گوید الحمد لله رب العالمين . » ج ۴- ص ۱۵۳ .

پروازیدن : پرواز کردن .

« اگر چندان مرغ از کبوتر و جز آن گردخانه می پروازند و یکی از ایشان لنگ نشود بسر آن خانه نپرد . » ج ۱- ص ۶۰۸ .

پس روی^۲ : پیروی . (اتباع . تبعیت . متابعت . فر . م) .

۱- در کتاب ترجمه وقصه های قرآن از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری این کلمه بهمین معنی آمده : « گفتند می جوئیم پیمانۀ ملک و آن را که بازآرد آن را اشروار بارست و سن آن را پایندانم » . ص ۴۱۲ - آیه ۷۲ نیمه اول .

۲- در کتاب ترجمه وقصه های قرآن از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری این کلمه در همین معنی بکار برده شده مثال : « و خدای [عزوجل] می خواهد که توبه دهد شما را و بپذیرد توبه شما و بی خواهند آن کسهائی که پس روی کردند کامها و آرزوها را ... » ص ۱۳۳ - آیه ۲۷ نساء . مثال دیگر : « و اگر نه افزونی و نیکی خدا عزوجل بودی بر شما و بخشودن او هر آینه پس روی کرد شما را مگر اندکی » ص ۱۴۱ - آیه ۸۲ سوره نساء .

« سدی گفت مراد شیاطین اند که فردا تبرا کنند از آنانکه ایشان پس روی کرده باشند و بغرور ایشان مغرور شده فردا بیایند و گویند ... » ج ۱ - ص ۲۵۳ .

مثال دیگر : « چون گویند ایشان را پس روی کنی آنرا که فرستاد خدا گویند پس روی کنیم آنرا که یافتیم . » ج ۱ - ص ۲۵۵ .

مثال دیگر : « آن روز که متبوعان و رؤساء ضلالت از اتباع خود تبرا کنند و گویند ما را از شما امروز اتباع و پس روی در خورد نه ما از شما لشکر بیزاریم . » ج ۱ - ص ۲۵۳ .

پناه باخدای دادن : پناه بخدا بردن .

« پناه باخدای میدهم از آنکه من از جمله جاهلان باشم . » ج ۱ - ص ۱۳۹ .

پی‌گر : پیروی ، تبعیت . پی‌گر کردن : پی‌گری کردن ؛ پیروی کردن .

« و نکردیم ما آن قبله که تو بودی بر آن مگر ما بدانیم که پی‌گر میکند رسول را از آنکه برگردد بر پی خود » ج ۱ - ص ۲۱۶ .

مثال دیگر : « واگر بیاری بآنانکه ایشان را کتاب دادند بهر دلیلی پی‌گرمی نکنند قبله تورا و نه پیروی کنی قبله ایشانرا . » ج ۱ - ص ۲۱۷ .

* * *

ت

تاسه : آرزو : انتظار آمیخته با بقراری .

« سدی گفت مراد منافقان است و جهودان که چون رسول (ع) روی از بیت المقدس با مسجد حرام کرد طعن زدند و گفتند اشتاق الرجل الی بلده و مولده محمد را تاسه مکّه میباشد که شهر و مولد اوست . » ج ۱ - ص ۲۱۷ .

ترسکار^۱: ترسان ، ترسنده .

« ربیع انس گفت مراد بخاشعان در آیه خائفان و ترسکارانند . » ج ۱ - ص ۱۰۷ .

ترویج کردن : روبراه کردن .

« مردگفت مرا تعجیل است اگر کار را ترویج کنی ده هزار درم بر آنچه قرار

بهاست زیادت بدهم گفت نکنم . » ج ۱ - ص ۱۴۰ .

تفسیر دادن : تفسیر کردن .

« امیرالمؤمنین گفت علیه السلام الشفیع جناح الطالب گفت شفیع بال طالب باشد

و شفیع آن باشد که شفاعت کرد و شفیع آن باشد که دوم تنها میشد و یک تفسیر این

دادند قول رسول علیه السلام . » ج ۱ - ص ۱۱۱ .

تقصیر کردن : کوتاه کردن . از قصر . کوتاهی کردن .

« و چون فارغ شود **تقصیر بکند** اعنی پاره ای از موی سربگیرد و پاره از محاسن

حلال شود از هر چه احرام که داشت . » ج ۱ - ص ۳۱۹ .

تنگ رسیدن : بسیار نزدیک شدن .

« و این کارزار آدینه بود نماز شام **تنگ** برسید و آفتاب فرو خواست شدن . »

ج ۲ - ص ۱۲۱ .

توانی : توانائی .

« و درست آنست که در خور مرد بود و دستگاه **توانی** او برای خدای مقدار

بکرد بر قدر استطاعت مرد از توانگری و درویشی . » ج ۱ - ص ۴۴ .

۱ - این کلمه درهمین معنی در « ترجمه و قصه های قرآن » بکار برده شده ، مثال :

« و بدرستی که از اهل نامه کسی هست که برویده می بود بخدای [عزوجل] و بدانچه فرو

فرستادند موی شما [چون قرآن] و آنچه فرو فرستادند موی ایشان [چون توریت] ترسکاران

باشند خدای را [عزوجل] بنخرند ... » ص ۱۱۰ - آیه ۹۹ آل عمران .

تیزنا : محل تیزی شمشیر و تیغ .

« و حدّ شمشیر تیزنای او بود وحدّ در خلق حدّت باشد . » ج ۱ - ص ۳۰۳ .

ج

جائیدن : بجویدن ، جاییدن .

« و بشر لقمه در دهان نهاده و بجائید و فرو برد . » ج ۵ - ص ۹۹ .

جمنیده : جمنیده ، شپش^۱ .

« رسول (ع) بر من بگذشت و مرا موی بسیار بر سر بود و **جمنیده** در او افتاد و برویم فرود میآید و من از آن رنجور بودم و من دیکم می پختم رسول گفت همانا رنجوری از این **جمنیده** گفتم بغایت یا رسول الله » ج ۱ - ص ۳۱۶ .

چ

چاره گر : تدبیر کننده .

« چون او را زنده دیدی بدویدی دیگر باره امید آن را که باشد که چاره یابد یا چاره گری کس را نمیدید . » ج ۱ - ص ۲۰۰ .

چراغ پای : ستون مانندی از چوب یا مس یا آهن و غیر آن که چراغ را بروی آن قرار میدادند . چراغپا [= چراغپایه] پایه چراغ . آنچه که چراغ را روی آن گذارند . (فر. م) .

« و چراغ پای را مناره باین خوانند که جای نور بود و آهک را از اینجا نوره گویند که اندام پاکیزه و روشن بکند . » ج ۱ - ص ۵۶ .

چراغ مردن : خاموش شدن .

۱- « پوستینی داشتیم ، جمنیده بسیار در آن افتاده بود . » عطار ، تذکرة الاولیاء ج ۱ ص ۸۴

« عکرمه گفت شبی رسول را علیه السلام چراغی بمرد گفت انا لله و انا الیه راجعون . » ج ۱

چره : چرا . رعی .

« ورعی چره کردن و چرانیدن باشد ... گوشت بچره کنند کلام من کن تا چنانکه چهارپائی از آن انتفاع گیرد تو از کلام من انتفاع گیری . » ج ۱ - ص ۱۷۶ .

مثال دیگر : « تا شیر با شتر و پلنگ با گاو و گرگ با گوسفند بیک جای چره کنند . » ج ۱ - ص ۵۷۲ .

مثال دیگر : « مرغزاری دید و گیاه بسیار گوسفندان را فرا چره کرد او بهخت و عصا بر زمین فرو زد . » ج ۴ - ص ۱۹۹ .

مثال دیگر : « اما آنکه اجر بود مردی بود که اسبی باز بندد در راه خدای یا فروگذارد و آنرا در گیاه زاری برای جهاد بهر رفتنی و چره کردن و خوردنی . » ج ۱ - ص ۵۲۳ .

چفسان : فعل امر بچفسان . چفسان .

« فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزؤاً و این قرائه امیر المؤمنین علی است و معنی آن است که ایشان را با خود چفسان یقال صرت الشی اموره اذا ملته ... » ج ۱ - ص ۴۶۰ .

چندگاهه : چند وقته .

« و در آن خلاف کردند که عیسی در این وقت چندگاهه بود کلبی گفت چندروزه . » ج ۳ - ص ۴۷۰ .

چندینی : آنقدر .

« ابن کیش گفت چندینی از مالت بمن ده تا من گناهان تو را گیرم ... » ج ۵ -

ص ۱۸۳ .

* * *

خ

خارناک : جائی که خار بسیار باشد ؛ پر خار .

« از کعب الاحبار پرسیدند از تقوی گفت هرگز در هیچ ره از تیه **خارناک** رفته گفتند آری گفت چگونه کنی در آن تیه گفتند ... » ج ۱ - ص ۴۰ .

خرماستان : جائی که درخت خرما بسیار باشد ؛ نخلستان .

« گفت یا رسول الله مرا دو **خرماستان** است یکی ببلاء مدینه یکی بزیب مدینه جز آن چیزی ندارم . » ج ۱ - ص ۴۱۸ .

خشک : برّ .

« و از دریا بگذشتند و **بخشک** آمدند تا بمدینه رسیدند . » ج ۲ - ص ۲۰۷ .

مثال دیگر : « یا کیست که شما را ره نماید در تاریکی در دریا و **خوشک** چون

بسر روید . » ج ۴ - ص ۱۷۴ .

خفیدن : عطسه کردن .

« امیر المؤمنین (ع) گفت دنیا شما بنزدیک من خوارتر از **خفیدن** بزی است

بنزدیک خداوندش . » ج ۱ - ص ۷۰۰ .

خوار : آسان . مقابل دشخوار ؛ سهل .

« مردی بنده بخرد بها اندک یا بسیار و او را کاری فرماید یا **خوار** یا دشخوار

او را اجرت نباید داد . » ج ۲ - ص ۶۴۱ .

خیزاندن : لغزاندن . ازالا .

« فَازْلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَاخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا

بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ .

بخیزانید ایشان را ابلیس از آنجا بیرون آورد ایشانرا آنچه بودند در آن و گفتیم

ما فروشوی بهری بهری را دشمنی. « ج ۱ - ص ۸۹.

د

دانه درزمین پوشاندن : بذرافشانی.

مرد پوشیده^۱ بسلاح را کافر خوانند و برزگر را و کافر خوانند برای آنکه دانه در زمین پوشند. « ج ۱ - ص ۴۴.

درازا : طول ؛ درازا ، درازی .

« خدای ابری بفرستاد تا از این مرغ بر ایشان ببارید چندانکه پهنای میلی بود و درازنای رمجی بود . »

درحال خودیافتن : حال نزع .

« چون فرود آمد گفت برویم اورا عیادت کنیم برفت و جماعتی باو چون ببالین او درآمد او را درحال خود یافت یعنی حال نزع بر بالین او ساعتی بنشست . » ج ۱ - ص ۱۷۵.

دختره : دخترک.

« و این دختران را یکی صفوره نام بود و یکی را لیا و آن دختره را که صفوره نام بود بموسی داد . بعضی دگر گفتند دخترمهین را صفورا نام بود و کهین را صفیرا. » ج ۴ - ص ۱۹۸.

درختستان^۱ : جایی که درخت زیاد دارد .

۱- در (ترجمه و قصه های قرآن از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری) «خرماستان» دیده شده ؛ مثال : «اذهمت طائفتان منکم أن تفشلا» . می رقتند ، برخرماستانی برسد نابینائی منافق گذر افتاد...» ص ۱۱۵ - قصه حرب احد.

و نیز باهمین پسوند «ستان» از کلمه خنده ، خندمستانی ساخته مثال : «و بد رستی که فرو - فرستادند برشماردین نبشته که چون بشنوید نشانهای خدای ، و دستور شوند بدان و خندستانی کنند بدان ،...» ص ۱۵۱ - آیه ۱۳۹ سوره نساء نیمه اول چاپ ۱۳۳۸ .

« بدری دیگر رفت و گفت چه مردمانی شما گفتند ما مردمانیم که دخلها خورد کرده ایم و بر خرمن نهاده اگر امسال باد بسیار باشد ما غله ها پاك كنيم و مارا خیرهای تمام باشد به دری دیگر آمد و گفت چه مردمانی شما گفتند ما خداوندان رزان و درخت استانییم و درختان ما میوه بسیار دارد اگر امسال باد کم بود ما غنی شویم . » ج ۱ - ص ۲۵۰ .

درخت سنب ؛ درخت سنبه : موریانه (برهان) . آنچه که درخت را سوراخ کند . مته . (فر . م) .

« و خدای تعالی **درخت سنب** را بفرستاد تا عصای او را سوراخ کرد عصا بشکست و سلیمان بیفتاد . » ج ۴ - ص ۳۶۲ .

مثال دیگر: « مردم در رفتند و بدیدند و عصای سلیمان برداشتند بنگریدند **درخت سنب** خورده بود^۱ . » ج ۴ - ص ۳۶۲ .

مثال دیگر: « بعد یک سال **درخت سنب** بیامد و عصای او بسفت . » ج ۴ - ص ۳۶۲ .

درخواستن : طلب کردن ، استدعا کردن . خواهش کردن . از روی نیاز سؤال کردن .

« چون مهمتی پیش آید بخدای تعالی فزع کند و خدای تعالی را بخواند و از او **فرج** درخواست میگوید شما نیز مسئله کنی از معبودان خود . » ج ۱ - ص ۶۶ .

مثال دیگر: « که مشرکان جهودان را بگواهی **درخواستندی** و ایشان گواهی دادندی برای مشرکان . » ج ۱ - ص ۶۷ .

مثال دیگر: « چون بدانجا رسیدند موسی را گفتند از خدای **درخواه** تا کلام

۱- رجوع شود بتفسیر طبری که همه جا صریحاً و مکرراً در مورد همین حکایت ما نحن فیه یعنی حکایت دابة الارض که عصای حضرت را خورده بود . . . همه جا ارضه دارد .

خود ما را بشنوند . « ج ۱- ص ۱۴۴ .

در خوردن: شایسته و سزاوار بودن . لایق بودن .

« قوی دیگر آنست که شما میدانید که با خدای تعالی ضدوند **در نخورد** و سزا

نبود ولیکن جحود میکنی . « ج ۱- ص ۶۵ .

درد کردن: متألم ساختن .

« انس مالک گوید که رسول (ع) زنی را دید که بر کودکی میگريست او را گفت

اتقی الله واصبري از خدای بترس وصبر کن زن گفت مصیبت من تو را **درد نمیکند** . «

ج ۱- ص ۲۳۷ .

دردل گرفتن: عزم کردن و تصمیم گرفتن .

« او **دردل گرفت** که طاعت ندارد آدم را **دردل گرفت** که اگر مرا بر او مسلط

کند هلاکش کنم . « ج ۱- ص ۸۶ .

دَر زَن: سوزن .

« آنکه اهل درزن باشد نه سزای کرزن باشد **مردت با درزن** است و زنت با

کرزن . « ج ۱- ص ۷۱۰ .

درزه: توده و پشته علف و خار وخاشاک (برهان) .

« و گفته اند عناق دختر آدم علیه السلام بود و اول کسی بود که بغی کرد در زمین

و هر انگشتی از انگشتان او سه گز بود و دو گز بر هر انگشتی ناخن از آهن بمانند داسی

و چون بر زمین بشستی یک گزبان زمین مشغول کردی او از دشت میآمد و **درزه** هیزم

بر سر نهاده لایق او چون آن دوازده کس را بدید از ایشان عجب آمد او را . « ج ۲-

ص ۱۱۹ .

درزی کردن: خیاطی . درزی گری . الخیاطة .

« و ایذا رنجی باشد که بتلف نفس نرسد و ایذاء ایشان قوم موسی را آن بود که

و هب گنت قوم فرعون بنی اسرائیل را بنده گرفته بودند ایشان را کارهای گران فرمودندی چون سنگ کنندن از کوه و نقل کردن و بنای کوشکها و سراها کردن و انواع حرف و صناعات از کلگیری و آهنگری و درودگری و خشت زدن و آنکس که نتوانستی کردن و ضعیف بودی او را ضربیه بر نهاده بودند که در ماه و در روز بدادی و اگر تأخیر کردی و ندای او را بزدندی و باز داشتندی و جفا کردند و زنان را دوك رشتن و جامه بافتن و درزی کردن فرمودندی و کارهای که لایق ایشان بودی . « ج ۲ - ص ۴۴۵ - ۴۴۶ .

دستره : داس کوچک دنداندار (برهان) .

« و گنت بار خدایا تو دانی که علی در طاعت تو بود و در طاعت رسول تو . اللهم رد علیه الشمس حتی یصلی بار خدایا آفتاب باز آ تا علی نماز بوقت خود بیارد راوی خبر گوید که بآن خدای که محمد را بحق بخلقان فرستاد که ما آفتاب را دیدیم که باز آمد و او را آوازی بود چون آوازه **دستره** که در چوب افتد و روشنائی آن دیدیم بر در و دیوار تافته تا امیر المؤمنین علی نماز بکرد چون او سلام باز داد آفتاب فرو افتاد . « ج ۲ - ص ۱۳۲ .

دست یازیدن : دست دراز کردن . دست بر آوردن .

« عابد دگر باره بر خواند کنیزك بشنید **دست** ییازید و جامه بدرید و جزع و زاری کردن در گرفت . « ج ۱ - ص ۶۸ .

دلیل کردن : ثابت شدن .

« و این خبر و مانند این اخبار **دلیل** میکنند که این سوره مکی است . « ج - ص ۲۲ .

دمبال : پس . عقب . دنبال .

« و بتاختن و تعجیل **دمبال** شما میآید . « ج ۱ - ص ۶۸۸ .

دم غزه : در محاورات امروز تهران دمبلیچه گویند .

« فقلنا اضربوه ببعضها . گفتیم اکنون چون این گاو را بکشید بعضی از این گاو کشته بر این مرد کشته زنی مفسران در آن بعضی خلاف کردند عبدالله گفت آن استخوان بود که بنزدیک غرضوف باشد و هو یعض الکتف و آن مقتل بود ضحاک گفت زبانش بود سعید جبیر گفت **دم غزه** بود . » ج ۱- ص ۱۴۳ .

دنبال^۱ : دم ، دنب .

« گفتیم اکنون چون این گاو را بکشید بعضی از این گاو کشته بر این مرد کشته زنی مفسران در آن بعضی خلاف کردند ... بجاهد گفت **دنبالش** بود کلبی گفت ران سدی گفت آن پاره گوشت که از میان دو کتف بود . » ج ۱- ص ۱۴۳ .

دندان کند شدن : نا امید شدن . فارسی متداول امروز ، تیر بسنگ خوردن .
« چون بشام رسیدند ولایتی دیدند آبادان با لشکر بسیار سوار و پیاده بی حد **دنداناش کند شد** و دانست که هیچ نتواند کردن . » ج ۳- ص ۲۳۱ .

دو سیده : معقّد . لخته : « ثم کان علقه آنکه خونی بسته ستبره شده بود **دو سیده** . »
ج ۵- ص ۴۴۰ .

دیرینه : قدیمی . کهنه . دیرین .

« چهارم سام بن نوح بود و آن چنان بود که عیسی علیه السلام چون دعوت کرد و دعوی احیای موتی کرد او را گفتند کدام مرده زنده کنی گفت هر کس را که شما خواهید ایشان اندیشه کردند و گفتند مرده **دیرینه** را اندیشه باید کردن تا بدانیم که راست میگوید یا نه باتفاق گفتند ای عیسی اگر راست میگوئی برای ما سام بن نوح را زنده کن

۱- بهمین معنی است در کتاب ترجمه وقصه های قرآن از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری:

« ویراقی در میان بداشته اشهب ، مه از حمار و کم از بغل ، روی او چون روی مردم ، »

بایهای گاو ، دنبالش چون دنبال پیل ... » ص ۶۴۰ حدیث مواج .

گفت گورش با من نمائید ایشان او را بسرگور او بردند او خدای را بنام مهمترین بخواند خدای تعالی جل جلاله سام را زنده گردانید درگور . « ج ۱ - ص ۵۶۶ .

دیگ پختن: طبخ کردن ، غذا پختن .

« او را گفتم چه مصیبت رسیده ترا گفت عجب تر مصیبتی دو پسرک داشتم که همه سلوة دل من ایشان بودند ساعتی برآمد او نیز با پیش خدا شد همان روز پسری دیگر داشتم طفل و من **دیگ می پختم** مشغول شدم بکار اینان بنزدیک دیگ رفت دیگ بینکند و براو ریخت و او نیز سوخته شد . « ج ۱ - ص ۲۳۷ .

ر

راستیگیر: صادق . راستین .

« اگر گویند فرشتگان از کجا دانستند که آدم در آن خبر داد راستگیر است و آن اسماء چیزهاست بر وفق راستی گوئیم لابد باشد از آنکه خدای تعالی علمی از آن اعلام معجزیان مقرون کند . « ج ۱ - ص ۸۶ .

مثال دیگر: ابوسعید خدری روایة کرد از رسول (ع) که گفت بازرگانان راستگیر امینی فردای قیامت با پیغمبران و صدیقان و شهیدان باشند . « ج ۱ - ص ۵۸۹ .

راستین: صدیق . راستینه .

« گفت چه اختیار کنی گفت من بنده ام بنده را اختیار چه کار گفت این بنده راستین است او را بخرید . « ج ۱ - ص ۳۳ .

راستینه: صدیق . راستین .

« گفت این مرد نو مسلمان مردی راستینه است . « ج ۳ - ص ۳۳۷ .

رودکان: (معنی که جمع ادعاء باشد) « بهار » . جمع روده .

« گفتند سبب نزول آیه آن بود که عرب و بعضی دگر جز ایشان خون در رود کانی

کردندی و بر آتش نهادندی و بخوردندی . « ج ۲- ص ۹۴ .

رِزیدن : ریختن .

« بسیاری از استخوانهای پوسیده رِزیده متفرق شده دید آواز داد که ای استخوان پوسیده و گوشت رفته و پوست ممزق شده . « ج ۱- ص ۴۱۴ .

مثال دیگر : « و چون بزمین آمد عصای داشت از درخت مورد بهشت بالای آن ده گز از او بموسی رسید علیه السلام و اکیلی از درختان بهشت چون هوا براو آمد خشک شد و برگهای او بریزید و انواع طیب گشت . « ج ۱- ص ۹۸ .

ز

زفر^۱ : بر وزن سفر دهان را گویند و کنج دهانرا هم گفته اند . (برهان). فک .
« عبدالله عباس و سدی گفتند از دهای بزرگتر موی ناک و دهن باز کرده و یک زفر بر زیر کوشک فرعون نهاد و دگر زفر بر بالای کوشک . « ج ۲- ص ۴۳۷ .

زیر : کمتر از .

« چه هر کسی را زیر بیست سال بود در آن حساب نیاوردند و هر که را بالای شصت سال بود در آن حساب نبود . « ج ۱- ص ۱۱۶ .

ژ

ژفکن : چرکین .

۱- مثال از کتاب ترجمه وقصه های قرآن از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری :

«عتبة بن ابی وقاص برادر سعد وقاص زفراشتی در آهن گرفته بینداخت ، بر روی مبارک مصطفی زد علیه السلام ، رباعیه وی را بشکست ، و خون بسیار برفت . « ص ۱۱۸ - قصه حرب احد - آل عمران .

« شعری العبور از قفا بیامد مجبره را عبر کرد و غمیصا بایستاد بر فراق سهیل میگریست تا چشمش ژفکن شد . » ج ۵ - ص ۱۸۸ .

س

ساز: آلت وسیله ساز و برگ .

« برای آنکه چون رسول (ع) از مکه بیامد و جماعتی که ساز آمدن نداشتند و آنجا بماندند مشرکان ایشانرا عذاب کردند . » ج ۲ - ص ۹ .

سازمند: چیزی ساخته و آراسته و با نظام باشد اعم از نوشته و زاد و راحله و آنچه در سفر بکار است .

« بنی آدم همه از یک پدر و مادرند و آنکه این همه اختلاف در ایشان یکی دراز و یکی کوتاه یکی سیاه و یکی سرخ و یکی زرد و یکی مستوی الخلقه و یکی متفاوت الخلق یکی خوشخوی و یکی بدخوی یکی عاقل و یکی ابله یکی سعید و یکی شقی یکی سازمند و یکی ناساز الی غیر ذلک من الاختلاف . » ج ۳ - ص ۱۷۴ .

سازو: ریسمان علفی (برهان) . نی بوری ، لیف خرما (فر.م) .

« یکروز رسول (ع) خفته بود بر چیزی از سازو بافته و بالش در زیر سر نهاده ازادیم که حشوش لیف بود . » ج ۱ - ص ۷۱۲ .

ساو: خالص ؛ براده زر .

« اگر این نصاب زر مضروب منقوش باشد قطع باید کردن او را و بنزدیک شافعی هم چنین است و اگر زرساو باشد از معدن گرفته که بگداختن و اصلاح محتاج باشد بر او قطع نباشد و اگر زر خالص بود قطع واجب باشد بنزدیک ما . » ج ۲ - ص ۱۴۸ .

ستبر: اینجا بمعنی ضخامت .

« آنکه آن یک طبقه را بشکافت و هفت طبقه کرد ستر هر زمینی پانصد ساله راه از زمین تا زمینی که طبقه دیگر است پانصد ساله راه . » ج ۱- ص ۶۳ .

ستره : معقد . دویسیده .

« ثم کان علقه آنکه خونی بسته ستره شده بود و ویسیده . » ج ۵- ص ۴۴۰ .

ستنبه^۱ : مرد دلیر و قوی هیکل و درشت (برهان) .

« و یتبع کل شیطان مرید و تابع است مردیوی ستنبه ماردعاصی را و ترمرد سرکشی باشد . » ج ۳- ص ۵۸۱ .

سخته^۲ : سنجیده ، موزون .

« و انبتنا فیها من کل شیء موزون و برویانیدیم در زمین هر چیزی را سخته و وزن کرده . » ج ۳- ص ۲۳۶ .

سراشک : پشه .

« آنکه نمرود لشکری عظیم جمع کرد و لشکرگاه بصحرا بیرون زدند و ابراهیم را گفت لشکر من اینست از لشکر خدای تو اثری نمی بینم خدای تعالی وحی کرد بفرشته که بر سراشک سوگن است و بروایتی دیگر جبرئیل را گفت . » ج ۱- ص ۴۵۰ .

۱- مثال از کتاب ترجمه وقصه های قرآن : « ... و نمی خوانند مگر دیوی ستنبه را » .
ص ۱۴۷ - آیه ۱۱۶ سوره نساء .

۲- کلمه (سختن) در معنای سنجیدن در کتاب ترجمه وقصه های قرآن از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری آمده :

« سختن آن روز درست است ؛ هر که را گران آید سختنیهای او ایشانند که ایشان رستگارانند » . ص ۲۴۱ - آیه ۷ . مثال دیگر : « و هر که را سبک آید سختنیهای او ایشانند آنها که زبان کردند خود را ... » ص ۲۴۱ - آیه ۸ ، اعراف « و او پیغمبر عربی است دین ابراهیم دارد و آزار در میان خود بدهد و اطراف خود بشوید در چشم او سرخی باشد از میان دو کتف او مهر نبوت باشد مانند سرپارنجن دراز دراز نباشد و کوتاه کوتاه نباشد گلیم در پوشد . . . »

ج ۲ - ص ۴۷۵ .

مثال دیگر: «گفت از ایشان کرا ضعیفتر میدانی گفت سراشکان فلان دریا را ... از آن درچندانی سراشک بیرون آمد که ... آنگاه آن سراشکان در ایشان افتادند و گوشت و خون ایشان بخوردند ... ابراهیم گفت ایمان آری گفت نه خدای تعالی بفرمود سراشکی را قالب زیرین او بگزید. « ج ۱- ص ۴۵۰.

مثال دیگر: «رسول علیه السلام گفت عظیم تر کبیره شرک بخدای باشد و عقوق مادر و پدر و سوگند بدروغ بآن خدای که جان من بامر اوست که هیچکس نباشد که او سوگند خورد و اگر همه چند پرسراشکی باشد والا علامتی از آن بردل او بماند تا بروز قیامت. « ج ۱- ص ۵۹۱.

مثال دیگر: «و آن پنج خونست خون کیک و سراشک و خون ماهی و ریشی و جراحی که از او پیوسته خون آید. « ج ۲- ص ۹۴.

سرپارنجن:

مثال: «واو پیغمبر عربی است دین ابراهیم دارد و ازار در میان خود بندد و اطراف خود بشوید در چشم او سرخی باشد از میان دو کتف او مهر نبوت باشد مانند سرپارنجن دراز دراز نباشد و کوتاه کوتاه نباشد گلیم درپوشد، « ج ۲ ص ۴۷۵.

سرما یافتن: سرما خوردن. احساس سرما کردن.

« چون ایشان را از جامه خواب و خانه گرم بیرون کرده ایم سرما می یابند و اگر ما جامه بایشان دهیم ما سرما می یابیم. « ج ۱- ص ۳۷۴.

سرنگونسار گردانیدن: نکس.

« وار کاس نکس باشد و سرنگونسار گردانیدن. « ج ۲- ص ۲۱.

سره: نیکو و راست و پسندیده و بی عیب (برهان).

« واصلخوا و عمل خود سره باز کنند فیما بینهم و بین رهیم. کاری که از میان ایشان و خدای باشد باصلاح آرند اصم گفت آن خواست که اصلاح کنند بعلم آنچه فساد کرده باشند. « ج ۱- ص ۲۴۶.

سره: یکسره.

« مقاتل گفت صالح ملی بینکم و بین ابیکم کار میان شما و پدر سره شود چون او را بکشید . » ج ۳ - ص ۱۱۱ .

سروشیدن: سرشتن و عجین کردن .

« و علامت ایشان آن است که در سرای نشوند که بر در آن سرای اثر خون بود آنکه بفرمای تا آرد بسروشند و همچنین فطیر بپزند . » ج ۴ - ص ۱۲۱ .

سنب^۱: سم .

« چنانکه در خبر میآید که از سنب اسبان ایشان گرد در هوا میشد . » ج ۱ - ص ۱۱۷ .

مثال دیگر: « و هر کجا آن اسب پای برنهادی سبزی شدی از زمین او و برفت و پاره خاك از جای سنب برگرفت . » ج ۱ - ص ۱۲۰ .

ش

شادمانه: شادمان .

« ما این چون بشنیدیم شادمانه شدیم و دل خوش گشتیم . » ج ۱ - ص ۵۴ .

مثال دیگر: « گفت از عبدالله عباس که مراد بآیه منافقانند که اول جهود بودند چون فتح بدر پدید آمد شادمانه شدند . » ج ۱ - ص ۶۱ .

مثال دیگر: « بشر بن السری گفت علامت منافق آن بود که پیش او عیب کسی کنند شادمانه شوند . » ج ۱ - ص ۵۵ .

مثال دیگر: « مادر موسی شادمانه شد . » ج ۱ - ص ۱۱۵ .

۱- از نوع تبدیل حرف (میم) به (ب) در کتاب ترجمه و قصه های قرآن از تفسیر ابوبکر عتیق دیده می شود: مثال: « سردی گفت: من اصلی دارم از توربت، در خنمی در زیر زمین مدفون... » ص ۷۶ - قصه عزیر.

مثال دیگر: «گفت اگر بامداد نذر کردی شبانگاه سخن توانی گفتن و اگر شبانگاه نذر کنی بامداد سخن توان گفت ... مرد برخاست **شادمانه** .» ج ۱ - ص ۹۴ .
شبان فریب : نام مرغی که صفیر آنرا بتازی مکاء گویند ؛ شبان فریبند ؛ شبان فریو^۱ .

«سدی گفت مکا صفیری باشد بر لحن مرغی سفید که بحجاز باشد آن را مکا گویند و بپارسی آنرا **شبان فریب** میگویند .» ج ۲ - ص ۵۳۰ .
شبیاز : شب پره . مرغ عیسی (برهان) . خفّاش .
 «و خدای را بر اطلاق خالق خوانند که افعال او تعالی همه مقدر بود بر وجه خود و یادکن چون تو میکردی و می انداختی از گل بهیئت و شکل مرغ مفسران گفتند **شبیاز** بود و طیرهم واحد بود و هم جمع .» ج ۲ - ص ۲۴۴ .
شخیدن : زبانه زدن . شعله کشیدن .

«خانه دیدم مانند تنوری بالای او تنگ و زیر او فراخ در او آتش می **شخید** درو نگریدم جماعتی مردان و زنانرا دیدم .» ج ۳ - ص ۳۶۴ .
 مثال دیگر : «من بترسانیدم و اعلام کردم شما را از آتش که زبانه میزند و **میشخد** .»

شخیده : شعله ور . فروزان . لخشیده .
 «وثاق **شخیده** و روشن باشد و از آنجا سوراخ را ثقب گویند .» ج ۴ - ص ۴۲۳ .
شکوهیدن : عظمت خویش اظهار کردن . ترسیدن .

«چون انصار ایمان آوردند و بارسول (ع) بیعت کردند قریش از آن **بشکوهیدند**

۱- شبان فریبند ؛ شبان فریو . بقول بعضی پرنده ایست بجثه یک باشد (قرقی) و بنقل برخی دیگر باندازه یک چلچله که در داخل پوشالها و تیغهای تمشک تخم گذارد و غالباً بر زمین نشیند و تا کسی بفاصله نزدیک وی نرسد نمی پرد . گروهی نیز او را مرغ عیسی دانند که همان شبکورا است . «فرهنگ دکتوسعین» .

و بترسیدند که کار رسول بلند شد . « ج ۲- ص ۵۲۶ .

شکیبا کردن : شکیبائی کردن .

« و چون گفتی ای موسی ما شکیبانکنیم بریک طعام و بخوان برای ما خدایت را تا بیرون آرد برای ما از آنچه برویاند زمین از تره‌یش و سیرش و مرجیش و پیازش . » ج ۱- ص ۱۲۹ .

شگرفیدن^۱ : لغزیدن .

« قوله فان عثر علی انهما استحقا اثماً . اگر اطلاع افتد و واقف شوند و اصل عثار شگرفیدن و افتادن بود . » ج ۲- ص ۲۳۹ .

شموس : معرب چموش . سرکش .

« چون یکی از شما را اسبی شמוש باشد که خواهد منقاد شود باید این پشه آیه در گوش او خواند . » ج ۱- ص ۵۹۶ .

شیطانہ : شیطان . اهریمن ماده .

« و زنان را ترك کردند بکلی تا زنان باشیق شدند شیطانہ بیامد بر صورت آدمی . » ج ۴- ص ۸۲ .

شیاریدن : شیار کردن .

« و در صفة گاو ذم است اینجا تثیر الارض من اثره التراب باشد چون خاک بازشیارند و گاو نر را از آنجا ثور خوانند که زمین شیارند . » ج ۱- ص ۱۴۲ .

ع

عبر کردن : عبره کردن . گذشتن و عبور کردن .

« فبعث الله لهم ملکا و کتب علیهم القتال فلما کتب علیهم القتال قولوا . بگریختند

۱- در متن تفسیر (شگرفیدن) ضبط شده ولی مسلماً شکوختن بوده است به معنی لغزیدن

و بر جای بنایستادند مگر اندکی و آن اندک آن بود که آب نخوردند از آن جوی که ذکرش بیاید چون آب نخوردند بآب **عبر کردند** و برابر دشمن شدند و قتال کردند و ظفر یافتند . « ج ۱- ص ۴۲۲ .

مثال دیگر : « شما امروز بر عدد اصحاب طالوتی که بجوی عبر کردند هیچکس با او **عبر نکردند** . « ج ۱- ص ۴۲۸ .

عقیب : دنباله و آنچه از عقب چیز دیگر آید .

« و بیشتر علماء گفتند مراد تکبیر عید است **عقیب** چهار نماز شام و خفتن و بامداد و نماز عید در عید فطر . « ج ۱- ص ۲۹۵ .

مثال دیگر : « و طلاق که **عقیب** این چیزها الا باین نباشد . « ج ۱- ص ۳۹۱ .
عهد بستن : پیمان گرفتن .

عهد شکافتن : پیمان شکستن : نقض عهد .

« مفسران گفتند مراد جهودانند که خدایتعالی در توریة **عهد** بستند از ایشان که حدیث رسول پنهان نکنند خلاف کردند توریة را و **عهد** بشکافتند ... « ج ۱- ص ۷۴ .
عیب ناک : بعیب آمیخته . معیوب .

« فاردت ان اعییها . من خواستم تا آنرا **عیب ناک** کنم چو از پیش روی ایشان پادشاهی ظالم بود که کشتیها درست بغصب می ستد . « ج ۳- ص ۴۴۱ .

غ

غارتیدن : غارت کردن .

« اهل مکه این بشنیدند مجتمع شدند و حمیت جاهلیت کار بستند و بانگ بزدند که هر کسی که باز پس ایستد سرایش ویران کنیم و ثقلش **بغار تیم** . « ج ۲- ص ۵۱۲ .
غنیمت کردن : بغنیمت بردن .

« و شما اهل حمیت و انفی باین همه عدول کردند از معارضه قرآن آوردن و دست با تیغ زدند و اختیار قتال کردند تا کشته گشتند و زنان و فرزندان ایشان را باسیری بردند و مالهای ایشان را غنیمت کردند . » ج ۱- ص ۶۶ .

* * *

ف

فته شدن : فریفته شدن . سخت پابند کسی یا چیزی شدن . مفتون شدن .
 « زنی از پارس باجمال تمام نام زهره بحکومت پیش ایشان آمدند بدو نگریدند و بر او فتنه شدند و استدعا کردند او اجابت نکرد روز دیگر باز آمدایشان اورا استدعا کردند گفت اجابت نکنم الا آنگاه که بت را سجده کنی و یا خمر باز خوری و یا کسی را بکشی . » ج ۱- ص ۱۷۱ .

فرا بافتن : بافتن . دروغ بر بافتن . افتراء .

« برخدا دروغ فرا مپايد که پس بيخ شما بکند بعذاب . » ج ۲- ص ۴۴۱ .

فراز رسيدن : فرا رسيدن . نزديک شدن . در آمدن . داخل شدن .

« من در اين عزم بودم رسول عليه السلام فراز رسيد . » ج ۱- ص ۱۴۶ .

فراز شدن : جلورفتن .

« یکی از جمله صحابه فراز شد و سوره فاتحة الكتاب در گوش او خواند

برخاست و تندرست شد . » ج ۱- ص ۱۳ .

مثال دیگر : « گفتم از این مرد بوی آشنایان می آید چون سلام نماز بداد فراز-

شدم و گفتم هیچ میدانی که خدای را در دوزخ وادی است نام آن لظی است . »
 ج ۱- ص ۶۸ .

فراز کردن : پیش بردن .

« آنگاه علی (ع) دست فراز کرد و قرص خود را ایثار کرد و بمسکین داد ...

آن شب را بآب تھی روزہ بگشادند . « ج ۵ - ص ۴۴۷ .

فرا یافتن : درك کردن و فهمیدن و دریافتن .

« این چیزی است که روایت میکنی یا چیزی است **فرا یافته** بدروغ . « ج ۱ -

ص ۱۴۷ .

فرستك : پرستو .

« **فرستکی** بانگ کرد گفت میگوید قدموا خیراً تجدوه . « ج ۴ - ص ۱۵۲ .

فرق نکردن : فرق ندادن .

« و علما در حمد و شکر بردو قولند بعضی فرق نکردند میان حمد و شکر و گفتند

بیک معنی باشد و محققان **فرق کردند** و گفتند حمد ثناء مرد باشد بآن خصال که در او

باشد . « ج ۱ - ص ۲۵ .

فرمان یافتن : مردن . در گذشتن .

« محمد بن اسحق گوید یعقوب دختر خاله خود را لیا بنت لیان بزنی کرد و از او

شش پسر داشت و چون لیا **فرمان یافت** یعقوب خواهر او را حیل را بزنی کرد . « ج ۱ -

ص ۲۱۳ .

مثال دیگر : « ابوطلحه بمسجد رفت بنماز پسر **فرمان یافت** مادر برخاست و

كودك را در خانه برد و بنهاد و برخاست . « ج ۱ - ص ۲۳۸ .

مثال دیگر : « انس مالک روایت میکنند که مردی از جمله صحابه بود مادام

پیش رسول بودی پسر کی داشت **فرمان یافت** روزی چند بمسجد نیامد رسول (ع) گفت

فلان چرا بمسجد نیاید گفتند یا رسول الله پسر کی داشت **فرمان یافت** . « ج ۱ - ص ۲۳۸ .

مثال دیگر : « زنی بنزدیک پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله شوهر دخترم **فرمان**

یافته است و او را چشم دردی کند و رنجور است دستوری باشی که سرمه در چشم

می کند . « ج ۱ - ص ۴۰۰ .

فرمودن : امر کردن . حکم کردن . دستور دادن .

« چه در حکمت نیکو نبود فاضل را فرمودن تا مفضل را بغایت و نهایت تعظیم سجده کند و اگر در تعظیم چیزی دیگر بودی از سجده برتر همانا خدای تعالی بندگان را بآن فرمودی در عبادت خود . » ج ۱- ص ۸۷ .

فریاد خواستن : یاری خواستن . دادخواستن . استغاثه .

« در حق مردی که خستگی دمیده بر او باد سر بسته برسینه بست و بدجله فرو شد چون بمیان رسید سرخیک گشاده شد و باد میرفت از او و مرد بآب فرو میشد **فریاد میخواست** و بانگ میداشت . » ج ۱- ص ۱۴۸ .

فرو آمدن : نزول کردن . پائین آمدن . بزیر آمدن .

« يا اخوة القردة والخنزير انا اذا انزلنا بساحته قوم فساء صباح المنذرین . گفت ای برادر بوزینگان و خوکان ما چون پیرامن قومی **فرو آئیم** بامداد ایشان بد باشد . » ج ۱- ص ۱۴۶ .

فروختار : بائع . فروشنده .

« و این وجهی سدید است برای آنکه در مبیعه دنیا معاوضه باشد که خریدار و **فروختار** هر دو معاوضه میکنند این متاع میدهد و آن بعوض میدهد . » ج ۳- ص ۲۹۲ .

فروود : دون . زیر . پایین .

« زجاج گفت هر معبودی که **فروود** خداست . » ج ۲- ص ۹ .

فروودان : فرودین .

« و همچنین در هر آسمان که بالاترست فرشتگان در آنجا ضعف آند که در

آسمان **فروودان** است . » ج ۱- ص ۷۹ .

فروشدن : غروب کردن . ناپدید شدن .

« و این کارزار روز آدینه بود نماز شام تنگ برسد و آفتاب **فروخواست** شدن . »

ج ۲- ص ۱۳۱ .

فروشدن : ورود .

« جبرئیل علیه السلام بیامد بر اسبی مادیان نشسته و اسب در پیش اسب فرعون راند و بدریا فرو شد چون اسب دریا فرو شد قبطیان همه فرو شدند . » ج ۱- ص ۱۱۸ .
مثال دیگر: « خواست تا تلبیس کند بر عوام گفت از هیبت من دریافت بشکافت و راهها و خشک پیدا شد تا ما دشمن خود بگیریم فروشوی و ایشانرا بگیرى . » ج ۱- ص ۱۱۸ .

فرو گذاشت: گذشت و عفو . اغماض .

« از سرائی آواز بدر می آمد که میگفت بار خدایا بعزّ جلال تو که من بآن معصیت که کردم مخالفت تو نخواستم و بنکال و عذاب تو جاهل نبودم و لکن خطیبتی عارض شد و شقاوتی یاری داد و پرده فرو گذاشت تو مغرور شدم و بجهل و نادانی در تو عاصی شدم بار خدایا مرا از عذاب تو که بر هاند و ... » ج ۱- ص ۶۷ .

فرونگریستن : بپائین نگاه کردن . فرو نگریدن .

« آنکه بسر تنور آمد و فرو نگرید موسی علیه السلام در میان تنور نشسته بود و آتش گرد او می گردید و او را گزند نمیکرد . » ج ۱- ص ۱۱۴ .
فرو هلیدن : فرو هشتن و فرو گذاشتن .

« و تدلوا بها الى الحکام . و اصیل ادلاء در رسن بود که بچاه فرو هلی . » ج ۱- ص ۳۰۴ .

فسوس داشتن : سخریه و استهزاء کردن .

« چون تنها شوند بادیوان خود گويند باشمائیم مافسوس میداشتیم خدای فسوس دارد بایشان . » ج ۱- ص ۴۷ .

مثال دیگر: « انما نحن مستهزؤن مافسوس میداشتیم برایشان . » ج ۱- ص ۵۰ .

مثال دیگر: «الله یستهزی بهم . خدا از ایشان فسوس دارد .» ج ۱- ص ۵۱.

فلاسنگ: فلاخن .

«و داود بسال کمتر بود روزی بیامد پدر را گفت ای پدر من قفای گوسفند که میروم **فلاسنگ** بدست گرفته هیچ نیست که می خواهم که **فلاسنگ** بزخم والا اصابه باشد و هر کرا بزخم بفلاسنگ بیفکنم .» ج ۱- ص ۴۳۰.

مثال دیگر: «آن سلاح بکند و پیاده شد و آن تو بره سنگ در برافکند و **فلاسنگ** بدست گرفت پیش جالوت .» ج ۱- ص ۴۳۲.

فلانه^۱: فلان .

«گفتند برو محال مگوی عزیز صد سال است که مغفود است و کس از او هیچ نشان ندید و هیچ خبر نشیند و گفت من **فلانه** ام پرستار او .» ج ۱- ص ۴۵۶.

ق

قحط ناک: قحط شدید . خشکسال .

«و هب گفت سبب آن بود که سالی **قحط ناک** آمد برایشان و ایشان رنجور شدند میگفتند کاشکی بمردمانی تا از این محنت برستانی .» ج ۱- ص ۴۱۴.

مثال دیگر: «فرا گفت سنین یعنی سال از پس سال **قحط ناک** .» ج ۲- ص ۴۴۶.

مثال دیگر: «گفت بهیچ زمین خشک **قحط ناک** گذشته باشی که درو هیچ نبات نبینی .» ج ۴- ص ۳۸۴.

۱- زنی غیر معلوم (مؤنث فلان):

در دیده باز کرده که فلانه ای درآید

صنما بیا که خسرو ز برای تست هر شب

«امیر خسرو»

«نقل از فرهنگ دکترو عین»

ک

کال زار : کارزار .

« قوله وان یقاتلوکم یولوکم الادبار . و اگر با شما کال زار کننده پشت بهزیمت دهند شما را » ج ۱- ص ۶۳۰ .

کالیده : آشفته و ژولیده .

« و گفتند رسول الله اشعث و اغبر و نحن نلبس الثياب و نقرب النساء و ندهن . رسول علیه السلام چنین کالیده مو و گرد زده میآید و ما جامها، درپوشیم و با زنان نزدیکی کنیم و غسل کنیم و روغن بر سر کنیم ما این نکنیم و حلال نشویم بعضی دیگر گفتند ما شرم داریم که آب از سرهای ما بچکد از غسل جنابت و رسول خدای اغبر و اشعث میآید و گشت و گوی میکردند . » ج ۱- ص ۳۱۸

مثال دیگر : « و رسول (ع) کالیده موی و گردناک چون امیر المؤمنین علی (ع) از آن راه بنزدیک مکه رسید . » ج ۲- ص ۱۹۱ .

کاهانیدن : کاستن . فعل متعدی صریح کاستن

« و غیض الماء و آن بکاهانیدن و بزمین فرو بردن است . » ج ۳- ص ۷۴
مثال دیگر : « مرد برخاست و میگفت والله که از این بنکاهانم و در این نیفزایم . »

ج ۱- ص ۴۰۹

کپّی : میمون و بوزینه

مثال

« در آن وادی نگاه کردم همه وادی پر از قرده و خنازیر بود یعنی پر از کپّی و خوک بترسیدم از آنحال . » ج ۱- ص ۳۳۰

کثافت : ستبری

« اگر یکی از ایشان یکی پر باز کند همه دنیا بر پوشد و بالای آن ابری است

کثافت آن چندان است که **کثافت** هفت آسمان و هفت زمین ... « ج ۱- ص ۸۰ .
 مثال دیگر : « تو میگوئی از اینجا تا آسمان پانصد سال راه است و کثافت هر
 آسمانی پانصد ساله راه است و همچنین هفت آسمان است . « ج ۱- ص ۲۹۶
کراتین : عنکبوت .

« مثل آنانکه بدون خدای دوستان و معبودان گیرند از اصنام چون مثل کراتین
 است که او خانه کند ضعیف . « ج ۴- ص ۲۳۸ .

کرباسو : وزغه و چلباسه

« و از معروف در کلام ایشان در باب مقلوب قولهم طاعت الشعری و انتصب
 العود علی الحرباء و معنی آن است که انتصب الحرباء علی العود چه کرباسو بر چوب
 بایستد نه چوب بر او ولیکن این لفظ مقلوب گفتند لوضوح المعنی . « ج ۱- ص ۲۵۷ .
کرد : عمل .

« مؤمن همه کرد باشد بیگفت منافق همه گفت بسی کرد . « ج ۱- ص ۵۵ .

کردن : ساختن .

« گفت ما مردمانیم پیشه ما گلینه کردن و سفال بسیار بکرده ایم . « ج ۱- ص ۲۵۱ .

کشش : پهلوی

« رسول (ع) از منبر بزیر آمد و ستون چوب درکش گرفت و او را خاموش

کرد . « ج ۱- ص ۱۵۱ .

کفیده : تر کیده و شکافته

« ای عجب پاشنه کفیده را دوست داری پای از هوای او بیرون ننهی . « ج ۱-

ص ۵۴۵ .

مثال دیگر : « مجاهد گفت لقمان بنده سیاه سطر لب پاشنه کفیده بود . « ج ۴-

ص ۲۷۲ .

ککج^۱: تره تیزک .

« و از انواع تره ها بر آن خوان همه چیز بود ما خلا الثوم والجرجیر مگر سیر و ککج و بر میان آن سفره سرخ بود . » ج ۱- ص ۴۶۴ .

کلیگری: بنائی .

« و انواع حرف صناعات از کلیگری و آهنگری و درودگری و خشت زدن . » ج ۲- ص ۴۴۶ .

کمر بست: تا کمر گاه

« قتاده گفت از کمر بست تا بند پای در بند و قیدند . » ج ۱- ص ۱۷۱ .
مثال دیگر: « بفرماید تا چاله بکنند و مرد را تا آنجا کنند تا کمر بست و اگر زن باشد تا بسینه و بخاک پیرامن ایشان بینبازند و استوار کنند . » ج ۴- ص ۹

کمترینه: حدّ اقل

« فرا گفت سبب اینست کمترینه صحبت ایشان سه کس باشد . » ج ۵- ص ۱۳۸ .

کنده گر: نقار

« و کنده گر را نقار گویند . » ج - ص .

کوف: بوم

« اتفاق چنان افتاد که در گور شکافی بود و در آن شکاف کوفی آشیانه کرد » ج ۱- ص ۵۴۵ .

گ

گاورس: ارژن . غله ایست کم قیمت پرریزه مخصوص هندوستان که آنرا چینه گویند معرب آن جاورس (بهار) .

۱- بعربی جرجیر گویند . رجوع شود بفرهنگها در عنوان ککژ و ککش . (ج ۵ - ص ۶۵۱) تفسیر ابوالفتوح .

مثال : « جواب گوئیم ممتنع نباشد که بود در گاوردس چه نوعی هست از گاوردس که در او صد دانه بیشتر باشد . » ج ۱ - ص ۴۶۳ .

گردناك : گرد آلود . غبار آلود .

« آن زن گفت یا پیر ببر کت فرود آی تا سرت بشویم که گردناك شده است از گرد راه گفت فرود نیابم . » ج ۱ - ص ۱۹۷ .

مثال دیگر : « آنکه گفت مردی بود که سفرها دراز کند و شعث و اغبر و گردناك و دست بر آسمان دارد و یارب یارب گویان باشد و طعام و شراب و لباس او از حرام بود . » ج ۱ - ص ۲۵۸ .

گرزن : تاج .

« آنکه اهل در زن باشد نه سزای **گرزن** باشد مردت با درزن است و زنت با **گرزن** . » ج ۱ - ص ۷۱۰ .

گرماوه : گرمابه .

« گفتند اندیشه کنیم آنکه **گرماوه** و نوره ساختند و پیش از این نبود . » ج ۴ - ص ۱۶۶ .

گرمگاه : میانه روز که هوا در غایت گرمی شود .

« یکروز **بگرمگاه** در نزدیک رسول علیه السلام شدم . » ج ۱ - ص ۲۸۳ .

گریوان : گریبان .

« و چیزی که در **گریوان** طلب کند نیابد و آن در آستین باشد تا بدانستن غمی بدل او رسد تا مؤمن چون بپیش خدا شود از گناه پاکیزه باشد چنانکه ز سرخ از کوره زرگر بیرون آید . » ج ۱ - ص ۴۹۸ .

گفت : قول .

« و بعضی دگر مفسران گفتند جماعت کافران چون بانگ نماز شنودندی حسد

کردندی بر ایشان و گفتندی که ای محمد این بدعت است که تو نهاده و پیش تو هیچ پیغمبر دیگر را نبود و اگر در این چیزی بودی پیغمبران دیگر باین سابق بودندی تو از کجا آوردی این آواز منکر فما اقبحه من صوت و ما اسبحه چه زشت آوازیست خدایتعالی از گفت ایشان این آیه فرستاد و رد کرد بر ایشان . « ج ۲ - ص ۱۸۲ .

مثال دیگر : « مؤمن همه کرد باشد بی گفت منافق همه گفت بی کرد . »

ج ۱ - ص ۵۵ .

گفتا گوی : گفت و گوی .

« پس تو با جبرئیل از آنکه این طوایف کنندگان می کنند و از مزاح و گفتا گوی در پیرامن و نرخ چیزها کردن . » ج ۱ - ص ۳۲۳ .

مثال دیگر : « آیه سورة المائدة دلیل تحریم میکند و تفسیر داد اثم را بر گفتا گوی و خصوصتی که ممکن باشد که آنجا رود . » ج ۱ - ص ۳۶۲ .

مثال دیگر : « چون گفتا گوی بسیار شد قرار دادند بر قرعه که قرعه برافکنند . »

ج ۱ - ص ۵۵۲ .

مثال دیگر : « آنکه رها کن ایشان را تا در خوض و گفتا گوی خود بازی میکنند . » ج ۲ - ص ۳۰۸ .

مثال دیگر : « رسول علیه السلام گفت هر که در مجلسی بنشیند که در آن مجلس لفظ و گفتا گوی باشد چون خواهد برخواست بگوید ... » ج ۵ - ص ۱۶۶ .

گلو گرفت : از گلو گرفتن مراد در اینجا هر چیز بست که ایجاد رنج و المی کند .
مثال

« اگر کافر بود و اگر مسلمان قصد کند بکشتن کسی بآهن یا جز آهن بآلتی و سلاحی و سنگی و چوبی و زهری و گلو گرفتن و آنچه بحرمان عاده عند آن قاتل حاصل شود و غرض او قتل بود . » ج ۱ - ص ۲۷۳ .

گلینه : چیزی که از گل باشد نظیر زرینه . سیمینه . پشمینه و امثال آن .

گلینه کردن: کار گل کردن است. سفال و ظروف گلی پختن.

مثال

« از آنجا برفت بدرسرای دیگر شد گفت ما مردمانیم پیشه ما گلینه کردن است و سفال بسیار بکرده ایم اگر امسال آفتاب بسیار باشد و باران کم بود ما مستغنی شویم. »

ج ۱- ص ۲۵۱.

گندمین: نان از گندم.

« اگر شما را عادت درسرای تان نان گندمین باشد جوین بدرویش نشاید دادن. »

ج ۲- ص ۲۱۶.

گونه بگشته: رنگ تغییر کرده. متغیر اللون.

« واد پیغمبر را سخت دوست داشتی واز او صبر نداشتی روزی درآمد گونه-

بگشته و اثر حزن و کابه بر روی او ظاهر. » ج ۲- ص ۵.

گیاه زار: جایی که گیاه بسیار بروید.

« هاجر و اسمعیل را دیدند زنی و کودکی طفلی تنها بی مردی و انیسی و آبی

روان دیدند و گیاه زاری عجیب داشتند و بیامدند و او را پرسیدند که جنی یا انسی. »

ج ۱- ص ۲۰۱.

ل

لاوه گر: لابه گر

« در روایتی آمد که هر پیغمبری که قوم او را هلاک کردند بمکه آمدی با آنکه

بلاوه گر با او بودند و آنجا عبادت میکردی تا بپیش خدای شدی. » ج ۲- ص ۴۱۷.

لبنک: کرمی است که آنرا دیرك خوانند (برهان). ارزه.

« قتاده گفت مراد آنست که در میوه کرم آفریند و در جامه لبنک از آنجا که شما

۱- رجوع کنید بذیل کلمه «بیران».

نمیدانید . « ج ۳ - ص ۲۵۸ .

لخشیده : شعله ور . (= رخشیده) . شخیده .

« دگر باره باز آفریند خلقی نوایشانرا از آنجا در آتش **لخشیده** فکند . « ج ۵ -

ص ۲۱۴ .

لنگ : عدل .

« گفتن نیک **دولنگ** است یعنی صلوة و رحمت و نیک سرباری است یعنی

هدایت بر سری . « ج ۱ - ص ۲۳۹ .

لوید : دیک و پاتیل بزرگ سرگشاده مسین (برهان) .

مثال

« و آن دوزخ همچنان میجوشد که **لوید** جوشد » ج ۵ - ص ۴۶۵ .

م

مادینه : مقابل نرینه .

« پس آنگاه که نهاد آن مادینه را گفت ای پروردگار من بدرستی که من نهادم

آن را **مادینه** و خدای دانای تر است بآنچه نهاد و نیست نرینه چون **مادینه** و من نام نهادم

اورا **مادینه** . « ج ۱ - ص ۵۴۹ .

ماستینه : نوعی از کشک که با او آتش می‌پزند و پنیر مایه .

« و جئنا ببضاعة مزجاة . . . و بضاعت آورده ایم اندک بدو اصل مزجاة مفعله

باشد . . . مفسران چند قول گفتند در آنکه چه بود عبدالله عباس و سعید جبیر گفتند درم

بد بود که کسی نستدی مگر بنقصان حسن و مجاهد و قتاده و ابراهیم و ابن زید گفتند

یعنی اندک کلبی و مقاتل گفتند صنوبر بود وحیة الحضراء حسن بصری گفت **ماستینه**

بوده گفتند . . . « ج ۳ - ۱۵۷ .

مثال دیگر : « آنگاه ام سلمه را گفت آن درمهاء فاطمه که بتو دادم بیاور بیاوردم

از آنجا مشتی برگرفت و بعلی داد و گفت باین گاو روغن خر و خرما و ماستینه او بخريد مشتی دیگر بعمرداد و گفت باین جامه خر و قدری طیب برفت و بخريد . « ج ۴ - ص ۹۷ .

مدت نزدیک : زمان کوتاه .

« ابوالقاسم بلخی گفت خدای تعالی خبر داد آدم را باین نامهها و او یاد گرفت آن را بمدتی نزدیک از فهمی و حفظی که خدای تعالی داد او را پس باقی اسماء بر آن قیاس کرد . « ج ۱ - ص ۸۳ .

مرجو : علس . مرجمک

« و چون گفتی ای موسی ماشکیبا نکنیم بریک طعام و بخوان برای ما خدایت را تا بیرون آرد برای ما از آنچه برویاند زمین از ترهیش و سیرش و مرجویش و پیازش . «

ج ۱ - ص ۱۲۹ .

مردن : خاموش شدن

« و پیرامن خود بیند و ایمن گردد از آنچه خائف باشد پس بناگاه آتش او بمیرد و او در تاریکی بماند خائف و معذور و متحیر . « ج ۱ - ص ۵۶ .

مروزنه^۱ : ناووسی . مقبره گورستان مجوس یا ترسایان .

« گفت اینجا ناووسی هست از ناوویس یعنی مروزنه گبرکان که سرها از آن جماعتی بآنجا نقل کرده اند . از زمین برهوت . « ج ۲ - ص ۱۳۲ .

مقابل کردن : مقابله کردن .

« و وصیت کرد که در اینجا خمی در زیر خاک کرده است نسخه از توریة در آنجا نهاده است برفتند و باز کردند و برگفتند و با آنکه عزیز میخواند مقابل کردند حرفی کما بیش نبود باو ایمان آوردند و او را باور داشتند . « ج ۱ - ص ۴۵۷ .

موی ناك : پرمو . مودار .

۱- و بر سنگی اطلاق شود که آنرا بجوف نموده نقش را در آن گذارند (فرهنگ خلیلی)

« عبدالله عباس و سدی گفتند از دهای بزرگ نر موی ناک و دهن باز کرد و یک زفر بر زیر کوشک فرعون نهاد و دگر زفر بر بالای کوشک . » ج ۲- ص ۴۳۷

* * *

ن

نابگاه : ناگهانی و بیوقت

« عبدالله عباس روایت کرد از رسول علیه السلام که هیچکس نباشد که کسی را بنابگاه بکشد بفتک . » ج ۱- ص ۱۳۹ .

نالنده : بیمار و نالان .

نالندگی : بیماری .

« او را رها کرد تا بمدینه رفت روزی چند برآمد نالنده شد و بمرد در نالندگی او را گفتند . » ج ۵- ص ۳۳۲ .

نژهان^۱:

« بعضی دگر مراد بفته آنست که خدای تعالی گفت من امتحان کردم این اشراف و توانگران را بآنکه بعوض مال و حال ایشان درویشان را که برسول (ع) ایمان داشته پایه قربت و خدمت و مجالست رسول (ع) را دادم تا ایشان با اینان نژهان شدند و تمنای مثل حال ایشان کردند . » ج ۲- ص ۲۷۹ - ۲۸۰ .

این کلمه در نسخه ها بهمین صورت با نون ضبط شده و با احتمال قوی محرف پژهان است بمعنی [آرزو . خواهش دل . غبطه « فر . م »] و پژهان بردن بمعنی غبطه خوردن ، اغتباط (فر . م) و پژهان شدن بمعنی آرزو مند شدن و غبطه خوردن .

۱- پژهان - بضم اول برون سلطان، بمعنی آرزو و خواهش دل و غبطه باشد
« برهان قاطع، مصحح آقای دکتر معین » و پژهان، ظاهراً این صورت مصحف « پردهان » (بملء فیه) است . رک پردهان . « لغت نامه دهخدا » .

است. در متن چاپی ابوالفتح نژهان بنون نوشته ممکن است در چاپ این کتاب اشتباهی روی داده باشد.

نشاط کردن : میل داشتن . هوس کردن .

« او گفت مرا تونه افکندی مرا خدای توافکند که کسی پشت مرا بر زمین نیاورد
ولیکن اگر نشاط کنی دگر بار کشتی بگیرم . » ج ۲- ص ۱۹۸.

نشاس : ناشناس ، مجهول .

«... که جهودان مردی را بگرفتند و بر درختی بلند کردند و کسی را رهان کردند
تا او گرد او گردد تا روزگاری برآمد و او متغیر شد و صورتش نشاس شد و گفتند این
عیسی است . » ج ۲- ص ۷۳.
نماز کن : نماز گزار .

« اکنون باید که نماز کن متانی باشد و حدود نگاه دارد و شرائط آن ظاهراً و
باطناً بجای آرد . » ج ۱- ص ۴۲.
نمازگاه : مصلی .

« از جای ابراهیم نماز گاهی و عهد کردیم با ابراهیم . » ج ۱- ص ۱۹۶.
نماز میانین : نماز ظهر .

« و اگر آنکه نماز میانین است از نمازها و روز و از خصائص این نماز آنست
که اول نمازی که خدایتعالی فریضه کرد نماز پیشین بود . » ج ۱- ص ۴۰۷.
نهایخانه : مخزن گنجینه .

« روزی طلب کنی در نهایخانه‌ها زمین . » ج ۱- ص ۴۷۰.

مثال دیگر : « و نهان خانه را مخدع خوانند پس منافق مخدع است از آنجا که

کفر در دل پوشیده میدارد . » ج ۱- ص ۴۸.

نورده : تنه پیراهن .

« و اصل او از کف باشد و آن منع بود و از اینجا نورده پیراهن را کفه گویند
برای آنکه منع کند از آنکه ریسمانهای او منتشر شود. » ج ۱- ص ۳۴۴.

ه

هازدن : (مص مرکب) پیایی و بسیار زدن مکرر زدن (یادداشت مؤلف) .
مثال : مردم دست به پشت اوها میزدند و او را می انداختند و او در پس مینگرید
تا مگر رسول علیه السلام رحمت کند (تفسیر ابوالفتح رازی) نقل از لغت نامه دهخدا
ص ۶۹ شماره مسلسل ۷۵ .
هاشدن : بشدن .

« گفت ارواح ایشان در حوصله مرغان سبزها شد که از جویهای بهشت آب خورند
و از میوه های بهشت خورنده باقنادیل ها شوند از زر آویخته در سایه . » ج ۱- ص ۲۳۵.
ها گرفتن : بگرفتن .

« و شما را در زمین قرارگاه است و برخورداری تا قیامت ها گرفت . » ج ۱-
ص ۸۹ .

مثال دیگر : « و این عبارتی است که در وضع پارسیان نیز معروف است کسی
را با کسی مکرری کند و بحیله چیزی از او بستاند یا بر او تبلیس کند گویند فلان پای او
از زیرها گرفت یعنی ایشانرا از قرارگاه خود ببرد . » ج ۱- ص ۹۲ .
مثال دیگر : « و مراد بعهد آن است که خدای تعالی برایشان ها گرفت در کتب
ایشان که او امر خدایتعالی کار بندند . » ج ۱- ص ۱۰۰ .

مثال دیگر : « از اینجا است حدیث رسول علیه السلام که گفت در حق مردی که
مردی را بدست ها گرفته تا دیگری او را بکشت . » ج ۱- ص ۱۰۷ .

مثال دیگر : « چون ها گرفتیم پیمان پسران یعقوب که نپرستند جز خدا را . »
ج ۱- ص ۱۵۰ .

مثال دیگر: «گفت آنکه احرام از خانه خود هاگیری و همانا این مرد را خانه از موافقت بوده باشد.» ج ۱- ص ۳۱۴.

هرشه: چنگال.

«و دندان و سم و هرشه و شیر و خایه چون پوست بالائین پوشیده باشد و چون نباشد نشاید.» ج ۱- ص ۲۵۹.

هژیرو: خوب. پسندیده.

«و دین مرا بیارای و جلوه کن که تا بمکافات این تو را بباز و جلوه کنم امروزت روز هژیرو است تا فردا که روز غدیرت باشد.» ج ۲- ص ۱۷۲.

هشده^۱: هیجده.

«عکرمه گفت چهل درم بود و بعضی دیگر گفتند هشده درم بود.» ج ۳- ص ۱۱۷.

مثال دیگر: «و این سوره هشده آیت است و دویست و چهل و یک کلمه است.» ج ۱- ص ۳۳۴.

هفته: هفده.

«و شانزده آیه است در مدنی و هفته در عدد باقی قراء.» ج ۵- ص ۵۰۷.

هلوزك: وزغه، غوك.

«و هر که موش دشتی بکشد یا هلوز کی یا خار پشتی یا سوسماری بکشد یا چیزی که باین ماند نیز بزغاله فدیة کند.» ج ۲- ص ۲۲۳.

همت کردن: قصد کردن. اراده کردن.

«کعب الاحبار گفت یکروز ابلیس بیامد و این ماهی را گفت هیچ دانی که در پشت تو از زمین ها و کوهها و حیوانات چه نهاده است اگر خویشتن بجنبانی همه ریخته شود ماهی همت کرد که چنان کند خدای تعالی جانوری را بفروستاد تا در بینی آن ماهی

۱- در کتاب ترجمه وقصه های قرآن از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری «هژده» آمده:
«... دیگر سال هژدهم رمضان جبریل (ع) خبر آورد...» ص ۳۰۴ سطر ۴ نیمه اول چاپ ۱۳۳۸

شد و او را بجناباید سخت او درخدایتعالی بنالید و خدای تعالی فرمان داد تا آن جانور بیرون آمد و برابر حوت نشست هر که همّت کند بمانند آن در او نگر دنیا رد کردن آنگه زمین مانده کشتی بر سر آب می جنید خدای تعالی کوهها را بیافرید و میخ زمین کرد تا دوخته شد. « ج ۱- ص ۶۳ .

همسنگ: هموزن

« و چون فاتحه الکتاب بخواند همچنان باشد که حج و عمره کرده و چون برکوع شود همچنان بود که همسنگ خود زر بصدقه بداده . « ج ۱- ص ۱۰۳ .

هنجمنک : علفی است شبیه باسفناج . اللعاع .

« يقال له اللعاع پیارسی هنجمنک گویند آن را . « ج ۱- ص ۴۵۵ .

و

واپس : دنبال . بعد از .

« و آن را که درنفر اوّل آید عندالضرورة قبل الزوال روا بود اگر واپس زوال افتد بر توقّف میباشد . « ج ۱- ص ۳۳۴ .

وداع گاه : میعاد و محل تودیع .

« مالک دینار گوید سالی از سالها به حج می شدم آنجا که وداعگاه بود زنی را دیدم پیر و ضعیفه . « ج ۱- ص ۳۲۵ .

ورزا : گاو نر .

« ر هر بنده با زن و فرزند و مال و تجمّل وهم چندانکه گاو ورزا او را بود ، او را گاو ان ماده بود . « ج ۳- ص ۵۶۱ .

ی

یاسه : تمنّی و آرزو .

« جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میکند و میگوید ترا با مکه یاسه میباشد من ترا بمکه بردم . » ج ۴- ص ۲۲۴ .

۹- شأن نزول آیات .

و اما در بیان شأن نزول آیات ، شیخ بمسائل تاریخی و غزوات حضرت رسول اکرم (ص) اشاره میکند . معلوم است این امر از نظر روشن شدن تاریخ زمان پیغمبر اسلام (ص) حائز اهمیت است و آنرا ضمن مطالعه و بحث « تفسیر ابوالفتح و تاریخ » بیان خواهیم کرد .

در تفسیر آیه : **اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ**

بچگونگی بعثت حضرت رسول (ص) اشاره می شود :

قوله تعالی اقرء باسم ربك امر کرد خدای تعالی محمد (ص) رسولش را خطاب با او و جمله امت او گفت بخوان یعنی این کتاب قرآن بنام خدای عزوجل یعنی درابتداء قرائت نام او برعایشه گفت و عطاء بن یسار و مجاهد که اول آیات که از قرآن آمد این آیات بود :

إِلَى قَوْلِهِ مَا لَمْ يَعْلَمْ .

زهري روایت کرد از عروه از عایشه که اول کار رسول خواب بود خوابها را راست هیچ چیز در خواب ندید الا هم بر وفق آنکه دیده بودی پدید آمدی آنکه چون تنها بودی او را ندا کردند تا یک روز بر کوه حرا نشسته بود جبرئیل آمد و او را گفت یا محمد اقرء بخوان رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما انا بقاری من نه خواننده ام رسوم صلی الله علیه و سلم گفت مرا بگیرت و بیفشرد سخت پس باز گشت و گفت بخوان گفتیم یا جبرئیل من خواننده نه ام بار دیگر مرا بیفشرد و باز گشت و بار سه دیگر همچنین آنکه این آیات بر او خواند اقرء باسم ربك الى قوله ما لم يعلم و برفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت از آن رنج و تعب مراتب آمد و بترسیدم و لرزه بر من افتاد با

حجره خدیجه رفتم و گفتم زملونی و دثرونی بپوشید مرا خدیجه جامه بر من افکند و من بخفتم جبرئیل علیه السلام دگر باره آمد و آیه یا ایها المدثر قم فانذر آورد برخاستم و این حال با خدیجه بگفتم و گفتم من می ترسم تا این حال سودائی است مرا خدیجه گفت حاشاك دور باد از تو این حدیث خدا تو را از این آفت دور دارد که مردم را دستگیری وصله رحم کنی و رنج از مردمان باز داری و مهمانرا طعام دهی و مردم را بر نوائب روزگار معاونت کنی آنکه گفت برخیز تا نزدیک عم من رویم و این حدیث با وی بگوئیم تا او در این چه گوید برخاستیم و نزدیک ورقه بن نوفل شدیم و او کتاب اوائل خوانده بود چون این حدیث بشنید گفت هنیئاً لک یا محمد (ص) انت الناموس الاعظم تو ناموس اعظمی که ما در کتب اوائل خوانده ایم از توریة و انجیل و تو پیغمبر آخر الزمانی که ختم نبوت بتو کند خدای تعالی و کاشکی من در روزگار تو بودم تا تو را نصرت کردم تمام پنداری در آن می نگرم که تو را از این شهر بیرون کنند و برنجانند تو را گفت مرا بیرون کنند گفت آری و هیچ پیغمبر خدای نفرستاد الا او را برنجانیدند آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که که بر خلوتی و بر کوهی بودم جبرئیل علیه السلام مرا پیش آمدی من خواستم تا خود را بینداختمی او مرا بگرفتی پس رفتم دیگر باره ورقه را خبر کردم مرا گفت یا محمد چون این ندا بشنوی مگریز بر جای باش تا چه میگوید تو را آنچه گوید بشنو و یادگیر گفت رفتم و دیگر نوبت که آمد گفت یا محمد انک نبی حقاً تو پیغمبری بدست بخوان گفتم چه خوانم گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا بآخر سوره من یاد گرفتم و رفتم ورقه نوفل را خبر دادم مرا گفت ابشر فانک انت النبی الذی بشر به موسی و عیسی علیهما السلام بتو بشارت دادند و تو را جهاد فرمایند و اگر من در روزگار تو بودم در پیش تو جهاد کردمی ... « ص ۵۵۵ - ج ۵ .

در بیان شأن نزول آیه ۱۳۹ از سوره بقره، داستان تغییر قبله مسلمانین و چگونگی

آنرا بیان می کند:

قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ .

سبب نزول آیت آن بود که جماعتی از جهودان طعنه زدند و گفتند اگر محمد دین ما را عیب می کند چرا روی بقبله ما میکند اگر او را شریعت بودی جداگانه او را قبله جدا بودی و او را در دل آرزوی کعبه و مسجد الحرام بودی که قبله پدرش ابراهیم بود جبرئیل را گفت این دشمنان مرا طعنه می زنند و مراد من آنست که روی بقبله پدرم آرم جبرئیل گفت من بنده ام تو از خدای تعالی درخواست کن اگر مصلحت داند قبله بگرداند رسول صلی الله علیه و آله و سلم ادب نگاه داشت بزبان هیچ نگفت و روی در آسمان میکرد و آب در چشم می گردانید و حاجت در دل می گردانید آنکه در نماز ایستاد دور رکعت نماز پیشین بکرد جبرئیل آمد و این آیت آورد .

قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ .

و رسول را فرمود که قبله بگرداند تا روی بکعبه کرد در آن دو رکعت که مانده بود ای محمد ما می بینیم گردانیدن روی تو در آسمان تو روی می گردان که ما بر متابعت رضای تو قبله می گردانیم ... »

۱۰- اشارات صوفیه و عرفا .

شیخ گاهی در ترجمه لغات و تفسیر آیات بمشرب عرفا و صوفیه توجه داشت و بر آن طریق بتوجیه مطالب مبادرت ورزید . مثلاً در اثناء تفسیر راجع بمسائلی از قبیل اخلاص (در صفحات ۲۱۵ جلد اوّل و ۵۳۷ جلد چهارم) و توکل (در صفحات ۲۶۹ - ۳۲۵ - ۶۷۵ - ۶۷۶ جلد اوّل و صفحه ۲۰۹ جلد سوم) و ذکر (در صفحات ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ و ۷۱۳ جلد یکم و صفحات ۶۹ - ۲۳۹ جلد چهارم) :

وصبر (در صفحات ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۵۲۴ جلد اول) و فقر (در صفحات ۲۶۹ - ۲۷۰ جلد اول) و صدق در صفحه ۳ جلد سوم توجیهات و اشاراتی دارد و بمذاق اهل اشاره و سالکان طریق حق سخنانی می آورد که جذبه و حلاوت خاصی دارد و خواننده را تحت تأثیر قرار میدهد .

اگرچه تفسیر شیخ را نمی توان تفسیری بمشرب و مذاق عارفان و صوفیان تلقی کرد مع هذا همین اشاراتی که بمناسباتی چند درباره کلمات و آیات قرآن بمذاق عرفا در آن رفته حائز ارزش است چه وی در موقع مناسب لطف سخن و حلاوت مطلب را از نظر دور نداشته و با اتخاذ این شیوه . نثر ساده تفسیر را زیباتر و بحث خود را جذباتر ساخته و پرداخته است . اینک یکی دو نمونه از آن نقل می شود .

در اثناء تفسیر آیه :

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي .

چنین می گوید :

« ذوالنون مصری را گفتند چه میخوری گفت ان ربی يطعمنی و یسقیننی يطعمنی طعام المفرقه و یسقیننی شراب المحبة آنکه این بیت بگفت .

شراب المحبة خیر الشراب و کل شراب سواه شراب

این حکایات و امثال این بنزدیک اهل تصوف از کرلغات باشد و نزدیک ما اگر درست شود معجز بود که خدایتعالی اظهار کند بر دست بعض صالحان چون داند که در آن لطفی خواهد بود بعض مکلفان را مذهب علم الهدی رحمه الله این است یکی از جمله بزرگان گفت به بیمارستانی در شدم مردی طبیب را دیدم نشسته و جماعتی بیماران بر او گرد آمده و هر کسی علت خود شرح میداد او هر کس را دوائی میکرد در خور او برنثائی برخاست بنزد او فراز آمد زرد روی و اثر عبادت و سیمای صلاح بر او پیدا گفت یا استاد تو مرد طبیب زیرکی و هر یک را از بیماران دوائی فرمودی

مرا نیز بیماری است دواى آن دانی گفت آن چیست گفت بیماری گناه را دوا چه باشد گفت بشنو هلیله صبر را بگیر با بلیله تواضع و درهاون ندم و پشیمانی افکن و بدسته قهر هوای نفس خرد بکوب و از آنجا در پاتیلجه صحت عزم افکن و آب حیا و شرم بروریز و باتش محبت بجوشان و بملعقه عصمت بگردان تا حباب حکمت بر آرد آنگه براووق صفا بیالا و بمروحه استرواح بادکن آنرا و در وقت سحر شربتی از آن نوش کن و دیگر گردگناه مگرد تاراحت یابی . ص ۱۲۷ جلد ۴ .

نمونه دیگر از اشارات عرفا در توصیف مؤمن و منافق :

« حاتم اصم گفت مؤمن از همه کس آیس بود مگر از خدای تعالی و منافق بهمه کس امید دارد مگر بخدای تعالی و مؤمن عمل صالح میکند و می ترسد و منافق معصیت می کند و ایمن میباشد و مؤمن مال را سپر دین کند و منافق دین را سپر مال کند مؤمن طلب میکند مستحق را که چیزی باو دهد و منافق تعلل میکند تا چیزی ندهد بکسی و مؤمن طاعت میکند و میگیرد و منافق معصیت میکند و میخندد مؤمن را خورد و خفت عبادتی باشد مؤمن زلّتی کند بخطا از آن استغفار کند و منافق هر گناه قصد کند و اصرار کند مؤمن طالب سیاست بود منافق طالب ریاست بود مؤمن همه کرد باشد بیگفت منافق همه گفت بیکرد سعی این در فکاک نفس خود بود و سعی او در هلاک نفس خود بود مؤمن آنچه کند خواهد که باز نگوید منافق آنچه نکند خواهد که باز گوید چنانکه خدای تعالی گوید :

وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا....

گاهی شیخ تنها بنقل سخنان اهل اشارت اکتفا می کند و از ترجمه و توجیه و تفصیل مطالب خودداری می نماید . مثلاً در اثناء تفسیر آیه ۳۹ سوره رعد .

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ .

می نویسد :

« اهل اشارت گفتند موت الانبياء يقرح به العين و موت الآباء مصيبة للبنين و موت الابناء يقطع الوتين و موت الاكفاء يعرق منه الجبين و موت العلماء ثلثة في الدين و قيل موت النسوان خلل الاوطان و موت الاخوان مهيج الاحزان و موت الولدان حرقه الجنان و موت السلطان تشويش البلدان و موت الاقران هدم الاركان و موت العالم ثلثة في الايمان . »

۱۱- تفسیر شیخ و مسائل اخلاقی و تربیتی .

نکته قابل توجه دیگری که در این اثر نفیس جلب توجه می کند استنباطات تربیتی و استنتاجات پرورشی است که در اثناء تفسیر بآنها اشاره میشود و اصول و موازین تربیت اخلاقی را منطبق با حقایق دینی و الهی عرضه میدارد . شک نیست که با این شیوه پسندیده علاوه بر استفادات اخلاقی . لطافت و ملاحظاتی نیز به نثر ساده و شیوای آن میدهد و از این بابت هم تفسیر شیخ وسیله تنبّه و ارشاد و هدایت خواهد بود . صفحه‌ئی نیست که شیخ در اثناء تفسیر نتایج مفید اخلاقی نگیرد و بصراحت بآنها اشاره نکند و بمناسبت مقام و مقام حکایتی نیابد و با توسّل بآنها درس سودمند اخلاقی ندهد .

مثلاً در اثناء تفسیر آیه شریفه :

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

می نویسد :

اما شکر اعتراف باشد بنعمت منعم با ضربی از تعظیم و اعتراف از دو گونه باشد یکی بدل یکی بزبان . اعتراف بدل آن باشد که بداند که آن نعمت که بدو میرسد از جهت منعم است سوا اگر بواسطه بدو رسد و اگر بیواسطه در اثر آورده‌اند که یکی

از جمله بزرگان در موسم حجّ صرّه زر بگلام خود داد و گفت برو و نگاه کن در قافله چون مردی را بینی از قافله برکناره می‌رود این صرّه زر را بوی ده غلام برفت و نگاه کرد مردی را دید برطرفی میرفت تنها غلام آن صرّه زر بدو داد و آن مرد آن را بستد و سرسوی آسمان کرد و گفت (اللّٰهُمَّ لَا تُنْسِ بِحَيْرٍ أَفْجَعَلَ بِحَيْرٍ لَا يَنْسَاكَ) بار خدا یا تو بحیر را فراموش نمی‌کنی بحیر را چنان کن که تو را فراموش نکند. غلام با نزدیک خواجه مرد آمد گفت چه کردی گفت مردی را یافتم چنانکه گفתי و زر بدو دادم گفت او چه گفت غلام گفت چنین گفت خواجه گفت بسیار نکو گفت (ولی النعمة مولیها) نعمة را حواله بآن کرد که بحقیقت او داده بود. «ج ۱- صفحه ۲۶ سطر ۲۰. شیخ پس از ذکر این حکایت باز هم حکایت دیگری از داود پیامبر می‌آورد و مقام خالق و شکرگزاری مخلوق را بار دیگر بیان میکند و نیز در تأیید نظریات خود اشعاری بعربی از یکی از شعرای معروف نقل میکند تا هر چه رساتر و مؤثر تر هدف خود را در شناساندن شکر و تعلیم مردم و ارشاد آنها بشکرگزاری دنبال کرده باشد.

و اما در باره تقویت و نیرومندی ایمان و توکل بباریتعالی در صفحه ۳۵۳ جلد اوّل تفسیر، سطر ۲۰ از زبان لقمان حکیم و خردمند بفرزندش مطالبی نقل می‌کند و در اثناء آن درس پایداری و استقامت در برابر مصائب و آلام زندگی می‌دهد و خواننده را باتخاذ آن روش پسندیده تحریض و ترغیب می‌نماید :

« و در خبر است که لقمان پسرش را گفت یا بنیّ انّ الله تعالی یجرب العبد الصالح بالمحن والبلا یا کما یجرب الذّهب بالنّار. گفت خدای تعالی بنده صالح را بیلا چنان مبتلا کند که زر را بآتش امتحان کند. » در اثناء همین سخن عبرت انگیز از زبان حسین بن محمد الواعظ می‌نویسد که وی گفت :

« بکربن علی المصیبی از جمله ابدال بود سی سال بود که بیمار بود اصحابش او را گفتند خواهی که بهتر شوی از این بیماری گفت نه گفتند خواهی تا بمیری گفت

نه گفتند چگونه گفت اگر از این دو کار یکی خواهم خلاف آن خواسته باشم بخود که خدای خواسته است و من نخواهم که خواست من خلاف خواسته خدای بود مرا باین فضولی چه کار است من بنده مملو کم خداوند من آنچه صلاح من باشد به داند او خود می کند . »

میزان توکل پروردگار بخوبی از خلال سطور گذشته آشکاراست و خواننده با مرور و مطالعه آن متنبه می شود و عبرت می گیرد . اینک شرح تنبّه آمیز و عبرت انگیزی که شیخ در اثناء تفسیر راجع بشرم و حیای آدمی نوشته و مردم بی آرم را از بیشمری و گستاخی در برابر معبود پاک و خالق یکتا بر حذر داشته . نقل می شود تا بیشتر بشیوه شیخ واقف و آشنا شویم .

« گفتند خدای تعالی توبه آدم بسه چیز قبول کرد بحیا و دعا و بکا . اما حیا در خبر آمد از شهر بن حوشب که گفت چنین رسید بمن که آدم از شرم آن کرده خود سیصد سال سر بآسمان بر نداشت و دویست سال بر کناری گریست و چهل روز طعام و شراب نخورد و صد سال باحوّا خلوت نکرد عجب از تو ای غافل که شنوی که خدای تعالی بیک ترک مندوب بیک مخالفت فرمان آدم را و حوا که پدر و مادر تو بودند با آن قدر و منزلت ایشان بنزدیک خدای تعالی از بهشت بفرستاد و از میان ایشان سالها جدا کرد و ایشانرا بسرای محنت و بلیّه افکند و تو در شبانروز بسیار ترک واجبات و ارتکاب مقبحات کنی و اصرار کنی و توبه کنی و آنگاه طمع داری که این موجب آن بود که در بهشت شوی و صحبت حورالعین یابی اینست تمنّای محال و کژتقدیری .. پس اگر در گناه پیایی بشیطان اقتدا کردی بتوبه بآدم اقتدا کن ... »

» * *

۱۲- صنایع لفظی تفسیر .

سابق براین اشاره شد که در تفسیر شیخ صنایعی از اسجاع و تجنیس بکار رفته که در نهایت سادگی و دور از تصنع است و شیخ در اثناء تفسیر بدون هیچگونه تکلفی

عبارات مسجع آورده که با آنکه توجه معلوم میشود طبیعی و غیر متکلفانه بوده مخلّ فصاحت نیست و بروانی و سادگی عبارات لطمه نمیزند. اینک چند نمونه از اسجاع تفسیر :

۱- نمونه‌ئی از سجع متوازی :

« سپاس خدایرا که بردارنده این ایوان است و آراینده آن بماه و آفتاب و ستارگان است و دارنده دین به پیغمبران و امامان است و درود بر رسول او که ختم پیغمبران است و سیّد مرسلان است و بر اهل البیت او که ستارگان زمینند و پیشوایان دین‌اند. » در این عبارات کلمات: دارنده، آراینده، ایوان، ستارگان، پیغمبران، امامان، زمین، دین سجع متوازی را ترتیب داده‌اند. (ص ۱ ج ۱).

نمونه دیگر از سجع متوازی :

« بر بالین او ساعتی بنشست و میگریست او را دید که لب می‌جنبانید و چیزی می‌گفت گوش بنزدیک لب او برد. او میگفت کار کردیم بسر آمد رنج بردیم ببر آمد. دوست جستیم خبر آمد. واعظ گفت عجوزه آگاه است و میداند تا کجا میرود آنکه دمی چند بر آورد و جان بداد. »

کلمات کردیم، بردیم، جستیم، و بسر، ببر، خبر در این عبارت سجع متوازی را تشکیل میدهند. (ص ۱۷۵ ج ۱).

نمونه دیگر از همین نوع سجع در صفحه ۳۲۴ ج اول :

« این همه رنج بر منزل سپنج گنج ابد رها کرده و رنج ابد اختیار کرده... این نه بجای معاد است بجای وقت معاد است فیوم القیمة میعاده امروز روز عهد است فردا روز وعد است. »

نمونه‌های دیگر از سجع متوازی در صفحات ۴۱۵ جلد اول و ۵۰۴ ج ۱ و ۷۰۹

ج ۱ آمده که از نقل آنها خودداری گردید .

۲- نمونه سجع متوازن :

« اگر عبادت کرد لله و اگر جهاد کرد فی الله و اگر نان داد لوجه الله و اگر جان داد ابتغاء مرضات الله . »

بعلاوه (نان ، جان) مزدوج میباشند .

۳- نمونه ئی از تجنیس خطّی و مزدوج :

« گفت برادر من که رسول ربّ العزّة است بوقت آنکه مرا عمامه در سر بست گفت امامت تو راست عمامه کرامت بر سر نهاد و طوق امامت در گردنش افکند و گفت عمامه بستان عاجلاً و امامت آجلاً عمامه از من و امامه از خدای عمامه بصلّة و امامت بخلعة عمامه بتقدّمه و امامه بتکرّمه عمامه بانفاق و امامت باستحقاق چون باین سر حمایت دین بدست تو باشد بآن سر رعایت دین بقلم تو باشد چون باغاز تقویت اسلام از تست بانجام تربیت آن هم بتو باشد امروزت رایت و عمامه فردات ولایت و امامت این بتقدّمه بستان و بنشان که بر اثر این ولایت رسد که ... » ص ۱۷۲ ج ۲ .

در کلمات عمامه . امامه ؛ عاجلاً . آجلاً ؛ صلّة . خلعة ؛ تقدّمه ؛ تکرّمه ؛ انفاق . استحقاق ؛ حمایت . رعایت صنعت تجنیس خطّی و مزدوج وجود دارد .

۴- نمونه ئی از تجنیس مطرّف :

« گفت خدای تعالی پاك است پاك دوست دارد و كريم است كريم دوست دارد جواد است جواد دوست دارد پيرامن خود دوست داری . » ص ۲۵۸ ج ۱ .

نمونه دیگر از تجنیس مطرّف در ج ۱ صفحه ۳۳۱ :

« و گفته اند در دنیا اخلاص است و در آخرت خلاص است . »

۵- نمونه‌ئی از تجنیس مکرر :

« اگر روزی بمسرت بگذرد سالی در مسأته بدارد یک دستی شکر می چشاند و دیگر دستی شرننگ می پالاید هر چیز از او پالوده بود همه آلوده بود . » ص ۳۳۱ ج ۱.
نمونه دیگر :

« و بهری آنند که از خدای تعالی خیر دنیا می‌خواهند و نصیب آخرت فراموش نمی‌کنند این می‌خواهند برای عاجل معاش و آن می‌خواهند برای آجل معاد این برای ممر و آن برای مقرر این برای حال و آن برای مال . » ص ۳۳۱ ج ۱.

۱۳- اطلاعات نجومی :

گذشته از مسائل ادبی و اطلاعات علوم دینی که مستقیماً در تفسیر شیخ انعکاس فراوانی دارند چنانکه هیچ صفحه از مجلّات پنجگانه خالی از احادیث و اشعار تازی و مسائل فقهی و امثال عربی و فارسی و شعرهای پارسی نیست ؛ که در موقع خود از آنها بحث خواهد شد ؛ ولی نکته قابل توجه اینست که شیخ در اثناء تفسیر بمسائل و اطلاعات نجومی نیز توجه داشته و مطالبی درباره علم نجوم نوشته که در خورا همیت و تعمّق است و نشان می‌دهد که وی در علم نجوم آشنائی و اطلاعاتی بدست آورده تا آنجا که بتحلیل و تجزیه و بحث در مسائل نجومی قادر بوده است . مثلاً در اثناء تفسیر آیه :

اللّٰهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ .

در صفحه ۱۷۲ از مجلّد سوم بحثی در باره هفت آسمان معلق دارد و اقوال مختلف را درباره تعلیق آسمان یادآور می‌شود و نظر خود را صریحاً اظهار می‌نماید .
و همچنین در صفحه ۲۳۵ از مجلّد سوم در تفسیر آیه :

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا .

بروج دوازده گانه و منازل سیارات را نام می برد و آراء دیگران را در این خصوص
ببحث خود می افزاید . و باز در تفسیر آیه :

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا (صفحه ۱۰۴ جلد چهارم).

و در تفسیر آیه :

وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ . (صفحه ۴۱۰ جلد چهارم)

و در تفسیر آیه :

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ.

مطالبی و مباحثی از علم نجوم ذکر می کند که همگی دلالت دارد بر اینکه شیخ
در این دانش ورود کرده و مطالعاتی بعمل آورده و سرمایه‌ئی تحصیل نموده است .
فقط برای نمونه یکی از این قسمتها را نقل می کنیم :

« وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ برای او منازل انداختیم و آن بیست و هشت منزل
است که قمر هر شبانه روزی بمنزلی باشد و نامهای او این است شَرَطِین و بَطِین و ثَرِیا و
دَبْران و هَقْعَه و مَنَعَه و ذِرَاع و نَشْرَه و طَرَفَه و جَبْهَه و زَهْرَه و صَرْفَه و عَوَا و سَمَاک و
غَفَر و زَبَانَا و اَکْلِیل و قَلْب و شَوْلَه و نَعَاِیم و بَلَدَه و سَعْد ذَابِح و سَعْد بَلَع و سَعْد سَعُود و
سَعْد الْاَخْبِیَّه و فِرْع الدِّلُو الْمَقْدَم و فِرْع الدِّلُو الْمُؤَخَّر بَطْن الْحَوْت چون بمنزل آخرین
رسد چنان شود که با سرشاخ خرما ماند ... لَا الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَهَا نَهْ آفَتَاب را باید که ماه
را دریابد بل ایشان در فَلْک خود میگردند پیوسته و هر یکی را از آن حدّی هست که
از آن در نگذرنند و ابوصالح گفت معنی آن است که هیچ دو از آن نور نگیرند از یکدیگر
و گفتند معنی آنست که هر یکی از ایشان در نیابد دیگر را در آنچه او را برای آن آفریده اند
یعنی بجای او نبایستند و لالِیل سابق النّهار و نه شب روز را سبق برد برای آنکه هر یکی را
از آن مقداری نهاد و خدای تعالی مقدر کرد .

وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ .

و همه در فلک خود شناء میکنند یعنی آفتاب و ماه و کواکب و فلک عبارت است از مجری و موضع سیر آفتاب و ماه ... « ص ۴۱۰ جلد چهارم .

۱۴- امثال فارسی و عربی .

الف - امثال پارسی .

۱- در تفسیر آیه .

وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ :

« ... و گفتند مراد کفر و ضلالت است کما قال الله تعالی :

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا .

و این آن مثل است که پارسیان گویند :

« خرمن سوخته سوخته خواهد خرمن »

هر که یافتی گرفتار باشد و بعبی آلوده خواهد که همه جهان چه او باشند تا عیب

او پوشیده شود چنانکه مثل است در مرگ با نبوه که جشن باشد اگر چه آیه در جهودان

است بعینه صفت اهل روزگار ماست . « ص ۶۳۶ - ج ۱ .

۲- در تفسیر آیه :

وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ :

« و این بر طریق مثل است چنانکه شاعر گفت :

القوم امثالکم لهم فی الرأس لاینشرون ان قتلوا

و مثله بالفارسیّة ،

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

ص ۳۹- ج ۲ .

۳- در ص ۳۱۲ ج ۴ گوید :

اشتادی از مه تنفر جی

« ای سختی سخت شو تابشوی نه بینی که با آخر شب که وقت سحر باشد تاریکی سخت تر باشد و آنوقت را خود برای این سحر خوانند چون ظلمت بغایت رسد رایت عدل بر آید چون محنت بنهایت رسد راحت پدید آید . پیمانه چو پر شود بگرداند سر ... »
« و این آن مثل سائر است که گفته اند :

رمتنی بدائنها وانسلت .

و دگر مثل که گفته اند :

خذ اللص من ان یاخذك .

و ماگوئیم دزد باش و مرد باش . « ص ۱۲۶ - ج ۳ .

۵- « چنانکه در مثل پارسیان گویند :

شهری بدومیر زود گردد ویران

این هم آن مثلی است بمعنی آنکه گفت :

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ .

بل بیشترین ایشان ندانند از آنکه اندیشه نکنند بر سبیل وعظ و تذکیر »

ص ۴۸۹ - ج ۴ .

ب - امثال تازی .

۱- « و این مثل مشهور است که گفتند اتق شر من احسنت الیه از شر آنکس

بترس که باو نیکوئی کرده باشی . « ص ۶۱۳ - ج ۲ .

۲- « آنکه حقتعالی باز نمود که ایشان چرا تکذیب کردند این کتاب را گفت

برای آنکه ندانستند بدروغ داشتند و در مثل گفته اند . »

الناس أعداء ما جهله . ص ۲۵ - ج ۳ .

۳- « و این هم چنان است که لکم دینکم ولی دین و چنانکه در مثل گویند کلّ شاة برجلهاستناط . » ص ۲۵ - ج ۳ .

۴- « ایشان از او بیاموختند و آنرا دست افراز خود کردند و گفتند فاکله الذئب . و این آن است که در مثل گفتند اذکرتنی الطعن و کنت ناسیاً پدر را گفتند لئن اکله الذئب . » ص ۱۱۳ - ج ۳ .

۵- « عبدالله عباس گفت ضرب تازیانه خواست و این آن مثل سائر است که گفته اند رمتنی بدائها و انسلت و دگر مثل که گفته اند : خذ اللص من ان يأخذك . » ص ۱۲۶ - ج ۳ .

۶- « اگر او دزدی کرد یعنی ابن یامین او را برادری بود پیش از این او نیز دزدی کرد یوسف را گفتند و او را خواستند و این آن مثل است که گویند . عذره الشرّ من جرّمه . عذرش از گناه بدتر است . » ص ۱۵۰ - ج ۳ .

۱۵- خصوصیات دستوری و لغوی و شیوه نشر ابوالفتوح .

نثر ساده و شیوای ابوالفتوح باینکه در عداد کتب علمی قرن پنجم بشمار می آید مع هذا آثار سبک قدیم در آن هویدا است و شیخ بشیوه پیشینیان از استعمال^۱ یاء استمراری

۱- «سالی قحط ناک آید برایشان و ایشان رنجور شدند میگفتند کاشکی بمردمانی تا از این محنت برستمانی» . صفحه ۱۴۶ مجلد اول .

مثالی دیگر : «ازهر بن راشد گوید چون انس ما را حدیث گفتی از رسول علیه السلام و ما را معنی مفهوم نشدی پیش حسن بصری آمدن و ما را پرسیدی» . ص ۶۳۶ ج ۱ .
مثال دیگر : «گفتند اگر ما دانستمانی که کارزار خواهد بودن نرفتمانی و بر پی شما بیامدیم» . ص ۱ - ص ۶۸۱ .

و شرطی و تمنائی و مانند آنها در افعال انشائی سر باز نزده بعلاوه لغات^۱ فارسی و ترکیباتی از کلمات فارسی دارد که برخی از آنها مخصوص خود اوست و در کتب آندوره و حتی ادوار پیش از آنها دیده نشده از این گذشته در کتب لغت بعد از دوره و زمان شیخ هم لغات تفسیر بدان معنی که ابوالفتوح استعمال کرده ضبط نگردیده است و ترکیبات فارسی و عربی^۲ از ویژگیهای خود اوست با اینکه در تألیف تفسیر که مستقیماً با قرآن و زبان عربی سروکار داشته حق بود نظیر آثار دیگر همزمان خود چون کلیله و دمنه و چهارمقاله عروضی کلمات و لغات عربی بیش از حد معمول و متداول عصر بکار برد با اینهمه جز در مواردی که ناچار باستعمال لغات عربی بوده حتی المقدور از بکار بردن آنها خودداری کرده و لغات پارسی را بر کلمات عربی ترجیح داده است و بهمین جهت نثری شیوا و تا حد مقدور برکنار از تکلفات الفاظ تازی فراهم شده که لطافت و روانی همراه با جزالت و استواری کلام در آن بخوبی محسوس است . در باره صنایع^۳ بدیعی همانطور که قبلاً اشاره شد شیخ سعی کرد که تفسیر را از صنایع و تکلفات برکنار دارد . گذشته از موارد بسیار معدودی که عبارات مسجع آورده و بصنعت جناس تفنّن کرده باید گفت دیگر گرد این کار نگشته و نثر تفسیر را بروانی و فصاحت آراسته است . البته بنا بضرورت مستدلّات شعری^۴ (عربی و بندرت فارسی) و احادیث و اخبار نبوی و علوی و کلمات بزرگان زیاد آورده و آنچه بعربی نقل کرده غالباً بپارسی روان نیز ترجمه نموده و چه بسیار اخبار و احادیثی که تنها بترجمه فارسی آنها قناعت نموده است .

- ۱- برای ملاحظه و مطالعه در لغات فارسی و ترکیباتی از آن کلمات به صفحات ۸۴ تا ۱۳۴ ، فصل مربوط بلغات نادر تفسیر مراجعه شود .
- ۲- برای ملاحظه چگونگی ترکیبات عربی تفسیر ابوالفتوح به صفحات ۷۴ تا ۸۳ مراجعه کنید .
- ۳- از صنایع بدیعی تفسیر الفتوح در صفحات ۱۴۱ تا ۱۴۴ صحبت شده است .
- ۴- فهرست اشعار فارسی و عربی و همچنین فهرست احادیث نبوی و علوی و کلمات بزرگان ، در فصول آتی این کتاب ملاحظه خواهید نمود .

استناد و استشهاد با حدیث و اخبار اگرچه لازمه هر تفسیری است ولی باید دانست که این کار اصولاً از قرن پنجم بعد رواج پیدا کرده است و در تألیفات دانشمندانی نظیر صاحب چهارمقاله و مترجم کلّیه و دمنه هم دیده میشود. در کتابهای پیشینیان آوردن شواهد شعری و احادیث مرسوم نبوده مگر حدیثی و یا آیه و شعری که با مطلب کتاب بستگی داشته باشد. غرض اینست که تمثّل و توسّل با شعار و احادیث از نظر زیبایی کلام و هنرنمایی مخصوص همین عهد است. موزونی عبارات در نثر ابوالفتوح دیده می شود و با اینکه در این کار زیاده روی نکرده معهداً تفسیر شیخ بکلیّی از این مزیت بی بهره نیست. بهر صورت نثر تفسیر، نثر روان و شیرین فارسی است و شیخ آنرا از زیر بار تأثیر قواعد صرف و نحو عربی بر کنار داشت و بشیوه خاصّ خود مرقوم فرمود.

لازم بتذکر است که قسمتی از خصوصیات دستوری و شیوه املائی تفسیر کبیر ابوالفتوح در کتب علمی قرون سالفه و کتابهایی که در عهد شیخ تألیف گردیده دیده می شود که نمی توان آنرا در زمره خصوصیات دستوری تفسیر شیخ منحصرراً قرار داد ولی برای نشان دادن همه این قواعد معمول و رائج بنقل شواهد متعدد و تحلیل و تجزیه آنها مبادرت می کند تا برای کسانی که راجع بقواعد دستور زبان فارسی مشغول مطالعه و در صدد تحقیق و تتبع می باشند راهنمایی مفید و مورد استفاده باشد:

۱- از خصوصیات دستوری تفسیر یکی استعمال ضمیر مفرد غایب (او- وی) چه در مورد ذوی الارواح و چه در مورد غیر ذوی الارواح است و این کار در نثر دوره اول رعایت می شد.

در عبارت: «موسی علیه السلام گفت چون من بروم بمناجات بمیقات خدای تعالی از او درخواست کنم تا اگر صلاح داند مرا کتابی دهد که در او احکام حلال و حرام باشد.» ج ۱- ص ۱۲۰.

مرجع (او) در جمله (در او احکام حلال و حرام باشد) کتاب است و می بایست

(آن) آورده می شد اما شیخ بشیوه نثر ادوار گذشته در مورد غیر ذیروح نیز (او) استعمال کرده ، اینکار در تفسیر شیخ نظایر فراوان دارد^۱.

۲- دیگر از غرائب استعمالات تفسیر که در تمام مجلّات دیده می شود استعمال صیغه مفرد مخاطب در مورد جمع و با فاعل جمع است و این امر در مؤلفات دیگران چه در ادوار پیش و چه در عصر و زمان شیخ و نیز در ترجمه آیات که فعل جمع دارد بصیغه مفرد بیان می کنند مانند « چه مردمانی شما » و « مسئله کنی » و « گمراه نشوی » که همه جا صیغه مفرد بجای صیغه جمع آورده شد و نیز مانند « چگونه کافر شوی شما » در ترجمه :

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ^۲.

در مورد این استعمال غریب عقاید مختلفی اظهار شده بعضی را عقیده بر این است که در حدود خراسان و ری ذال های معجمه قدیم پارسی را از قدیم دال مهمله

- ۱- مثال دیگر : « چون بسایه او برآسودند گفتند یاموسی کارگر ما کفایت شد » . ج ۱ ص ۱۲۶ . مثال دیگر : « گفت این را من بفراش و بستر شما کردم تادروی سی آئی و سی شوی و تصرف می کنی برای معاش و در شب براو قرار می کنی چنانکه بر بستر » . و مانند : « و ای آنکس که این آیه بخواند و بیندازد آن را یعنی تفکر نکند در او و معتبر نگردد بدو » . ج ۱ - ص ۲۵۱
- ۲- چند مثال دیگر از تفسیر ابوالفتح : « بدری دیگر رفت و گفت چه مردمانی شما گفتند ما مردمانیم که دخلها خورد کرده ایم و برخیزن نهاده ... » ج ۱ - ص ۱۶ ؛ و مانند : « چون مهمی پیش آید بخدای تعالی فزع کند و خدای تعالی را بخواند و از او فرج درخواهد می گوید شما نیز مسئله کنی از معبودان خود » . ج ۱ - ص ۶۶ ؛ و نیز مانند : « و حلال نباشد شما را چیزی که بزنان داده باشی باز ستانی » . ج ۱ - ص ۳۹ ؛ و چون : « بین الله لکم ان تضلوا خدا بیان می کند برای شما تا گمراه نشوی » . ج ۲ - ص ۸۵ ؛ و مانند : « فلا تموتن الا وانتم مسلمون و نباید که مرگ بشما آید الا شما مسلمان باشی » . ج ۱ - ص ۶۱۴ ؛ مثال دیگر : « یا ایها الذین آمنوا اصبروا ای مؤمنان صبر کنی و شکیبائی کار بندی » . ج ۱ - ص ۷۱۳ ؛ مثال دیگر : « و انیتکم بما تأکلون و ماتد حزون فی بیوتکم » . و خبر دهم شما را بآنچه خورده باشی و آنچه ذخیره کنی » . ج ۱ - ص ۵۶۷ .

یا تاء مشّاة و یا یاء تحتانی تلفّظ می‌نموده‌اند مانند باذ و مادر و برادر و خدای که باد و مادر و برادر و خدای گویند و نیز مانند کیند و رویند که کنیت و رویت می‌گفته‌اند و ترغبد که ترغبی گفته و از غد که زغی گفتند و ماذان = مایان و دارابد = دراوی و فارمد = فارمی و پدام = پیام و پدمانک = پیمانه و دذو = دی و رذ = ری و پازوپد = پای و پی و نظایر متعدّد و بیشمار دیگر و بعید نیست که کیند و رویند و سایر جموع مخاطب را نیز در لهجهٔ عمومی کنی و روی از این لحاظ گفته باشند یعنی که ذال آخر آن کلمات را بیا بدل کرده باشند و لکن آن یا در گفتن و نوشتن بالطبع ساقط شده^۱ باشد^۱.

در کتاب « ترجمه و قصّه‌های قرآن مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری » نظایر استعمال صیغهٔ مفرد مخاطب در مورد جمع با فاعل جمع فراوان دیده می‌شود:

« از تو فتوی می‌پرسند [یا محمد] در زنان . بگو که خدای [تعالی] شما را فتوی میکند در [حق] ایشان و آنچه خوانده شود بر شما در کتاب در [باب] آن دخترکانی یتیم که [در حجر شما باشند و] شما آن [نصیب] که ایشان را مقدّر و مفروض کرده‌اند نمی‌دهی و رغبت می‌کنی از نکاح ایشان و ناتوانان از فرزندان و درانکه در حق یتیمان قیام کنی بقسط و عدل و راستی . و آنچه شما کنی از خیرات خدای [تعالی] بآن عالم است و همیشه عالم بوده است . »

(ترجمهٔ آیه ۱۲۶ از سورهٔ حزب ص ۱۴۹ نیمهٔ اول) .

مثال دیگر :

« .. و [از خدای تعالی] بترسی خدای [تعالی] بآنچه شما می‌کنی داناست . »

ص ۱۴۹ - ترجمهٔ آیه ۱۲۷ سورهٔ حزب نیمهٔ اول .

برخی^۲ از محققان معتقدند که در لهجات بعض از نقاط ایران دال آخر صیغهٔ

۱- رجوع شود بشماره ۱ ذیل صفحه ۳۹۳ جلد دوم سبک‌شناسی ملک الشعراء بهار.

۲- رجوع کنید به جلد پنجم تفسیر شیخ صفحه ۶۴۶ چاپ تهران سال ۱۳۱۰ .

جمع مخاطب را (کنید - خورید) و مانند آن بقاء مثناة فوقیه قلب می کرده اند همچنانکه در بعض از لهجات خراسان نیز چنین بوده ، بنابراین بجای کنید ، کنیت و بجای خورید ، خوریت می گفته اند.

در بعض لهجات دیگر گویا این دال را بکلی حذف کرده بجای کنید و خورید ، کنی و خوری می گفته اند . شیخ این تعبیر غریب را مطرداً بجای تعبیر قیاسی معمولی و بعوض آن استعمال نکرده بلکه هر دو شیوه را توأمّاً بکار برده گاهی نیز در یک جمله و عبارت بهر دو طریقه تفنّن می کند . مثلاً در صفحه ۵۴۶ از مجلد نخستین :

« رسول علیه السلام بنزدیک قریش آمد و ایشان را در مسجد الحرام بتان را می پرستیدند و بتان را بیاراسته بودند ایشان را ملامت کرد و گفت شرم ندارید که دین پدر خود ابراهیم و اسمعیل رها کرده جمادی را می پرستی . »

بطوریکه در این عبارت ملاحظه می شود شیخ بهر دو شیوه نگارش دست زده و (شرم ندارید) و (جمادی را می پرستی) آورده و این خود نشان می دهد که روش اخیر یعنی بکار بردن صیغه مفرد مخاطب با فاعل جمع از نظر وی تفاوتی نداشته یکسان تلقی می گردید و چون شواهد متعدّد و مثالهای بسیار در اثناء تفسیر در دست است لذا این نظر را باید کلی و معتبر دانست که در لهجه ری ذال آخر جمعهای مخاطب بقاء قلب و تا نیز حذف می گردید .

۳- دیگر از مختصات نشر تفسیر حاضر مطابقت دادن صفت و موصوف و مسند و مسند الیه است . این امر از خصائص زبان تازی است ولی در فارسی بویژه در نظم دوره اول چون شاهنامه فردوسی این معنی دیده می شود . در نثر هم نخستین بار در چهار مقاله عروضی مطابقت صفت و موصوف بچشم می خورد مانند ملوک ماضیه . اجسام صقیله . قرون خالیه و جز آنها . معهدا در تفسیر شیخ این قاعده کلیت و غلبه ندارد بلکه در موارد متعدّد صفت با موصوف مطابقت نمی کند . شیخ در اثناء تفسیر گاهی بمطابقه صفت و موصوف می پردازد .

مثال : « و خدایتعالی رسول (ع) را خبر داد گفت در میان شما که حاضرانید دوازده مرد بر کاری نفاق و اتّفاق کردند. »

۴- یکی دیگر از خصائص نثر ابوالفتوح تکرار معدود و نیز تکرار اجزاء عدد است که در کتب هم زمان تفسیر این معنی ملاحظه نشده ولی شیخ در اثناء تفسیر بکرات در ذکر معدود و عدد بتکرار پرداخته ؛ مثلاً بجای اینکه بگوید (بیست و سه هزار و سیصد و سی و سه گز) میگوید (بیست و سه هزار گز بود و سیصد و سی و سه گز و ثلثی از گزی^۱) یعنی معدود (گز) را تکرار کرده است .

و نیز در تکرار عدد می گوید : « ششصد هزار و بیست هزار » بجای ششصد و بیست هزار در عبارت زیر :

« و عدد ایشان ششصد هزار و بیست هزار مرد مقاتل بود . » ج ۱- ص ۱۱۶ .

مثال دیگر از تکرار عدد :

« و کلمات قرآن جمله هفتاد هزار و نه هزار و دویست و هفتاد کلمه است و گفته اند سی و نه جمله حرف قرآن سیصد هزار و بیست و سه هزار و پانزده حرف است. » ج ۵- ص ۶۱۴ .

تکرار معدود نظیر آنچه در تفسیر شیخ آمده. از کتاب (ترجمه وقصّه های قرآن مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری دو نمونه آورده می شود :

« سورة النساء سه هزار و هفتصد و چهل و پنج کلمه است و شانزده هزار حرف و سی حرفست و صد و هفتاد و پنج آیت. » ص ۱۵۸ - نیمه اول چاپ ۱۳۳۸ .
مثال دیگر :

« ابراهیم مهاجر رحمه الله آورده است که از نسل یعقوب هزار هزار و دویست هزار و بیست و پنج هزار نبی بود . » ص ۴۲۱ سطر ۱۳ نیمه اول چاپ ۱۳۳۸ .

۱- مثال برای تکرار معدود : « از جمله جباران شهر یکی عوج بن عنق بود و گفته اند طول او بیست و سه هزار گز بود و سیصد و سی و سه گز و ثلثی از گزی ... » ج ۲- ص ۱۱۹-۱۱۸

۵- دیگر استعمال صیغه‌های انشائی جمع بطریق خاص «کردمانی» درجائی که معمولاً (می‌کردیم) و یا «کردیمی» در زمان ماضی ناقص یا ماضی شرطی باید آورده شود. در تفسیر شیخ بسیار دیده می‌شود. این فعل را که در مورد شرط و جزا با الف و نون و یاء شرطی استعمال می‌کردند در نظم کمتر بآن شکل و هیأت دیده می‌شود. آوردن فعلهای شرطی و تردیدی و مطبعی^۱ و استمراری با یاء مجهول و استعمال جمع متکلم در افعال تردیدی یا شرطی مزبور بصیغه خاص خود در قرن چهارم یا در قرن پنجم بتقلید قدیم معمول بوده و در کتب متصوفه و نیز در اسکندرنامه و بلعمی نمونه‌هایی از این هیأت آمده چون «کردمانی» و «دیدمانی» و «مردمانی».

و اما در تفسیر شیخ نیز بهمین هیأت «بودمانی» و «خواستمانی» و «آوردمانی» و «برسیدمانی» و نظایر اینها افعال زیادی بکار رفته که با دقت در آنها می‌توان قاعده و طرز ساختن هیأت افعال مزبور را بدست داد.

استعمال دو صیغه «کردمانی» و «کردی‌تان» که صیغه بسیار کهنه دری است بجای صیغه جمع متکلم و مخاطب. ضمناً باید اشاره نمود که صیغه «کردی‌تان» در اصل «کردتانی» است که عوض اول شخص و دوم شخص و سوم شخص جمع ماضی در مورد التزامی و انشائی از شرطی یا تمنائی که بایستی فی المثل کردیمی و کردیتی و کردندی بگویند. کردمانی و کردتانی و کردشانی^۲ می‌آورده‌اند و بلعمی و صوفیه این صیغه‌ها را زیاد آورده‌اند و باید آنرا (جمع‌های انشائی خاص) نام نهاد^۳. شیخ همین صیغه «کردتانی» را بهیئت «کردی‌تان» آورده یعنی یاء استمراری را در آخر فعل (کرد) اضافه کرده و بعد (تان) را بآن ملحق ساخته است.

۱- فعل مطبعی یا جزای شرط با استعمال استاد فقید ملک الشعراء بهار.

۲- صیغه «کردشانی» هنوز بنظر حقیر نرسیده و محتاج بفتح زیادتریست. سبک شناسی

بهار ج ۲ ص ۱۴۲.

۳- مثال: «بایستی چون شمارا ناپارسائی او معلوم شد، غوغا نکردتانی...» یعنی

غوغا نمی‌کردید. ج ۲ - ص ۱۴۲ سبک شناسی بهار.

مثال :

« نه زمین فراخ بود تا هجرت کردی تان در زمین آنکه حق تعالی بیان کرد که اینان دروغ می گویند . » ج ۲- ص ۳۲ .

و در تفسیر ابوالفتوح از این صیغه بهیئت خاص همین یک مورد ملاحظه شده است .

قاعده - با کمی دقت معلوم می شود که دوهیئت « مانی » و « تانی » در دو مورد یکی در جمع متکلم و دیگری در مورد مخاطب در آئزمان استعمال می شد که در دو صورت یکی فعل استمراری و دیگری یاء بعد از تمنی و ترجی و تشبیه است . در ساختن هیأت فعلهای مزبور باید مصدر را مرخم کرد یعنی نون مصدری را از آخر آن انداخت و بعد هیئت « مانی » و « تانی » را بآن ملحق کرد .

در آخر فعلهایی که بهیئت مزبور ساخته شده اند یاء تمنی و ترجی و یاء شرطی و یاء استمراری آورده چون « کاشکی بمردمانی » و « اگر دانستمانی » و « بآن خیر برسیدمانی » .

مثال :

« سالی قحط ناک آمد بر ایشان و ایشان رنجور شدند می گفتند کاشکی بمردمانی تا از این محنت برستمانی . » ج ۱- ص ۴۱۴ .

مثال دیگر :

« در خبر است که جابر گفت کاشک تا اینهمه ما کرده بودمانی و در حق ما این آیه آمده بودی . » ج ۱- ص ۶۴۲ .

در دو مثال اخیر الذکر هیأت خاص فعل بصورت تمنی و ترجی استعمال شده است .

و اما فعل های شرطی در هیئت مذکور :

مثال :

وَلَوْ شِئْنَا لَا تَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هِدَاها .

اگر خواستمانی هر نفسی را هدا بدادیمی یعنی اگر ما خواستمانی ارادت جبر و اکراه هر کسی را قهر کردمانی و الهاء بر ایمان و افعال کردیمی با او که عند آن ملجأ شدی بایمان . « ج ۴ - ص ۲۸۴ - ۲۸۵ .
مثال دیگر :

« اگر ببدل جبرئیل بتو آمدی بتو ایمان آوردمانی . » « ج ۱ - ص ۱۶۴ .
در این دو مثال افعال شرطی بهیئت مزبور آورده شد و نیز فعل مطیعی یعنی جواب شرط (جزا) در این عبارت بصورت « هر نفسی را هدا بدادیمی » و « ارادت جبر و اکراه هر کسی را قهر کردمانی و الهاء بر ایمان و افعالی کردیمی » استعمال شده .
مثال دیگر :

« گفتند اگر ما دانستمانی که کارزار خواهد بودن نرفتمانی و بر پی شما بیامدیم . »
ج ۱ - ص ۶۸۱ .

مثال برای فعلهای خبری :

« زید از قم گوید که ما در عهد رسول (ص) در نماز سخن گفتمانی با یکدیگر و چون یکی در نماز پهلوی یکی ایستاده بودی از او پرسیدی که نماز چند کردی او جواب دادی ... » « ج ۱ - ص ۴۰۹ .
مثال دیگر :

« از هر بن راشد گوید چون انس ما را حدیث گفتی از رسول علیه السلام و ما را معنی مفهوم نشدی پیش حسن بصری آمدمانی و از او پرسیدیمی . » « ج ۱ - ص ۶۳۶ .
مثال دیگر :

« اگر ببدل جبرئیل میکائیل بتو آمدی بتو ایمان آوردمانی . » « ج ۱ - ص ۱۶۴ .

افعال استمراری بصورت و هیئت خاص خود در تفسیر شیخ ضمن مثالهای متعدّد دیده می شود چون « ما خواستمانی که در آن خیری بودی » و نیز در جمله « شما را نیز خیر بودی » که « می » استمراری بجای اینکه در اوّل فعل ماضی آورده شود بصورت (ی) در آخر فعل در آمده .

موارد مشابه بسیاری از شیوه استعمال افعال استمراری و آوردن (ی) در آخر فعل بجای (می) در ابتدای آن . در کتاب « ترجمه و قصّه های قرآن مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری » دیده می شود . اینک چند نمونه از همین مورد در آن کتاب :
مثال :

« خدای تعالی ایشان را گفت چندین سرزنش میکند آدمیان را بگناه . . . اگر هوای نفس و شهوت که در آدمیان نهاده ام در شما نهادی از شما همان آمدی که از ایشان . » ص ۷۰ - نیمه اوّل . قصّه هاروت و ماروت .
مثال دیگر :

« گفتند اگر ما دانیمی که [آنجا] جنگ خواهد بود . پس روی کنیمی شمارا . ایشان آن روز بکفر نزدیک تر بودند از آنکه بایمان » ص ۱۰۴ - ترجمه آیه ۱۶۷ سوره آل عمران .

در نثر ترجمه و قصص قرآن از تفسیر ابوبکر عتیق بارها دیده می شود که پس از یاء استمراری حرف (د) نیز می آورد . مثلاً بجای « فراگرفتندی » با افزودن (د) :
فراگرفتندید آورده و چنین است : همی خوردید بجای همی خوردی . همی شاریدید بجای همی شاریدی . بنشستید بجای بنشستی و جز آنها .
مثال :

« از مرغزار سیر بخوردی و بچاه شدی آب او را برسر آمدی همی خوردید .
آنکه بقدرت خدای آن همه آب که بخورده بودی شیر شدی از بن موی چون ستاره »

روشن شیر همی شاریدید . خالق چندانکه خواستندی از شیر وی فرا گرفتندید خوشترین و چربترین همه شیرها . « ص ۲۷۸ - نیمه اول .
مثال دیگر :

« و خداوندان حاجت برره وی بنشستید و حاجتهای خویش بوی برداشتید تاوی ایشان را دعا کردی اجابت آمدی . « ص ۲۸۸ نیمه اول .
در زمان حاضر صیغه‌های (مان - تان - شان) بدون یا در مورد مکیّت و مفعول هنوز هم استعمال می‌شود .

۶- دیگر از خصوصیات نثر ابوالفتح حذف افعال است بقرینه . حذف فعلها در جمله‌های متعاطفه از دوره پیش یعنی از قرن پنجم در نثر دیده می‌شد و در عصر شیخ رواج کامل پیدا کرد .

شیوه حذف افعال اینست که فعلی را در آخر جمله ذکر می‌کنند و در جملات بعد هر اندازه که باشد آن را حذف می‌کنند . در حذف افعال گاهی رعایت قرینه نمی‌شود و در اینصورت کار حذف فعل دشوارتر و دقیق‌تر است . مثلاً سعدی می‌گوید :
« نه هر که بقامت مهتر بقیمت بهتر » که فعل « است » بقرینه صفت تفضیلی حذف شده .

شیخ نیز در حذف افعال گاهی تفنّن کرده و بقرینه جمله اول که در آن فعل آورده در جمله‌های دیگر فعل ذکر نکرده و آنها را بجلد اول عطف نموده ، البته این یک قاعده کلی نیست و در تفسیر عمومیت ندارد و در سراسر کتاب این شیوه مرعی نگردید بلکه گاهی فعل را مکرر آورد .

در این عبارت : « و آن سطرها و ورقها که نوشته بودند و تحریف کرده و بگردانیده عرضه کردند و برایشان تلخیص کردند و ایشانرا از ره بیفکندند . « ج ۱- ص ۱۴۸ .
فعل « بودند » در جمله « تحریف کرده و بگردانیده » حذف شده و بجای اینکه

بنویسد « تحریف کرده بودند و بگردانیده بودند » بهمان فعل نخستین که « بودند » دارد اکتفا نموده و از تکرار آن در جمله های بعد خودداری کرد و چنین است وضع فعل « یافتم » در این عبارت :

« چون باز آمدم شتران را کشته یافتم و شکم شکافته و کوهان بریده مرا سخت تا نزدیک بود که آب از چشم من روان گردد . » ج ۱- ص ۳۶۱ که فعل « یافتم » از دو جمله « شکم شکافته » و « کوهان بریده » حذف گردید .

مثال دیگر از همین حذف فعل آنهم در آخر کلمات و جمله های مکرر و نیز حذف جزئی دیگر از جمله :

« در نامهای قرآن و معانی آن بدانکه خدای جلّ جلاله این کتاب را در قرآن بچند نام برخواند . قرآنش خواند . و فرقان . و کتاب . و ذکر . و تنزیل . و حدیث . و موعظه . و تذکره . و حکم . و ذکر . و حکمة . و حکیم . و مهیمن . و شافی . و هدی . و هادی . و صراط مستقیم . و نور . و رحمه . و حبل . و روح . و قصص . و حق . و بیان . و تبیان . و بصائر . و فصل . و عصمه . و مبارک . و نجوم . و مجید . و عزیز . و کریم . و عظیم . و سراج . و منیر . و بشیر . و نذیر . و عجب . و قیم . و مبین . و نعمة . و علیّ و ما هریک را بگویم که کجاگفت . » ج ۱- ص ۴ .

در مثال مذکور فعل « خواند » از همه جمله ها حذف شد و نیز ضمیر متصل مفعولی « ش » که در آخر « قرآنش » از جمله اوّل آمده از سایر جمله ها کسر گردید . مثال دیگر :

« امیر المؤمنین علیه السلام روایت کند و ابوذر غفاری که یک روز رسول علیه السلام نشسته بود با جماعه مهاجر و انصار . » ج ۱- ص ۱۰۳ .

در این مثال فعل « روایت کند » بقرینه فعل جمله نخستین از آخر جمله دوم « ابوذر غفاری .. » حذف شد .

۷- یکی دیگر از خصوصیات نثر تفسیر ابوالفتوح الحاق «ترین» پسوند صفت عالی و «تر» علامت صفت تفضیلی بآخر اسم تفضیل (افعل التفضیل) است. در مورد استعمال کلمه «اولیتر» و «اولترین» باید بعمومیت آن توجه داشت زیرا در کتب دیگر از جمله کلیله و دمنه نمونه های بسیاری از این نوع استعمال، دیده می شود و حتی بعد از شیخ نیز «اولیتو» و «اولترین» استعمال شده. مثال از تفسیر شیخ:

«و اولیتر آن باشد که حمل بر عموم کنند که فائده راجع تر بود و تفسیر این برفت.»
ج ۱- ص ۸۳.
مثال دیگر:

«... تا گفت او را اولیتر آن باشد که این شخص را یا این چیز را فلان خوانند و حاجت نبود.» ج ۱- ص ۸۳.
مثال برای «اولترین»:

«گفت پیغمبران برادرانند از مادران مختلف و دینشان یکی است و اولترین مردمان بعیسی بن مریم منم که محمدم.» ج ۲- ص ۷۴.
بعلاوه این دو مورد که نمونه آنها داده شد. همین قاعده قیاساً در باره لفظ «ارذل» بکار رفته و «ارذلتر» در نثر تفسیر شیخ دیده می شود. مثال:

وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ .

و بهری از شما آن باشند که ایشان را رد کنند بارذلتر و خسیس تر عمری و آن حالت پیری و خرفی باشد. «ج ۳- ص ۵۸۲.

در نثر ترجمه قرآن از تفسیر ابوبکر عتیق شواهدی از نوع «اولیتر» و «اولترین» دیده شد که برای مطالعه و مزید استفادت علاقه مندان یکی دو نمونه از هر یک نقل می شود.

« عبدالله جبیر گفت: فرمان رسول نگاه داشتن اولی تر بود. ایشان فرمان نکردند. »
ص ۱۷ نیمه اول چاپ تابان ۱۳۳۸ .
مثال دیگر :

« اگر دیده و رگر دید و پدید آید که آن دوتن [که سوگند خوردند] سزاوار بزه گشتند [بخیانیت] آن دوتن که ایشان اولی تر اند بمال و مرده بیستند بجای آن دو پیشین ... »
ص ۱۸۷ - آیه ۱۱۰ نیمه اول .
مثال برای « اولیترین » :

« [اولی ترین گروهی بامر] آن کسانی [اند] که بپرویدند [بخدای ایشان] و بنیامیختند ایمان ایشان را بستم [بشرک] ... » ص ۲۲۰ - آیه ۸۲ نیمه اول .

۸- یکی دیگر از خصائص دستوری تفسیر. استعمال فعل « استی » بهیأت نخستین خود می باشد چنانکه رودکی در قصیده معروف خود بمطلع : بیار آن می که پنداری روان یا قوت نابستی - و یا چون بر کشیده تیغ پیش آفتابستی. عیناً هیأت ابتدائی « استی » را آورده آنهم در مورد تشبیه . مورد استعمال صیغه « استی » بعد از ادات تشبیه است و هنوز هم معمول می باشد . « استی » صیغه دوم شخص مفرد مخاطب از مصادر « استن^۱ » تا امروز بهیئت نخستین خود باقیمانده و در مورد تشبیه استعمال می شود ولی از صیغه های دیگر این فعل صیغه مفرد غایب « است » نیز بصورت اولیه باقیمانده که در معنای خود بکار میرود .

در تفسیر شیخ فقط یک مورد ، صیغه مفرد مخاطب (استی) برای تشبیه آمده و آن در صفحه ۱۷۳ جلد دوم :

۱- استن [هستن] مصدر مفروض که زمان حال « بودن » از آن صرف شود ، اینچنین : استم ، استی ، است ، استیم ، استید ، استند . و گاه بجای آنها : ام ، ای ، است . ایم ، اید ، اند بکار برند . و نیز مشتقات این مصدر در آخر صیغ قسمی از ماضی مطلق در آید ستم . فرهنگ فارسی دکتر معین . ج ۱ - ص ۲۶۰

« در مورد آیه چنان استی که گروهی از سر تحکیم و تعدّر گفتند ما برویم . »
 ۹- جمع آوردن کلمات عربی بسبب فارسی که از مدتها پیش متداول بوده در تفسیر شیخ نیز استعمال شده و بسیاری از اسم های تازی به (ان) جمع بسته شد . جموع « خلاقان »^۱ و « مرتزقان »^۲ و « مذکوران »^۳ و « وصیان »^۴ و « مریضان »^۵ و « کافران »^۶ و « مجالدان »^۷ در تفسیر ابوالفتح دیده می شود .

این نوع جمع یعنی جمع بستن کلمات عربی بشیوه فارسی در کتاب « ترجمه و قصه های قرآن مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری » نیز دیده می شود . اینک نمونه ای چند از نیمه اول همین کتاب : مکاتبان (ص ۳۳۱ - آیه ۶۱) ، منافقان (ص ۳۳۱ - آیه ۶۲) . خاصه گان (صفحه ۳۴۸) . راویدها (صفحه ۳۵۰) . وعاهها (صفحه ۳۵۰) . محفّه ها (صفحه ۴۳۷) . منجمان (صفحه ۴۵۱) . معبران (صفحه ۴۵۱) ، خازنان (صفحه ۴۵۵) . کیالان (صفحه ۴۵۹) . رسولان (صفحه ۵۹۲) . و جز آنها .

در همین کتاب اخیر المذکر جموع عربی را بهمان صورت که هست و با احتساب جمع بودن آنها . بدون افزودن علامت جمع (ها - ان) فارسی می آورد . نظیر جواهر (صفحات ۴۳۷ و ۵۸۳) یواقیت (صفحات ۴۳۷ و ۵۸۳) و حلالک^۸ (صفحات ۴۳۹ و ۵۸۹ معجزات (صفحه ۴۵۱) و کرامات (صفحه ۴۵۱) و سماطین (صفحه ۴۵۳) و تراجمه (صفحه ۴۵۳) . خزاین (۴۵۴ و ۵۹۲) . حجج (۴۷۴) . مراکب (۵۸۹) : صنّاع (۵۹۳) . مساکن (۵۷۰) و جز آنها .

- ۱- مثال : گفت خلاقان را حشر کنند برهنه پابرهنه تن خسته ناکرده .
- ۲- مثال : عبدالرحمن زید اسلم گفت جمله سرتز قانند یعنی روری خواران ج ۱- ص ۲۹
- ۳- رجوع کنید به صفحه ۲۱ جلد دوم .
- ۴- رجوع کنید به صفحه ۲۴ جلد دوم .
- ۵- رجوع کنید به صفحه ۴۱ جلد پنجم .
- ۶- رجوع کنید به صفحه ۳۶ جلد سوم .

در تفسیر ابوالفتوح جمع کلمه (فلان) بالف و نون تازگی دارد.

مثال :

« مرد خواست تا بیرون شود زن گفت یا ابا طلحه نبینی فلانان را عاریه از کسی بسته اند. » ج ۱ - ص ۲۳۸.

۱۰ - بعلاوه جمع فارسی را بجمع عربی اضافه می کند و اینکار نیز تازگی ندارد. در نثر ابوالفتوح جمع عربی یکبار دیگر بسیاق فارسی جمع بسته می شود و (ها - ان) باسمائی که بقاعده عربی جمع بسته شده اند. الحاق می گردد مانند « زلله^۱ » و « قوائمه^۲ » و « اصحابان^۳ » و « اقطاعها^۴ » و « اضدادات^۵ » و نظایر آنها. در این مورد حتی اسمائی که بوزن منتهی المجموع در آمده و در زبان عربی هم پس از آن جمع بستن جایز نیست بشیوه قواعد فارسی بجمع در می آید مانند « قوائمه^۶ » که قوائم بوزن مفاعل را بالحاق « ها » علامت جمع فارسی، جمع بسته است. البته از این نوع، مثالهای متعدد در دست نیست.

یک نمونه از جمع بستن اسم های عربی که بوزن منتهی المجموع در آمده اند آنهم با الف و نون جمع فارسی در نثر ترجمه و قصه های قرآن از تفسیر ابوبکر عتیق دیده شد.

۱۱ - یکی دیگر از خصایص دستوری تفسیر، تکرار اجزاء جمله است. در تفسیر

۱ - « قتاده گفت خدای تعالی این آیه را فرستاد و دانست که از قوسی این زلله حاصل خواهد آمدن » ج ۱ - ص ۳۴۴.

۲ - « هنوز یک قائمه از قوائمه عرش نپرده و اگر تانفخ صور میبری بیک قائمه از قوائمه های عرش نرسی. » ج ۴ - ص ۵۱۰.

۳ - رجوع کنید بصفحه ۳۶۴ جلد پنجم.

۴ - رجوع کنید بصفحه ۵۰۸ جلد دوم.

۵ - رجوع کنید بصفحه ۳۹ جلد پنجم.

شیخ اجزاء جمله چه اسم و چه صفت و چه ضمیر و مانند آنها بسیار دیده می شود و این خود شیوه خاص واعظ و مذکر است که ابوالفتوح نیز بحکم سیره واعظانه خویش تحت تأثیر تکرار کلمات و جمله هائی که در موقع وعظ و تذکیر معمولاً می گفته در تدوین تفسیر نیز همان روش را بکار برده است و این خود در تأیید نظر راجع به واعظانه بودن تفسیر ابوالفتوح مورد استناد قرار می گیرد مثلاً کلمه « گاهی » و « باشد » در این عبارت بهمان روش تذکیر مکرر ذکر شده : « و گردانیدن بادها گاهی شمال گاهی جنوب گاهی صبا گاهی دبور گاهی نکبا برای آن تعریف فرمود گاهی نسیم باشد گاهی عقیم باشد گاهی لواقع باشد گاهی بر آرد و گاهی ببرد و گاهی باران آرد گاهی ببرد و گاهی درخت باردار کند و گاهی برگز او ببرد گاهی رحمت بود گاهی عذاب بود » ج ۱- ص ۲۵۰.

تکرار کلمه « بهری » در این عبارت :

« و دابه در لغت هر چیزی که بر زمین برود بهری مرکوب و بهری مأکول و بهری برای زینت و بهری برای منفعت و بهری برای ظاهر و معنی منفعت تابهری طعام تو باشد و بهری آرام تو باشد و بهری تجارت کنی و بهری صید کنی و بهری سفر کنی . » ج ۱- ص ۲۵۰.

تکرار کلمه « مختلف » در این عبارت :

« بیرون آید و بروید بلون مختلف و بشکل مختلف و ببوی مختلف و بطعم مختلف و بطبع مختلف با آنکه آب یکی و زمین یکی و هوا یکی تا بدانند که این نه بطبع است نه بدهر است . » ج ۱- ص ۲۴۹.

تکرار ضمیر منفصل « تو » در این عبارت :

« آنکه ورقه نوفل بیامد و رسول را گفت تو را بشارت باد که توئی که عیسی بتو بشارت داد خلقان را و تو برماند آنی که عیسی بود و تو پیغامبری مرسل و تو را جهاد

فرمایند و اگر من آن روزگار دریابم با تو جهاد کنم . « ج ۱- ص ۱۴ .

موضوع تکرار اجزاء جمله در تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری هم دیده شد :

« ایشانند بر راه راست از خداوند ایشان و ایشانند که ایشان رستگارانند . »

ص ۲- نیمه اول ترجمه آیه ۱۵ سوره بقره .

مثال دیگر :

« مهر [نکرت] نهاده است خدای عزوجل بر دل‌های ایشان و بر شنوائی ایشان

و بر بینائی‌های ایشان پرده و پوشش است [از شک و شبهت] : ایشان راست [در آن

جهان] عذاب بزرگ . « ص ۲- نیمه اول ترجمه آیه ۷ سوره بقره .

مثال دیگر :

« ... و هند زن بوسفیان حرب از حمزه کین داشت در دل ، که روز بدر پدر

وی را عتبه بن ربیعہ او کشته بود و برادر وی را ولید عتبه همو کشته بود و پسر او را

حنظله همو کشته بود » ص ۱۱۶ - نیمه اول .

۱۲- دیگر از خصوصیات تفسیر شیخ ، شیوه نوشتن « جایها » بصورت « جائیها »

یعنی افزایش (ع) بکلمه است که در چند مورد در نثر ابوالفتح دیده شد و این خودیکی

از خصوصیات املائی است .

مثال :

« و این معنی به جائیهاء دیگر مستقصی گفته شود انشاء الله تعالی » ج ۱- ص ۳۴ .

و همچنین گاهی « ه » را بجای (ع) بکار می‌برد و (جایگاهی) را بهیأت و شکل

« جایگائی » درمی آورد .

مثال :

« و امّا عثمان بجایگائی که لایق او بود بنشست »^۱ .

۱- کلمات مختوم به (ه) در موقع وحدت هاء آنها حذف می‌شود چون (شناه) که در موقع

افزودن یاء وحدت می‌شود « شنایی » .

و نیز وقتی بعکس این شیوه (ع) را به (ه) برمیگرداند و (جائی) را بصورت (جاهی) می نویسد .

مثال :

« هر یکی از ایشان چندان زیردستان دارند از فرشتگان که عدد قطره باران و ریگ بیابان و برگ درختان و از آسمان هفتم تا جاهی که او را مرمویا گویند پانصد ساله راه است . » ج ۱- ص ۸۰ .

۱۳- یکی دیگر از خصوصیات دستوری نثر ابوالفتح شیوه الحاق «ش» ضمیر متصل است بآخر کلماتی که بهاء غیر ملفوظ مختمند چون . « عده یش^۱ » در این عبارت :

« اگر زن آزاد بود و اگر برده و اگر آبستن بود عده یش ابعدالاجلین باشد . » ج ۱- ص ۴۰۰ و مانند « روزه یش » :

« آنچه محرمات و واجبات است نمازش واجب نبود یا درست نیاید و روزه یش درست نباشد . » ج ۱- ص ۳۷۳ .
و نیز مانند « اندازه یش » .

« و متعه دهی ایشانرا برتوانگر باشد اندازه یش بر درویش اندازه یش بر خودداری واجب را بر نیکو کاران . » ج ۱- ص ۳۹۹ .

ممکن است این روش (موقع افزودن «ش» یائی هم بر سر آن درمی آوردند) تحت تأثیر لهجه ری باشد که متمایلاً بکسره و کسره مضاف بیا تبدیل شده باشد .

۱۴- دیگر از خصوصیات نثر تفسیر شیخ آوردن پیشاوند «ها» ست بر سر افعال

۱- « اگر طلاق رجعی باشد و مادر فرزند باشد عده یش چهارماه و ده روز بود و اگر پدر فرزند نباشد عده یش دوماه و پنج روز بود و اگر طلاق باین بود عده یش عده مطلقه بود . »

ج ۱- ص ۳۸۵ .

در این مورد یادآور می‌شویم که بکار بردن «ها» کهنه و قدیمی است و دربارهٔ لسان‌اهل قومه‌س و جرجان، المقدسی در کتاب احسن التقاسیم نوشته :

« زبان قومه‌س و جرجان نزدیک بیکدیگر است و در زبان‌شان هاء بکار می‌برند و می‌گویند هاده و هاکن (یعنی بده و بکن) و این زبان را حلاوتی است. » ص ۳۶۸ .
 هاء مورد اشارهٔ صاحب احسن التقاسیم هم‌اکنون در لهجه‌های سمنان و دامغان و شاهرود و نیز در لهجهٔ طبرستان مورد استعمال دارد و مردم این نقاط مثلاً در شهمیرزاد و بابل بجای بده می‌گویند « هاده » و بجای بکن می‌گویند « ها کون - ها کین » و نیز هاگیتن بمعنی گرفتن و هاگیر بمعنی بگیر در لهجهٔ سمنانی و هائیتن بمعنی گرفتن در لهجهٔ طبرستان و هائیر بمعنی بگیر در همین لهجه و هاگتن (= گرفتن) و هاگته (گرفته‌است) در لهجهٔ شهمیرزادی نشان می‌دهد که تغییری در لهجهٔ نواحی مزبور ظاهر نشده و بشیوهٔ روزگار پیشین باقی مانده است .

اکنون گوئیم که شیخ در اثناء تفسیر همین هیأت را عیناً حفظ کرده و پیشاوند «ها» را بر سر افعال در آورده است مانند :

« آنگه با او بگویند (اقبض فقبض) هاگیرا و هاگیرد بار دیگرش گویند (اقبض) او هاگیرد . »

مثال دیگر :

« مردم دست به پشت اوها میزدند و او را می‌انداختند و او واپس می‌نگرید . »

ج ۱- ص ۵۴۱ .

مثال دیگر :

« رسول (ع) گفت رها کنی تابیايد چون نزدیک در آمد حربه از دست حارث بن

الصمه هاگرفت و حربه برگردن او زد . » ج ۱- ص ۶۶۱ .

مثال دیگر :

وَقَالَ لَا تَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا .

گفت یعنی شیطان هاگیرم از بندگان تو نصیبی بقدر مقطوع « ج ۲ - ص ۴۸ .
از آثار نثر دوره اول (آوردن پیشاوند «ها» بر سر افعال) در اسکندرنامه هم آمده
و هاگیرم و هاگرفت و مانند آن استعمال شده است .

۱۵- دیگر از خصائص دستوری ابوالفتوح نوشتن «ب» حرف اضافه بصورت
«با» است چون «بافصل ربیع» و «باپس» و جز آنها .

مثال :

« علمای ایشان جمع شدند و رای زدند و روزه با فصل ربیع افکندند . » ج ۱ -

ص ۲۸۴ .

مثال دیگر :

« چون بکنار دریا رسیدند با پس نگاه کردند لشکر دیدند در پیش دریا . » ج ۱ -

ص ۱۱۷ .

نظیر چنین استعمالی یعنی آوردن (با) بجای حرف اضافه (ب) در کتاب ترجمه
و قصه های قرآن از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری فراوان دیده می شود .

مثال :

« پیغمبر گفت علیه السلام: من در آن وقت نگاه کردم که حنظل کشته شد، فریشتگان
از هوا فرو آمدند و وی را بر بودند و باکناره بردند و بشستند و باز آوردند میان کشتگان
أُحد بنهادند . » ص ۱۲۲ - نیمه اول .

مثال دیگر :

« ... آنگاه فرمود تا ایشان را دفن کردند . کسی را که اهل بیت بود در مدینه ،
می آمدند و کشتگان خویش را با مدینه می بردند . » ص ۱۲۳ - نیمه اول .

۱۶- دیگر از خصوصیات نثر تفسیر، هیأت «شیشم» بجای «ششم» است و این از خصائص

لهجه ری بوده و در جای دیگر باین صورت استعمال نشده .

مثال :

« زمین شیشم جای نامها اهل دوزخ کرد و جای ارواح ایشان و نام آن سجین

است . » ج ۱- ص ۶۴ .

۱۷- دیگر هیأت کلمه « آشکاری » بجای « آشکارا » است که نمونه لهجه مردم

ری می باشد .

مثال :

وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ .

و دانم آنچه آشکاری کنید و آنچه پنهان دارید .

۱۸- دیگر صورت کلمه « پرستدار » بجای « پرستار » پلیده = فتیله = تابان = تاوان

در معنی وجه خسارت و جریمه و غرامت ؛ خوشک = خشک ؛ زرو = زلوعنی کرمی
که خون میمکد که از املاهای کهنه میباشند .

۱۹- دیگر از خصوصیات دستوری تفسیر حاضر، حذف واو ربط است در میان

جمله ها و اینکار تنها بقرینه معنوی انجام می شود.

مثال :

« رسول (ع) گفت چون مرد استعاده کند پناه باخدای دهد شیطان از او بگریزد. »

ج ۱- ص ۱۱ . که می بایست گفته باشد « چون مرد استعاده کند و پناه باخدای دهد » و او
ربط را بقرینه حذف نمود.

مثال دیگر :

« سیبویه گفت علامت تعریف لامست بس . »

و او ربط بین « لامست » و « بس » لازم بود و حذف شد .

در حذف واو گاهی شیوه نثر واعظانه تفسیر بخوبی آشکاراست و نشان می دهد

که سبک نوشته باروش و عطف و تذکیر مطابقت دارد و شیخ تحت تأثیر اسلوب واعظانه خویش دست باینکار زده مانند :

« و قوله و تصریف الريح و گردانیدن بادهای شمال گاهی شمال گاهی جنوب گاهی صبا گاهی دبور گاهی نکبا برای آن تصریف فرمود گاهی نسیم باشد گاهی عقیم باشد گاهی لواقع باشد گاهی برآرد و گاهی ببرد و گاهی باران آرد و گاهی ببرد و گاهی درخت باردار کند و گاهی برگ بر او ببرد گاهی رحمت بود گاهی عذاب بود . » ج ۱- ص ۲۵۰.

شیوه عطف و تذکیر بخوبی از این عبارت هویدا است چه شیخ با تکرار کلمه « گاهی » و حذف و او اسلوب نثر واعظانه را آشکار ساخته است .

۲۰- دیگر حذف جمله است بقرینه معنی و این اسر نیز حاکی از سبک واعظانه تفسیر است که همه جا شواهد لفظی و معنوی بسیار دارد مانند :

« باین معنی از همه صحابه کس را نبود بلکه از همه امت ، بلکه از همه امم تا هر کجا سری از گریبان کفر برآمد بتیغ اوش عمر بسر آمد . » ج ۱- ص ۲۳۹.

جمله « کس را نبود » بقرینه معنوی از این عبارت حذف گردید و این معنی را نمونه های دیگری در تفسیر است .

مثال :

« بگو تا ایشان این طمع نیز ندارند که تو نیز این نکنی و هیچکس از شما که مسلمانانید و اهل کتابید جهودان و ترسایان متابعت یکدیگر نکنند . »

۲۱- دیگر صیغه جمع آوردن فعل در مورد فاعل مفرد است مانند :

« ... که عرب گویند ظلم وضع شیئی باشد در غیر موضع خود . » ج ۱- ص ۱۲۰.

در این جمله فاعل « عرب » مفرد است و حال اینکه فعل « گویند » را جمع آورده و این برخلاف قیاس است .

مثال دیگر :

« جملهٔ قرآء خوانند او نسنها مگر ابو عمرو بن کثیر که ایشان خوانند او نسنها. »

ج ۱- ص ۱۷۹ .

۲۲- دیگر حذف « را » علامت مفعول بیواسطه که از خصوصیات تفسیر حاضر

است .

مثال :

« عجب از تو ای غافل که شنوی که خدای تعالی بیک ترک مندوب بیک مخالفت فرمان آدم را و حوا که پدر و مادر تو بودند با آن قدر و منزلت ایشان بنزدیک خدای تعالی از بهشت بفرستاد . » ج ۱- ص ۹۵ .

در این عبارت علامت مفعول « را » که بایست پس از کلمهٔ حوا در میآید حذف گردید بقرینهٔ « آدم را » .

شیخ گاهی در این کار تفنّن میکند و « را » مفعول را که در مواردی بقرینه حذف میکند در جاهای دیگر بتکرار ذکر مینماید .

در این عبارت :

وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ .

و در خورد ایشان دادند دوستی گوساله ... » ج ۱- ص ۱۶۰ . « را » حذف شده در حالی که تکرار آن در عبارت زیر مشهود است :

« و در شرع توبه پشیمانی باشد بر گناه گذشته و عزم بر آنکه با سرمانند آن نشود برای قبحش را و یا برای وجه قبحش را . » ج ۱- ص ۹۶ .

۲۳- دیگر شیوهٔ ترکیب ضمیر منفصل « او » و ضمیر مفعولی « ش » است . شیخ آن دورا بدون افزایش حرفی با یکدیگر ترکیب میکند و بهیئت « او ش » در میآورد و این صورت فقط یک مورد در تفسیر ملاحظه شد مانند :

« باین معنی از همه صحابه کس را نبود بلکه از همه امت بلکه از همه اُمم تا

هر کجا سری از گریبان کفر برآمد بتیغ اوش عمر بسرآمد و این چیزی است که هیچ مخالف و مؤالف سراز آن نکشد . « ج ۱- ص ۲۳۹ .
در این عبارت « ش » میتواندست در آخر کلمه « عمر » درآید و اینطور ترکیب می شد :

« تا هر کجا سری از گریبان کفر برآمد بتیغ او عمرش بسرآمد . » اما شیخ « ش » را بعد از « او » آورده .

۲۴- یکی دیگر از خصائص دستوری تفسیر ، عدم حذف « ت » آخر اسم مصدر است چون تاء (پاداشت) و استعمال آن بهیأت نخستین .
مثال :

« و این جزا و پاداشت بپدادکاران است » ج ۲- ص ۱۳۷ .
در پهلوی اسم مصدر با « شن » میآید مثل « روشن » و « گیشن » و در فارسی دری هم گاهی نون (بندرت) و گاهی (ت) بجای نون آمده و غالباً چنانکه امروز نیز متداول است (ن) یا (ت) از آخرش حذف شده چون (پاداش) که در اصل پاداشت بوده است .
در تفسیر شیخ کلمه « پاداشت » بهمان صورت نخستین باقیمانده و بکار رفته است .
مثال :

« کذلک جزاء الکافرین پاداشت کافران چنین بود . » ج ۱- ص ۳۰۸ .
مثال دیگر :

« خدای تعالی در حقّ او این آیت فرستاد و بیان کرد که هر کس مؤمنی را بکشد بقصد : جز او پاداشت او دوزخ باشد . » ج ۲- ص ۲۶ .
مثال دیگر :

« ایشانرا جز او پاداشت غرفه دهند یعنی درجه بلند و غرفه بجای بلند باشد که بر او در یجها باشد . » ج ۴- ص ۱۱۰ .

در این مورد شواهد بسیاری در کتاب «ترجمه وقصه‌های قرآن» از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری وجود دارد که محض مزید استفادت یکی دو مثال نقل می‌شود:

«بادشاه روز شمار و قضا و جزا و پاداشت.» ص ۱- آیه ۳ از سوره فاتحه.

مثال دیگر:

«و اگر ایشان بپرویدندی و پرهیزگاری کردند. حقا که پاداشتی از نزد خدای به بودی ایشان را» ص ۱۸- نیمه اول. ترجمه آیه ۱۰۳.

۲۵- دیگر از خصوصیات نثر شیخ تقدیم فعل است بر متعلقات آن و این خود شیوه نگارش عصری بوده، امروز رائج و متداول نیست و فعل را در آخر آورند و ارکان جمله و متعلقات فعل را قبل از آن نویسند.

مثال:

«آیه خاص است در حق جهودانی که ذکر ایشان در آیات مقدم برفته.»

ج ۱- ص ۱۵۷.

مثال دیگر:

«و این دلیل میکند بر تفضیل پیغمبران بر فرشتگان علیهم السلام.» ج ۱- ص ۸۷.

در این جمله فعل «دلیل میکند» مقدم شده بر «تفضیل پیغمبران بر فرشتگان...» در صورتیکه بر طبق قواعد امروز چنین می‌شد:

«و این بر تفضیل پیغمبران بر فرشتگان علیهم السلام دلیل میکند.»

و یا در این عبارت:

«و خدای تعالی این ابر را مغربل آفریده است و حایل کرده در هوا از میان آسمان و زمین.» ج ۱- ص ۶۲. می‌توانست بنویسد: «و خدای تعالی این ابر را مغربل آفریده

۱- مثال دیگر از تفسیر: «گفت خلقتان را حشر کنند برهنه پابرهنه تن ختنه‌نا کرده.»

ج ۱- ص ۱۱۲.

مثال دیگر: «یمنی خدایتعالی ایشانرا براناد و دورکناد از رحمت.» ج ۱- ص ۱۵۹.

و در هوا از میان آسمان و زمین حایل کرده است . » و نحو ذلک^۱ .

۲۶- دیگر آوردن باء تأکید بر سر صیغه های نفی است مانند « بنکشد » و « بنایستادی »

و « بنکرد » .

مثال :

« ای قوم اگر محمد را بکشند خدای محمد را بنکشند و ما زندگانی خواهیم کردن . » ج ۱- ص ۶۶۱ .

در این عبارت باء تأکید بر سر فعل مضارع « نکشند در آمده .

مثال دیگر :

« رسول علیه السلام فرمود که فردای قیامت هیچ مرد را رها نکنند که قدم از قدم بردارد تا از عهده چند چیز بدر نیاید از برنائی که بچه پیری رسانیده و از عمر که در چه صرف کرده و از مالش که کجا کسب کرده و بکجا خرج کرده و از علمش که بر آن کار کرد یا بنکرد . » ج ۱- ص ۱۰۶ .

و همین باء تأکید بر سر فعل ماضی نیز در می آید .

مثال :

« و کس پیش او بکشتی بنایستادی . » ج ۱- ص ۶۰۴ .

این مورد یعنی در آمدن باء تأکید بر سر صیغه های نفی در کتاب « ترجمه و قصه های قرآن » از تفسیر ابو بکر عتیق نیشابوری زیاد دیده می شود .

مثال :

« بدرستی که آن کسهائی که کافر شدند [بحسد و عداوت] یکسان و برابر است بریشان گرییم کنی ایشان را و گرییم نکنی ایشان بنه بروند و بنه خواهند بروید . » ترجمه آیه ۶ از سوره بقره ص ۲ نیمه اول .

مثال دیگر :

« ... و هر که هزینه می کنید از خواسته تمام باز دهند [مکافات آن] شمارا و بر شما

بیداد نکنند [یعنی از ثواب شما بیه کاهند]. « ص ۴۹ - نیمه اول ترجمه آیه ۲۷۳ .

۲۷- دیگر از خصائص دستوری تفسیر: عدم رعایت موارد استثنائی قاعده نسبت در زبان عربی است. قاعده نسبت در این زبان برای اسم های مختوم به (ة) اینست که تا را حذف کنند و یاء نسبت بآخر آن افزایند مانند فاطمی که منسوب فاطمة و مکی و بصری منسوب مکه و بصره میباشند. بر این قاعده چند اسم مستثنی است از جمله «مدینه» که علاوه بر حذف تاء آخر، یا را نیز در آن اندازند و آنگاه بیاء نسبت منسوب سازند و گویند «مدنی».

شیخ بدون توجه باین مورد استثنائی و برخلاف قیاس: تنها بحذف (تا) چون اسمهای دیگر اکتفا نموده و مدینی آورده.

مثال:

« و در او ناسخ و منسوخ نیست و چهل و سه آیت است بعدد کوفیان و چهل و چهار بعدد مدینیان و پنج بعدد بصریان. « ج ۱- ص ۱۷۰ .

مثال دیگر:

« این سوره مکی است بر قول قتاده و مجاهد و این سوره صد و بیست و سه آیت است بعدد کوفیان و بیست و دو بعدد مدینیان و بیست و یک بعدد بصریان. « ج ۳- ص ۵۴ .
تفنین شیخ در این باره کلی و عمومی نیست بلکه در بعض موارد باین کار دست میزنند و در موارد دیگر مطابق قاعده «مدنی» استعمال کرده.

مثال:

« این سوره مکی است در قول قتاده و مجاهد و عدد آیات او سی و هفت است در کوفی و شش در بصری و مدنی و ... « ج ۵- ص ۳۶ .

۱۶- اشعار فارسی و قیمت ادبی آنها.

با اینکه از قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم شعرای بزرگ و عالیقدری در ادب

زبان فارسی پیدا شدند و یکی از خصائص بارز این قرون، فزونی شاعران بنام می باشد و همه آنان در بیان مضامین و تلفیق کلام و اندیشه های تازه و نو بفصاحت و شیوایی دست داشتند و گویندگانی چون رودکی و فردوسی و عنصری و فرخی پابهر صبه وجود گذاشتند و پس از ایشان شعرای قرن ششم نیز بنظم اشعار دلکش اهتمام ورزیده اند و وضع شعر فارسی در قرن ششم روبه جزالت و شیوایی و نضج و رونق گذاشته بود مع هذا در تفسیر شیخ اشعار فارسی بقدر اشعار عربی مورد استشهاد قرار نگرفته و در برابر بیش از چهار هزار بیت شعر عربی که ابوالفتح در اثناء تفسیر آورده تنها پنجاه و هشت بیت شعر فارسی در تمام مجلدات تفسیر کبیروی مشاهده شده که شیخ بمناسبت بدانها تمثیل بسته است و این امر یعنی بسیاری اشعار عربی در تفسیر از آن جهت است که مؤلف برسم عموم مفسرین و به پیروی از آنها برای بیان و توجیه وجوه مختلف استعمالات کلام تازی درباره مفردات و ترکیبات کلام الله مجید و بیان علل صور گوناگون از اعراب و نوع آن و نیز جهت تفسیر غریب و ایضاح مشکل و مانند این مسائل بناچار و پی در پی بشواهد فراوانی از اشعار تازی توسل نمود تا آنجا که می توان گفت هیچ صفحه ای از صفحات تفسیر نفیس شیخ از شعرهای تازی خالی نیست و مؤلف، غالب و یا همه آنها را از تفاسیر و مؤلفات پیشینیان اخذ کرده و مورد استناد و استفاده قرار داده است.

در میان مفسران رسم بود که از جنبه ادبی و از نظر نحو و لغت از آثار عدیده دانشمندان و علماء نحو و لغت مانند ابو عبیده، کسائی، فرّا، اخفش، مبرد، مخرج سدوسی، ابن کیسان، زجاج، ابن قتیبه، رمانی، ثعلب و مانند ایشان استفاده میکردند زیرا آنان تحت عناوین لغات القرآن، معانی القرآن، اعراب القرآن، غریب القرآن و نظایر این عنوان ها تحقیقات دقیق و تتبعات عمیق نموده و تألیفات نفیس و گرانبهای آماده کرده بودند و بهمین جهت برای تدوین تفسیری چون تفسیر شیخ محققاً از این مأخذ و منابع ذقیمت استفاده گردید. بعلاوه شعرهای عربی در تفاسیری چون تفسیر

طبری، مجمع البیان، کشاف و یادر کتب لغت مانند لسان العرب، تاج العروس و غیره و یا در کتابهای مخصوص بشواهد از قبیل شواهد کبرای شرح رضی بر کافیه موسوم به خزانه الادب تألیف عبدالقادر بغدادی و شواهد مغنی از سیوطی و شواهد کتاب سبویه و مانند آنها دیده می شوند.

بنا بجهات مذکور اگر در تفسیر شیخ اشعار تازی بیش از اشعار فارسی دیده می شود جای تعجب نیست زیرا مقتضای تفسیر، استشهاد بشعر عربی است.

و اما اشعار فارسی اگرچه شماره آنها بسیار اندک و نسبت به حجم کتاب تفسیر ناچیز می باشد مع هذا از نظر روانی و سادگی و خالی بودن از صنایع و تکلفات شعری درخور توجه و ارزش است، از این گذشته ممکن است پاره‌ئی از این اشعار فارسی را جز در همین تفسیر در جای دیگری نتوان یافت زیرا دواوین شعرا و مجموعه ادبیات پارسی دری از آغاز کار تاکنون بارها بر دست جاهلان متعصب و غارتگران وحشی دستخوش پریشانی گردیده، شیرازه آن کراراً از هم پاشیده شد و اوراق آنرا طوفانهای حوادث و سوانح زمان پراکنده نموده و اینجا و آنجا پرتاب کرده و نابود ساخته است و هر قدر از آن اوراق یافته شود غنیمتی است که از آن گنجینه گرانها باز یافته ایم.

آنچه موجب تأسف است اینست که مؤلف در اثناء ذکر آن شعرها از نام شاعر و سراینده آن خودداری و یا غفلت کرده و تنها بذکر اشعار مورد تمثیل اکتفا نموده که ممکن است همین کار وی بسبب شهرت شاعران و معروفیت ایشان در عصر شیخ بوده است.

ابوالفتح این اشعار را گاهی در ترجمه آیات قرآنی و یا اشعار تازی بکار می برد و تنها در سه مورد شاعر را معرفی می کند و نام آن سه شاعر که بمناسبت نقل و استشهاد اشعار ایشان در اثناء تفسیر برده شده عبارتند از حکیم سنائی شاعر متصوف قرن پنجم و ششم هجری؛ عنصری شاعر دربار محمود غزنوی و یوسف عروضی است.

اشعار با اسلوب و عطف و تذکیر.

اصولاً از قرن چهارم سرودن شعر و عطف و اندرز و حکمت شروع می شود و چند تن از شعرا مخصوصاً کسائی (متولد بسال ۳۴۱ هجری) و پس از وی ناصر خسرو (متولد بسال ۳۹۴ هجری) این کار را بمراحل کمال رسانیدند و بعد از آندو، شاعران بسیاری از قبیل سنائی و معاصرانش بسرودن اینگونه اشعار مبادرت کردند. پس اگر اشعار واعظانه در تفسیر شیخ دیده می شود نباید بتازگی آن فکر کرد بلکه پیش از وی شعرا بسرودن شعر در مضامین و عطف و پند و اندرز پرداخته اند و پس از وی نیز بسیر تکاملی دنبال شده است.

شیخ گاه بشیوه و عطف و تذکیر و بسبک واعظانه همچنان که در تفسیر و تبیین آیات، این روش را اتخاذ نموده و بکار برده شعرهائی فارسی نیز بدین اسلوب آورده است. مثلاً در جلد یکم صفحات ۳۲۳ و ۳۲۴ ده بیت شعر دارای وزن واحد و بریک روش و اسلوب ولی در دومورد جداگانه در اثنای فصل و بمناسبت مقام آورده و بنظر می آید که بیت ششم مطلع قصیده و پنج بیت اول پس از پنج بیت دوم باشد. این ده بیت عبارتند از:

ترا گر همی راه حق جوئی اوّل

طلب کرد باید سبیل الرشادی

پس از نیستی زاد این راه سازی

کجا بهتر از نیستی هست^۱ زادی

صلاح تو در کشتن تو است وانگه

صلاحی است این مضمّر اندر فساد

۱- در متن «هست» آمده، و بنظر علامه قزوینی شاید «نیست» صواب باشد.

نبینی که پروانه شمع هر گه
 که بر باطنش چیره گردد و دادی
 بری گردد از خویش و بر صدق دعوی
 کند خویشی خویشان چون رمادی
 ایا مانده بر موجب هر مرادی
 شب و روز در محنت و | اجتهدی
 نه در حق خود مر ترا انزعاجی
 نه در حق خود مر ترا انقیادی
 چو دیوانگان دایم اندر تفکّر
 که گوئی مرا چون برآید مرادی
 ز بهر دو روز [ه] مقام مجازی
 بهر گوشه کرده ذات العمادی
 همانا بخواب اندری تا بدانی
 که ما را جز اینست دیگر معادی

اشعار در مقام ترجمه .

مواردیست که در ترجمه آیات قرآن با شعار فارسی تمثّل میجوید و گوئی اصولاً
 ترجمه آن آیات را بنظم پارسی میآورد و بهمین جهت تصوّر انتساب آن شعرها بشیخ
 قوی تر میگردد. این شعرها غالباً ساده و بدون پیرایه ادبی است و بنظر میآید که سراینده
 آن در شاعری قوی نبوده است .

اینک آن اشعار :

۱- در صفحه ۳۳۹ جلد اول در تفسیر آیه :

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ گوید:

« و از شأن منافق این بود که دو روی و دوزبان باشد . دوروی دارد یکی با تو و یکی با خصم تو . دوزبان دارد یکی با تو و یکی با دشمن تو .

مَنْ كَانَ كَالطَّرِيسِ ذَاوَجْهَيْنِ مِنْ سَفَهٍ
وَذَالسَانَيْنِ فِيمَا قَالَ مِنْ كَلِمٍ
فَسَوْدَنْ وَجْهَهُ كَالطَّرِيسِ مُحْتَسِبًا
وَاضْرِبْ عِلَاوَتَهُ بِالسَّيْفِ كَالْقَلَمِ

ترجمه :

هر که چون کاغذ و قلم باشد
دو زبان و دور وی گاه سخن
همچو کاغذ سیاه کن رویش
چون قلم گردش به تیغ بزَن .»

ملاحظه می شود که این قطعه در نهایت سادگی ساخته شده و تشبیهی که در آن بکار برده زیبا بنظر میرسد و می توان آنرا بیکی از شاعران قرن پنجم و یاششم منسوب دانست .

۲- در صفحات ۳۹۳ - ۳۹۴ مجلد نخستین در تفسیر آیه :

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلْيُغْنِ أَجَلُهُنَّ فَامْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ
بِإِحْسَانٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا . گوید:

« و معنی آیه آنست که چون زنان را طلاق دادی و ایشان عده بنردیک آخر رسانیدند اگر رغبت باشد شما را که بایشان رجعت کنی یکی بر وجه معروف و اگر نباشد امهال و تخلیه کنی تا عده ایشان بسر آید و از بند شما بیرون شوند و ایشان را معذب نداری بین الباب والدار لا آیمّا ولا ذات بعل نه شوهر دارند و نه ندارند بشما زن بی شوهر باشند و از بند شما نارسته شوهری دیگر نتوانند کردن . و غرض از آیه نهی از ضرار است و این نوعی تعذیب باشد و خدای تعالی نهی میکند از این . و آن شاعر پارسی این معنی در نظم آورد در حق کسی که او را بوعده هاء خلاف معذب میداشت و جواب کلتی نمیداد تا آیس شدی والیأس احدی الراحتمن پس او ممدوحش را میگوید :

یا مرکز معروف و یا معدن احسان

جز من ز تو با شکر سراسر همه انسان

ز احسان وز معروف نزدیک چو منی را

نه امساک بمعروف نه تسریح باحسان

بی مایه بودن شاعر و ابتدائی بودن شعر کاملاً هویدا است زیرا بهیچوجه از جزالت و انسجام جمل و حُسن ترکیب بهره وافیه ندارد و گوئی شاعر پارسی تنها بخاطر ترجمه آیه مذکور آنهم بنظم ، دست بکار شعر ساختن شده .

۳- در صفحه ۴۳۰ از مجلد اول در تفسیر آیه :

كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ .

بتقریبی رباعی ذیل را که ترجمه و معنی آیه را متضمن باشد آورده :

شاهها همه فتح در سر رایت تست

وین نادره باز پسین غایت تست

هر چند که لشکر عدو بی عدد است

کم فئه قلیله آیت تست

این رباعی نسبت باشعار دیگری که ذکر شده پرمایه تر است و پختگی و ورزیدگی شاعر را در نظم آن آشکار میکند مخصوصاً با ترکیب قسمتی از آیه قرآن ذوق و استعداد و شایستگی خود را در تلفیق آن با شعر پارسی نشان داده ؛ ترتیب ذکر عدو و عدد که نوعی از جناس است مشعر بر اطلاعات ادبی سراینده آن می باشد .

۴- در مجلد یکم صفحه ۴۵۹ در تفسیر آیه :

فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ .

بمناسبت مقام رباعی ذیل را ذکر کرده :

سیمرغ نه که بی تو نام تو برند

طاوس نه که با تو در تو نگرند

بلبل نه که بر نوای تو جامه درند

آخر تو چه مرغی و تورا باچه خرند

و پس از آن ، این بیت را استشهاداً آورده :

از درد دل محبّ حبيب آگه نیست

می ناند بیمار و طیب آگه نیست

۵- در صفحه ۶۳۷ از مجلد یکم در تفسیر آیه :

قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ .

و در بیان اینکه مراد مرگ حقیقی نیست بلکه کنایه از شدت خشم است در کلام

عرب ، گوید :

« و در کلام ما (یعنی در زبان فارسی) همچنین چنانکه شاعر گفت ، شعر ،

مصراع :

خاموش باش خشک فروپژ مرو بمیر

۶- در جلد یکم صفحه ۶۵۶ در تفسیر آیه :

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ .

گوید :

« وشاعری از پارسیان ممدوح خود را تسلیت میدهد از وهنی که در یکی از جنگها در لشکر او افتاد میگوید :

ای خداوند گر از لشکر تو پیش روی

بی تو در حرب گرفتار شد الحرب سجال

نه همه ساله ظفر اهل ظفر یافته اند

یا نه هرگز نه چشید است بدی نیک سگال

گر همه ساله بود کام روا مردم نیک

پس چه بود آن همه ناکامی پیغمبر و آل »

۷- در جلد دوم ، صفحه ۳۹ در تفسیر آیه :

وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ
كَمَا تَأْلَمُونَ .

یک بیت فارسی را که از امثال سائره بشمار بوده آورده است .

فریدون فرخ فرشته نبود

ز مشک وز عنبر سرشته نبود

این بیت از حکیم ابوالقاسم فردوسی سخنور نامی طوس است .

۸- در جلد دوم صفحه ۵۲ در تفسیر آیه :

وَإِنْ تَحْسَبُوا أَنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

« خداوند از بدو نیک کارهای شما آگاه است چنانکه شاعر پارسی گوید :

سرّ تو که دارای فلک میداند

او موی بموی [و] برگ برگ میداند

گیرم که بزرق خلق را بفریبی

با او چکنی که یک بیک میداند»

۹- در صفحه ۶۸ جلد دوم در تفسیر آیه :

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِكُذِّبَتِهِ

« و این معنی خواست شاعر آنجا که گفت :

وَبَعْضُ الْحِلْمِ عِنْدَ الْجَهْلِ لِلذَّلَّةِ إِذْعَانٌ

و فِي الشَّرِّ نَجَاةٌ حِينَ لَا يُنْجِيكَ إِحْسَانٌ

و گویند عنصری این را ترجمه گفت چنانکه الفاظ تقدیم و تأخیر نکرد و آن

اینست :

و بهری بردباری نزد نادانی بود خواری

و اندر بود رستن چو نر هاند نکو کاری «

۱۰- در جلد دوم صفحه ۱۳۹ در تفسیر آیه :

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ... گوید :

« رسول خدا گفت خدای متّ نهاد بسه چیز بعد از سه چیز ، بیوی از پس مرگ

چه اگر نبودی هیچکس مرده را دفن نکردی . و باین جانور که دردانه افتاد که اگر نه

آن بودی پادشاهان حبوب ادّخار کردند بجای زروسیم ایشان را آن به بودی ، و بمرگ

پس از پیروی که مرد چون سخت پیر شود او را از خود ملال آید در آن وقت مرگ او را

راحت باشد چنانکه حکیم سنائی گوید :

اگر مرگ خرد هیچ راحت ندارد

نه بازت [د] رهاند همی جاودانی

۱۱- در صفحه ۱۷۶ از مجلد دوم در تفسیر آیه :

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ .

که بروایت مشهور در شأن حضرت امیر (ع) نازل گردیده و صاحب (مراد
صاحب بن عبّاد است) گوید :

وَلَمَّا عَلِمْتُ بِمَا قَدْ جَنَيْتُ

وَأَشْفَقْتُ مِنْ سَخَطِ الْعَالِمِ

نَقَشْتُ شَفِيعِي عَلَى خَاتَمِي

أَمَامًا تَصَدَّقَ بِالْخَاتَمِ

ترجمها بعض الشعراء :

چون جرم خویش دیدم ترسیدم از خدا

راندم بسی ز دیده برخسار بر دموع

نام شفیع خود بنگین برنوشتم آنک

انگشتی خویش ببخشید در رکوع

۱۲- در جلد دوم صفحه ۱۸۶ در تفسیر آیه :

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ .

اشعاری چند در نگویش بخل گفته از جمله از ابن^۱ طباطبا این دوبیت را نقل کرده است :

«وَكَاَتَبِ حَاسِبٍ إِنْ رَمَتْ مُلْتَمِسًا
مَا فِي يَدَيْهِ إِذَا مَا جِئْتَ مُحْتَذِيَهُ
أَضَافَ تِسْعِينَ تَقْفُوها ثَلَاثَتُهَا
إِلَى ثَلَاثَةِ آلَافٍ وَ تِسْعِمَائَةٍ
او هم او گفت :

إِنْ رُمْتُ مَا فِي يَدَيْكَ مُلْتَمِسًا
أَوْ جِئْتُ أَشْكُو إِلَيْكَ ضَيْقَ يَدِي
عَقَدْتُ بِأَلْيَسَارٍ أَرْبَعَةً
مَنْقُوصَةً سَبْعَةً مِنْ الْعَدَدِ
یوسف^۲ عروضی این معنی را بپارسی گفت :

هفت کم کن تواز چهار هزار بکف اندر نگاهدار شمار
پس بدان آن زمان که کف امیر کس نبیند مگر بدین کردار
این ابیات مشتمل است بر آنکه این کس که این عدد ها را شمار برانگشت گیرد
از سه هزار و نه صد و نود و سه هر دو دست او بسته بود . »

۱۳- جلد دوم صفحه ۱۹۴ : « او از کار خود در رکوع و سجود است و تواز

۱- ابوالحسن محمد بن احمد بن محمد علوی اصفهانی معروف بابن طباطبا از شعراء عربی گوی مشهور ایرانی است در سال ۳۲۲ هجری .

۲- برای اطلاع از شرح حال این شاعر رجوع شود بذیل شماره ۲ صفحه ۴۶ ج پنجم تفسیر ابوالفتوح چاپ تهران تیرماه ۱۳۱۵ .

حسد او در قیام و قعودی و فردات پیدا شود ثمره^۱ این خواست^۱ و نشست که خاکت بر سر بود و بادت بدست باش تا انگشت حسرت دردندان ندامت گیری و بزبان تأسف این بیت گوئی :

درد او در یغا که از آن خاست و نشست

خاکی است مرا بر سر او آبادیست بدست

۱۴- در صفحه ۳۸۶ جلد دوم در تفسیر آیه :

كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا .

و گفته اند تعدی میکند اکل و شرب از منفعت بمضرت یعنی تا بعد خود باشد نافع بود چون از حد خود بگذرد مضرت آرد و اگر همه داروی سود کننده باشد چنانکه شاعر پارسی گفت :

که پا زهر زهر است کافزون شود

از اندازه خویش بیرون شود

۱۵- در جلد دوم صفحه ۶۴۱: «اوبمانی که تورا بندگی او به از آزادی دیگران است :

آزاد مکن ز بندگی هیچ مرا

کاین بندگی از هزار آزادی به

۱۶- در جلد سوم صفحه ۱۴۱ در تفسیر آیه :

فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ .

در سوره یوسف گوید :

« چون [یوسف] پیامد و ملک با او سخن گفت ... و او بسخن درآمد از سخن او مایه علم او بشناخت و مایه قدر او بدانست و از آنجا گفت امیر المؤمنین علی بن

۱- در متن «خواست» ضبط است.

ابی طالب علیه الصلوة والسلام که المرء مخبوء تحت لسانه . مرد در زیر زبان پنهان است ... شاعر پارسیان گوید نظم :

سخن آرای هر چه بردارد	مایه خویش از آن پدید آرد
بنماید بخلق پایه خویش	آگهیشتان دهد ز مایه خویش
گر چه مردی بزرگوار بود	در معانی سخن گزارا ^۱ بود
تا نگوید سخن ندانندش	خیره و عمر سای خوانندش
مرد زیر زبان بود پنهان	سایر است این مثل بگرد جهان

۱۷- در جلد سوم صفحه ۴۶۶ در تفسیر آیه :

وَهُزَّىٰ أَلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تَسَاقُطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا :

« و اینکه حضرت مریم تا سعی نکرد روزی بدو نرسید گوید و شاعر این معنی

خوش گفته :

تَوَكَّلْ عَلَى الرَّحْمَنِ فِي كُلِّ حَاجَةٍ

وَلَا تَتْرُكَنَّ^۲ الْجِدَّ فِي شِدَّةِ الطَّلَبِ

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ قَالَ لِمَرْيَمَ

وَهُزَّى بِجِدْعِ النَّخْلِ تَسَاقُطُ^۳ الرُّطْبُ

وَلَوْ شَاءَ أَنْ تَجْنِبَهُ مِنْ غَيْرِ هَزَّةٍ

جَنَّتَهُ وَلَكِنْ كُلُّ شَيْءٍ لَهُ سَبَبٌ

و این معنی نیز بپارسی کسی گفته :

۱- درستن «سخن گذار» با ذال نقطه دار ضبط شده

۲- درستن «فلا تنزلن» ضبط شده.

۳- درستن «تسقط» ضبط شده.

برخیز و فشان^۱ درخت خرما تا شاد شوی رسی ببارش
 کان مریم تا درخت نشانند خرما نفتاد در کنارش

۱۸- در جلد چهارم صفحه ۴۸۹ در تفسیر آیه :

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ كَوَيْد:

« و آنرا که مالکان مختلف باشند او را رجوع با همه بود بنصیب این با آن
 گذارد و آن با این در میانه مملوک بی برگ و نوا بود چنانکه در مثل پارسیان گویند :
 شهری بدو میر زود گردد ویران

۱۹- در جلد پنجم صفحه ۲۹۶ در تفسیر آیه :

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ
 خَشْيَةِ اللَّهِ كَوَيْد:

« و این بر حقیقت نیست بر سیل مثل است و طریق مبالغه و مانند این در کلام عرب
 و عجم و اشعار ایشان بسیار است . قال ابن درید :

لَوْ لَا بَسَ الْفَخْرَ الْأَصَمَّ بَعْضَ مَا

يَلْقَاهُ قَلْبِي فَضَّ أَضْلَادَ الصِّفَا

و شاعر پارسی گوید :

گر کوه غمان ما کشیدی ماهی کوه از غم ما گداختی چون کاهی
 ۲۰- در جلد پنجم صفحه ۵۹۷ در تفسیر آیه :

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ كَوَيْد:

« هر کار که بنهایت رسد وقت زوال بود آنرا چنانکه شاعر گفت :

۱- در متن «فشان» ضبط شده و احتمال دارد «نشان» صحیح باشد.

إِذَا تَمَّ أَمْرٌ بَدَأَ ۱ نَقْصُهُ تَرَقَّبَ ۲ زَوَالًا إِذَا قِيلَ تَمَّ

و شاعر پارسیان گفت :

پیمانه چو پر شود بگرداندنش

۲۱- و نیز در جلد اول صفحه ۶۴۰ در مدح حضرت علی (ع) این شعر را آورده:

تالاجرم ز سدره همی گفت جبرئیل

بر دست زور [و] ۳ پنجه بازویش لافتی

فهرست اشعار فارسی در مجلد دوم آورده خواهد شد.

تفسیر ابوالفتوح و تفاسیر دیگر .

الف - تفسیر تبیان و تفسیر شیخ :

التبیان فی تفسیر القرآن تألیف نفیس شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن حسن علی

الطوسی است که در سال ۳۸۵ هجری متولد شده و در ۴۶۰ هجری وفات یافت.

تفسیر تبیان که بزبان عربی تألیف شده از تفاسیر معتبر شیعه بشمار می‌آید و بدون تردید در دسترس شیخ بوده و از آن مستفید شده است اما چون تفسیر تبیان بزبان عربی و تفسیر شیخ بزبان پارسی است مطالعه و تحقیق و تتبع از جهت مبک و خصوصیات دستوری و لغوی این دو تفسیر میسر نیست مگر اینکه از جهات دیگر در آن‌ها امعان نظر شود. اینکه دو نمونه از تفسیر تبیان را با نظیر آن از تفسیر شیخ نقل می‌کنیم تا میزان تأثیر تفسیر مزبور در تفسیر ابوالفتوح روشن و آشکار شود.

مثال از صفحه ۱۷ ج ۱ تفسیر تبیان :

۱- در متن «دنا» ضبط شده.

۲- در متن «توقع» ضبط شده.

۳- حرف [و] در متن ضبط نشده.

« سورة البقرة وهي مائتان وست ثمانون آية في الكوفي وسبع^١ بصرى وخمس مدنی وروی ان قوله واتَّقُوا يوما ترجعون فيه الى الله نزلت في حجة الوداع . الم آية عند الكوفيين و اختلاف العلماء في معنى اوائل هذه السور مثل آلم و آلص و كهيعص و طه و ص و قاف و حـم و غير ذلك على وجوه فقال بعضهم انه اسم من اسماء القرآن ذهب اليه قتاده و مجاهد وابن جريح وقال بعضهم هو فواتح يفتح بها القرآن ... »

مثال از صفحه ۳۶ جلد یکم تفسیر شیخ :

« سورة البقرة بدانکه این سوره دویست و هشتادوشش آیه است در عدد کوفیان و آن عدد امیر المؤمنین علی علیه السلام است و هفت بعدد بصریان و پنج بعدد مدنیان و سوره مدنی است جمله بیکی روایت و بروایتی دیگر یک آیه مدنی نیست که بحجة الوداع انزله بود و هی قوله تعالی :

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ . وعدد کلمات او ... »

در این دو قسمت که نقل شد هم آهنگی کاملاً مشهود است و مثل اینست که شیخ عبارات تفسیر تبیان را ترجمه کرده باشد . البته مطالبی که شیخ جمع آوری نموده بمراتب بیشتر از موضوعات تفسیر تبیان است .

نمونه دیگر از تفسیر تبیان : « مقدمة البیان » ص ۷ س ۲۳ فصل .

« فی ذکر اسامی القرآن و تسمیة السور والآیات . سمی الله تعالی القرآن باربعة اسماء سمّاه قرآنًا فی قوله تعالی انا جعلناه قرآنًا عربیًا و فی قوله شهر رمضان الذی انزل فيه القرآن و غیر ذلك من آلاى و سمّاه فرقانا فی تبارك الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیراً و سمّاه الكتاب فی قوله الحمد لله الذی انزل علی عبده الكتاب ولم یجعل عوجاً قیما و سمّاه الذکر فی قوله انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و تسمیة بالقرآن یحتمل امرین احدهما ما روی عن ابن عباس انه قال هو مصادر قرات قرانا ای تلوته مثل غفرت غفرانا و کفرت کفرانا و الثانی ما حکى عن قتاده انه قال هو

مصادر قرئت الشیء اذا جمعت بعضه الى بعض قال عمرو بن كلثوم :

ذراعی عیطل ادماء بکبر هجان اللّون لم تقرر أجینا

ای لم تضم جنینها فی رَحْمِها و قال قطرب فی معنا قولان احد هما هذا و علیه اکثر المفسّرين و قال قولاً اخر معناه لفظت به مجموعاً و قال معنی البيت ایضا ای لم تلقه مجموعاً و تفسیر ابن عباس اولی لانّ قوله تعالی انّ علینا جمعه و قرانه فاذا قرانه فاتّبع قرانه و الوجه المختار ان يكون المراد و اذا تلوانه علیک و بیّناه لک فاتّبع تلاوته ولو حملناه علی الجمع علی ما قال قتاده لکان يجب الا يلزم اتّباع ایه من القرآن النّازلة فی کلّ وقت و کان یقف وجوب الاتّباع علی حین الجمع لانه علّقه بذلک علی هذا القول لانه قال فاذا قرانه فاتّبع قرانه یعنی جمعه علیه ما قالوه فاتّبع قرانه و کان یقف وجوب الاتّباع علی تکامل الجميع و ذلک خلاف الاجماع فالاولی فان قيل کیف یسمی القراءة قرانا و انّما هو مقرّ و قلنا سمی بذلک كما یسمی المکتوب کتاباً بمعنی کتاب الكاتب قال الشاعر فی صفة طلاق کتبه لامراته :

تؤمّل رجعة منّی و فیها کتاب مثل مالصق الغراء

یعنی طلاقاً مکتوباً و تسمية بانه فرقان لانه یفرّق بین الحق و الباطل و الفرقان هو الفرق بین الشیئین و انّما یقع الفرق بین الحق و الباطل بادلّته الدالّة علی صحّة الحقّ و بطلان الباطل و تسمية بالکتاب لانه مصادر من قولک کتبت کتاباً كما تقول قمّت قیاماً و سمی کتاباً و انّما هو مکتوب كما قال الشاعر فی بیت المتقدّم و الكتابة مأخوذة من الجمع فی قولهم کتبت السّقاء اذا جمعته بالخزر قال الشاعر :

لا تأمنّ فراراً یا خلوت به علی قلوبک فاکتبتها باسیار

و الکتبه الخزرة و کلتما ضمنت بعضه الى بعض علی وجه التقارب فقد کتبه و الکتیب الکتیبة من الجیش من هذا لانضمام بعضها الى بعض و تسمية بالذکر یحتمل امرین اسماء انّه ذکر من اللّذّعی ذکر به عباده فعرّفهم فیه فرائضه و حلاوده و الاخر

انّه ذکر و شرف لمن امن به و صادق بما فيه كقوله و انّه لذكر لك و لقومك . »
 شیخ نیز در تفسیر خود فصای بنام اسماء قرآن دارد که با کمی دقت معلوم میشود
 تفسیر روض الجنان و روح الجنان تا چه اندازه از تفسیر تبیان شیخ طوسی متأثر شده ؛
 فصل مربوط بنامهای قرآن از تفسیر شیخ . صفحه ۴ ج ۱ :

« در نامهای قرآن و معانی آن بدانکه خدای جلّ جلاله این کتاب را در قرآن
 بچند نام بر خواند قرآنش خواند . و فرقان و کتاب . و ذکر . و تنزیل . و حدیث . و
 موعظة . و تذکره . و حکم . و ذکرى . و حکمة . و حکیم . و مهیمن . و شافی . و هادی .
 و هادی . و صراط المستقیم . و نور . و رحمة . و حبل . و روح . و قصص و
 و ما هریک را بگوریم که کجا گفت . اما قرآن فی قوله تعالى :

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَنْقُصُ عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ .

و فی قوله (شهر رمضان الذی انزل فيه القرآن) و امثال او بسیار است . مفسران
 اختلاف کردند در معنیش . عبد الله عباس میگوید مصدر قرء یقرء است چون رجحان و
 نقصان و خسران معنیش اتباع بود و معنی تلاوت هم این باشد برای آنکه خواننده تتبع
 حروف میکند در حال خواندن و قرائت و تلاوت بیک معنی باشد . و قتاده میگوید
 اصل او (من قرأت الشیء اذا جمعت و ضممت بعضه الی بعض) اصل او از جمع باشد
 چنانکه عمرو بن کلثوم گفت .

شعر

ذَرَا عِيَّ طَلٍّ أَدْمَاءٍ بِكَرٍ حَجَّانَ اللَّوْنِ لَمْ تَقْرَأْ جَنِينًا

ای لم تضم رحمها علی جنین . یعنی رحم خود بر هیچ بچه جمع نکرد و صف
 شتری میکند که هرگز بار بر نگرفت و بعضی دیگر گفتند اشتقاق او . من قریت الماء فی
 الحوض . باشد و قول اول درست تر است و مرجع معنی در هر دو قول راجع باجمع باشد

سفیان بن عیینة گفت برای آن این کتاب را قرآن خوانند که در او معنی جمع است نه بینی که حروف جمع کرد تا کلمه باشد و کلمات جمع کرد تا آیه باشد و آیه جمع کرد تا سوره شد و سوره جمع کرد تا قرآن شد . پس جمله و ابعاض او از جمع خالی نیست چنانکه می بینی و قریش و اهل مکّه این کلمه بتخفیف همزه گویند . و قرائت عبدالله کثیر بر این است و باقی قراء عرب مهموز گویند بر اصل خود .
اما فرقان فی قوله تعالی :

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ .

و در معنی خلاف کردند بعضی گفتند برای آنش فرقان گفتند که متفرّق فرود آمد چنانکه گفت (وقراناً فرقنا لتقرأه علی الناس علی مکث) قول دیگر آن است که برای آنکه فرق کننده است از میان حقّ و باطل و حرام و حلال و وعد و وعید و مؤمن و کافر و غیر آن

اما کتاب فی قوله (الم ذلك الكتاب) و این لفظ نیز مصدر است كالقيام والصيام و گفته اند فعال است بمعنی مفعول چون حساب که بمعنی محسوب است و لباس که بمعنی ملبوس است و این لفظ در قرآن و کلام عرب بوجود آمده است ..
اما ذکر فی قوله تعالی :

هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ

وَقَوْلُهُ

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ .

و این را دو معنی باشد یکی یاد کردن یعنی خدای تعالی باین قرآن یاد میدهد بندگان خود را آنچه خیر و صلاح ایشان در آن است . دوم آنکه ذکر بمعنی شرف باشد فی قوله تعالی وانه لذكر لك ولقرمك . ای شرف ... »

این بودند نمونه های دو از تفسیر تبیان و تفسیر شیخ که در کلیات مسائل ، شباهت و امل

دارند و معلوم است که شیخ در تألیف و تدوین تفسیر کبیر بتفسیر تبیان نیز نظر داشته است .

ب - تفسیر الکبیر یا مفاتیح الغیب از تفسیر ابوالفتوح بسیار متأثر است .

در کتاب قصص العلماء میرزا محمد بن سلیمان التکابنی ضمن شرح احوال شیخ ابوالفتوح رازی در صفحه ۳۲۸ در باره استفاده کامل امام فخر رازی از تفسیر شیخ چنین می نویسد :

« ... و فخرالدین رازی نیشابوری مطالب او را دزدیده و در تفسیرش نوشته است و او معاصر با صاحب کشاف بوده ... »

بعض دیگر معتقدند که امام فخر اساس تفسیر کبیر خود را از تفسیر شیخ اقتباس نموده و برای آنکه نسبت انتحال و سرقت بوی ندهند بعضی تشکیکات بر آن افزوده است .

بهر صورت با مطالعه دقیق تفسیر مفاتیح الغیب و تفسیر روض الجنان و روح الجنان بخوبی صادق مطالب مزبور روشن و تأیید میشود و معلوم است که امام فخر در تدوین و تألیف تفسیر خود، تفسیر شیخ را پیش روی خویش داشت و از آن استفاده های فراوانی کرد . اینک برای کشف این حقیقت چند نمونه از هر دو تفسیر نقل می کنیم :

از صفحه ۱۱ جلد یکم تفسیر شیخ تحت عنوان «سوره فاتحة الكتاب» .

بدانکه این سوره را ده نام است . فاتحة الكتاب . و ام الكتاب . و ام القرآن . والسبع المثانی . والوافیه . والكافیه . والشافیة . والاساس . والصلوة . والحمد وهریکی از خبری و اثری گرفته اند . فاتحة الكتاب برای آنش خوانند که اوّل کتابست و افتتاح کتاب باوست پس چون بگشایند است کتاب را که خواننده گشایش قرائت باو کند و هر کس که تیمّن و تبرک خواهد ابتداء هر کار باو کند فاتحه خواند او را . و گفته اند

برای آتش فاتحه الکتاب خوانند که اوّل سوره که فرود آمد این سوره بود و امّ الکتاب و امّ القرآن خوانند برای آنکه اصل کتاب است چنانکه مکه را امّ القرى خوانند چون اصل زمین بوده است و مادر را امّ خوانند که اصل فرزندان باشد و گفته اند برای آن امّ الکتاب خوانند او را که امّ آن باشد که مرجع و مقصد باو باشد (من امّ الشی اذا قصده) چنانکه سر را امّ الدماغ خوانند و معده را امّ الطعام خوانند که جای دماغ و طعام باشد پس امّ بمعنی معدن باشد براین وجه . و گفته اند که امّ الکتابش برای آن خوانند که امّ امام باشد و امام بمعنی امّ آمده است فی قوله تعالى :

یوم ندعو اکل اناس بامامهم ای باممّهایهم علی الاقوال .

معنی آن باشد که مقدم قرآن است و جمله سور چون تابع و تالی اند او را . و قولی دیگر آن است که برای آن امّش خوانده که امّ در کلام عرب رایت باشد که بر بالاء سر امیر لشکر بدارند و لشکر را ملجأ و مغز و مغربان بود چنانکه قیس بن الحطیم گفت :

نصبنا امنا حتی ابدعروا و صاروا بعد الفتح شلالاً

ای مطرودین چون مغز اهل ایمان و قرآن در نماز و جز نماز باین سورتست این را امّ الکتاب خوانند ... امّا سبع مثنایش برای آن خوانند که هفت آیت است و در مثنائی چند قول گفتند یکی آنکه برای آتش مثنائی خوانند که الفاظ مثنائی و مکرر در او چندی هست چون رحمن الرحیم و ایاک نعبد و ایاک نستعین و ... و قولی دیگر آن است که برای آتش مثنائی خوانند که در هر نمازی دوبار باید خواندن و قولی دیگر آن است که برای آتش مثنائی خوانند که دوبار فرود آمد یکبار بمکه و یکبار بمدینه ...

امّا شفا ابوسعید خدری روایت کند که رسول علیه السلام گفت :

فاتحة الکتاب شفاء من کلّ سم .

ابوسلیمان روایت کند که با رسول علیه السلام بغزائی بودیم مردی بعالت صرع

بیفتاد یکی از جمله صحابه فراز شد و سورة فاتحة الكتاب در گوش او خواند برخاست و تندرست شد و ما رسول علیه السلام بگفتم گفت :

هی امّ القرآن و هی شفاء من کل داء .

امّا صلوٰة اخبار متظاهراست باینکه این سوره را رسول علیه السلام صلوٰة خواند تا بدانند که نماز درست نباشد الا باین سوره . ابوهریره روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت خدای تعالی گفت :

قسمت الصلوٰة بینی و بین عبدی .

یعنی سورة فاتحه نصفین فنصفها لی و نصفها لعبدی و لعبدی ماسأل .
گفت من قسمت کردم نماز را یعنی سورة فاتحة الكتاب را میان خود و میان بنده ام دو نیمه یک نیمه مراست و یک نیمه بنده مراست و بنده مراست آنچه بخواست
آنکه گفت چون بنده گوید :

الحمد لله رب العالمین .

خدای تعالی گوید .

حمدنی عبدی .

بنده من حمد من گفت و چون گوید .

الرحمن الرحیم .

خدای تعالی گوید :

اثنی علیّ عبدی .

بنده من بر من ثنا گفت و چون گوید :

مالک يوم الدين .

خدای تعالی گوید :

مجدنی عبدی .

بنده من میگوید و چون گوید :

ایاک نعبد و ایاک نستعین .

خدای تعالی گوید :

هذا بینی و بین عبدی .

این از میان من و بنده من است چون گوید :

اهدنا الصراط المستقیم تا بآخر سوره خدای تعالی گوید :

هذا العبدی ولعبدی ما سأل .

این بنده مراست خاصه و اوراست آنچه خواست از من . »

اکنون آنچه از تفسیر الکبیر امام فخر رازی در صفحه ۹۱ ج ۱ آمده نقل می شود:

« الکلام فی سورة الفاتحة وفي ذكر اسماء هذه السورة وفيه ابواب . »

الباب الاول

« اعلم ان هذه السورة لها اسماء كثيرة وكثيرة الاسماء تدل على شرف المسمى »

(فالاول) فاتحة الكتاب سميت بذلك الاسم لانه يفتح بها في المصاحف والتعليم و القراءة في الصلاة وقيل سميت بذلك لان الحمد فاتحة كل كلام على ماسألتی تقريره و قيل لانها اول سورة نزلت من السماء. (والثاني) سورة الحمد والسبب فيه ان اولها لفظ الحمد (والثالث) ام القرآن والسبب فيه وجوه (الاول) ان ام الشیء اصله والمقصود من كل القرآن تقرير امور اربعة الالهيات والمعاد والنبوات واثبات القضاء والقدر لله تعالى فقوله الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم يدل على الالهيات وقوله مالك يوم الدين يدل على المعاد وقوله اياك نعبد و اياک نستعین يدل على نفی الجبر والقدر وعلى اثبات ان الكل بقضاء الله وقدره وقوله اهدنا الصراط المستقیم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين يدل ايضاً على اثبات قضاء الله وقدره وعلى النبوات و سیأتی شرح هذه المعاني بالاستقصاء فلما كان المقصد الاعظم من القرآن هذه المطالب

الأربعة وكانت هذه السورة مشتملة عليها لقيت بأم القرآن (السبب الثاني لهذا الاسم)
 أن حاصل جميع الكتب الالهية يرجع الى امور ثلاثة أمّا الثناء على الله باللسان و اما
 الاشتغال بالخدمة والطاعة واما طلب المكاشفات والمشاهدات فتقوله الحمد لله رب العالمين
 الرحمن الرحيم مالك يوم الدين كله ثناء على الله وقوله ايّاك نعبد وايّاك نستعين اشتغال
 بالخدمة والعبودية الا ان الابتداء وقع بقوله ايّاك نعبد وهو اشارة الى الجهد والاجتهاد في
 العبودية ثم قال و ايّاك نستعين وهو اشارة الى اعتراف العبد بالعجز والذلة والمسكنة و
 الرجوع الى الله واما قوله اهدنا الصراط المستقيم فهو طلب للمكاشفات والمشاهدات و
 انواع الهدايات (السبب الثالث)

(السبب الرابع)

(السبب الخامس) قال الثعلبي سمعت ابا القاسم بن حبيب قال سمعت ابا بكر
 القفال قال سمعت ابا بكر بن دريد يقول الام في كلام العرب الراية التي ينصبها العسكر
 قال قيس بن الخطم :

نصبنا امّني حتى ابدعروا وصاروا بعد الفتهم شلالاً

فسميت هذه السورة بام القرآن لان منزع اهل الايمان الى هذه السورة كما ان
 منزع العسكر الى الراية والعرب تسمى الارض امّا لان معاد الخلق اليها في حياتهم و
 مماتهم ولانه يقال ام فلان فلانا اذا قصده (الاسم الرابع) من اسماء هذه السورة السبع
 المثاني قال الله تعالى ولقد آتيناك سبعاً من المثاني وفي سبب تسميتها بالمثاني وجوه (الاول)
 انها مثنى نصفها ثناء للعبد للرب ونصفها عطاء الرب للعبد (الثاني) سميت مثنى لانها
 تثني في كل ركعة من الصلاة (الثالث) سميت مثنى لانها مستثناة من سائر الكتب قال عليه
 السلام والذي نفسي بيده ما انزل في التوراة ولا في الانجيل ولا في الزبور ولا في الفرقان
 مثل هذه السورة وانها سبع المثاني و القرآن العظيم (الرابع) سميت مثنى لانها سبع
 آيات كل آية تعدل قراءتها قراءة سبع من القرآن فمن قرأ الفاتحة اعطاء الله ثواب من

قراء كل القرآن (الخامس) آياتها سبع و ابواب الزيران سبعة فمن فتح لسانه بقراءتها غلقت عنه الابواب السبعة والدليل عليه ما روى ان جبريل عليه السلام قال للنبي صلى الله عليه وسلم يا محمد كنت اخشى العذاب على امتك فلما نزلت الفاتحة امنت قال لم يا جبريل قال لان الله تعالى قال و ان جهنم لموعدهم اجمعين لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم وآياتها سبع فمن قرأها صارت كل آية طبقاً على باب من ابواب جهنم فتمر امتك عليها منها سالمين (السادس) سميت مثنائي لانها تقرأ في الصلاة ثم انها تثنى بسورة اخرى (السابع) سميت مثنائي لانها اثنية على الله تعالى ومدائح له (الثامن) سميت مثنائي لان الله انزلها مرتين واعلم انا قد بالغنا في تفسير قوله تعالى سبعاً من المثنائي في سورة الحجر (الاسم الخامس) الوافيه كان سفيان بن عيينة يسميها بهذا الاسم قال الثعلبي وتفسيرها انها لا تقبل التصنيف الا ترى ان كل سورة من القرآن لو قرئ نصفها في ركعة والنصف الثاني في ركعة اخرى لجازوا هذا التصنيف غير جائز في هذه السورة (الاسم السادس) الكافيه سميت بذلك لانها تكنى عن غيرها واما غيرها فلا يكنى عنها ...

(الاسم الثامن) الشفاء عن ابي سعيد الحذري قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاتحة الكتاب شفاء من كل سم ومرّ بعض الصحابة برجل مصروع فقرأ هذه السورة في اذنه فبرئ فذكروه لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال هي ام القرآن وهي شفاء من كل داء و اقول الامراض منها روحانية ومنها جسمانية والدليل عليه انه تعالى سمى الكافر مرضاً فقال تعالى في قلوبهم مرض وهذه السورة مشتملة على معرفة الاصول والفروع والمكاشفات فهي في الحقيقة سبب لحصول الشفاء في هذه المقامات الثلاثة ..

(الاسم التاسع) الصلاة قال عليه السلام يقول الله تعالى قسمت الصلاة بيني وبين عبدي نصفين والمراد هذه السورة .

(الاسم العاشر) السؤال روى أن رسول الله صلى الله عليه وسلم حكى عن رب العزة سبحانه و تعالى انه قال من شغله ذكرى عن سؤال اعطيته افضل ما اعطى السائلين

وقد فعل الخلیل علیه السلام ذلك حيث قال الذى خلقنى فهو يهدين الى ان قال ربّ هب لى حكماً و الحقنى بالصالحين ففى هذه السورة ايضاً وقعت البداية بالثناء عليه سبحانه وتعالى وهو قوله الحمد لله الى قوله ما لك يوم الدين ثم ذكر العبودية و هو قوله اياك نعبد و اياك نستعين ثم وقع الختم على طلب الهداية و هو قوله تعالى اهدنا الصراط المستقيم و هذا يدل على ان اكمل المطالب هو الهداية فى الدين وهو ايضاً يدل على ان جنة المعرفة خير من جنة النعيم لانه تعالى ختم الكلام هنا على قوله اهدنا ولم يقل ارزقنا الجنة .

(الاسم الحادى عشر) سورة الشكر و ذلك لانها ثناء على الله بالفضل و الكرم والاحسان .

(الاسم الثانى عشر) سورة الدعاء لاشتمالها على قوله اهدنا الصراط المستقيم فهذا تمام الكلام فى شرح هذه الاسماء والله اعلم .

« صفحات ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - الجزء الاول من مفاتيح الغيب . »

ج - ترجمه تفسیر طبرى و تفسیر شیخ .

پیش از ورود باین بحث لازم است در باب عصر طلائی سامانی و کوشش‌هایی که شاهنشاهان آن سلسله در راه توسعه و ترویج زبان فارسی در سراسر خراسان کرده‌اند باختصار مطالعه کنیم .

پادشاهان سامانی که از یک‌خاندان قدیمی ایران بودند بماییت خویش علاقه فراوان داشتند و برای توسعه و ترقی و ترویج کامل و نشر زبان پارسی در سراسر خراسان (ایران شرقی) کوشش فراوان کردند و در این راه خطیر رنجها کشیده و گنجها صرف نمودند و نه تنها دربار سامانیان (بخارا) مرکز اجتماع سخنوران و نویسندگان و مؤلفان بوده بلکه در اطراف و اکناف خراسان نیز حکام و ولات و امراء و سلاطین تحت حمایت سامانیان در اینکار مهم و حیات بخش با دولت آل سامان انباز بوده و اشتراك مساعی داشته‌اند چنانکه دربار امیر ابو منصور عبدالرزاق در شهر طوس ، دربار آل عراق در

شهرکات و دربار مأمونیان در شهر گرگانج (جرجانیه) در شهرستان خوارزم و دربار امراء آل محتاج در چغانیان همه در این کار مهم ملّی هم آهنگی و همکاری داشتند. سامانیان با مخارج هنگفت و صرف مال فراوان توانستند بعد از نیم قرن زبان ملّی خود را بصورت یک زبان زنده علمی و ادبی در آورند. کتابهای متعدد در رشته‌های گوناگون به نثر و نظم تألیف شد و هم اکنون بسیاری از آثار ادبی و فرهنگی، بویژه آثار نثر پارسی زمان سامانی از میان رفته و پایمال حوادث گردیده و جز اندکی از آنهمه ذخائر نفیس و گرانبها نمانده است معذلک در میان آثار نثر موجود از عهد سامانی در رشته‌های تاریخ، مذهب، تفسیر و ترجمه قرآن، پزشکی، داروشناسی، جغرافی، اخلاق، امور اجتماعی، سیاست مدنی، فلسفه الهی، حکمت طبیعی، حکمت ریاضی کتب زیادی در دست^۱ است.

پادشاهان سامانی بدو عالت اساسی در ترویج زبان پارسی کوشا بودند. یکی تقویت مبانی ملّی و زنده کردن زبان فارسی و دیگر ایجاد تسهیلاتی برای مردم ایران که قبول دیانت اسلام نموده امّت باعلت آشنا نبودن بزبان عربی از درک و فهم دستورات و احکام دینی عاجز و ناتوان بودند.

با اینکه امرای سامانی بسائقه احساسات ملّی خود علاقه مند به ترویج و تقویت زبان پارسی در سراسر ایران بخصوص در خراسان بوده‌اند معهذا بر اثر نفوذی که تمدن عرب از طریق دیانت اسلام در شئون کشور پیدا کرده بود، مؤلفین و مصنفین بسیاری از طبقات فقها و حکما و ریاضیون و اطباء و مورّخین و لغویین و شعرا پیدا شدند که بزبان عربی آثار گرانبهای از خود بجای گذاشته‌اند و غالباً از شهرهای خراسان نیز برخاسته‌اند و نام ایشان در کتب بسیار از جمله در یتیمه الدهر و تنمیه آن و دمیة القصر^۱ فهرست کتبی که در این عهد از طرف دانشمندان تألیف شد بقدری زیاد است که می‌توان یک مجلد از نام آنها ترتیب داد.

آمده است .

مردان کاردان و هوشیار و دوراندیش همواره یک نکته حسّاس و بسیار مهمّ را از نظر دوربین خویش دور نمیداشتند و آن رابطهٔ شدید و پیوستگی طبیعی زبان عرب و مذهب رسمی اکثریت خراسانیان یعنی دیانت اسلام بوده که زبان پارسی با آن بشدت بیگانه بود و عبادات و اعمال دینی مسلمانان جز بزبان تازی نمی توانست انجام شود و سامانیان نیز بسبب فساد و تیرگی خراسان و تسلّط اوضاع سیاسی و اقتدار روز افزون دارالخلافه و پریشانی اوضاع ایران و اختلالات فکری و دینی و اقتصادی کمتر توانستند یک دولت مستقلّ ملّی کامل عیاری بوجود آورند و نفوذ سیاسی و معنوی و ادبی اعراب را بکلی در ایران ریشه کن و نابود سازند چه اینکه اصولاً بصلاح آنها نبود که دست بچنین کار مهمّی برند زیرا خراسان از رقیّت خلفای عبّاسی بیرون آمده بود و مجدداً بنیاد استقلال و سلطنت ایرانی در آن سامان نهاده شد امّا نفوذ معنوی اعراب یعنی نفوذ دیانت اسلام همچنان در خراسان باقی بود ولی از سیاست بکلی تفکیک شده و خلیفه در حقیقت ریاست روحانی را برعهده داشت و سامانیان خود با تشکیل سلطنت، اسلام را از سیاست جدا و خلیفه را از آن مقام سابق خلع کرده بودند . امّا اندیشهٔ مسلمانی خراسانیان که بناچار از قرآن و احادیث تبعیت میکرد و آندو نیز جز بزبان تازی وجود نداشت همواره آنانرا مشغول میداشت و بعلاوه شروح و تفاسیر قرآن نیز بزبان عربی بوده و ایفاء و اجرای مذهبی جز با الفاظ تازی میسر نبوده و که باین جهات اعتبار زبان قرآن کماکان باقی و برقرار بود و همچون صخرهٔ عظیمی در راه توسعه و پیشرفت و رواج زبان پارسی اظهار وجود میکرد و ترویج آنرا دستخوش وقفه و ضعف میداشت . بنابراین مشکلات بود که شاهان سامانی در مقام یافتن راهی برای علاج و رفع دشواریهای اساسی موجود برآمدند و باین فکر افتادند که اگر زبان پارسی را در امور دینی سرایت دهند و قرآن و احادیث را بفارسی ترجمه و تفسیر نمایند و معاملات و

و عبادات و مخصوصاً نماز را بزبان پارسی معمول و متداول کنند بزودی توفیق کامل در راه تحقیق آرمان مائی خود که محو و فنای زبان تازی است احراز خواهند نمود زیرا در اینصورت زبان پارسی در کلیه شوون و رشته های زندگانی ملت سریان پیدا میکند و آخرین آثار و نفوذ اعراب در ایران راه زوال را در پیش میگیرد و چون این کار می بایست با ترجمه و تفسیر قرآن شروع شود لذا با وجود تعصبات شدید مسلمین و مخالفت ها و سرسختی های خلفای عباسی بیم آن میرفت که اگر با تدبیر و حزم اقدام نشود آتش اختلافات بار دیگر بوسیله خلفا دامن زده شود و بنیاد استقلال تازه ساز ایران متزلزل گردد.

خردمندی و درایت پادشاه سامانی این مشکل بزرگ را از میان برداشت زیرا وی از ائمه فقها و محدثین خراسان که سمت پیشوائی جهان اسلام را داشته اند جواز ترجمه را استفتاء و استعمال نموده و خوشبختانه چون ایشان همگی خراسانی یعنی ایرانی و دارای روح مائی و احساسات قومی بوده اند و بعلاوه نفوذ معنوی و کمکهای ذیقیمت سامانیان آنانرا اداره میکرد لذا باهم آهنگی کاملی که بادولت آل سامان داشتند بجواز ترجمه و تفسیر قرآن بامر منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی (۳۵۰ - ۳۶۶ هـ) از فقها و علماء بزرگ خراسان، ترجمه و تفسیر قرآن بپارسی نیز استعمال گردید و گروهی از بزرگان و استادان و فقها و محدثین و مفسرین خراسان از شهرهای ماوراءالنهر یعنی از بخارا، سمرقند، فرغانه، خوارزم، نیشابور، بلخ و مرو و جز آن که هر کدام دارالعلم و قبه الاسلام و مرکز معارف اسلامی بوده اند در بخارا جمع آمدند و پس از شور و تبادل نظر و رسیدگی بموضوع استفتاء پادشاه سامانی باجماع و اتفاق

۱- در تاریخ بخارا صفحه ۷۵ مذکور است که در بعض از نقاط ایران بسبب دشواری

که در تکلم بزبان عربی وجود داشت نماز و آیات قرآن را در آغاز امر بفارسی گردانند تا ایرانیان بدان خوگیرند و عادت دهند.

آراء بترجمه و تفسیر قرآن بیارسی فتویٰ داده‌اند و همینکه بجواز اینکار از پیشوایان دینی تحصیل گردید پادشاه سامانی فرمانی خطاب بهمان هیأت صادر نمود و آنانرا مأمور کرد تا بزرگترین و کاملترین تفاسیر قرآن یعنی تفسیر بزرگ محمد بن جریر طبری را که تا آنزمان بعربی بود بیارسی ترجمه کند. هیأت علمی و دینی مذکور بر اثر کمک های مادی و معنوی دولت سامانی با معاضدت فکری و قلمی یکدیگر آن تفسیر نفیس را که در چهل مجلد تألیف شده بود بسبک شیوا و شیوه‌ئی ساده و اسلوبی نغز به نثر پارسی دری ترجمه نموده و بسبب حذف اسنادات آن که برای خواننده ایرانی هیچگونه ارزشی نداشت آنکتاب بزرگ در هفت مجلد ترجمه و آماده گردید.

ترجمه و تفسیر طبری که در حدود سال ۳۵۲ هجری در زمان منصور بن نوح سامانی فراهم شده ظاهراً قدیمترین تفسیر بزبان پارسی است و از آن پس نگارش تفاسیر پارسی و کتب مذهبی و فقه اسلامی بیارسی رواج یافت و چند تن از مفسران و فقهاء و محدثین بزرگ تفاسیر و کتب نفیس دیگری بیارسی تألیف کردند از آنجمله تفسیر سرور آبادی از ابوبکر عتیق بن محمد سرور آبادی و دیگر تفسیر شاهپور از عمادالدین ابوالمظفر طاهر بن محمد الاسفرائینی متوفی بسال ۴۷۱ هجری که بنام تفسیر طاهری و تاج التراجم تفسیر القرآن الاعاجم نام دارد و بعد تفسیر ابونصر احمد بن حسن سلیمانی الزاهدی است که بتفسیر زاهدی معروفست. و در اواخر این دوره درخشان ادبی و پایان آن که قرن و مصادف با حمله و حشیان تاتار است تفسیر کامل دیگری بیارسی در بیست مجلد بنام روض الجنان و روح الجنان تألیف استاد بزرگ، شیخ ابوالفتح رازی است.

ترجمه تفسیر طبری پس از مقدمه قدیم شاهنامه فردوسی که بموجب آخرین تحقیقات علمی عبارت از قطعه‌ئی از دیباچه شاهنامه منشور ابو منصور است که بوسیله هیأت مؤبدان دانشور در الموس نگارش یافته و تاریخ نگارش آن نیز شش سال برتر جمعه

تفسیر طبری مقدم است بعنوان قدیمترین سبک نشر پارسی دری شناخته شده که در ۱۰۲۵ سال پیش در پایتخت خراسان یعنی شهر بخارا نگارش یافته است. اکنون دیباچه تفسیر طبری را که متضمن شرح استفتاء پادشاه سامانی از علما و فقهای خراسان در باره تجویز ترجمه قرآن و تفسیر آن به پارسی و نیز اجتماع علماء خراسان در بخارا و صدور فتوای بر جواز ترجمه قرآن به فارسی و چگونگی ترجمه آن بوسیله هیأت دانشمندان و مفسرین و نام ایشان و حذف اسنادات آنست بعنوان نمونه نخستین تفسیر پارسی که در عین حال کهنه ترین سبک نشر پارسی و دومین نشر موجود بزبان فارسی است در ذیل نقل میکنیم :

دیباچه ترجمه تفسیر محمد بن جریر الطبری

« این کتاب تفسیر برگزیده است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه ، ترجمه کرده بزبان پارسی دری ، راه است ، و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مُصَحَّف بود نبشته بزبان تازی و باسنادهای دراز بوذ و بیاوردند سوی امیر سدید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمه الله علیهم اجمعین ، پس دشخوار آمد بر وی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن بزبان تازی . و چنان خواست کی مرین را ترجمه کنند بزبان پارسی ، پس علمای ماوراء النهر را گرد کرد و این از ایشان فتوی کرد کی روا باشد کما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم ؛ گفتند روا باشد خواندن و نبستن تفسیر قرآن به پارسی ، مر آن کس را که اوتازی نداند . از قول خدای عزوجل کی گفت :

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ .

گفت من هیچ پیامبری را نفرستادم مگر بزبان قوم او ، و آن زبانی کایشان دانستند ، و دیگر آن بوذ کاین زبان پارسی از قدیم باز دانستند ، از روزگار آدم تا

روزگار اسمعیل (ع) و همه پیامبران و ملوک آن زمین بیارسی سخن گفتندی، و اوّل کسی که سخن گفت بزبان پارسی اسمعیل پیامبر بود و پیامبر ما صلی الله علیه، از عرب بیرون آمد و این قرآن بزبان عرب بر او فرستادند و این بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوک آن بجانب ملوک عجم اند. پس بفرمود ملک مظفر ابوصالح علمای ماوراء النهر را گرد آوردند؛ از شهر بخارا چون فقیه ابوبکر بن احمد بن حامد و چون خلیل بن احمد السجستانی و از شهر بلخ ابوجعفر بن محمد بن علی و از باب الهند فقیه الحسن بن علی مندوسی را و ابوالجهم خالد بن هانی المصنف را و از شهر سیچاب و فرغانه و از هر شهری کی بود در ماوراء النهر، و همه خطها بدادند بر ترجمه این کتاب کی این راه راست است. پس بیرون آمد فرمانی امیر سدید مظفر بر دست کسهای او و نزدیکان او و وزیران او بر زبان خاصه او و خادم او ابوالحسن فایق الخاصه سوی این جماعت مردمان و این علماء تا ایشان از میان خویش هر کدام را دانایتر اختیار کردند تا این کتاب را ترجمه کردند و از جمله این مصحف اسنادهای دراز بیفکنند و اقتصار کردند بر متون اخیر. »

در عهد پادشاهی منصور بن نوح سامانی (۳۵۰ - ۳۶۶ هـ) این خدمت بزرگ بزبان پارسی انجام شد و ترجمه تفسیر طبری در هفت مجلد تدوین گردید و برگزیده ترین دانشمندان عصر با تمام آن اهتمام کردند. دریغ که چنین اثر نفیس و کهنه زبان پارسی در برابر حوادث و سوانح تاریخ باقی نمانده و مورد دستبرد جاهلان و متعصبین قرار گرفته و بعضی از نسخ آن نابود و نایاب شده است. در حال حاضر دوره کاملی از ترجمه تفسیر طبری وجود ندارد مگر قطعات پرباشان و مجلّدات ناقص از آن اثر نفیس که بشرح زیر باقی مانده :

۱- نسخه بسیار کهنه و ممتاز و نفیس که مشتمل بر تفسیر سوره فاتحه تا سوره نساء و عبارت است از مجلد نخستین از آن هفت مجلد که پیش از سال ۶۲۴ استنساخ

شده و اکنون در کتابخانه ملی پاریس موجود است .

مرحوم علامه قزوینی در مقدمه‌ئی که بر کتاب مرزبان نامه نوشته اند (چاپ کتابخانه تهران صفحه یه - یو) در باره نسخه کتابخانه ملی پاریس می نویسند که از نفایس و نوادر نسخ عظیم النظیر کتابخانه ملی پاریس نسخه‌ئی است منحصر بفرد از ترجمه تفسیر کبیر محمد بن جریر طبری .

۲- نسخه دیگری که بسال ۸۸۳ هجری تحریر شده و بر سوره فاتحه تا سورة المائده مشتمل است و آن نیز در کتابخانه پاریس موجود است .

۳- یک نسخه از این ترجمه ذیقیمت در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود میباشد و از مجلد پنجم تا مجلد هفتم را متضمن است . عکس نسخه نیز در کتابخانه ملی تهران موجود است .

۴- نسخه‌ئی نیز در کتابخانه سلطنتی طهران موجود است و گویا مجلد هفتم از مجموع هفت مجلد باشد و تاریخ کتابت آن سال ۶۰۶ هجری است .

ظاهراً ترجمه تفسیر طبری که در عهد پادشاهی منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل ساسانی توسط علمای ماوراء النهر در حدود سال ۳۵۲ هجری تهیه و آماده شد قدیمی ترین تفسیر بزبان پارسی است که چند نسخه از آن موجود میباشد و بدانها اشاره شد .

در اینکه ترجمه تفسیر طبری در زمان حیات شیخ شهرت کامل داشته و در دسترس طالبان آن بوده تردیدی نیست . نسخه عربی تفسیر هم که از آثار نفیس و ذیقیمت قرن مزبور است نظر باعتبار و اهمیتی که از لحاظ روایه و درایه دارد و بخصوص از جهت روایت مورد استناد علماء فرق مختلفه میباشد و در همه زمانها مورد مراجعه و استفاده قرار میگرفت ، در زمان حیات شیخ در دسترس عموم علاقه مندان قرار داشت و بعید

نیست که یکی از مآخذ شیخ ابوالفتوح رازی بوده باشد. شیخ در اثناء تفسیر در پنج مورد بمناسبت از این عالم بزرگ اسلامی نام می برد باین شرح:

۱- در صفحه ۳۰۰ از مجلد دوم:

« اما آن بیت که جریر طبری در تفسیر بر آورد باستشهاد این وجه ... »

۲- در صفحه ۳۲۱ از جلد دوم:

« و این قول حسن است وجبائی^۱ و طبری و رمانی^۲. »

۳- در صفحه ۳۳۹ جلد دوم:

« و این اختیار جریر^۳ طبری است. »

۴- در صفحه ۵۴۴ جلد دوم:

« طبری گفت جنیانید. »

۵- در صفحه ۲۸ جلد سوم:

« بر تشخیص طبری انتقاد میکند. »

اما بهیچوجه دلیلی نداریم که بگوئیم شیخ تحت تأثیر ترجمه تفسیر طبری قرار گرفته زیرا سبک و خصوصیات و شیوه نثر تفسیر شیخ با ترجمه تفسیر طبری تفاوت بین دارد و نثر ترجمه تفسیر طبری کهنه تر و دست نخورده تر از نثر تفسیر ابوالفتوح است و از مزایای نثر دوره اول خصوصیات در ترجمه طبری دیده می شود که در تفسیر شیخ وجود ندارد. مثلاً استعمال لفظ « اندر » که بعد ها « در » و « اندرین » که

۱- ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی یکی از بزرگترین مفسرین معتزله متوفی در سال

۳۰۳ هجری.

۲- ابوالحسن علی بن عیسی ربانی نحوی معتزلی متوفی در سنه ۳۸۴ هجری.

۳- مؤلف در این مورد بجای محمد بن جریر طبری، جریر طبری آورده یعنی نسبت

پدری بکار برده، نظیر حسین منصور که غرض منصور حلاج باشد و مثل حسن میمندی که

دراصل احمد بن حسن میمندی است.

« اندر » و « پیغامبر » که « پیغمبر » بکار رفته ، در ترجمه تفسیر طبری فراوان آمده ؛
مثال :

« ولا نكلّف نفساً الا وسعها و اندر نخواهیم از تنی مگر توانائی . »

مثال دیگر :

« و این سورة الاحزاب بمدينه فرو آمده است و بیشتر اندر کار فتوحهای پیغامبر
است علیه السلام و چون پیغامبر هجرت کرد و از مکه بمدينه آمد هر روزی نو فتوحها
همی بود و هیچ روز و شب نبود کی او و یاران او آرام یافتند . »
بعلاوه جمع بستن جمع عربی را در این عبارت می بینیم ، « فتوحها » که بقاعده
فارسی با (ها) جمع بسته ؛ اگر چه اینکار در نثر قرن پنجم و ششم از جمله در تفسیر
شیخ نیز ملاحظه میشود .

مثال دیگر :

« و اما اندرین حقّه یکی دانه یا قوت صرخ^۱ است سولاخ ناکرده . »

در این عبارت علامت نفی (نا) را بکار برده بجای (ن) و این خود از خصوصیات
نثر دوره اول است . گذشته از این مطالب شیوه ترکیب جمل در نثر ترجمه تفسیر با
تفسیر شیخ تفاوت فاحش دارد . مثلاً در این عبارات که از ترجمه تفسیر نقل می شود :
« و آخر عمرش بیشتران بود کی بمسجد و محراب اندر بودی یک ماهان و
دوماهان و یک سالان از مزگت بیرون نیامدی و طعام هم بدان مزگت اندر خوردی
و بوذی و یک شبان روز و دوشبان روز بنماز اندر بودی . »

ترکیب (یک ماهان و دوماهان و یک سالان و یک شبان روز و دوشبان روز)
و استعمال (اندر) همگی در عبارت فوق کهنه و از خصوصیات نثر دوره اول زبان
فارسی است و در ادوار بعد یا بکلی دیده نمی شود و یا بسیار بندرت استعمال شده است .

۱- درستن ترجمه تفسیر بهمین املاء نوشته شده و ممکن است اشتباه کاتب باشد .

از این گذشته لفظ (مزگت) در ترجمه بمعنی مسجد همه جا در تفسیر شیخ (مسجد) بکار رفته و آورده شده است.

و اما شیوهٔ املاء ترجمه تفسیر طبری آوردن (سولاخ) بجای (سوراخ) است که در تفسیر شیخ دیده نمی شود.

مثال :

« یکی دانه یاقوت صرخ کی هرگز کسی چنان ندیده بود و پیش از مسلمین کسی یاقوت را سولاخ نکرده بود . »

مثال دیگر:

« و اما اندرین حقّه یکی دانه یاقوت صُرخ است سولاخ ناکرده . »
دیگر شیوهٔ استعمال افعال است که در قرون بعد باقیمانده و از جمله در تفسیر شیخ نمونه های زیادی از آنها دیده می شود مانند افعال استمراری و شرطی و مطیعی و...
مثال :

« درخت با وی بسخن آمدی و گفתי نام فلان چیز است و بفلان کار بکار آیم پس مسلمین آن درخت از محراب برکنندی و جای کِ خواستی بنشاندی تا آن را سایه بودی یا ازان میوه بودی یا اسیر غم بودی یا آنچه بدان کارشاهستی . »
در این افعال می آمد، میگفت، میکند، میخواست ، می نشاند ، می بود را بصورت یاء استمراری در آخر صیغه استعمال نموده ، بعلاوه در پایان عبارت فعل (شایسته بودن) را بصورت (شاهستی) با ها آورده است که کاملاً کهنه و قدیمی است .
شیوهٔ نگارش نیز در ترجمه تفسیر با آنچه در تفسیر شیخ آمده بکلی فرق دارد.
اینک یکی دو نمونه دیگر از ترجمه تفسیر :

« و آب از چاه برکشند وزان سوترنگه کرد و دوزن را دید با یکی رمه گوسپندان و بدان کناره ایستاده بودند موسی ایشان زنان را گفت شما کیستی ایشان گفتند مادخران

شعیب پیغمبریم و اینجا ایستاده ایم ... پس ایشان بخانه باز رفتند و بدر را گفتند. «نمونه دیگر :

« وجامه بر آن دختران نیک نبود و موسی را چشم بر اندامهای ایشان همی افتاد پس ایشان را گفت زاستر شوید تا من خود این گوسپندان را سیراب کنم موسی آن گوسپندان را سیراب کرد پس دختران شعیب گفتند با پدر مزدوری را همی خواهی این مرد را بمزدوری گیر کی هم قوی است و هم امین است . »

در این عبارات که از ترجمه تفسیر طبری نقل شده لغات عربی بندرت دیده می شود و جز کلماتی چون (محراب) و (مسجد) و (فتوح) و (پیغمبر) که جنبه دینی دارد دو کلمه (قوی ، امین) دیده می شود و نشان می دهد که مترجمان سعی داشتند خود را از تأثیر زبان عربی بر کنار دارند . البته در قرون بعد و از جمله در عصر شیخ کلمات عربی بیشتر در نثر فارسی وارد شده است . بعلاوه کلمه (زاستر) هم کهنه و قدیمی است بمعنی (زان سوتر) و دورتر و مخصوص شیوه نگارش نثر کهنه ئی چون ترجمه تفسیر طبری است و در تفسیر شیخ مطلقاً نمونه و نظیری ندارد .

فصل چهارم

مباحث تاریخی تفسیر

الف - تاریخ وقصص قرآن .

یکی از شقوق معارف قرآن مجید ، قصص و تاریخ پیمبران سلف و امام پیشین میباشد . تفسیر شیخ که بزبان فارسی شیوا و رسا نوشته شده و حلاوت و لطافت خاصی در قالب داستانها و تاریخ بدست آورده ، از این بابت نیز حائز اهمیت است . شیخ در اثناء تفسیر نه تنها بترجمه قصص و تاریخ گویای قرآن مبادرت ورزیده بلکه در مقام تحقیق همچون مورخ ماهر و دقیق بنقد تاریخی پرداخته صحیح را از سقیم و یقین را از گمان و ظن بیرون آورده و نظر خود را اظهار داشته است .

بعلاوه شیخ در اثناء تفسیر بمغازی حضرت رسول اکرم (ص) اشاره نمود و جزئیات آن همه جهاد مقدسی که در طریق اعلاای حق و عظمت اسلام بوقوع پیوسته برشته تحریر درآورد . شیخ از آغاز خلق آدم تا وقایع و حوادثی که در حیات پیشوای گرامی اسلام و سوانحی که پس از آن حضرت از تفریق و تفرق مسلمانان روی داده سخن گفته و بمناسبت بنگارش تاریخ پرداخته و اظهار نظر کرده است .

تاریخ در قرآن از قدیمترین ازمنه یعنی از آدم ابوالبشر شروع میشود . شیخ بهر یک از پیشوایان راه حق که میرسد بتفصیل بسط مقال میدهد و تاریخ حیات و نبوت و رسالت آنانرا بشرح می نویسد و از خاندان هریک از این بزرگان دین و اقداماتی که برای بیداری و هدایت مردم گمراه نموده اند سخن میگوید .

از این گذشته بسیاری از داستانهای اساطیری امام سابق در تفسیر ابوالفتح آمده

که متضمن اطلاعات بسیط و دقیقی است. اگرچه ممکن است مأخذ و منبع شیخ در تدوین تاریخ پیشینیان، بعض تفاسیر گذشتگان باشد ولی بهر صورت مطالبی از آن، بدون تردید، از منابع و مأخذ تاریخی و هم از اطلاعات عمیق و پردامنه‌ی سرچشمه گرفته و جا دارد که تفسیر شیخ از این بابت یعنی از جهت تاریخ و قصص و داستانهای اساطیری مورد مطالعه و تحقیق دقیق و جداگانه و مستقلی قرار گیرد^۱ و رساله‌ی عمیق و پرمایه از این رهگذر فراهم آید زیرا تفسیر ابوالفتوح بهر صورت منبع و مأخذ صحیح و قابل اعتمادی از جهات بسیار بخصوص از نظر تاریخ گذشتگان و مغازی پیامبر بزرگوار میباشد که می‌توان باقوال وی اعتماد کرد و حقایق تاریخ درخشان حیات پیشوای محترم اسلام را از خلال تفسیر درک نمود.

برای تهیه فهرست مطالب تاریخی باید بفصل اعلام (مجلد سوم) مراجعه نمود زیرا کلیه داستانهای پیشین و غزوات حضرت و وقایع تاریخی، ذیل نام پیامبران سلف و شخصیت‌های برجسته دینی و ملی مذکور است و برای اینکار بهتر آن دید که ضمن مطالعه تفسیر باستقصای مسائل تاریخی و غزوات رسول اکرم (ص) پردازد. با تدوین فصل مربوط به «اعلام و رجال» که از مجموعه‌ی بالغ بر سی و دوهزار نام مکرر و قریب سه هزار تن از پیشوایان دینی و شخصیت‌های تاریخی و شاهنشاهان ملل و ادبا و نویسندگان و شعراء و محدثین و فقها و مفسرین و... ترتیب یافته، بمطالب تاریخی و داستانهای اساطیری دسترسی پیدا کرد. فهرستی از مغازی پیغمبر (ص) تهیه شد که در پایان این بحث یادداشت می‌شود.

اکنون دو نمونه از تاریخ مربوط بچگونگی آفرینش حوّا و جنگهای پیامبر اسلام

نقل می‌شود:

۱- در اثناء تفسیر آیه:

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ .

۱- نگارنده، کلیه داستانهای قرآن را از تفسیر ابوالفتوح رازی استخراج و آماده طبع نموده است.

در خلق حوا چنین می نویسد :

« علما خلاف کردند در خلق حوا بعضی گفتند خدای تعالی او را بقیه طینت آدم آفرید و درست آن است که در خبر آمد که چون آدم علیه السلام در بهشت بنشست تنها بود و متوحش میشد از تنهایی خدای تعالی خواب بر آدم افکند تا آدم بخفت پس بفرمود او پهلوی او استخوانی بگرفتند و خدای تعالی از آن استخوان حوا را بیافرید بر صورت آدم باجمال تمام و حلهای بهشت در او پوشانید و او را بانواع زینت بیاراست تا پیامد بر سر بالین آدم بنشست چون آدم از خواب در آمد خواست تا دست بدو دراز کند فرشتگان گفتند مکن ، گفت خدای تعالی آن را از برای من آفریده است گفتند آری حتی تودی مهرها . تا مهرش ندهی او را نیابی گفت مهر چه باشد گفتند سه بار بر محمد و آل محمد صلوة فرستی گفت محمد که باشد گفتند آخر پیغمبران از فرزندان تو و اگر نه برای او بودی تو را نیافریدندی پس فرشتگان خواستند تا علم آدم امتحان کنند گفتند یا آدم این کیست گفت امراة زنی است گفتند چه نام است این را گفت حوا گفتند چرا حوا خوانند این را گفت لانها خلقت من حی برای اینکه این را از حی آفرید گفتند چرا آفرید گفت تا ما را بیکدیگر سکون باشد و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله گفت خدای تعالی زنان را از استخوان پهلوی آفرید و آن کثر باشد اگر خواهی که راست باز کنی بشکنی و اگر استمتاع کنی بدو در او کثری باشد و ظاهر قرآن بر این است .

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا. ج ۱- ص ۹۰.

۲- در اثناء تفسیر آیه :

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ.

به بیست و شش غزای پیمبر اسلام اشاره میشود و نام می برد :

«... او گفت من از پیران خود شنیدم که این نام آبی است که ما را و اسلاف ما را بود و آن از بلاد غفار است از بلاد جهنه نیست و ضحّاك گفت نام آبی است بردست راست مکه و مدینه و آن اوّل غزائی بود که رسول (ع) بنفَس خود حاضر آمد آنجا بیست و شش غذا بود اوّل غزاء ایوا بود آنکه غزای بواط و آنکه غزاة العشيرة آنکه غزاء بدر بزرگ آنکه غزای بنی سلیم آنکه غزاة السویق آنکه غزاة ذی امر آنکه غزاة احد آنکه غزاة نجران آنکه غزاة حمراء الاسد آنکه غزاة بنی النضیر آنکه غزاة ذات الرقاع آنکه غزاة بدر باز پسین آنکه غزاة دومة الجندل آنکه غزاة خندق آنکه غزاة بنی قریظه آنکه غزاة بنی لحيان آنکه غزاة بنی قرد آنکه غزاة بنی المصطلق آنکه غزاة الحدیبه آنکه غزاة خیبر آنکه فتح مکه آنکه غزاة حنین آنکه غزاة طایف آنکه غزاة تبوك رسول (ع) از این غزوات در نه غزاة کارزار کردند در بدر بزرگ و آن روز روز آدینه بود بیست و هفتم رمضان سنه اثنین من الهجرة سال دوم از هجرت و در احد و آن در شوال بود سال سیم از هجرت و خندق و بنی قریظه در شوال بود سال چهارم از هجرت و بنی المصطلق و بنی لحيان در شعبان بود سال پنجم و خیبر در سال ششم و فتح مکه در سال هفتم ماه رمضان حنین و طایف در شوال سال هشتم و اوّل غزاة که بنفَس خود قتال کرد روز بدر بود و آخر تبوك اما عدد سرایا سی و شش سربیه بود.» ج ۱ - ص ۶۴۲

صحّت و دقّت و موثکافی در غزوات پیامبر اسلام از همین مختصر بدست می آید و معلوم می دارد که شیخ چون مورّخی امین و دقیق بشرح جنگهای آنحضرت پرداخته که البته در تمام موارد و همه جای تفسیر همین خصیصه بچشم می خورد.

ب - فهرست غزوات پیغمبر (ص) و حضرت علی (ع)

۱- غزوهٔ احد در جلد یکم صفحات :

۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۶۰ -
۶۶۳ - ۶۶۵ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۷ -
۶۸۸ - ۶۸۹ - ۷۲۲ - ۷۷۸.

جلد دوم صفحات :

۱۱ - ۲۰ - ۱۶۶ - ۱۹۳ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۳۱ - ۵۳۷ - ۵۴۸ - ۶۲۸ - ۶۳۵ -
۶۴۰ - .

جلد سوم صفحات :

۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۹۴ - ۲۹۹ - ۳۰۸ - ۳۱۷.

جلد پنجم صفحات :

۲۵۵ - ۲۵۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۳۰۸ - ۳۱۱.

۲- غزوهٔ بدر- جلد یکم صفحات :

۲۳۵ - ۳۳۵ - ۳۵۷ - ۳۵۶ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۶۳۸ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ -
۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۶۰ - ۶۷۶ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۱.

جلد دوم صفحات :

۱۱ - ۱۶ - ۳۲ - ۳۹۳ - ۴۱۱ - ۴۸۹ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۲ - ۵۱۳ -
۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۴ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ -
۵۳۵ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۱ - ۵۴۵ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۶۲ - ۵۶۴ -
۵۲۶ - ۵۲۸ - ۶۳۱ - ۶۴۰.

جلد سوم صفحات :

۲۲۰ - ۲۵۶ - ۲۹۹ - ۴۳۲ - ۴۸۶ - ۵۸۴ - ۵۸۹ - ۶۰۴ - ۶۰۸ - ۶۳۴ - ۶۳۶.

جلد چهارم صفحات :

۲۳ - ۳۹ - ۷۵ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۴۴ - ۲۵۱ - ۲۹۰ - ۲۹۵ - ۳۰۸ - ۳۱۷ - ۳۷۸ - ۳۹۸ - ۴۵۷ - ۴۵۹ - ۵۵۴ - ۵۶۳ .

جلد پنجم صفحات :

۱۴ - ۳۰ - ۳۱ - ۷۲ - ۸۲ - ۱۰۹ - ۱۵۹ - ۱۶۶ - ۱۹۹ - ۲۵۵ - ۲۷۱ - ۲۷۹ - ۲۹۲ - ۳۰۱ - ۳۰۸ - ۳۱۷ - ۳۶۹ - ۳۷۷ - ۳۸۱ - ۳۹۴ - ۴۴۰ - ۴۶۶ - ۵۵۹ - ۵۷۱ .
۳- غزوه تبوك . جلد يكم صفحه : ۳۴۳ .

جلد دوم صفحات :

۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۷۵ - ۵۹۱ - ۵۹۴ - ۵۹۶ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۱۲ - ۶۱۹ - ۶۲۳ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۵۲ .

جلد سوم صفحات :

۳۷۶ - ۳۸۱ .

جلد پنجم صفحه : ۹۳ .

۴- غزوه خندق . جلد يكم صفحه : ۶۸۳ .

جلد چهارم صفحات :

۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۲۱ .
۵- غزوه خيبر . جلد يكم صفحه : ۶۷۸ .

جلد دوم صفحات :

۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۷۰ - ۱۹۳ - ۲۰۷ - ۵۲۰ .

جلد چهارم صفحه : ۳۷ .

جلد پنجم صفحات :

۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۱ - ۱۰۸ - ۲۷۴ - ۲۸۱ - ۳۱۲ .

۶- غزوهٔ حدیبیه، جلد یکم صفحه: ۳۰۷

جلد دوم صفحات:

۹۲ - ۵۵۴ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۶۴۰ - ۴۸۶.

جلد چهارم صفحه: ۲۵۲

جلد پنجم صفحات:

۸۳ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۱ - ۱۰۲ -

۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۸ - ۲۴۶ - ۳۰۴ - ۵۱۴.

۷- غزوهٔ حنین، جلد دوم صفحات:

۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۸۸ - ۶۰۲.

جلد سوم صفحه: ۹۹۲

جلد پنجم صفحات:

۹۳ - ۱۰۱.

۸- غزوهٔ جمل، جلد دوم صفحات:

۵۲۴ - ۵۵۶.

جلد چهارم صفحه: ۴۸۹

۹- غزوهٔ روم، جلد یکم صفحات:

۳۱۱ - ۶۷۸.

جلد دوم صفحات:

۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۶۱ - ۵۷۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷.

۱۰- غزوهٔ صفین، جلد یکم صفحه: ۵۷۷.

جلد دوم صفحه: ۵۵۶

جلد سوم صفحه: ۲۹۹

جلد چهارم صفحه: ۴۸۹

جلد پنجم صفحه: ۴۶۰

۱۱- غزوه نهروان . جلد دوم صفحات:

۵۷۲ - ۶۰۱.

جلد چهارم صفحه: ۳۱۳

۱۲- وقعه بغاث و اسلام آوردن اوس و خزرج ، جلد یکم صفحات :

۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲.

جلد دوم صفحه: ۵۵۶

فصل پنجم

قرن پنجم و ششم

۱- مناظرات و مجادلات فرق مذهبی:

دو قرن پنجم و ششم هجری از نظر شروع مناظرات و مجادلات فرق مذهبی و طوائف مختلف اسلامی امتیاز خاصی دارد. باید متذکر شد که اسلام خیلی زودتر از بعضی ادیان دیگر مواجه با تشعب و تفرق گردید و هنوز از رحلت پیامبر دیری نگذشت که فرقه‌های بزرگی در دیانت پیدا شدند که مهمترین آنها آئین اهل سنت و مذاهب اهل تشیع و مذاهب خوارج بود.

اختلافات فیما بین مسلمانان بر سر مسأله جانشینی رسول خدا یعنی موضوع خلافت و امامت و نیز درباره فروع احکام دین و همچنین راجع باصول عقائد بود. بحث‌ها و مناقشات مسلمین که از اواخر قرن اول در خصوص مسائل گوناگون از اصول و فروع دیانت آغاز شده و در قرون بعد نیز شدت یافته بود بقدری در افکار اجتماعی و ادبی این ملت تأثیر کرده که مطالعه در آن مناظرات و مجادلات و حتی تحقیق و تدقیق در در آثاری که بر اثر همین کشمکش‌ها در ادبیات فارسی بوجود آمده حائز اهمیت است.

مباحثات و مناظراتی که در همین ایام بین فرقه‌های مختلف بوجود آمد موجب پیدایش علوم شرعی گردید. دانشمندان بنامی در شعب گوناگون این علوم پیدا شدند و آثار و تألیفات گرانبھائی از خود بجای گذاشتند. علم القرآءة . علم تفسیر . علم حدیث . علم فقه . علم کلام از علوم شرعی است که در صدر اسلام جای خود را باز کرده و

مورد بحث و مذاکره علماء بیشمارى قرار گرفته بود.

کشمکش‌های فیما بین طرفداران فرق اسلامى همچنان ادامه داشت و در قرون بعد رو بشدت گذاشت تا اینکه در اواسط قرن ششم باعلى درجه شدت رسیده و حتى آن مجادلات و مناقشات از نوک زبان بنوک سنان منتقل گشته بود. نبردهای خونین که بین فرق مذهبى اشاعره و معتزله از یکطرف و دو فرقه معروف و بزرگ اسلام يعنى شيعه و سنّى از طرف ديگر و نیز قتال فیما بین شافعيّه و حنفيّه از فرقه‌های اهل سنت که در این عصر پیدا شده جالب توجه است.

از سوى ديگر مباحثات و مناقشاتی که در میان بعض از مسلمانان راجع بمسائل اعتقادى از قبیل جبر و اختیار، ایمان و کفر، توحید و تجسیم و مانند آنها باستدلال متکبى بود در این زمان بجهنگهای هولناک تبدیل شده و مناظرات کلامى میانه ارباب نحل بصورت زشت و مخوف کارزارهای خونین تغییر شکل داده بود^۱.

در اثناء دو قرن پنجم و ششم، فرق دیانت اسلام از اشاعره، معتزله، اهل سنت و اهل تشیع و فرقه‌های ديگر و نیز زردشتیان يعنى ایرانیانى که نسبت بآئین کهن ایران باستان پایدار و وفادار و پیرو دین زردشت بودند در ری وجود داشتند. بعلاوه از نژادهای مختلف عرب، ایرانی، ترک نیز بودند که بالطبع میانه آنان مجادله و مناظره شدید ایجاد گردید و گاه آن مناظرات بزد و خورد خونین منتهی میشد. هر فرقه برای تقویت عوامل خویش یک دستگاه تبلیغاتی علیه فرقه‌های ديگر بودند. علما و وعاظ با تشکیل مجالس وعظ و تذکیر و بیان عقائد خویش بنشر و تقویت آراء خود می پرداختند و افکار و عقائد فرق ديگر را انتقاد و رد میکردند. در بعض از شهرهای مهم خراسان مانند مرو، نیشابور، بلخ، هرات، بخارا خوارزم بساط وعظ و مجالس تذکیر رواج بسیار یافته و وعاظ چیره‌دست با ممارست در اینکار بسختی در رد عقاید فرق ديگر قیام کرده بودند.

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید بتاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه تهران.

ری نیز چون شهرهای خراسان مرکز وعظ و تذکیر بود و واعظان دانشمند و سخنور در این دارالعلم پا بر عرصه وجود گذاشتند که از جمله آنان ابوالفتوح رازی است و تفسیر کبیر وی، یک رشته مجالس وعظ و تذکیر و مناظره و بحث و مجادله با فرقه‌های مختلفه است و شیخ با لحن و اسلوب واعظانه بتألیف تفسیر مذکور برخاسته و در حقیقت همان مجالس وعظ را بشیوه‌ئی عالمانه‌تر و شیواتر و ادیبانه‌تر نگاشته و تدوین نموده است.

شیخ خود از مشاهیر وعاظ ری بوده و اساساً تفسیر او بر پایه رد آراء و عقاید فرق دیگر اسلامی استوار گردیده که با زبان پارسی دری و لحن عوام‌پسند و عامیانه آن عهد ولی بشیوه عالمانه بهم پیوسته و تلفیق شده است. وی در شهر ری میزیسته و اصلاً از مردم همین شهر و از مشاهیر علما و محدثین و فقهاء شیعه امامیه ری بشمار میرفت و در نزد عامه مردم از شیعه و اهل سنت و جز آن مقبولیت عظیم داشته و در محله معروف به خان علان که از محلات شهر ری بوده مجلس وعظ و تذکیر داشته و مورد توجه عموم مردم بوده است.

ابوالفتوح چندگاهی بر اثر سعایت رقیبان و هم‌چشمان که از او نزد والی شهر کرده بودند از ادامه وعظ ممنوع گردید و مجلس تذکیرش چندی تعطیل شد ولی یکی از همسایگان شیخ که اتفاقاً از پیروان و معتقدان فرقه سنت و جماعت و از مأمورین دولتی و عمال والی و پادشاه وقت بوده از این قضیه آگاه شد و موجبات رفع آن مشکل و لغو دستور والی را فراهم نمود و مجلس وعظ را دوباره دائر کرد^۱.

بنابر آنچه گفته شد تفسیر ابوالفتوح از این نظر تفسیری است که با سلوب و سبک واعظانه نوشته و تدوین شده است و می‌توان گفت قسمت اعظم مطالب این تفسیر کبیر ۱- رجوع شود بجماد سوم مستدرک الوسائل حاجی میرزا حسن نوری که بروایت از ریاض‌العلما و صاحب ریاض‌العلما از کتاب شرح شهاب شیخ نقل کرده است.

مجالس متعدّد و عظمیّه است که مبسوطاً تهیّه شده و مؤلف بر اثر آشفته‌گی و نابسامانی اوضاع اجتماعی و تشّت و پراکندگی بین فرق اسلامی و آراء و عقائد متضادّ پیروان آنان خود را ناگزیر دید که در اثناء آن به مجادلات و مناظرات مذهبی نیز پرداخته نظر خویش را اظهار نماید.

شیوه و اعظان در مجالس و عظمیّه و تذکیر چنانست که پس از بیان یک مقدمه کوتاه جهت جلب توجّه و جمعیت خاطر مستمعین در توجیه و تبیین مسأله مورد نظر بحث و مذاکره می‌پردازند و با بیانی ساده که در خور فهم عوامّ باشد بتشریح مطلب مبادرت می‌کنند و در اثناء سخن از ذکر اشعار مناسب (چه فارسی و چه عربی) که در عین حال موجب عبرت و تنبّه شنونده باشد و نیز از استناد بآیات قرآنی و احادیث نبوی و علوی و سخنان ائمّه اطهار و بزرگان علم و ادب و سالکان طریق حقّ و همچنین از تمثیل بداستانها و حکایات خودداری نمی‌کنند تا در خلال بیانات خود شنندگان را بیدار سازند و بآنچه مقصود و منظور نهائی است ناائل آیند.

شیخ همین شیوه دیرینه را در نهایت کاردانی و مهارت و با احاطه بقرآن و احادیث و احکام فقهی و نظریات علمای فرق مختلف اسلامی و توجّه بآداب زبان پارسی و عربی، در تفسیر خود دنبال کرده و هر جا که فرصتی داشته در تأیید اظهارات خود به بیان سرنوشت عبرت انگیز یکی از سالکان حق پرداخته و در تشریح و توجیه مطلب تا جلب توجّه کامل شنونده و بیداری و هشیاری وی آنچنان قلم برداشته که گوئی خود در مجلس و عظمیّه سخن برخاسته است و با کمی دقّت و امعان نظر بخوبی می‌توان قضاوت نمود که تفاوت فیما بین یک مجلس و عظمیّه با آنچه در تفسیر شیخ آمده همان خطبه ابتدائی است که معمولاً و عموماً در آغاز سخن ایراد می‌کنند و نیز طلب مغفرتیست که در پایان گفتار و مجلس و عظمیّه باید بگیرند و بسخنان خود خاتمه دهند. از این دو نکته که صرف نظر شود مجالس و عظمیّه بيشماری باهمان خصوصیات در تفسیر شیخ دیده می‌شود.

برای نمونه کافی است بصفحات ۳۲۳ الی ۳۲۶ جلد اول تفسیر مراجعه کرد که شیخ در تفسیر آیه :

وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ .

همچون واعظان بحث و تحلیل و تجزیه می پردازد و پس از سوق کلامی چند ده بیت شعر فارسی که دارای وزن و قافیه واحد میباشند باسلوب و عطف در مقام تذکیر و پند و اندرز باستشهاد میآورد تا شنونده و خواننده را در اعراض از اینجهان و توجه به بی اعتباری آن محرک باشد . این اشعار همگی از یک قصیده و یا یک قطعه گرفته شده ولی در چند مورد در این مجلس و عطف بتدریج ذکر شده ، بعلاوه استناد و تمثیل باشعار عربی که از حیث معنی و جلب توجه مستمعین و ایجاد تنبه در آنان حائز اهمیت است در همین مجلس و عطف آورده شد و همچنین در اثناء سخن به بیان حال عبرت انگیز دوتن از مردان راه حق می پردازد و ضمن تشریح مبانی معتقدات ایشان میزان توکل سالکان حق را نشان میدهد که در ارادت و ایمان بخالق تا چه اندازه استوار و ثابت قدم بوده اند و همین امر را بشیوه واعظان چیره دست آنچنان توجیه میکند که موجب عبرت و حیرت آدمی می شود و خواننده و شنونده بناچار ساعات متوالی تحت تأثیر آن بیانات بتأمل و تفکر خواهد پرداخت .

از این گذشته شیخ در سوق جملات و عبارات عبرت انگیز و واعظانه خود جز بشیوه تذکیر روش دیگری اختیار نکرده و این خود نمونه های متعددی دارد که از جمله در همین مجلس و عطف کاملاً محسوس و مشهود است :

« ... و لکن توزان دون همت تری و دون منزل تری که اختیار چنین چیزها کنی تو خود کشته هوا خودی چگونه کسی را کشی ، تو خود اسیر مرادی کسی را چگونه اسیر کنی . گفتیم تو هوا را کشی هوا تو را کشت ، گفتیم تو مراد قهر کنی ، مراد تو را قهر کرد ، گفتیم قهرمانی قاهر باشی قهرمانده مقهور شدی ، همه عمر در بند آرزومانده

تا باشد که برآید ، صد هزار جان عزیز برآید و آن بر نیاید ، صد هزار عمر چون عمر تو
برسد و آن نرسد ، عمر تو بسر آید و جز آنکه نوشته تو است بسر تو نیاید ، قل لن یصیبنا الله
ما کتب الله لنا هو مولانا ، تو را یکنفس از این هوس پروای دگر چیز نیست .
ایا مانده بر موجب هر مرادی - شب و روز در محنت اجتهادی .

نه در حق خود مر ترا انزعاجی

نه در حق حق مر تو را انقیادی

تو می باید بی هوس باشی مصحف بی هوس اعنی بی هوش مدهوش مانده از
عقل دیوانه و از شرع بیگانه .

چو دیوانگان دایم اندر تفکّر

که گوئی مرا چون برآید مرادی

این همه رنج بر منزل سپنج گنج ابد رها کرده و رنج ابد اختیار کرده .

ز بهر دو روزه مقام مجازی

بهر گوشه ذات العمادی

همانا بخواب اندری تا بدانی

که ما را جز اینست دیگر معادی

این نه جای معاد است بجای وقت میعاد است .

فَیَوْمَ الْقِیَمَةِ مِیْعَادِهِ .

امروز روز عهد است فردا روز وعداست ... الخ باختصار .»

بهر حال اگر تفاسیر دیگری را که بفارسی و عربی بر قرآن کریم نوشته شد و از
قدیمترین زمان تا به امروز باقی واز گزند حوادث زمان در امان سلامت مانده مورد مطالعه
قرار دهیم و شیوه و اسلوب آنها را بسنجیم . تفسیر شیخ را باید در زمره تفاسیری که
بروش و عظمت و تذکیر تهیه و تدوین شده ، بشمار آوریم همچنان که فی المثل تفسیر

مجمع البیان طبرسی تفسیری است ادبی و تفسیر طبری از باب حدیث و کشف زمخشری نیز تفسیری ادبی و یا تفسیر ملا صدرا و بوعلی سینا تفاسیری حکمی و فلسفی میباشند و تفسیر نور علیشاه شاعرانه و تفاسیر متصوفه و اهل عرفان نیز عارفانه و صوفیانه میباشند و یا تفسیر امام فخر رازی تفسیری است از باب علم کلام و مجادلات و مناظرات.

مضافاً اینکه بنا بقول و نظر شیخ، مفسّر را چاره‌ئی نباشد در تصنیف جز اینکه از همه دانش‌ها بهره‌مند باشد و نیز ابوالفتوح خود بصراحت اشاره میکند که تفسیر روض الجنان و روح الجنان وی بسیاری از علوم را متضمن است خصوصاً علم ادب و اطلاع بر ترکیبات کلام عرب و نیز علومى که بعلم ادب منسوب است از علم لغت و نحو و تصریف و همچنین علم نظر و بلاغت و صنعت شعر و نیز علم اصول. چه مفسّر مادام که در این دانش متقن نباشد قادر بشناسائی اقوال نخواهد بود و نیز نخواهد توانست که آیات متشابه را بروفق اصول تأویل کند آنچنان که باملاک و معیار عقل مقتضی باشد و نیز مفسّر باید فقیه باشد تا آیاتی که متضمن احکام شرعی باشد، معانی و وجه استدلال آن را بر مذهب صحیح بداند و این معنی تمام نشود مگر اینکه باصول فقه عالم باشد چه بناء فقه بر آنست و ادله فقه مستخرج از آن بود. و همچنین مفسّر از اطلاع و احاطه براخبار چاره‌ئی نباشد، اخباری که بآیه لایق باشد تا بدانوسیله سبب نزول آن آیه گفته شود و نیز قصه‌ئی که متعلق بآن آیه باشد بیان گردد بآن مقدار که بمنزله گزارش آیه تلقی گردد^۱.

حقاً و انصافاً تفسیر شیخ متضمن مسائل و مطالبی از علم ادب و اطلاع بر ترکیبات کلام عرب و علوم لغت و نحو و تصریف و علم نظر و بلاغت و صنعت شعر و علم اصول و فقه و تسلط براخبار است که با استادی و مهارت در هر یک از رشته‌های مزبور آنچنان از مضایق سخن بحدائق و لطافت بیرون بسته که مورد تحسین است

و برآستی تفسیر شیخ در رشاقت تحریر و لطف تقریر و دقت نظر بی نظیر است .

۲- جنبه تشیع تفسیر ابوالفتوح

تفسیر ابوالفتوح یکی از بهترین تفاسیر معدودی است که در زمره ادبیات فارسی فرقه اثنا عشریه بشمار میآید و اگرچه مفسران فارسی زبان تألیفات بسیاری از بیان تنزیل و تأویل کلام مجید ربّانی نگاشته‌اند ولی بعقیده عامای اهل فنّ، تفسیر مزبور از هر جهت بی نظیر می‌باشد چه از جهت تشیع جنبه قوی و در خور توجهی دارد و شیخ در اثناء تفسیر هر جا که فرصتی بدست آورد و مناسبتی دید جانب شیعه را تقویت نمود مثلاً در تفسیر آیه:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ .

چون درباره غیب سخن میگوید آراء و عقاید دیگران را می‌نویسد و باختصار از آنها می‌گذرد ولی در ذکر و نقل از رأی اهل بیت (ع) بحث را طولانی و با افزودن آیات و اخباری در همین زمینه جنبه تشیع را در تفسیر تقویت میکند . شیخ درباره «غیب» می‌نویسد که در تفسیر اهل بیت علیهم السلام آمده که مراد بغیب مهدی امت است که از دیدار مردم غایب و موعود در اخبار و قرآن است . آنگاه آیه قرآن و اخبار مربوط بآن را ذکر میکند و می‌نویسد:

« چون بآیاتی رسیم که متضمن این معنی بود آن اخبار مستقصی گفته شود انشاء الله عزّوجلّ . »

تقویت جنبه تشیع در تفسیر قرآن مخصوص شیخ است و مفسران دیگر بندرت جانب شیعه را در تفسیر منظور و مرعی داشته‌اند . از جمله تفسیر طبرسی که در بعض

موارد بکافی فاقد بحث مزبور میباشد. شیخ در تفسیر آیه‌های:

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ . عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ .

مینویسد که غرض از آن امیرالمؤمنین علی (ع) است و در تأیید نظر خود اخباری می‌آورد و مورد استناد قرار میدهد در صورتیکه تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی فاقد چنین بحث و نظریه است.^۱

در فاصله یکقرن و نیم (۴۴۷ - ۵۶۵) تفاسیری در شیوه فرقه اثناعشریه تدوین و تألیف گردید که از جمله آنها تفسیر سید حسّون براقی معاصر طبرسی (متوفی ۵۴۸) که قاضی بیضاوی مطالب تفسیر خود را از آن کتاب استخراج کرده و نیز تفسیر تأویل متشابهات القرآن شیخ رشیدالدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب متوفی ۵۸۸ و همچنین تفسیری است بفارسی بنام جلاء الزوهران از ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی و تفسیر مجمع البیان امین الدین ابی علی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (۴۷۰ - ۵۴۸) و دیگر البصائر فی التفسیر شیخ ظهیرالدین ابی جعفر محمد بن محمود النیشابوری که در سال ۵۷۷ از تألیف تفسیر فراغت پیدا کرد.

باید متذکر شد که تفسیر شیخ از باب تشیع از تفاسیر دیگری که در این یکقرن و نیم تألیف شد قوی‌تر است.

۳- جنبه کلامی تفسیر شیخ.

مفسرین شیعه در قرن پنجم و ششم برای ردّ نظریات و عقائد فرق، ضمن تفسیر آیات کلام الله باین امر توجه کامل داشتند و تفسیر شیخ نیز که بفارسی نوشته شده بکرات آراء مخالفین را ردّ کرده و در تأیید عقائد موافقین و تثبیت و تحکیم آنها بخوبی و وضوح باحتجاج و استدلال برخاسته است.

مهمترین مسائلی که در تفسیر ابوالفتوح از نظر کلامی مورد بحث و تحلیل و تجزیه

۱- رجوع کنید به صفحه ۴۶ ج ۵ تفسیر ابوالفتوح.

قرار گرفته و شیخ در همه موارد جانب عقاید شیعه را ماحوظ و محترم نگاه داشته و با دلائل کافی و مستندات وافی در اثبات آنها تلاش قلمی نموده است مواردی از قبیل جبر و اختیار، معراج، توحید، عدل، قضا و قدر، کلام خدا، محدث است یا قدیم، جزا، ایمان، گناهان کبیره، توبه، شفاعت و اختلاف شیعه و معتزله راجع بآن و جز اینهاست که اکنون بتوجیه بعضی از آن مسائل مبادرت می‌ورزد.

یکی از مسائل مورد بحث مسأله حدوث و یا قدم کلام ربّانی است که متکلمان در آن باره احتجاجات بسیار کرده‌اند از جمله معتزله معتقد بحدوث قرآن اند و اشعریّه بقدم کلام الله رای دادند. شیخ در ردّ عقاید فرقه اخیر و اثبات حدوث قرآن بدفعات بحث کافی نمود و آراء مخالفان را مردود دانست از جمله در اثناء تفسیر آیه:

وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا.

مینویسد که در آیه محدث بودن کلام خداوند روشن است زیرا خداوند آن کلام که با موسی گفت پیش از آن بار رسول دیگر نگفت و آنرا که وقت و حدوث معلوم باشد قدیم نباشد؛ قدیم آن بود که در ازل موجود باشد. آنگاه بحث را ادامه میدهد و در پایان مقال از طریق تنبّه و عبرت می‌گوید عجب از خرد کسی که روا دارد خدای تعالی با موسی (ع) بر کوه طور در عهد موسی بکلام قدیم سخن گوید^۱. و یا در جای دیگر پس از آنکه بر ردّ اشعریّه احتجاج کرد و قول آنانرا در باره قدم قرآن مردود دانست از در استهزاء مینویسد:

«و این گوینده فاضل را شرم نیاید از چنین فضل و عرض کردن این فضل...»

ص ۲۶۹ - ج ۳.

یکی دیگر از مسائل کلامی تفسیر بحث در باره عدل الهی است که شیخ در موارد متعدّد و بکرات بطلان مذهب مجبّره را استناداً بعلوم عقلی و نقلی ثابت و آشکار ساخته

۱- رجوع شود بصححه ۷۹ ج ۲ و صفحه ۲۶۹ ج ۳ تفسیر ابوالفتوح.

است. مثلاً در تفسیر آیه:

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ^۱.

استفاده میکند و میگوید که این آیه نیز دلیل عدل خداوند و بطلان مذهب مجبّره است که عقیده دارند خدای تعالی بگناه کسی دیگری را بگیرد و بار عقوبت او بر این بنهد و اطفال کُفّار را بگناه پدران عقوبت کند. در باب اثبات عدل پروردگار شواهد متعدّدی در تفسیر وجود دارد که ذکر همه آنها موجب اطّباب خواهد^۲ بود و تنها بنقل یک نمونه کوتاه می‌پردازیم آنجا که در تفسیر آیه:

وَمَا رَبُّكَ بِظَالَمٍ لِّلْعَبِيدِ.

مینویسد:

«و خدای تعالی بر بندگان هیچ ظلم نکند و آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره و آنکه جزا جز بر عمل نیست و خدای تعالی خالق و فاعل ظلم نیست و ثواب و عقاب جز باستحقاق نباشد.» ص - ۵۵۲ ج ۴.

یکی دیگر از مسائل کلامی که شیخ در اثناء تفسیر اشارات بسیاری درباره آن دارد مسأله توحید است که با زبانی ساده و در خور فهم عوام یگانگی پروردگار جهان را ثابت کرده و عقیده سخیف و باطل مخالفان را رد نموده است مثلاً در تفسیر آیه:

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا^۳.

استناد به آلا میکند و میگوید که آلا اینجا بمعنی غیر است و در دنبال همین بحث چنین اظهار نظر و احتجاج میکند:

«و این معنی دلیل ممانعت است و متکلمان دلیل ممانعت از اینجا گرفته اند

۱- رجوع شود بصفحه ۴۸۰ ج ۴ تفسیر شیخ.

۲- رجوع شود بصفحه ۵۲۰ ج ۴ تفسیر ابوالفتح.

۳- رجوع کنید بصفحه ۵۳۹ ج ۳ و صفحه ۶۳۸ ج ۳ تفسیر شیخ.

گفتند دلیل بر آنکه خدای تعالی یکی است آنست که اگر دو بودی یا بیشتر میان ایشان ممانعت ممکن بودی و ممتنع نبودی پس مؤدی بودی بآنکه اگر یکی چیزی خواستی و یکی ضد آن و خلاف آن یا مراد هر دو بر آمدی یا مراد هیچ دو بر نیامدی یا مرادیکی بر آمدی دون یکی اگر مراد هر دو بر آمدی مؤدی بودی با اجتماع ضدین و اگر مراد هیچ دو بر نیامدی مؤدی بودی بآنکه فعل ممتنع بودی از قادر بی متنی معقول و این مؤدی بودی با نقص قادری ایشان و اگر مراد یکی بر آمدی دون یکی مؤدی بود با نقص قادری آنکه مراد او بر نیامدی چون همه قسمها باطل است این بماند که نشاید که با خدای خدای بود و او را شریک و انبازی باشد در الهیت تعالی علواً کبیراً. « ص ۵۳۹-ج ۳ شیوه بحث کلامی شیخ و اثبات وحدانیت خداوند در خور توجه است.

دیگر از مباحث کلامی تفسیر شیخ مبحث جبر و اختیار است. شیخ در این مسأله سخت با مجبّره باحتجاج بر میخیزد و ضمن سست شمردن آراء آنان و رد اقوال باطل ایشان از طریق تنبّه میگوید:

« مجبّره هر قبايح و فضايحی که در عقل زشت تر است و باهل مروّت و حرمت حواله نشاید کردن بخدای حواله کردند اگر مشرکان چهار دروغ بخدای حواله کردند از بحیره و سایبه و وصیله و حام و حق تعالی این همه در حق ایشان بگفت همانا مجبّره کم از این نباشد که چهار صد بار چهار صد هزار فعل زشت با خدای حواله کردند تعالی علواً کبیراً آفت ایشان و اینان از جهل آمد و اکثر هم لایعقلون بیشتر عقل ندارند یعنی عقل را کار نمی بندند و در اندیشه بر عقل کار نمی کنند.^۱ »

دیگر از مسائل مربوط بحث مسأله شفاعت و اختلاف نظر شیعه و معتزله درباره آن میباشد. شیعه عقیده دارد که شفاعت برای استقامت مضرّ است ولی در مذهب معتزلی

۱- رجوع شود به صفحه ۲۳۴ ج ۲ تفسیر ابوالفتوح ذیل تفسیر آیه ولكن الذين كفروا

و نیز رجوع شود به صفحه ۳۸۴ ج ۲ ذیل آیه فمن یرد الله ان یهدیه از همین تفسیر.

گفته شد که شفاعت برای زیاده منافع بکار برده می شود. شیخ در ردّ نظر معتزلی مذهبیان و اثبات نظریّه اهل تشیع در اثناء تفسیر آیه :

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ .

در معنی شفاعت استناداً با اقوال شعرای تازی مطالبی دارد و میگوید که حدّ شفاعت اینست که از کسی بخواهیم که مضرّتی را اسقاط کند بر وجهی که اگر شفاعت نمی بود آن زیان باو میرسید و دلیل این توجیه آنست که عرف مستمرّ است و عادت که در حقّ جانیان و کسانی که مستحقّ کشتن و عذاب باشند شفاعت میکنند بعلاوه در وضع لغت شفاعت بمعنای اسقاط مضارّ است نه زیاده منافع و در تقویت و تأیید نظر خویش به بیان امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرمود الشفیع جناح الطالب و بقول رسول (ص) که گفت اشفعوا توجروا توسّل میجوید و نظر خود را که همان نظر اهل تشیع باشد بر کرسی مینشانند^۱.

یکی دیگر از مسائل مورد بحث مسأله معراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباشد. شیخ در اثناء تفسیر عقاید فرق معتزله و حشویان و نجّاریان را درباره معراج آنحضرت رد میکند. معتزلی مذهب عقیده دارد که پیمبر اسلام تا بیت المقدس بیشتر نرفته و استنادشان بظاهر آیه قرآنست. نجّاریان میگویند پیشوای اسلام معراج را در خواب دید و حشویان گفتند که روح پیغمبر بمعراج رفته و تن او در مکه بوده. شیخ در ردّ عقاید مذکور گوید :

« آنچه درست است آنستکه رسول علیه السلام را باسمان بردند بنفس و تن او و آسمانها بر او عرض کردند و بهشت و دوزخ بر او عرض کردند و او معاینه بدید چنانکه گفت عرضت علی الجنة حتی همت ان اقطف من ثمراتها و عرضت علی النار حتی اتقیت حرّها بیدی چنانکه در سیاقه قصّه بیامد^۲. »

۱- رجوع شود بصفحه ۱۱۱ ج ۱ تفسیر شیخ .

۲- رجوع شود بصفحه ۳۱ ج ۳ تفسیر ابوالفتوح رازی .

دیگر از مسائل کلامی مورد بحث شیخ مسأله ایمان و ردّ نظریّه پیروان مذهب معتزله و حشویان است که در صفحه ۴۱ ج ۱ بحث کوتاهی میکند و آراء مخالفان را مردود و اسناد ایشان را مطعون میداند و در پایان بحث میگوید که «استقصاء کلام در این باب کتاب احتمال نکند.»

باری شیخ در اثناء تفسیر همه جا بردّ عقائد مذاهب دیگر می پردازد و عقیده خود را (عقیده شیعه) مستنداً و مستدلاً بر کرسی می نشاند که از نظر احتراز از اطاله کلام بدکرفهرست مباحث کلامی اکتفا میکند. باشد که راهنمای پژوهندگان و علاقه مندان باین مباحث قرار گیرد.

فهرست مباحث کلامی تفسیر ابوالفتوح

در باره مسائل جبر و اختیار، قضا و قدر، گناه صغیره و کبیره، شفاعت و جز آنها بصفحات:

۱۰- ۲۳- ۴۱- ۴۵- ۹۲- ۶۶- ۱۱۱- ۱۳۹- ۱۴۴- ۱۴۹- ۲۹۰-
 ۳۱۰- ۴۳۶- ۴۳۷- ۴۴۳- ۴۴۴- ۵۷۵- ۶۰۰- ۶۲۲- ۶۲۷- ۶۹۸-
 ۷۳۵- ۷۴۲- ۷۵۶- ۷۵۷- ۷۶۹- . جلد اول رجوع شود.
 و راجع بمسائل جبر و اختیار. ایمان. عدل. اعمال بندگان، کفر. فرشتگان و پیمبران. قدم و حدوث قرآن، قضا و قدر. کبیره و صغیره و مانند آنها بصفحات:
 ۳- ۱۱- ۱۳- ۱۴- ۱۹- ۲۲- ۳۰- ۴۵- ۴۹- ۷۹- ۱۳۷- ۲۳۱-
 ۲۳۳- ۲۳۴- ۲۶۴- ۲۶۷- ۲۷۶- ۲۷۸- ۲۸۲- ۲۹۰- ۲۹۲- ۲۹۹-
 ۳۰۰- ۳۰۲- ۳۱۰- ۳۳۴- ۳۵۲- ۳۶۵- ۳۷۱- ۳۷۵- ۳۷۷- ۳۸۴-
 ۴۰۱- ۴۱۲- ۴۲۸- ۴۳۴- ۴۴۲- ۵۱۰- ۵۲۳- ۵۳۳- ۵۳۹- ۵۴۲-
 ۵۴۸- ۶۳۸- جلد دوم رجوع شود.

و در باره مسائل: جبر و اختیار، جزا، کفر، گناهان، قضا و قدر، قدم و حدوث قرآن، ثواب و عقاب و مانند آنها بصفحات:

۴۱- ۵۱- ۱۲۹- ۱۳۰- ۱۸۱- ۱۸۷- ۲۱۵- ۲۳۵- ۲۶۷- ۲۶۹-
 ۳۱۰- ۳۵۳- ۳۵۵- ۴۱۴- ۵۳۹- ۵۷۶- ۵۸۴- ۶۳۸- رجوع شود.
 و نیز در باره مسائل: جبر و اختیار، افعال بندگان، گناه و جزا، عدل و ظلم
 و مانند آنها بصفحات:

۷۳- ۲۳۷- ۴۳۵- ۴۸۰- ۵۲۰- ۵۲۶- ۵۳۶- ۵۳۷- ۵۴۱- ۵۵۲-
 ۵۶۳- جلد چهارم رجوع شود.
 و راجع بمسائل: جبر و اختیار، حدوث و قدم قرآن، شرك، سؤال و جواب
 در گور، كفر و معصیت، قضا و قدر، ایمان، اثبات رؤیت بجلد پنجم تفسیر ابوالفتوح
 رجوع شود.

۴- جنبه فقهی تفسیر ابوالفتوح

تفسیر ابوالفتوح از باب نحوه اجرای احکام شرعی بسیار درخور توجه و حائز
 اهمیت است زیرا بحث فقهی که مبتنی بر استنباط احکام از کتاب و سنت است خود
 بحثی بسیار دقیق و عمیق میباشد و چون استنباط فقها یکسان نیست و بناچار مسأله اجتهاد
 بمیان کشیده میشود لذا خوض و غور در عقاید گوناگون فقها و فرق مذهبی امری مهم
 و درخور تأمل است.

اشکالاتی که در استنباط احکام روی داده مربوط بزمان بعد از رحلت رسول
 اکرم (ص) است زیرا مادام که آنحضرت در قید حیات بود مسلمانان احکام دین را
 از ایشان فرا میگرفتند و چون آنحضرت رحلت فرمود صحابه و قراء این وظیفه خطیر
 را برعهده داشتند چه ایشان آیات قرآن را از محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ می شناختند.
 باری فتوی در مسائل دینی و راهنمایی در نحوه اجرای فروع احکام شرعی
 اندك اندك بدشواری و اختلاف رأی کشانیده شد و مراکز مهمی در حیطه قدرت

مسلمانان تشکیل گردید و مذاهب فقهی تأسیس شد و کسانی چون ابوحنیفه^۱ نعمان بن ثابت (متوفی بسال ۱۵۰ هجری) و مالک بن^۲ انس (متوفی بسال ۱۷۹ هجری) و محمد بن^۳ ادریس الشافعی (۱۵۰-۲۰۴ هجری) و احمد بن^۴ محمد بن حنبل (متوفی بسال ۱۶۴ هجری) و ابوجعفر محمد بن^۵ جریر طبری (۲۲۴-۳۱۰ ه) روش های مختلفی در استنباط احکام دین از خود نشان داده اند که بعدها مورد تبعیت بسیاری دیگر از فقها قرار گرفت.

بر اثر توجهی که باین امر اساسی که باموازین دینی مسلمانان بستگی کامل داشت در سه قرن اول اسلامی مبذول شد فروع احکام تماماً تدوین گردید و ادوار بعد از این، قدم مؤثری برنداشت و بدنباله قرون اولیه در انتخاب مذاهب فقهی اقداماتی شد که شرح آن از حوصله این رساله بیرون است.^۶

شیعه نیز چون فقهای اهل سنت روش فقهی خاصی که براساس تعلیمات حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام استوار بود اختیار نمود و بجز کتاب و احادیث نبوی، احادیث و سنی هم از ائمه اثنا عشر داشت.

پس از حضرت علی (ع) که صاحب فتوی در احکام بود سلیم بن قیس الهمدانی که از صحابه مشهور آنحضرت است کتابی در فقه نوشت و بعد دیگران نیز اینکار را دنبال کردند و فقه شیعه سر و صورتی گرفت. باید یادآور شد که فقه شیعه در قرن سوم یعنی بعد از سال ۲۶۰ هجری که مصادف با غیبت امام منتظر است تکامل پیدا کرد. شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی از پایه گزاران فقه شیعه محسوب میشوند.

در دو قرن پنجم و ششم فقهای شیعه براساس افکار بزرگان گذشته در تأیید و اثبات آراء و عقائد ایشان قدم برداشته اند که از جمله آنان شیخ ابو الفتوح رازی است که تفسیر

کبیر وی باین اعتبار تفسیری فقیهانه محسوب میشود. شیخ در اثناء تفسیر مسائل فقهی را مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار میدهد و بشیوه فقهای اهل تشیع علاوه بر کتاب و سنت از احادیث و آراء امامان و علماء شیعی مذهب و محدثین همین فرقه استفاده و استناد میکند و هیچ رأی را جز از خدا و رسول و ائمه نمی پذیرد.

در تفسیر نفیس شیخ شیوه بیان مسائل فقهی و طرز استدلال و اثبات آراء مذهب تشیع بسیار قوی بنظر میرسد و مؤلف ضمن تحلیل مسائل و استناد بدلائل موافقان و تکیه بآیات و احادیث. خود رأساً باظهار نظر می پردازد و بقول معروف فتوی میدهد و از این بابت تفسیر وی قدر و قیمتی دارد که جز با دقت و مطالعه در آن. نمیتوان بمیزان این امر پی برد. مثلاً در بیان حکم زانی و زانیه ضمن تفسیر آیه:

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ .

ابتدا باتکاء سنت حکم کلی میدهد و میگوید «خدایتعالی در این آیه فرمود مرد زناکننده و زن زناکننده را هر یکی را از ایشان صد تازیانه بزنید.» بعد این حکم را باعتبار اینکه نحوه عمل چگونه است. مرد عاقل و بالغ و کامل است یا خیر. عقد و یا شبهه عقد است، گواهی گواهان. حدّ مفتری. عدد گواهان و اینکه زن باشد یا مرد. حدّی که امام باید با معاینه خود زانی و زانیه را مشمول آن کند. اقسام زناکنندگان. تحلیل و تجزیه میکند و در هر مورد نظر فقهی خود را میدهد و در پایان این حکم احکام امیر المؤمنین علیه السلام را درباره پنج کس که متهم بزنا بودند و پنج حکم مختلف درباره آنان صادر فرمود. بیان میگردد و بالأخره عقائد مذاهب دیگر را در باره حدّ زانی و زانیه رد میکند و نظر مذهب شیعه را بصورت فتوی اعلام و اظهار میدارد و نکته ها در اینخصوص از نظر دور نمیدارد آنچنان که بحث فقهی شیخ قریب

هفده صفحه از متن تفسیر را فرا میگیرد .

غرض اینست که تفسیر ابوالفتوح از نظر فقاہت و بیان کامل مسائل دینی و فلسفهٔ تشریع دیانت اسلام مجموعه‌ئی کامل و جامع است و بدون تردید در میان تفاسیر مختلف، تفسیر کبیر ابوالفتوح در زمرهٔ تفاسیر فقهی محسوب خواهد بود زیرا ابوالفتوح دربارهٔ کاتبهٔ احکام شریعت از اصول و فروع دین بحث کافی و وافی کرده و نظر خویش را که بر اساس مذهب تشیع استوار بود اعلام داشته است ، اینک از جهت اهمیتی که تفسیر شیخ در باب فقه شیعه دارد فهرست اهم مسائل فقهی را که وی در اثناء تفسیر ببحث و اظهار نظر پرداخته در ذیل یادداشت می کنیم .

فهرست مباحث فقهی تفسیر ابوالفتوح

۱- نماز . در جلد اوّل باین صفحات مراجعه شود :

۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۴ - ۲۴۴ - ۲۶۴ - ۲۸۶ - ۳۵۱ - ۴۰۶ تا ۴۱۰ - ۴۷۴ - ۵۰۲ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۵۰ - ۶۵۴ - ۶۹۰ - ۷۰۵ - ۷۱۳ - ۷۵۵ - ۷۵۷ - ۷۶۵ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ .

و در جلد دوم باین صفحات :

۱۶ - ۱۹ - ۲۶ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۶۴ - ۷۶ - ۷۷ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۶۹ - ۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۹۴ - ۱۹۷ - ۲۰۸ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۰ - ۲۲۷ - ۲۳۰ - ۲۳۸ - ۲۴۸ - ۲۹۷ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۳۰۹ - ۳۶۰ - ۳۶۴ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۸۲ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۹ - ۵۲۲ - ۵۲۵ - ۵۲۹ - ۵۳۰ .

— ۵۸۶ — ۵۸۵ — ۵۷۸ — ۵۶۵ — ۵۶۴ — ۵۶۱ — ۵۵۹ — ۵۵۸ — ۵۴۸ — ۵۳۵
— ۵۹۸ — ۶۱۰ — ۶۱۳ — ۶۱۷ — ۶۲۰ — ۶۲۶ — ۶۳۳ — ۶۴۳ —

ودر جلد سوم بصفحات زیر :

— ۲۲۵ — ۲۲۰ — ۲۱۹ — ۲۰۶ — ۱۸۹ — ۱۷۹ — ۱۰۲ — ۱۰۱ — ۹۲ — ۴۱
— ۳۱۲ — ۳۰۹ — ۲۹۳ — ۲۵۶ — ۲۵۳ — ۲۵۲ — ۲۴۹ — ۲۴۸ — ۲۳۸ — ۲۳۳
— ۳۷۸ — ۳۷۷ — ۳۷۶ — ۳۷۴ — ۳۴۹ — ۳۲۲ — ۳۲۱ — ۳۲۰ — ۳۱۹ — ۳۱۶
— ۴۹۵ — ۴۸۰ — ۴۷۰ — ۴۶۹ — ۴۵۷ — ۴۲۷ — ۴۱۸ — ۳۹۵ — ۳۹۴ — ۳۷۹
— ۶۱۴ — ۶۱۳ — ۶۰۲ — ۵۹۷ — ۵۹۱ — ۵۵۵ — ۵۳۱ — ۵۳۰ — ۵۱۳ — ۴۹۸
— ۶۱۷ — ۶۱۸ — ۶۱۹ — ۶۳۳ —

ودر جلد چهارم بصفحات :

— ۱۴۵ — ۱۴۱ — ۱۰۶ — ۶۱ — ۵۶ — ۵۰ — ۴۷ — ۴۶ — ۴۵ — ۳۸ — ۳۲
— ۲۸۹ — ۲۸۷ — ۲۸۶ — ۲۷۳ — ۲۶۸ — ۲۶۷ — ۲۶۰ — ۲۵۵ — ۲۳۹ — ۲۳۸
— ۳۸۶ — ۳۳۷ — ۳۲۶ — ۳۳۵ — ۳۳۴ — ۳۳۰ — ۳۲۹ — ۳۲۸ — ۳۲۷ — ۳۱۴
— ۳۸۹ — ۴۲۴ — ۴۶۶ — ۴۶۷ — ۴۷۴ — ۴۸۱ — ۴۸۲ — ۴۹۰ — ۵۲۶ — ۵۴۸
— ۵۶۲ — ۵۷۸ — .

ودر جلد پنجم بصفحات :

— ۱۴۹ — ۱۴۸ — ۱۴۲ — ۱۲۶ — ۱۰۹ — ۹۰ — ۸۹ — ۸۲ — ۴۱ — ۲۹
— ۱۶۷ — ۱۷۰ — ۱۸۴ — ۲۱۷ — ۲۱۸ — ۲۲۵ — ۲۳۶ — ۲۳۹ — ۲۴۷ — ۲۴۸
— ۲۷۴ — ۲۷۲ — ۳۱۸ — ۳۱۹ — ۳۲۰ — ۳۲۱ — ۳۲۲ — ۳۲۳ — ۳۲۴ — ۳۲۵
— ۳۲۶ — ۳۲۷ — ۳۷۵ — ۳۸۱ — ۴۰۵ — ۴۱۳ — ۴۱۶ — ۴۱۷ — ۴۱۸ — ۴۱۹
— ۴۲۱ — ۴۲۹ — ۴۳۹ — ۴۵۲ — ۴۵۸ — ۵۰۹ — ۵۱۱ — ۵۱۲ — ۵۱۹ — ۵۲۱
— ۵۲۲ — ۵۲۷ — ۵۳۵ — ۵۵۷ — ۵۵۸ — ۵۶۰ — ۵۶۱ — ۵۶۲ — ۵۶۷ — ۵۹۱ —

۵۹۴ — ۵۹۵ — ۶۰۸ — ۶۰۹ — ۶۱۰ — ۶۱۱ .

۲- روزه ، از جلد نخستین بصفحات :

۲۳۴ — ۲۴۰ — ۲۸۱ — ۲۸۲ — ۲۸۳ — ۲۸۴ — ۲۸۵ — ۲۸۶ — ۲۸۷ —
 ۲۸۸ — ۲۸۹ — ۲۹۰ — ۲۹۱ — ۲۹۲ — ۲۹۳ — ۲۹۴ — ۲۹۵ — ۲۹۹ — ۳۰۰ —
 ۳۰۱ — ۳۰۲ — ۳۰۳ — ۳۰۵ — ۳۱۱ — ۳۱۷ — ۳۱۸ — ۳۱۹ — ۳۲۰ — ۳۲۸ —
 ۶۹۰ .

و از جلد دوم بصفحات :

۲۱۵ — ۲۱۶ — ۲۱۷ — ۲۱۸ — ۲۲۳ — ۲۲۴ — ۲۲۸ — ۲۴۷ — ۲۸۲ —
 ۴۷۵ — ۴۷۸ — ۴۷۹ — ۵۲۵ — ۵۷۸ — ۵۸۶ — ۵۸۷ — ۶۱۴ — ۶۴۳ .

و از جلد سوم بصفحات :

۲۱۶ — ۲۱۷ — ۲۳۳ — ۴۵۷ — ۶۳۳ .

و از جلد چهارم بصفحات :

۳۳۰ — ۳۴۹ — ۴۸۲ .

و از جلد پنجم بصفحات :

۸۹ — ۱۱۲ — ۲۱۸ — ۲۴۸ — ۲۶۶ — ۲۶۷ — ۲۶۸ — ۳۷۵ — ۴۴۷ — ۵۰۹ —
 ۵۱۹ — ۵۲۰ — ۵۲۱ — ۵۲۲ — ۵۲۷ — ۵۶۳ .

رجوع شود .

۳- حج . جلد اوّل صفحات :

۲۴۱ — ۲۴۲ — ۲۴۳ — ۲۴۴ — ۳۰۸ — ۳۰۹ — ۳۱۲ — ۳۱۳ — ۳۱۴ — ۳۱۵ —
 ۳۱۶ — ۳۱۷ — ۳۱۸ — ۳۱۹ — ۳۲۰ — ۳۲۱ — ۳۲۲ — ۳۲۳ — ۳۲۴ — ۳۲۵ —

— ۳۳۵ — ۳۳۴ — ۳۳۳ — ۳۳۲ — ۳۳۱ — ۳۳۰ — ۳۲۹ — ۳۲۸ — ۳۲۷ — ۳۲۶
— ۶۱۰ — ۶۱۱ — ۶۱۲ — ۶۹۰ — ۷۵۷ — ۷۷۹ .

و از جلد دوم بصفحات :

— ۹۰ — ۹۱ — ۹۳ — ۱۳۶ — ۱۵۰ — ۱۹۰ — ۱۹۱ — ۱۹۴ — ۱۹۵ — ۲۱۸ —
— ۲۲۱ — ۲۲۲ — ۲۲۳ — ۲۲۴ — ۲۲۵ — ۲۲۶ — ۲۲۹ — ۲۳۰ — ۲۳۳ — ۲۴۱ —
— ۲۴۹ — ۲۹۰ — ۳۶۴ — ۳۸۶ — ۵۳۹ — ۵۵۴ — ۵۵۵ — ۵۵۶ — ۵۶۴ — ۵۶۵ —
— ۵۶۶ — ۵۸۶ — ۵۸۸ — ۵۸۹ .

و از جلد سوم بصفحات :

— ۲۲۵ — ۵۹۱ — ۵۹۳ — ۵۹۶ — ۵۹۷ — ۶۱۲ .

و از جلد چهارم بصفحات :

— ۲۸۶ — ۳۲۶ — ۳۴۹ — ۴۳۶ — ۴۳۷ — ۴۳۸ — ۴۳۹ — ۴۴۰ — ۴۴۱ —
— ۴۸۲ — ۵۰۰ .

و از جلد پنجم بصفحات :

— ۸۹ — ۱۸۴ — ۳۳۳ — ۵۱۹ — ۵۲۰ — ۵۲۱ — ۵۲۲ — ۵۵۸ — ۵۷۱ — ۵۹۴ .
رجوع گردد .

۴- نکاح . از جلد یکم بصفحات :

— ۳۶۹ — ۳۷۷ — ۷۱۷ — ۷۱۸ — ۷۱۹ — ۷۲۰ — ۷۳۹ — ۷۴۰ — ۷۴۱ —
— ۷۴۲ — ۷۴۳ — ۷۴۴ — ۷۴۵ — ۷۴۶ — ۷۴۷ — ۷۴۸ — ۷۴۹ — ۷۵۰ — ۷۵۱ —
— ۷۵۲ — ۷۵۳ .

جلد دوم صفحات :

— ۵۵ — ۱۰۴ — ۱۰۵ — ۴۱۰ — ۵۷۶ — ۶۵۶ .

جلد چهارم :

— ۳۲۴ — ۲۹۷ — ۲۵۶ — ۱۶۷ — ۵۹ — ۳۸ — ۳۷ — ۳۶ — ۳۵ — ۳۴ — ۳۳
 — ۳۸۵ — ۳۸۴ — ۳۴۳ — ۳۴۱ — ۳۴۰ — ۳۳۹ — ۳۳۸ — ۳۳۳ — ۳۳۲ — ۳۳۱
 . — ۵۳۸ — ۵۸۰ .

جلد پنجم :

— ۳۶ — ۲۶۳ — ۲۶۴ — ۳۰۶ — ۳۴۱ — ۳۴۴ — ۵۰۴ .

۵- طلاق . جلد یکم صفحات :

— ۳۸۲ — ۳۸۳ — ۳۸۴ — ۳۸۵ — ۳۸۶ — ۳۸۸ — ۳۸۹ — ۳۹۰ — ۳۹۱
 — ۳۹۲ — ۳۹۳ — ۳۹۴ — ۳۹۵ — ۳۹۶ — ۳۹۷ — ۳۹۸ — ۳۹۹ — ۴۰۰ — ۴۰۱
 . — ۴۰۲ — ۴۰۳ — ۴۰۴ — ۴۰۵ — ۴۰۶ — ۴۱۱ — ۴۱۲ — ۴۱۳ — ۷۶۱ — ۴۷۲ .

جلد دوم صفحات :

— ۵۱ — ۵۴ — ۵۶ — ۲۲۷ .

جلد چهارم صفحات :

— ۳۲۵ — ۳۳۷ — ۳۳۸ — ۳۳۹ — ۳۴۰ .

جلد پنجم صفحات :

— ۲۶۲ — ۲۶۴ — ۲۶۵ — ۳۳۹ — ۳۴۱ — ۳۴۲ — ۳۴۳ — ۳۴۴ — ۳۴۵
 . — ۳۴۷ — ۳۴۸ — ۳۴۹ .

۶- قصاص و دیه . جلد یکم صفحات :

— ۲۷۲ — ۲۷۳ — ۲۷۴ — ۲۷۵ — ۲۷۶ — ۷۶۰ .

جلد دوم صفحات :

— ۲۳ — ۲۴ — ۲۵ — ۲۶ — ۲۷ — ۲۸ — ۱۳۷ — ۱۴۰ — ۱۴۱ — ۱۴۲ — ۱۴۶ .

۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۳ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ -
۲۸۲ - ۴۲۶ .

جلد سوم صفحات :

۳۵۲ - ۶۲۰ .

۷- وصیّت . از جلد اوّل صفحات :

۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۴۱۱ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۴ .

جلد دوم صفحات :

۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ .

۸- ارث ، از جلد یکم صفحات :

۷۱۴ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ -

۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ -

۷۳۴ - ۷۳۹ - ۷۵۹ .

جلد دوم صفحات :

۵۰ - ۵۱ - ۸۴ - ۸۵ .

۹- جهاد ، جلد اوّل صفحات :

۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۴۱ - ۳۵۴ - ۳۵۵ -

۴۱۶ - ۵۶۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۶ .

جلد دوم صفحات :

۹ - ۱۰ - ۲۱ - ۳۰ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۹۰ - ۱۹۴ - ۱۹۷ -

— ۵۶۲ — ۵۶۱ — ۵۵۴ — ۵۵۲ — ۵۵۱ — ۵۵۰ — ۵۳۷ — ۵۲۲ — ۳۹۵ — ۲۸۲
 — ۶۰۳ — ۵۹۶ — ۵۹۵ — ۵۹۴ — ۵۹۳ — ۵۹۱ — ۵۶۸ — ۵۶۶ — ۵۶۵ — ۵۶۳
 — ۶۳۸ — ۶۳۲ — ۶۲۴ — ۶۲۳ — ۶۲۱ — ۶۱۹ — ۶۱۷ — ۶۱۲ — ۶۱۱ — ۶۰۴
 . — ۶۵۳ — ۶۵۲ — ۶۴۲ — ۶۳۹

جلد چهارم صفحات :

. — ۲۴۷ — ۲۳۹ — ۲۲۸ — ۸۷ — ۵۹ — ۴۵

جلد سوم صفحات :

. — ۶۱۴ — ۳۲۵ — ۳۰۷ — ۳۰۱ — ۳۰۰

جلد پنجم صفحات :

— ۲۷۲ — ۲۴۵ — ۲۲۵ — ۱۵۲ — ۱۲۹ — ۱۲۰ — ۱۱۹ — ۸۹ — ۸۱ — ۷۷
 . — ۵۵۶ — ۵۵۲ — ۵۱۹ — ۳۵۹ — ۳۱۵ — ۳۱۴ — ۳۱۱ — ۳۰۷ — ۳۰۱

۱۰- نبوت . جلد یکم صفحه :

. — ۲۳۱

جلد دوم صفحات :

— ۲۰۲ — ۲۰۱ — ۲۰۰ — ۱۹۹ — ۱۶۹ — ۱۶۸ — ۱۵۵ — ۱۴۱ — ۳۸ — ۲
 . — ۶۲۷ — ۶۱۷ — ۲۷۱ — ۲۶۵ — ۲۰۷

جلد سوم صفحه :

. — ۲۵۲

جلد چهارم صفحه :

. — ۲۴۳

جلد پنجم صفحه :

. — ۳۷۵

۱۱- شهادت . جلد اول صفحات :

. — ۴۹۲ — ۴۹۳ — ۴۹۴ — ۴۹۵ — ۴۹۶ — ۴۹۷ — ۵۲۸ — .

جلد دوم صفحات :

. — ۵۹ — ۶۰ — ۸۰ — ۲۳۷ — ۲۳۸ — ۲۳۹ — ۲۴۰ — ۲۴۱ — .

۱۲- ربا . جلد یکم صفحات :

— ۴۸۱ — ۴۸۲ — ۴۸۳ — ۴۸۴ — ۴۸۵ — ۴۸۶ — ۴۸۷ — ۴۸۸ — ۴۸۹ —

. — ۴۹۰ — ۶۴۹ — ۶۵۰ — ۷۵۴ — .

جلد دوم صفحه :

. — ۵۷۶

جلد چهارم صفحه :

. — ۲۶۱

۱۳- سوگنده . جلد یکم صفحات :

. — ۳۸۰ — ۳۸۱ — ۳۸۲ — .

جلد دوم صفحات :

— ۱ — ۲ — ۲۱۳ — ۲۱۴ — ۲۱۵ — ۲۱۶ — ۲۱۷ — ۲۳۸ — ۲۳۹ — ۲۴۰ —

. — ۲۴۱ — ۳۵۶ — .

جلد سوم صفحات :

۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۰۰ - ۵۲۷ - .

۱۴ - امر بمعروف ونهی ازمنکر . جلد اوّل صفحات :

۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - .

جلد دوم صفحات :

۴۴ - ۱۸۵ - ۲۳۶ - ۲۳۹ - ۳۶۰ - ۴۷۵ - ۴۸۰ - ۵۰۳ - ۵۲۳ - ۶۱۰ -

۶۴۳ - .

جلد سوم صفحات :

۹۰ - ۹۲ - ۱۰۲ - ۶۰۲ - .

۱۵ - امامت . جلد یکم صفحات :

۹۷ - ۹۸ - ۱۱۸ - ۱۶۸ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۸۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳ -

۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۵۸۷ - .

۱۶ - زکوة . جلد دوم صفحات :

۱۰ - ۲۶ - ۷۶ - ۷۷ - ۱۱۹ - ۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۹۴ -

۱۹۷ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۳۴۶ - ۴۷۳ - ۴۷۶ - ۵۰۳ - ۵۲۵ - ۵۳۵ -

۵۵۸ - ۵۶۱ - ۵۶۵ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۶۰۱ - ۶۰۳ - ۶۰۴ -

۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - .

جلد سوم صفحات :

۱۸۹ - ۲۰۶ - ۲۱۷ - ۲۱۹ - ۳۱۲ - ۴۴۱ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۵۱۶ -

۶۰۲ - ۶۱۴ - ۶۱۷ - ۶۱۸ .

جلد چهارم صفحات :

۳۸ - ۳۹ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۶ - ۱۴۵ - ۲۲۱ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۷ -

۲۶۸ - ۲۸۶ - ۳۲۷ - ۵۳۷ - ۵۶۲ ،

جلد پنجم صفحات :

۸۹ - ۲۷۴ - ۲۸۸ - ۴۲۱ - ۴۲۹ - ۴۷۱ - ۴۸۹ - ۵۱۳ - ۵۲۲ - ۵۳۳ -

۵۶۷ - ۵۹۱ .

۱۷ - خمس : جلد دوم صفحات :

۲۶ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۴۸ .

جلد سوم صفحه :

۲۹۰ .

جلد پنجم صفحات :

۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ .

۱۸ - رهن : جلد یکم صفحات :

۴۹۵ - ۴۹۶ .

۱۹ - امانت : جلد یکم صفحات :

۷۸۳ - ۷۸۴ .

۲۰- صیّد : جلد دوم صفحات :

۸۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -
۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ .

۲۱- خمر، قمار : جلد یکم صفحات :

۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ .

جلد دوم صفحات :

۹۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۵۷۶ .

جلد سوم صفحات :

۱۸۱ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۶۳۳ .

جلد چهارم صفحات :

۲۶۹ - ۲۸۹ .

۲۲- قرض : جلد یکم صفحات :

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۶ .

جلد دوم صفحات :

۱۲۰ - ۶۴۳ .

۲۳- کفّاره : جلد دوم صفحات :

۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۶۱۴ -
۶۳۲ .

۲۴- توبه ، جلد دوم صفحات :

۳ - ۲۸ - :

و نیز در بارهٔ مسائل دیگر فقهی چون معاد ، قضاوت ، طهارت ، نذر ، و جز
آنها سخنان بسیار و آراء و عقاید استواری بر مبنای مذهب تشیع در این تفسیر کبیر
می توان یافت .

تصحیح و یادداشت

نادرست	درست	صفحه	سطر
کینه	کینه	۱	۱۴
الرَّیْحُ	الرَّیْحُ	۳	۸
خود را اولاد	خود را از اولاد	۵	۱۵
یُرَزَقُونَ	یُرَزَقُونَ	۵	۱۹
واورا خدای	واورا از خدای	۵	۲۱
هُمْ الَّذِینَ	هُمْ الَّذِینَ	۶	۱۸
رَحْمَةً	رَحْمَةً	۷	۱۲
مورد توجه ما	مورد توجه و تحقیق ما	۹	۲۰

در صفحه ۱۱ سطر ۱۴ جمله «معالم العلماء تا شماره ۳۵۶۶» زائد است .

مخالفتان لثیم	مخالفتان اثم	۱۴	۹
احمد بن الحسن النیشابوری	احمد بن الحسن النیشابوری	۱۴	۷
این تفسیر فارسی در	این تفسیر فارسی او در	۱۴	۱۱
والاستعاذه	والاستفاده	۱۴	۲۲
محقق تحریر	محقق تحریر	۱۵	۳

در صفحه ۱۵ سطر ۵ (۸ - از کتاب بحار الانوار ...) باید بهمان صفحه قبل از سطر

سوم نقل شود .

ابوعبدالله بن محمد بن سلامه	ابوعبدالله محمد بن سلامه	۱۵	۱۷
از مطالب او را	مطالب او را	۱۷	۱۰
که کتابت این دونسخه	که این دونسخه	۲۴	۲

نادرست	درست	صفحه	سطر
مر نور	مزبور	۲۵	۶
دایه	دایره	۲۶	۱۹
یکنفکر	یکنفر	۲۷	۱۹
دزین در	دربین	۲۷	۲۰
محاد	نجاه	۲۸	۱۳
مُنْكَرَة	مُنْكَرَة	۲۹	۵
ببوی از پس از	ببوی پس از	۲۹	۱۲
امانیتت	امانیتت	۳۰	۸
زمخشری	زمخشری	۳۰	۸
بعلم و فضل یکی	بعلم و فضل و یکی	۳۱	۱۰
مفروغ	مفروغ —	۳۲	۹
و ۱۳۶ می توان	و ۱۳۶ مذکور است می توان	۳۴	۱۱
الراجی رحمة	الراجی الى رحمة	۴۴	۱۴
اول و دوم و سوم در عهد	اول و دوم در عهد	۴۸	۱۲
مجلدات چهارم و پنجم	مجلدات سوم و چهارم و پنجم	۴۸	۱۷
	جلد	۴۸	۱۶
سوره	سورة	۵۰	۸
شامخ	شامخ	۶۰	۴
بنهانی	پنهانی	۶۳	۱۱
الصَّلوة	الصَّلوة	۶۳	۱۲
ینفقون والذین	يُنْفِقُونَ. وَالَّذِينَ	۶۳	۱۲
یوقنون الکک	يُوقِنُونَ. أُولَئِكَ	۶۳	۱۴

نادرست	درست	صفحه	سطر
لَهُمْ أَرْكَعُوا	لَهُمْ أَرْكَعُوا	۶۴	۱۹
وَاسْجُدْ	وَاسْجُدُوا	۶۴	۲۲
وَلَا يَزَالُ	وَلَا يَزَالُ	۶۵	۱۹
بمراتب و	بمراتب اندك و	۶۷	۱۷
اَوْزِدْ	اَوْزِدْ	۶۹	۷
اللَّيْلَ	اللَّيْلِ	۷۰	۱۰
هُوَ خَيْرٌ	هُوَ خَيْرٌ	۷۰	۱۷
يُذَبِّحُونَ	يُذَبِّحُونَ	۷۲	۸
الْفَتَّ	الْفَتَّ	۷۲	۱۶
كدوی	كه وی	۷۴	۱۰
گرفتن	گرفتی	۹۰	۴
(= نخستین ها .	(= نخستین ها .	۹۰	۱۱
فرو ریختن	فرو ریختن	۹۰	۱۹
سورة النساء	سورة النساء	۹۲	۲۱
کفایت	کفالت	۹۶	۵
خواندند	خواندند	۹۶	۶
فَاَزَلَّهُمَا	فَاَزَلَّهُمَا	۱۰۱	۱۹
راستیگیر	راستیگر	۱۰۷	۹
گرفتن	گرفتن	۱۱۵	۱۰
فَلَنُؤَلِّمَنَّكَ	فَلَنُؤَلِّمَنَّكَ	۱۳۶	۱۱

نادرست	درست	صفحه	سطر
ج ۴	ج ۲	۱۴۷	۱
« واین آن مثل ... »	۴- « واین آن مثل ... »	۱۴۷	۶
آنها را بجلد اوّل	آنها را بجملة اوّل	۱۵۹	۱۷
و ذاللسانین	و ذاللسانین	۱۸۱	۶
می ناند	می نالد	۱۸۳	۱۴
و مایه قدر	و پایه قدر	۱۸۸	۲۱
باربعة	باربعة	۱۹۲	۱۶
حجان	هجان	۱۹۴	۱۸
ام	امّ	۱۹۷	۴
نستمین	نستعین	۱۹۷	۱۷
تدل	تدلّ	۱۹۹	۱۲
ام	امّ	۱۹۹	۱۶
سور	سور —	۲۰۶	۱۲

Publication de l'Université
de Téhéran
No. 1114.1

Étude littéraire et interprétative
du
Commentaire de 'ABU-'ALFOTUH - é RÂZÎ

Par

Docteur Ascar Hoghoughi
Professeur à l'Université de Téhéran

Tom I

Imprimerie de l'Université de Téhéran

1967